



Bazshenasi do Maktab (Jeld 2)  
Tarjomeye Maalem-al-madresatain

مجموعه آثار ۲  
علامه سید مرتضی عسکری

مجموعه آثار ۲

علامه سید مرتضی عسکری

# بازشناسی دو مکتب

ترجمه معالم المدرستین

جلد دوم

ترجمه محمد جواد کرمی



موسسه علمی و فرهنگی علامه عسکری

تهران: پاسداران / خیابان شهید گل نی / خیابان شهید ناطق نوری  
بوستان کتاب / واحد ۱۶ تلفن: ۲۲۸۵۷۷۴۹ فکس: ۲۲۸۵۷۷۵۶-۲۱  
تهران: میدان قدس / خیابان شهید باهنر / خیابان شهید مقدسی  
کوی نواب کاشانی / شماره ۱۲ تلفن: ۲۲۷۱۶۶۰۳-۲۱  
قم: خیابان صفائیه / نبش کوچه ممتاز / ساختمان بعثت / طبقه سوم  
تلفن: ۷۷۴۴۳۹۹-۲۵۱  
قم: بلوار پانزده خرداد / هفتاد متری عمار یاسر / دانشکده اصول الدین  
تلفن: ۷۷۳۵۲۵-۶-۲۵۱  
www.alaskari.info www.usolaldin.org



9 789645 841674







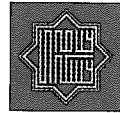
---

علامہ سید مرتضیٰ عسکری

---



**بازشناسی دومکتب**  
ترجمہ معالم المدرستین



---

ترجمہ محمد جواد کرمی

---

جلد دوم



نام کتاب: **بازشناسی دو مکتب ترجمه معالم المدرستین ج دوم**  
 مولف: ..... علامه سید مرتضی عسکری  
 ناشر: ..... انتشارات دانشکده اصول الدین  
 با همکاری: ..... موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری  
 نوبت چاپ: ..... چهارم / ۱۳۹۰ ش  
 تیراژ: ..... ۳۰۰۰ نسخه  
 چاپ: ..... نینوا

قیمت: ۱۰۰.۰۰۰ ریال

ISBN: 964-5841-67-4 (دوره)

ISBN: 964-5841-68-2 (جلد ۱)

عسکری سید مرتضی ۱۲۹۲ - ۱۳۵۶ هجری  
 ترجمه معالم المدرستین / علامه سید مرتضی عسکری / مترجم محمد  
 جوان کوی - قم / دانشکده اصول الدین / ۱۳۷۹ - ج  
 (دوره ۱) ISBN: 964-5841-67-4 (جلد ۱) ISBN: 964-5841-68-2  
 فهرست نویسی: نرانی / اطلاعات: قلیا  
 عنوان اصلی: معالم المدرستین  
 کتابخانه:

۱. امامت - احادیث ۲. خلافت - احادیث ۳. اعتقاد و تقلید - احادیث  
 ۴. اهل بیت - واقعه ها و روایات - احادیث ۵. محمد (ص) و سوره  
 بقره

۵۲۴۱ ج ۸ / ۱۳۱۵ BP ۲۹۷۳۱۸

کتابخانه ملی ایران ۱۰۵۱۴ - ۲۹



انتشارات دانشکده اصول الدین



موسسه علمی فرهنگی

نشانی:

تهران / میدان  
 قدس / خیابان  
 شهید باهنر /  
 خیابان شهید  
 مقدسی / کوی نواب  
 کاشانی / شماره ۱۲

تلفن:

۲۲ ۸۵ ۷۷ ۴۹

۲۲ ۷۱ ۶۶ ۰۳

نمابر:

۲۲ ۸۵ ۷۷ ۵۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ الْأَنْبَاءِ وَخَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

با توجه به درخواستهای مکرر محققان و علاقمندان گرامی نسبت به چاپ و نشر ترجمه جلد دوم کتاب معالم المدرستین، بر آن شدیم که به درخواست عزیزان پاسخ مثبت داده و نسبت به چاپ این کتاب اقدام نمائیم. لیکن بلحاظ ضیق وقت، تصحیح اغلاط احتمالی فنی و چاپی آن را به چاپ بعد موکول نمودیم.

امید است خوانندگان محترم در صورت برخورد با اینگونه اغلاط، عذر ما را پذیرا باشند. و در صورت مشاهده هرگونه ایراد فنی و چاپی، موارد را از طریق نمابر ۰۲۵۱-۷۷۷۳۵۳۸ و یا نشانی قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۸۷۸ به آگاهی ناشر برسانند.

انتشارات دانشکده اصول الدین قم





از متن کتاب و سنت ابربرگیریم

عز و شرف گذشته از سرگیریم

### «وحدت بر محور کتاب و سنت»

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَالسَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْغَيَامِينَ.

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، و حذمتان را به تفرقه و شوکمان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»: «خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!».

انفال / ۴۶

پس، شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و سنت» بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و سنت» باز یابیم که خدای متعال می فرماید:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»: «و اگر در چیزی نزاع و ستیز کردید

نساء / ۵۹

[حکم] آن را به خدا و رسول باز گردانید».

ما، در این سلسله از بحث ها به «کتاب و سنت» مراجعه کرده و ابزار روشنگری را همان در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می گیریم تا - به اذن خدای متعال - وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی دوباره مان گردد.

امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز، در این میدان، با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری



## بحث سوم

### مصادر و مدارك شريعت اسلامي در دو مكتب

مقدمه - اصطلاحات پنج گانه اسلامي: قرآن، سنت، بدعت، فقه و اجتهاد.

فصل اول - دیدگاه هر يك از دو مكتب درباره قرآن كريم.

فصل دوم - دیدگاه هر يك از دو مكتب درباره سنت رسول خدا(ص).

فصل سوم - دیدگاه هر يك از دو مكتب درباره فقه و اجتهاد.

فصل چهارم - قرآن و سنت، تنها مدارك شريعت اسلامي در مكتب

اهل البيت.

فصل پنجم - فشرده بحث‌های دو مكتب درباره مصادر و مدارك شريعت

اسلامي.





## مقدمه - مصطلحات پنج گانه اسلامی

بحث مصادر و مدارك شریعت اسلامی را با بررسی مصطلحات پنج گانه اسلامی: «قرآن، سنت، بدعت، فقه و اجتهاد» آغاز کرده و پس از آن به بررسی دیدگاه هر یک از دو مکتب درباره آنها می پردازیم و در خلال آن مصطلحات دیگر مربوط به این مباحث را نیز مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد - ان شاء الله.





## ۱- قرآن

قرآن: کلام خدای متعال، که آن را به تدریج بر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) نازل فرمود، در زبان عرب نقطه مقابل «شعر» و «نثر» است؛ بنابراین، زبان عرب سه گونه می شود: «قرآن شعر و نثر»<sup>۱</sup> و همانگونه که اطلاق واژه «شعر» هم بر دیوان شاعر صحیح است و هم بر یک قصیده از آن و هم بر یک بیت و یک سطر از آن؛ همچنین اطلاق واژه «قرآن» به کل قرآن یا به یک سوره از قرآن یا به یک آیه از قرآن نیز، صحیح و متداول است؛ چنانکه گاهی به بخشی از یک آیه مانند: «وَمَا رَزَقْنَاهُمْ»<sup>۲</sup> نیز، «قرآن» گفته می شود؛ و «قرآن» به این معنی، یک مصطلح اسلامی و یک حقیقت شرعی است؛ زیرا اینگونه استعمال و کاربرد، برگرفته از قرآن کریم و حدیث شریف نبوی است.

---

۱- و این، یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم است؛ زیرا کلام بنی آدم، همگی و در همه زبانها، یا شعر است و یا نثر، و قرآن کریم در زبان عرب نه شعر است و نه نثر، بلکه «قرآن عربی مبین» و «کلام الله مجید» است و از نوع کلام آدمیان نیست.

## اسامی دیگر قرآن

علمای اسلام از خود قرآن کریم نامهای دیگری را برای آن استخراج کرده‌اند که در حقیقت، معرفی شیء به صفات آن است و مشهورترین آنها واژه «کتاب» است. خداوند سبحان [بقره ۲ / ۲] می‌فرماید: «ذلک الکتاب لاریب فیه»: «آن کتاب، شکی درش نیست»، و مقصود از «کتاب» در اینجا، همین «قرآن» مسلمانان است که در مقابل دو کتاب تورات و انجیل یهود و نصاری قرار دارد که مراد از آن را، با «الف و لام» عهد، مشخص فرموده است.

گاهی نیز، واژه «کتاب» ویژه تورات است؛ چنانکه فرموده: «و من قبله کتاب موسی»: «و پیش از آن، کتاب موسی» و مقصود از آن را با اضافه کتاب به موسی مشخص فرموده است.

در نزد نحویان نیز، کتاب «سیبویه» به «الکتاب» شهرت یافته است؛ چنانکه حاجی خلیفه در «کشف الظنون» در باب «کتاب» گوید: «واژه کتاب» برای کتاب سیبویه در نحو، به خاطر شهرت و فضل آن، در نزد نحویان «عَلَم» شده و چنان است که هرگاه در بصره گفته می‌شد: «فلانی کتاب را خوانده است»، دانسته می‌شد که مراد از آن «کتاب سیبویه» است؛ و هرگاه گفته می‌شد: «نصف کتاب را خوانده است»، هیچکس تردید نمی‌کرد که آن کتاب «کتاب سیبویه» است...

و گوید: «کتاب سیبویه را، علی بن محمد معروف به ابن خروف اندلسی (متوفای ۶۰۹ هـ) شرح کرده و آن را «تنقیح الألباب فی شرح غوامض الکتاب» نامیده است، و نیز، ابوالبقاء عبدالله بن حسین عکبری بغدادی حنبلی (متوفای ۶۱۶ هـ) به شرح ابیات آن پرداخته و آن را «لباب الکتاب» نامیده است، و محمد بن حسن زبیدی اندلسی (متوفای ۳۸۰ هـ) شرح خود را «ابنیه الکتاب» نام

داده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، واژه «کتاب» نه در قرآن کریم و نه در عرف مسلمین، اسم خاص قرآن نیست.

یکی دیگر از اسامی، واژه «نور» است، که خداوند متعال در سوره نساء / ۱۷۴ می‌فرماید: ﴿وَاَنْزَلْنَا الْيَكْمَ نُوْرًا مَّيْمِنًا﴾: «و فرستادیم به سوی شما نوری آشکار». و دیگری واژه «موعظه» است که در سوره یونس / ۵۷ می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُم مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾: «همانا موعظه‌ای از پروردگارتان برای شما آمد». و نیز، واژه «کریم» که در سوره واقعه / ۷۷ می‌فرماید: ﴿اِنَّهٗ لَقَرَّآنٌ كَرِيْمٌ﴾: «همانا آن قرآن کریمی است».

این اسامی آمده در قرآن، همانگونه که علما برآند، اسامی خاص «قرآن» نیستند، بلکه تنها در مقام تعبیر و تعریف برخی از صفات قرآن آمده‌اند. یکی دیگر از اسامی «قرآن» در مکتب خلفا، واژه «مصحف» است که این واژه در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی نیامده است.

زرکشی و دیگران روایت کرده و گویند: «هنگامی که ابوبکر قرآن را جمع کرد گفتند: «نام آن را انتخاب کنید» برخی گفتند: «نامش را «انجیل» بگذارید» که آن را نپسندیدند، و برخی دیگر گفتند: «نامش را «سفر» بگذارید». این نام را نیز، چون از آن یهود بود، نپذیرفتند و ابن مسعود گفت: «من در نزد حبشیان کتابی دیدم که آن را «مصحف» می‌نامیدند، آن را مصحف بنامید.»<sup>۲</sup>

بنابراین، نامیدن قرآن به «مصحف» یک اصطلاح اسلامی و یک حقیقت شرعی نیست؛ بلکه تنها از نوع نامگذاری مسلمانان و اصلاح آنان است، و لذا

۱ - کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۲ ص ۱۴۲۷ و ۱۴۲۸.

۲ - البرهان فی علوم القرآن زرکشی (متوفای ۷۹۴ هـ) چاپ قاهره، ج ۱ ص ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۸۲، و

الاتقان سیوطی (متوفای ۹۱۱ هـ) چاپ قاهره ۱۳۶۸ هـ، ص ۶۳.



حالِ واژه «مصحف» در این نامگذاری حال واژه «شاری» در نزد خوارج است که آنها این واژه را برای کسی به کار می‌برند که خود را برای جنگ با مسلمانان آماده کرده است؛ در حالی که این واژه در نزد غیر خوارج به معنای «مشری» و خریدار به کار می‌رود. و ما هرگاه واژه «شاری» را در نزد غیر خوارج یافتیم، درمی‌یابیم که مراد از آن «مشری» است، نه کسی که خود را برای جنگ با مسلمانان آماده کرده است.

و نیز، حالِ آن، حال واژه «مبسوط» در نزد مردم سوریه و عراق است که این واژه را عراقی‌ها به معنای: «مضروب» به کار می‌برند و سوری‌ها به معنای: «مسرور»، و چون در سخنان سوری‌ها بیاید درمی‌یابیم که مرادشان «مسرور» است و اگر عراقی‌ها آن را به کار گیرند می‌فهمیم که مرادشان «مضروب» است. بنابراین، «مصحف» نیز که از نوع نامگذاری مکتب خلفاست، هرگاه در کلام آنها بیاید، به معنای: «قرآن کریم» است، ولی هرگاه در کلام پیروان مکتب اهل البیت بیاید و بگویند: «مصحف فاطمه» مرادشان «کتاب فاطمه (ع)» است؛ همانگونه که کتاب دعای مشهور و چاپ شده امام سجاده (ع) را «صحیفه سجاده» یعنی: «کتاب سجاده» می‌نامند.

## ۲ و ۳ - سنت و بدعت

سنت و بدعت دو اصطلاح اسلامی‌اند که شناخت هر یک متوقف بر شناخت دیگری است و در موارد ابهام، با یکدیگر مقایسه می‌شوند. شرح این دو اصطلاح چنین است:

### نخست - سنت:

سنت در لغت به معنای: «روش و سیره» است؛ نیکو باشد یا زشت؛<sup>۱</sup> و در شریعت اسلامی به معنای: «اوامر و نواهی و ارشادات» قولی و عملی رسول خدا(ص) است؛ آموزی که با صراحت در قرآن مجید نیامده است؛<sup>۲</sup> همچنین، تقریر و تایید رسول خدا(ص) را نیز شامل می‌گردد، یعنی عملی را که پیامبر(ص) از فرد مسلمانی دیده و او را از آن نهی نکرده، و در واقع با سکوت خود، آن عمل را امضاء و تایید فرموده، آن را نیز شامل می‌گردد؛<sup>۳</sup> و بدین خاطر

---

۱ - المعجم الوسیط، ماده «سنت».

۲ - نه‌ایة اللغة ابن‌اثیر، ماده «سنت».

۳ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۷۴ - ۲۷۵، از سهل بن سعد گوید: «هر چه در نزد رسول خدا(ص) انجام

شده، سنت است».

است که به ادله شرعی: «کتاب و سنت» یعنی: «قرآن و حدیث» گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

## دوم - بدعت:

بدع در لغت به معنای: «امر تازه و نوظهور» است؛<sup>۲</sup> و بدعت در دین یعنی: «نسبت دادن قول و فعل اختراعی و ساختگی به صاحب شریعت».<sup>۳</sup>

سنت از مصادر و مدارک شریعت اسلامی است.

سنت رسول خدا (ص) بدان خاطر از مدارک شریعت اسلامی است که خداوند متعال در سوره حشر / ۷ فرموده:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

«آنچه را که رسول خدا برای شما آورده بگیرید. و از آنچه نهی تان کرده بازایستید».

و در سوره نجم / ۳ فرموده: ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾  
«او [= پیامبر] هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحیی که بر او نازل می‌شود نیست».

و در سوره احزاب / ۲۱ فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

«همانا رسول خدا برای شما اسوه و الگوی نیکویی است؛ برای کسی که امید به خدا و روز واپسین دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و در سوره آل عمران / ۳۱ فرموده:

۱ - نهاية اللغة، ماده «سنن».

۲ - المعجم الوسيط، ماده «بدع».

۳ - مفردات راغب، ماده «بدع».

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾  
 «بگو اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست  
 بدارد و گناهانتان را برای شما ببخشد».  
 و در سوره اعراف / ۱۵۸ فرموده:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ﴾  
 «پس، به خدا و رسول او ایمان بیاورید؛ همین پیامبر مکتب ندیده‌ای که به  
 خدا و کلماتش ایمان دارد، و او را پیروی کنید».

و در احادیث بسیاری آمده است که رسول خدا (ص) مسلمانان را به پیروی از  
 سنت خود تشویق و از مخالفت با آن نهی می‌فرمود، مانند این سخن که فرمود:  
 ﴿مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي﴾: «هر که از سنت من رویگردان شود، از من  
 نیست».<sup>۱</sup>

بنابراین، «سنت» یک مصطلح اسلامی و یک حقیقت شرعی است، و راه  
 رسیدن «سنت رسول خدا» یعنی: «سیره و حدیث و تقریر او» به ما، منحصر در  
 احادیثی است که از آن حضرت روایت شده و اکنون در کتابهای حدیث و سیره  
 و تفسیر و دیگر مدارک پژوهشی اسلامی مدوّن و موجود است، مانند این  
 روایات که، از «عایشه» از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

﴿النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِسُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي﴾  
 «ازدواج سنت من است و هر که به سنت من عمل نکرد از من نیست».<sup>۲</sup>  
 و از «عمرو المزنی» روایت کرده‌اند که گوید: رسول خدا (ص) فرمود:  
 «هر کس سنتی از سنتهای مرا زنده کند و مردم به آن عمل نمایند، پاداش او  
 همانند پاداش کسانی است که بدان عمل کرده‌اند و خداوند چیزی از پاداش

۱ - المعجم المفهرس لألفاظ الحديث، ماده «السنة».

۲ - سنن ابن ماجه، كتاب النكاح، حديث ۱۸۴۵ ص ۵۹۲.

آنها را نمی‌کاهد. و هرکس بدعتی را بر جای گذارد و بدان عمل شود، بارگناه کسانی که بدان عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود، و خداوند چیزی از بارگناه عاملان بدان را نمی‌کاهد.<sup>۱</sup>

و از «جابر» روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:  
«إِنَّمَا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْأُمُورِ كِتَابُ اللَّهِ وَ خَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَ شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

«اما بعد، همانا بهترین چیزها، کتاب خداست و بهترین هدایت‌ها، هدایت محمد، و بدترین چیزها، بدعت‌های نوظهورند و هر بدعتی گمراهی است». و در روایت دیگری است که فرمود: «برترین هدایت‌ها، هدایت محمد است...»<sup>۲</sup>

و از «ابن مسعود» گوید: رسول خدا (ص) فرمود:  
«به زودی امور شما را کسانی عهده دار می‌شوند که سنت را خاموش کرده و به بدعت عمل می‌کنند و نماز را از وقت خود به تأخیر می‌اندازند» گفتم: «یا رسول الله! اگر آنها را دریافتم چه کنم؟» فرمود: «پسر امّ عبد! از من می‌پرسی چه کنی؟ کسی که خدا را نافرمانی کند حق پیروی شدن ندارد!!»<sup>۳</sup>

و از «ابن عباس» گوید: رسول خدا (ص) فرمود:  
«خداوند هرگز عمل بدعت گذار را نمی‌پذیرد تا آنگاه که بدعتش را رها سازد»<sup>۴</sup>

و از «حذیفه» گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

۱- همان، مقدمه ص ۷۶، حدیث ۲۰۹ و ۲۱۰، و سنن ترمذی، ج ۱ ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۲- همان، مقدمه، ص ۱۷، حدیث ۴۵، و حدیث دوم در سنن دارمی، ج ۱ ص ۶۹، حدیث ۴۵.

۳- همان، کتاب الجهاد، ص ۹۵۶، حدیث ۲۸۶۵، و مسند احمد، ج ۱ ص ۴۰۰.

۴- همان، مقدمه، ص ۱۹، حدیث ۴۹ و ۵۰.

«خداوند هیچگونه روزه و نماز و صدقه و حج و عمره و جهاد و نافلة و فريضه‌ای را از بدعت گذار نمی‌پذیرد؛ او همانگونه که موی از خمیر بیرون می‌شود، از اسلام خارج می‌گردد».<sup>۱</sup>

خداوند متعال «بدعت» را در آیه ۲۷ سوره حدید یادآور شده و فرموده: «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم»: «و رهبانیتی را که بدعت گذاردند، بر آنها واجب نکرده بودیم».

#### فشرده مطالب:

شریعت اسلامی آن چیزی است که در «کتاب و سنت» آمده و از آن دو استنباط می‌شود، و بدعت، آرای انسانی جدای از دین و داخل شده در آن است؛ آرای که نه در کتاب و سنت آمده و نه از آن دو استنباط شده است، اگر چه نام «اجتهاد» و «مصلح مرسله» بر آن نهیم و یا به اصطلاح امروزی‌ها: «اسلام انعطاف‌پذیر و متناسب با نیازهای زمان»<sup>۱</sup>ش بنامیم، هر چه باشد، مصداق تمام آن مطالبی است که در احادیث رسول خدا(ص) درباره «بدعت و بدعت گذار» آمده است.



#### ۴ - فقه

«فقه» بنابر آنچه در کتب لغت آمده به معنای «فهم» است، و معنای آن در «کتاب و سنت» چنان است که می‌آید:

خداوند سبحان در سوره توبه / ۱۲۲ می‌فرماید:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

«چرا از هر گروه، طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه و آگاه گردند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟ شاید پروا و خودداری کنند!»

و رسول خدا(ص) فرموده: «نَضَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي هَذِهِ فَبَلَّغَهَا، فَرَبَّ حَامِلَ فِقْهِ غَيْرِ فِقْهِ، وَ رَبَّ حَامِلَ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

«خداوند بنده‌ای را که این گفتار مرا بشنود و تبلیغ نماید، خرم و شاداب گرداند؛ ای بسا حامل فقهی که فقیه نیست، و ای بسا حامل فقهی که فقه را به



فقیه‌تر از خود می‌رساند»<sup>۱</sup>

و روایت شده که فرمود: «یک نفر فقیه برای شیطان دشوارتر از هزار عابد است»<sup>۲</sup>

و نیز فرموده: «هر که در دین خدا فقیه گردد و پیام رسالت من سودش رساند، می‌آموزد و می‌آموزاند»<sup>۳</sup>

و نیز: «بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شمایند اگر فقیه شوند»<sup>۴</sup>

و: «بهترین‌های آنها در جاهلیت، بهترینشان در اسلامند اگر فقیه شوند»<sup>۵</sup>

و: «دو خصلت‌اند که در منافق جمع نگردند: سیمای خوش و فقه در دین»<sup>۶</sup>

و: «هر که خدا خیرش را بخواهد، در دین فقیه‌اش گرداند»<sup>۷</sup>

و: «مردانی از اطراف زمین به سوی شما می‌آیند تا در دین فقیه گردند؛ پس

هرگاه آمدند، آنها را به نیکی پذیرا شوید»<sup>۸</sup>

۱ - سنن ابن‌ماجه، مقدمه، حدیث ۲۳ و ۲۳۱ و ۲۳۶. سنن ابوداود، حدیث ۳۶۶۰. سنن ترمذی، ج ۱۰ ص ۱۳۶ و ۱۳۴. سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۴ - ۷۶، و مسند احمد، ج ۳ ص ۲۲۵ و ج ۴ ص ۸۰ و ۸۲ و ج ۵ ص ۱۷۳.

۲ - سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۵۴.

۳ - صحیح بخاری، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۸. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، حدیث ۱۵، و مسند احمد، ج ۴ ص ۳۹۹.

۴ - مسند احمد، ج ۲ ص ۴۶۷ و ۴۶۹ و ۴۸۱.

۵ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۷۵. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، حدیث ۱۹۹. سنن دارمی، مقدمه، ص ۷۳ باب ۲۴، و مسند احمد، ج ۲ ص ۲۵۷ و ۲۶۰ و ۳۹۱ و ۴۳۱ و ۴۸۵ و ۴۹۸ و ۵۲۵ و ۵۳۹ و ج ۳ ص ۳۶۷ و ۳۸۳ و ج ۴ ص ۱۰۱.

۶ - سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۵۷.

۷ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۶ و ج ۴ ص ۱۷۵. سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۴، و مسند احمد، ج ۱ ص ۳۰۶ و ج ۲ ص ۲۳۴ و ج ۴ ص ۹۱ و ۹۳ و ۹۵ - ۹۹ و ۱۰۱.

۸ - سنن ترمذی، ج ۱۰ ص ۱۱۹، و سنن ابن‌ماجه، مقدمه، باب ۲۲.

و ابن عباس را دعا کرد و گفت: «خداوندا در دین فقیه‌اش گردان»<sup>۱</sup>.  
و بعد از رسول خدا در سخنان اهل البیت و صحابه نیز آمده است:  
الف - امام علی (ع) فرمود:

«الَا أَخْبِرْكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ؟ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: مَنْ لَمْ يُقْنَطِ  
النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يَرْخَصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي  
اللَّهِ»

«آیا شما را از فقیه حقیقی آگاه نسازم؟ گفتند: چرا یا امیرالمؤمنین! فرمود: او  
کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکرده، از عذاب خدا ایمن نساخته  
و اجازه ورود در معاصی خدا را بدانان نداده است»<sup>۲</sup>.

ب - یحیی بن سعید انصاری می‌گفت: «هیچ یک از فقهای سرزمینمان را  
ندیدم مگر آنکه در پایان نمازهای دو رکعتی [نافله] روزانه سلام می‌دادند»<sup>۳</sup>  
ج - و عمر می‌گفت: «فقه بیاموزید، پیش از آنکه به ریاست برسید»<sup>۴</sup>.

و: «کسی که قومش او را با فقه به رهبری گزینند، مایه حیات خود و آنها باشد،  
و کسی که قومش او را بدون فقه به رهبری بگیرند، مایه هلاک خود و آنها  
باشد»<sup>۵</sup>.

و فرزند عبدالرحمن در وصف «ابن عباس» گوید: «او مفسر کتاب الله و فقیه

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۸، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۶۶ و ۳۱۴ و ۳۲۸ و ۳۳۵.

۲ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۸۹. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۶. تحف العقول، باب ما روی عن  
امیرالمؤمنین. معانی الأخبار صدوق، باب معنی الفقیه حقاً، ص ۳۷۴. کنز العمال، کتاب العلم، ج ۱۰  
ص ۱۰۳ حدیث ۲۷۸. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۷۷، و بحار الانوار، ج ۱۷ ص ۴۰۷.

۳ - صحیح بخاری، کتاب التهجید، ج ۱ ص ۱۴۱.

۴ - همان، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۶، و سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۹.

۵ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۹.

دین خداست»<sup>۱</sup>

و در سنن دارمی، باب اختلاف الفقها، گوید: «عمر بن عبدالعزیز .  
بخشنامه‌ای سراسری دستور داد: «هر قومی بدانچه مورد اجماع فقهای آنهاست  
حکم نمایند».<sup>۲</sup>

و نیز، در همان کتاب گوید: «آنها هرگاه پس از نماز عشاء می‌نشستند، به فقه  
می‌پرداختند».<sup>۳</sup> و: «شب زنده داری برای فقه بلا اشکال است».<sup>۴</sup> و: «آنها شب  
نشینی می‌کردند و به بحث فقهی می‌پرداختند»<sup>۵</sup>

و در صحیح بخاری، باب السمر فی الفقه، از قول «شعبی» گوید: «هنگامی که  
عدی بن حاتم به کوفه آمد، با عده‌ای از فقهای کوفه به نزد او رفتیم»<sup>۶</sup>

و از «عمران منقری» گوید: «روزی به «حسن بصری» که در موضوعی سخن  
می‌گفت گفتم: «یا اباسعید! فقها اینچنین نمی‌گویند!» گفت: «وای بر تو! آیا هرگز  
فقیهی را دیده‌ای؟ فقیه کسی است که زاهد دنیا، مشتاق آخرت، بصیر در دین و  
مداوم بر عبادت پروردگارش باشد!»<sup>۷</sup>

این، بخشی از روایات کتب حدیث مکتب خلفا درباره «فقه» و «فقیه» بود. در  
کتب حدیث مکتب اهل البیت نیز آمده است:

الف - از رسول خدا (ص) است که فرمود: «فقها، تا آنگاه که دنیا طلب

۱ - مسند احمد، ج ۱ ص ۳۴۹.

۲ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۵ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۶ - صحیح بخاری، کتاب المواقیت، ج ۱ ص ۷۹، و سنن ابن ماجه، حدیث ۸۷.

۷ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۸۹.

نشده‌اند، اُمنای رسولانند»<sup>۱</sup> و: «هر کس چهل حدیث را برای امت من حفظ کند که در امر دینشان از آن بهره‌مند گردند، خداوند در روز قیامت فقیه و عالمش برانگیزد»<sup>۲</sup>

ب - در نهج البلاغه از امام علی (ع) فرمود: «هر کس بدون فقه به معامله و تجارت پردازد، مسلماً در ربا فرو شود»<sup>۳</sup> و: «بهار دل‌های فقها»<sup>۴</sup> و: «در دین تفقه نما»<sup>۵</sup>.

ج - و از امام صادق (ع) است که فرمود: «ای کاش تازیانه بر سر اصحابم بود تا در حلال و حرام تفقه می‌کردند»<sup>۶</sup> و: «هیچکس از شما، تا آنگاه که معاریض و کنایات سخن ما را نشناسد، فقیه نباشد»<sup>۷</sup>

و فرمود: «هر یک از فقها که نفس خود را نگاه دارد و دین خود را حفظ نماید و با هوای خود مخالفت کند و مطیع فرمان مولایش باشد، تقلید و پیروی از او برای عوام روا باشد»<sup>۸</sup>.

این، مدلول و معنای «فقه» و «فقیه» در «کتاب و سنت» بود. واژه فقه سپس در نزد علمای مکتب اهل البیت، معنای خاص یافت و مراد از آن: «علم به احکام شرعی از طریق ادله تفصیلی آن» شد.

جمال الدین حسن بن زین الدین (متوفای ۱۰۱۱ هـ) در کتاب «معالم الدین»

۱ - بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۱۰ و ۱۵۶.

۲ - همان.

۳ - نهج البلاغه، حکمت ۴۴۷.

۴ - همان، خطبه ۱۹۶.

۵ - همان، نامه ۳۱ در وصیت به امام حسن (ع).

۶ - محاسن برقی، حدیث ۱۶۱، و بحار الانوار، ج ۱ ص ۶۶.

۷ - بحار، ج ۲ ص ۱۸۴.

۸ - سفینة البحار، ماده «فقه».

خود مشهور به «معالم الأصول» گوید: «فقه در لغت به معنای فهم است، و در اصطلاح، علم به احکام فرعی شرعی از طریق ادله تفصیلی آن است»<sup>۱</sup> و مراد او از اصطلاح، اصطلاح علمای مکتب اهل البیت است.

## ۵ - اجتهاد

### نخست - اجتهاد در لغت:

ابن اثیر گوید: «اجتهاد بر وزن افتعال از ماده جهد به معنای: کوشیدن در طلب امر است».<sup>۱</sup>

این واژه در زمان رسول خدا و صحابه، تا پایان قرن اول هجری نیز، به همین معنی به کار رفته است؛ چنانکه از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

الف - «أَمَّا السَّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدَّعَاءِ فَقَمِنْ أَنْ يَسْتَجَابَ لَكُمْ»  
«أَمَّا سَجُودٌ، پس در دعایش بکوشید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد».<sup>۲</sup>

ب - «صَلُّوا عَلَى وَاجْتَهِدُوا فِي الدَّعَاءِ»: «بر من درود فرستید و در دعا بکوشید».<sup>۳</sup>

---

۱ - نهاية اللغة، ماده «جهد».

۲ - صحيح مسلم، كتاب الصلاة، حديث ۲۰۷، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۱۹.

۳ - سنن نسائي، ج ۱ ص ۱۹۰، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۹۹ فشرده.

ج - «فضل العالم علی المجتهد مائة درجة»: «برتری عالم بر کوشنده [در عبادت] یکصد درجه است».<sup>۱</sup>

و از «محمد قرظی» گوید: «در میان بنی اسرائیل مردی فقیه عالم و عابد مجتهد [= کوشا] بود».<sup>۲</sup>

و از «عایشه» گوید: «کان رسول الله یجتهد فی العشر الأواخر ما لا یجتهد فی غیره»: «رسول خدا در دهه سوم ماه چنان می کوشید که در غیر آن نمی کوشید».<sup>۳</sup> یعنی: در عبادت می کوشید.

و در حدیث «طلحه» درباره دو نفر از معاصران رسول خدا (ص) گوید: «کان احدهما اشدّ اجتهاداً من الآخر فغزا المجتهد منهما فاستشهد»: «یکی از آن دو بیش از دیگری می کوشید، و آن کوشنده جنگید تا شهید شد».<sup>۴</sup>

و از «ابوسعید» گوید: «کان رسول الله (ص) اذا حلف و اجتهد فی الیمین قال: ...»: «رسول خدا (ص) چنان بود که هرگاه پیمان می بست و در پیمان می کوشید، می فرمود: ...».<sup>۵</sup>

و در داستان «عبدالله بن ابی» در «غزوه بنی المصطلق» آمده است که: «فاجتهد بیمینه ما فعل»: «می کوشید و سوگند می خورد که کاری نکرده است».<sup>۶</sup>

و در سؤال «امّ حارثه» از رسول خدا (ص) درباره سرنوشت پسرش «حارثه»

۱ - سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۰۰.

۲ - موطأ مالک، کتاب الجنائز، حدیث ۴۳.

۳ - صحیح مسلم، کتاب الاعتکاف، حدیث ۸، و سنن ابن ماجه، کتاب الصیام، حدیث ۱۷۶۷.

۴ - سنن ابن ماجه، کتاب الرؤیا، حدیث ۳۹۲۵، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۶۳، و ج ۲ ص ۳۲۳ و ۳۶۳ و ج ۶ ص ۸۲ و ۱۲۳ و ۲۵۶، و ج ۵ ص ۴۰.

۵ - مسند احمد، ج ۳ ص ۳۳ و ۱۴۸.

۶ - صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۳۶، صحیح مسلم، کتاب المنافقین، حدیث ۱ و مسند احمد، ج ۴

آمده است که گفت: «ان كان في الجنة صبرت و ان كان غير ذلك اجتهدت عليه في البكاء»: «اگر در بهشت باشد، شکیبائی کنم و اگر جز آن باشد، در گریه بر او بیشتر می‌کوشم».<sup>۱</sup>

اکنون از موارد یاد شده و نظایر پرشمار آن درمی‌یابیم که، آنچه در قرن اول هجری از واژه «اجتهاد» به ذهن افراد می‌رسید، همان کوشش و تلاش بود؛ این معنی سپس در جامعه اسلامی دچار تحول گردید و در «اصطلاح مسلمانان» معنای: «کشف و استنباط احکام فرعی شرعی از ادله تفضیلی آن» را پیدا کرد.

## دوم - اجتهاد در اصطلاح مسلمانان:

غزالی در تعریف واژه «اجتهاد» گوید: «اجتهاد، عبارت از کوشیدن و صرف توان در کاری از کارهاست، و جز درباره کارهای سخت و توان فرسا به کار نرود... ولی این واژه در عرف علما به: «کوشیدن مجتهد در طلب علم به احکام شریعت» اختصاص یافته است.<sup>۲</sup>

و دهلوی گوید: «حقیقت اجتهاد، کوشش و صرف توان در درک احکام شرعی از ادله تفضیلی آن، یعنی: کتاب و سنت و اجماع و قیاس، است»<sup>۳</sup> همانگونه که «محمد امین» نیز، در کتاب «تیسیر التحرير» ادله احکام را چنین

۱ - صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۹۲، و مسند احمد، ج ۳ ص ۲۶۰ و ۲۸۳.

۲ - المستصفی فی اصول الفقه، چاپ مصر ۱۳۵۶ هـ، ج ۲ ص ۱۰۱، و ابوحامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ)، شرح حال او در کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۶۷۳، آمده است. و نیز، مراجعه کنید: الأحکام آمدی ج ۴ ص ۱۴۱.

۳ - دائرة المعارف قرن بیستم فرید وجدی، ج ۳ ص ۲۳۶ به نقل از رساله «الانصاف فی بیان سبب الاختلاف» از احمد بن عبدالرحیم دهلوی فاروقی حنفی محدث فقیه (متوفای ۱۱۷۶ یا ۱۱۷۹ هـ) که شرح حال او در «الاعلام زرکلی» ج ۱ ص ۱۴۴، آمده است.



معرفی کرده است.<sup>۱</sup>

این، معنای اصطلاحی واژه «اجتهاد» در مکتب خلفا بود، که پس از قرن پنجم هجری، در نزد علمای مکتب اهل البیت نیز، شایع گردید؛ چنانکه «علامه حلی» در کتاب «مبادی الأصول»، فصل دوازدهم، در تعریف «اجتهاد» گوید: «اجتهاد، کوشش و صرف توان فکری در مسائل ظنی شرعی است؛ به گونه‌ای که بیش از آن میسور نباشد؛ و نسبت آن به رسول خدا (ص) صحیح نیست؛ چون خدای متعال [نجم / ۴] فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾: «او از هوای نفس سخن نمی‌گوید»؛ و چون اجتهاد بیش از ظنّ و گمان سود ندهد، و آن حضرت علیه السلام قادر بر دریافت وحی است؛ و چون در بسیاری از احکام ورود وحی را انتظار می‌کشید، و اگر «اجتهاد» برای او جایز بود، به سوی آن می‌رفت؛ و اگر برای آن حضرت جایز بود، برای جبرئیل علیه السلام نیز، جایز بود؛ و اگر چنین می‌شد، باب قطع و جزم به اینک: «شریعت محمد (ص) از خدای متعال است» بسته می‌شد؛ و چون اجتهاد گاهی خطا و گاهی درست است، و تسلیم شدن آن حضرت علیه السلام به آن جایز نیست؛ زیرا اعتماد به سخنان او را از بین می‌برد. همچنین، به نظر ما، اجتهاد برای هیچ یک از ائمه علیهم السلام نیز جایز نباشد؛ چون آنها معصوم‌اند و احکام را تنها از رسول خدا (ص) آموخته‌اند؛ ولی برای علما جایز است تا با اجتهاد خویش احکام را از عمومات موجود در «قرآن و سنت»، و ترجیح میان ادله متعارضه، استنباط نمایند؛ اما گرفتن حکم از راه

---

۱ - اصل این کتاب به نام «التحریر فی اصول الفقه» از علامه کمال الدین محمد بن عبدالواحد مشهور به ابن همام حنفی (متوفای ۸۶۱ هـ) است که شاگرد فاضل او محمد بن محمد بن امیر حنفی (متوفای ۸۷۹ هـ) آن را شرح کرده و شرح او را محقق محمد امین معروف به امیر پادشاه بخاری، ساکن مکه شرح نموده و آن را «تیسیر التحریر» نامیده است و ما از چاپ مصر آن (۱۳۵۱ هـ) ج ۱ ص ۱۷۱، نقل کردیم. شرح حال آنها در کشف الظنون، ج ۱ ص ۳۵۸، آمده است

«قیاس» و «استحسان» جایز نیست»<sup>۱</sup>.

نکته قابل توجه اینکه، علمای مکتب اهل البیت در عین به کار بردن اصطلاح «اجتهاد» و «مجتهد»، اصطلاح «فقه» و «فقیه» را رها نکردند؛ بلکه هر دو اصطلاح را با هم به کار گرفتند؛ چنانکه صاحب معالم در ابتدای کتابش گوید: «الفقه فی اللغة الفهم»: «فقه در لغت به معنای فهم است» و در اصطلاح: «علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی آن است» وی پس از آن، فصل دیگری را برای تعریف «اجتهاد» ترتیب داده و گوید: «اجتهاد در لغت به معنای تحمل جهد و استقامت است... اما در اصطلاح به معنای کوشش فقیه و صرف توان در تحصیل ظن به حکم شرعی است...»<sup>۲</sup>

اضافه بر آنچه گذشت، این دو مکتب در برخی از ادله احکام شرعی نیز اختلاف نظر دارند که به زودی - انشاءالله - آن را بیان می‌داریم.

\* \* \*

و اکنون، پس از بحث و بررسی «مصطلحات پنج‌گانه» گذشته، به یاری خدای متعال، دیدگاه هر یک از این دو مکتب درباره آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - مبادیء الأصول الی علم الأصول، ص ۲۴۰ - ۲۴۱.

۲ - معالم الدین.



## فصل اول

دیدگاه این دو مکتب درباره قرآن کریم

- ۱- اهتمام رسول خدا (ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن.
- ۲- هیاهوی تازه پیرامون مصحف فاطمه (ع).



## ۱ - اهتمام رسول خدا(ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن کریم

رسول خدا(ص) هرگاه که آیاتی از قرآن کریم بر او نازل می شد، آن را بر عموم مسلمانان حاضر تلاوت می کرد و آنچه را که نیازمند تفسیر بود، برای آنها تفسیر می نمود، و به ویژه آن را به امام علی(ع) تلقین و آموزش می داد و دستور نوشتنش می فرمود، که مشروح آن - انشاءالله - در بحث های بعدی همین کتاب می آید.

آن حضرت هنگامی که به مدینه هجرت کرد، مسلمانان را به فراگیری فن نوشتن تشویق فرمود، و آنها بدان پرداختند و بعد، آنها را برانگیخت تا به نوشتن و حفظ قرآن پردازند و آنها بر یکدیگر پیشی گرفتند و هر چه از آیات قرآن را دریافت می کردند، بر هر چه از پوست و غیر آن می یافتند، می نوشتند و رسول خدا(ص) اسامی سوره ها و محل آیات را، همانگونه که خدای متعال تعلیمش داده بود، بدانان می آموخت؛ چنانکه چون خدای متعال او را به سوی خود برد، دهها نفر از صحابه در مدینه، حافظ کل قرآن بودند و بسیاری دیگر از صحابه، همه قرآن را نوشته و نزد خود داشتند، و تنها تفاوت آن قرآنها با قرآن امروز آن بود که آنها به صورت کتاب مدون و جلد شده نبودند؛ بلکه در ورق ها

و الواح جدای از هم نوشته شده بود. رسول خدا (ص) که رحلت کرد، امام علی (ع) به تدوین قرآن در کتابی واحد پرداخت؛ همان گونه که عده دیگری از صحابه - به جز امام علی (ع) - نیز نسخه قرآن مدون خود را داشتند؛ ولی خلیفه ابوبکر به این نسخه‌ها بسنده نکرد و دستور داد تا گروهی از صحابه، قرآن را بسان یک کتاب تدوین نمایند، سپس آن را نزد «ام المؤمنین حفصه» به ودیعت نهاد تا آنگاه که دوران عثمان فرا رسید، و فتوحات بلاد گسترش یافت و مسلمانان پراکنده شدند، خلیفه دستور داد تا چند نسخه از روی نسخه موجود در نزد حفصه بنویسند و آن را در بلاد مسلمین توزیع کرد، و مسلمانان نسخه‌های خود را از روی این نسخه‌ها نوشتند و از نسلی به نسل دیگر سپردند و تا به امروز، نسخه‌ای جز آن در نزد احدی از مسلمانان نبوده است و نیز، نسخه‌ای که واجد کلمه‌ای زیادت و نقصان بوده و با این قرآن متداول امروز در نزد مسلمانان تفاوت داشته باشد، در هیچ یک از ایام وجود نداشته است، و همه فرقه‌های مسلمان: سنی و شیعه و اشعری و معتزلی و حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی و زیدی و امامی و وهابی تا خوارج، همگی بر آن اتفاق نظر دارند و در نزد هیچ فرقه‌ای از آنها و غیر آنها، در روزی از روزها، نسخه‌ای که حاوی زیادت و نقصان حتی یک کلمه باشد، یا ترتیب سوره‌ها و آیات آن مخالف قرآن متداول امروزمین مسلمانان باشد، وجود نداشته است.

اما آنچه که در برخی از کتابهای حدیثی آمده و حاوی پندار نقص و کاستی در قرآن کریم است، در همان جا که بوده باقی مانده و به هیچ روی در هیچ یک از نسخه‌های قرآن وارد نشده است؛ مانند آنچه در صحاح شش گانه: بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی و دیگر کتب آمده و گوید:

«خلیفه عمر بر فراز منبر گفت: «خداوند محمد را به حق برانگیخت و این کتاب را بر او نازل فرمود و از جمله ما انزل الله «آیه رجم» بود که ما آن را

خواندیم و درک کردیم و حفظ نمودیم؛ رسول خدا(ص) رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم؛ و اکنون بیم آن دارم که اگر مدتی بر مردم بگذرد، گوینده‌ای بگوید: «به خدا سوگند آیه رجم را در کتاب خدا نمی‌یابیم» و با ترک واجبی که خدا نازل فرموده، همراه شوند؛ در حالی که رجم در کتاب خدا برای کسی که زنا کند و محصن باشد، حق و ثابت است»<sup>۱</sup>.

و آیت پنداری در روایت ابن ماجه از عمر، که گفت من آن را اینگونه خوانده‌ام، چنین است: «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة»: «مرد بزرگسال و زن بزرگسال اگر زنا کردند، حتماً آن دو را رجم کنید» و در موطأ مالک گوید: «مرد بزرگسال و زن بزرگسال را حتماً رجم کنید» که ما آن را خوانده‌ایم.

و در همین حدیث، در صحیح بخاری گوید: «سپس ما از کتاب خدا چنین می‌خواندیم: ﴿ان لا ترغبوا عن ابائکم فانہ کفر بکم ان ترغبوا عن آبائکم﴾: «از پدرانتان روی مگردانید که رویگردانی شما از پدرانتان مایه کفر شماست»

و در حدیث روایت شده از «ام المؤمنین عایشه» گوید: «از جمله موارد نازل شده قرآنی: ﴿عشر رضعات معلومات﴾: «ده بار شیر خوردن معلوم» بود، که رسول خدا(ص) رحلت کرد و آنها از قرآن خوانده می‌شدند»<sup>۲</sup>.

و در صحیح ابن ماجه گوید: «نزلت آیه الرجم و رضاعة الکبیر عشرأ...»:

۱ - صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۲۰. صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۱۶. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۲۹. سنن ترمذی، ج ۶ ص ۲۰۴. سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، حدیث ۲۵۵۳. سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۷۹، و موطأ مالک، ج ۳ ص ۴۲.

۲ - صحیح مسلم، کتاب الرضاع، ج ۴ ص ۱۶۷. سنن ابوداود، کتاب النکاح، ج ۱ ص ۲۷۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۸۲. سنن ابن ماجه، کتاب النکاح، ج ۱ ص ۶۲۶، حدیث ۱۹۴۴. سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۷، و موطأ مالک، کتاب الرضاع، ج ۲ ص ۱۱۸.



«آیه رجم و شیر خوردن ده بار بزرگسال نازل شد و در زیر بستر من بود که رسول خدا (ص) وفات کرد و ما سرگرم فوت او شدیم و حیوانی اهلی وارد شد و آن را خورد.»

و در صحیح مسلم گوید: «ابوموسی اشعری در جمع سیصد نفری قاریان بصره گفت: «ما سوره‌ای را می‌خواندیم که از حیث مقدار و صلابت، آن را به سوره برائت تشبیه می‌کردیم و من فراموشش کردم مگر این بخش از آن را که: ﴿لَوْ كَانَ لَابْنُ آدَمَ وَ آدِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا بَتَغَى وَادِيًا ثَالِثًا وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ﴾: «اگر آدمیزاد را دو وادی از مال باشد، مسلماً وادی سوم را می‌جوید؛ و درون آدمیزاد را جز خاک پر نسازد.»

و نیز گفت: «ما سوره‌ای را می‌خواندیم که آن را به یکی از سوره‌های مسَبِّحات [= سَبَّح...] تشبیه می‌کردیم و من فراموشش کردم، جز این بخش از آن را که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتَكْتَبُ شَهَادَةً فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾: «ای کسانی که ایمان آوردید، چرا چیزی را می‌گوئید که عمل نمی‌کنید و آن شهادتی بر گردنهای شما نوشته شود و در روز قیامت از آن پرسیده شوید.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

آری، با وجود چنین روایاتی که در کتب صحاح مکتب خلفا آمده، هیچ یک از پیروان مکتب اهل البیت، پیروان مکتب خلفا را متهم نکرده و نگفته: «پیروان مکتب خلفا معتقد به نقصان قرآنند، یا آنها از پیش خود، سوره‌ها و جملاتی را بر قرآن افزوده‌اند.»

ولی عکس آن اتفاق افتاده، و آنجا که همانند این اقوال در برخی از کتب

اهتمام رسول خدا(ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن کریم \* ۴۱

حدیثی پیروان مکتب اهل البیت آمده، برخی از نویسندگان مکتب خلفا هیاهوی عظیمی را بر علیه پیروان مکتب اهل البیت به راه انداخته و گفته اند: «آنها معتقد به نقصان قرآنند و از پیش خود، عبارات و جملاتی را بر قرآن افزوده اند.» و مایه استدلال آنها نیز، همان روایاتی است که در برخی از کتابهای حدیثی آمده است.

حال آنکه پیروان مکتب اهل البیت، خود را به صحت هیچ کتابی، جز کتاب خدا، ملتزم نمی دانند؛ ولی پیروان مکتب خلفا، خود را بدانچه که در صحیح بخاری و مسلم آمده ملتزم می دانند، و مشکل این احادیث را با این گفته که: «تلاوت آنها نسخ شده» علاج و توجیه می کنند.<sup>۱</sup>

---

۱ - صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا، حدیث ۱، و صحیح مسلم، کتاب

الحدود، باب رجم الثیب فی الزنا، حدیث ۱۵.



## ۲ - هیاھویی نوین درباره مصحف فاطمه(ع)

برخی از نویسندگان اخیر، هیاھوی نوین دیگری را بر علیه پیروان مکتب اهل البیت به راه انداخته و گفته‌اند: «آنها قرآن دیگری دارند که نامش «مصحف فاطمه» است.» و این هیاھو بدان خاطر است که کتاب فاطمه(ع) «مصحف» نامیده شده، و قرآن کریم نیز، از سوی برخی از مسلمانان «مصحف» نام گرفته است؛ حال آنکه، احادیث مکتب اهل البیت با صراحت بر آن است که: «مصحف فاطمه چیزی از قرآن را در بر ندارد» بلکه تنها حاوی اخبار کسانی است که بر امت اسلامی حکومت می‌کنند؛ حتی امام صادق(ع)، هنگامی که نوادگان امام حسن یعنی: «محمد و ابراهیم» بر علیه منصور دوانیقی خروج کردند، فرمود: «در کتاب مادرشان فاطمه نام اینها در زمره کسانی که بر این امت حکومت می‌کنند وجود ندارد»<sup>۱</sup>

به‌علاوه که نام «مصحف» برای قرآن، نه در قرآن کریم و نه در حدیث شریف نبوی، در هیچ یک نیامده است؛ ولی نام «کتاب» برای قرآن کریم در

آیاتی از خود قرآن آمده است، و در عین حال، مکتب خلفاء، کتاب سیبویه در نحو را «کتاب» نامیده‌اند!  
خداوند سبحان در آیات زیر، و دهها آیه دیگر، قرآن کریم را «کتاب» نامیده است:

«ذلک» «الکتاب» لا ریب فیہ هدی للمتقین» بقره / ۲.

«افتؤمنون ببعض» «الکتاب» و تکفرون ببعض» بقره / ۸۵.

«و لما جاءهم» «کتاب» من عند الله مصدق لما معهم» بقره / ۸۹.

«و یعلمهم» «الکتاب» و الحکمة» بقره / ۱۲۹.

«و یعلمکم» «الکتاب» و الحکمة» بقره / ۱۵۱.

با وجود این، اگر کسی بگوید: «حجم کتاب سیبویه دو برابر کتاب خداست» مرادش آن نیست که «کتاب سیبویه قرآنی بزرگتر از کتاب خداست» و هیچ یک از پیروان مکتب اهل البیت نیز بر این نامگذاری اعتراض نکرده است.

\*\*\*

و کلام آخر اینکه، دشمنان اسلام از چنین سخنانی بهره برداری کرده، و آنها را وسیله عیبجوئی از قرآن کریم قرار می‌دهند! خداوند برخی از این نویسندگان را بصیرت بخشد تا از این هذیان بازایستند!

باری، این قرآنی که امروزه در دست مسلمانان است همان قرآنی است که خداوند متعال نزول آن را در اواخر حیات خاتم انبیاء (ص) به اتمام و اکمال رسانید، و صحابه رسول خدا (ص) پس از وفات آن حضرت، به جمع و تدوین و استنساخ و توزیع آن در جامعه اسلامی پرداختند، و ابتدای آن: «بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین...» است و انتهای آن: «... من الجنة و الناس» می‌باشد، و در هیچ روزی از روزها، از آنروز تا امروز، که این قرآن در دست مسلمانان است - بدون اختلاف - هیچگونه زیادت و نقصی در آن راه

نیافتہ و اختلاف، تنها در تفسیر و تأویل متشابہات آن است، و این بدان خاطر است کہ تفسیر و تأویل متشابہات از حدیث گرفته می شود و مسلمانان دربارہ حدیث رسول خدا (ص) اختلاف کرده اند کہ ما - انشاء اللہ - در بحث بعد بہ بیان آن خواهیم پرداخت.



## فصل دوم

### دیدگاه دو مکتب درباره سنت رسول خدا(ص)

۱- دیدگاه دو مکتب درباره کسانی که از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند.

۲- دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا(ص) در قرن اول

هجری.

۳- جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا(ص) تا پایان قرن اول هجری.

الف - در دوران ابوبکر و عمر.

ب - در دوران عثمان.

ج - در زمان معاویه.

د - گشایش باب اسرائیلیات.

ه - در زمان عمر بن عبدالعزیز.

و - چگونگی پیدایش دو حدیث متناقض.





#### مقدمه:

هر دو مکتب در اینکه «سنت رسول خدا(ص)» از مصادر شریعت اسلامی بوده، و عمل بدان واجب است، ایمان و اتفاق نظر دارند؛ ولی چون سنت رسول خدا(ص) یعنی: سیره و حدیث و تقریر آن حضرت، به وسیله روایت راویان به دست ما می‌رسد، این دو مکتب در دو موضوع زیر با هم اختلاف دارند:

- ۱- درباره برخی از واسطه‌های نقل روایت از رسول خدا(ص).
  - ۲- درباره جواز نوشتن حدیث رسول خدا(ص) در قرن اول هجری.
- و ما - انشاءالله - هر دو موضوع را، در مبحث آینده، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.



## ۱ - دیدگاه دو مکتب درباره راویان حدیث رسول خدا(ص):

همانگونه که در مبحث «صحابه» و «امامت» یادآور شدیم، پیروان مکتب اهل البیت معالم و معارف دین خود را از امامان دوازده گانه اهل البیت می گیرند و پیروان مکتب خلفا، معالم و معارف دین خود را از هر فردی از صحابه رسول خدا(ص) که باشد - بدون هیچ تفاوتی - دریافت می دارند؛ چون همگی آنها را عادل می دانند؛ در حالی که پیروان مکتب اهل البیت هرگز به صحابه ای چون «طلحه»<sup>۱</sup> و «عبدالله بن زبیر»<sup>۲</sup> که در «جمل» با علی جنگیدند مراجعه

---

۱ - ابومحمد طلحه بن عبدالله قریشی، رسول خدا بین او و زبیر پیمان برادری بست. او از سرسخت ترین شورشیان برضد عثمان بود و چون عثمان کشته شد، در بیعت با امام علی(ع) پیشدستی کرد و سپس برای خوانخواهی عثمان از امام(ع) به بصره رفت و مروان - که از همراهان او بود - وی را هدف تیر خود قرار داد و او را بکشت. صاحبان صحاح ۳۸ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او را در: «نقش عایشه در تاریخ اسلام» و «جوامع السیره ص ۲۸۱» می یابید.

۲ - ابوحیب عبدالله بن زبیر قریشی، مادرش اسماء دختر ابوبکر بود و ام المؤمنین عایشه به شدت دوستدار او بود و گرمی اش می داشت، و او دشمن آل البیت بود و امام علی(ع) می فرمود: «زبیر همواره از ما اهل البیت بود، تا آنگاه که پسرش عبدالله بزرگ شد» و او از تحریک کنندگان عایشه در جنگ جمل

نمی‌کنند؛ و نیز، به «معاویه»<sup>۱</sup> و «عمرو بن عاص»<sup>۲</sup> که در «صفین» به جنگ او آمدند، و «ذوالخو یصره»<sup>۳</sup> و «عبدالله بن وهب»<sup>۴</sup> که در «نهروان» با او جنگیدند، به

۱۵ بود. پس از شهادت امام حسین(ع) در مکه ندای استقلال سر داد و در سال ۷۳ هجری به دست حجاج بن یوسف کشته شد. صاحبان صحاح ۳۳ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او را در اسد الغابه، جوامع السیره و «نقش عایشه» بخش جنگ جمل می‌یابید.

۱ - ابو عبدالله معاویة بن ابی سفیان قریشی اموی، مادرش هند دختر عتبه، پس از فتح مکه اسلام آورد و برادرش در سال ۱۸ هجری پس از ضربت خوردن در عمواس، او را به جای خود منصوب نمود و عمر آن را تأیید کرد و او تا هنگامی که عثمان کشته شد، والی شام بود و بعد، از فرمان امام علی(ع) سرباز زد و برای جنگ با آن حضرت به تجهیز سپاه پرداخت و در سال ۳۶ هجری در صفین با امام روبرو شد و هنگامی که پیروزی سپاهیان امام را احساس کرد با بلند کردن قرآن‌ها و دعوت آنها به حکمیت، فریشتان داد، و در تحکیم نیز، عمرو بن عاص ابوموسی اشعری را فریب داد و در سال ۴۱ هجری، امام حسن(ع) با او مصالحه نمود و پس از آن، خلیفه مسلمانان گردید و در سال ۶۰ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۶۳ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش را در «نقش عایشه» و جوامع السیره ص ۲۷۷ می‌یابید.

۲ - ابو عبدالله عمرو بن عاص قریشی سهمی، مادرش نابغه از بدکاران مشهور جاهلیت بود. در سال فتح خیر اسلام آورد و در زمان عمر مصر را فتح کرد و حاکم آن شد و هنگامی که عثمان عزلش نمود، از تحریک کنندگان سرسخت ضد او شد و پس از کشته شدن عثمان همراهی معاویه را، به شرط گرفتن حکومت مصر، پذیرفت و در صفین شرکت نمود و طرح بالا بردن قرآن‌ها را به معاویه پیشنهاد داد و ابوموسی اشعری را در قضیه تحکیم فریفت و سپس به مصر رفت و محمد بن ابی بکر را کشت و حاکم آنجا گردید و در سال ۴۰ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۳۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در «نقش عایشه» بخش همراه با معاویه، و جوامع السیره، ص ۲۸۰، آمده است.

۳ - ذوالخو یصره تیمی، نامش «حقوقص» بود و روزی که رسول خدا(ص) بیت المال را تقسیم می‌کرد گفت: «ای رسول خدا! عادلانه تقسیم کن!» فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، دیگر چه کسی عدالت می‌کند؟!» و از خروج و کشته شدن او خبر داد، و او در نهروان در زمره خوارج به هلاکت رسید و علی(ع) همانگونه که رسول خدا(ص) خبر داده بود، او را بیافت. شرح حالش در اسد الغابه آمده است.

۴ - عبدالله بن وهب الراسی سبائی، خوارج در سال ۳۷ هـ با او بیعت کردند تا خلیفه آنها باشد و او در نهروان به هلاکت رسید. شرح حال او در «عبدالله بن سبا» آمده است.

هیچ یک از اینها و امثال اینها مراجعه نمی‌کنند.

همانگونه که معالم دین خود را نیز از دیگر همتایان اینها نمی‌گیرند؛ چه از صحابه به شمار آیند و چه از تابعین و یا اتباع تابعین و یا اینکه از دیگر طبقات روایان باشند.<sup>۱</sup>

حال آنکه می‌بینیم - مثلاً - امام المحدثین، بخاری، در حالی که حتی یک حدیث را هم از امام جعفر صادق، ششمین امام از ائمه اهل البیت (ع)،<sup>۲</sup> در صحیح خود روایت نمی‌کند - امام صادقی که هزاران محدث پیرو مکتب اهل البیت، هزاران حدیث را از او روایت کرده‌اند - همو و ابو داود و نسائی در صحاح خود از «عمران بن حطّان»<sup>۳</sup> خارجی روایت می‌کنند؛ از کسی که درباره «عبدالرحمن بن ملجم» و کشتن «امام علی (ع)» گفته است:

«یا ضربة من تقی ما اراد بها  
انی لأذکره يوماً و احسبه اوفی البریة عندالله میزاناً»

«چه نیکو ضربتی بود ضربت آن تقوایشه که قصدی نداشت

جز آنکه به رضا و رضوان صاحب عرش نایل آید

من هر روزه یادش می‌کنم و چنانش پندارم

که پاداش او نزد خدا از همه مخلوقات فزونتر است!».

همچنین، نسائی در صحیح خود از «عمر بن سعد»<sup>۴</sup> قاتل امام حسین (ع) نیز

۱ - البته گاهی، روایات فضل و برتری امام علی (ع) و امثال آن را از ایشان روایت کرده‌اند، و این بدان خاطر است که: «الفضل ما شهدت به الاعداء»: «فضل آن است که دشمن به گوااهش باشد!»

۲ - شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۵۴، گوید: «اصحاب حدیث اسامی روایان از امام صادق (ع) را تا چهار هزار نفر گرد آورده‌اند.» آن حضرت در سال ۱۴۸ هـ وفات کرد.

۳ - عمران بن حطّان بکری، از شعرای خوارج بود. شرح حال او در اغانی، چاپ ساسی، ج ۱۶ ص ۱۴۷ - ۱۵۲، آمده است.

۴ - ابوجعفر، عمر بن سعد قریشی، در سال ۶۵ یا ۶۶ یا ۷۶ به دست مختار به هلاکت رسید. شرح

روایت می‌کند و علمای رجال مکتب خلفا درباره‌اش گویند: «صدوق است ولی مردم او را دشمن داشتند؛ چون فرمانده سپاه‌یانی بود که حسین بن علی را کشتند». و این در حالی است که پیروان مکتب اهل البیت او را لعن می‌کنند. و بدین خاطر بود که میان این دو مکتب، درباره اینکه حدیث رسول خدا (ص) را از چه کسی بگیرند، اختلاف افتاد.

## ۲ - دیدگاه دومکتب درباره نشر حدیث رسول خدا(ص) در قرن اول هجری

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، رجال هر یک از این دو مکتب در محدوده و چهارچوب خاص خود به نشر حدیث پرداخته‌اند؛ و درست در همان دوران که خلفای یک مکتب از نوشتن و نشر حدیث جلوگیری می‌کردند، مکتب دیگر با همه توان به نشر حدیث و مبارزه با تلاش مکتب خلفا در منع از آن پرداخت و این معرکه، از واپسین دم حیات رسول خدا(ص) آغاز گردید؛ همان لحظه‌ای که فرمود: «ایتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابدًا»: «بزار نوشتنی نزد من بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». و برخی از حاضران گفتند: «رسول خدا هذیان می‌گوید!»<sup>۱</sup>

---

۱ - صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۲۰ و کتاب الجزیه، ج ۲ ص ۱۲۶. صحیح مسلم، باب ترک الوصیه، ج ۵ ص ۷۵، که آن را با هفت سند روایت کرده است. مسند احمد، تحقیق احمد محمد شاکر، ج ۱ ص ۲۲۲، حدیث ۱۹۳۵. طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۴۴، و تاریخ طبری، ج ۳ ص ۱۹۳، که در عبارت برخی چنین است که گفتند: «ما شأنه؟ أهجر؟»: «او را چه شده؟ آیا هذیان می‌گوید؟» و در عبارات برخی دیگر گفتند: «انما یهجر رسول الله»: «جز این نیست که رسول خدا هذیان می‌گوید!»



و بخاری در حدیثی دیگر از قول ابن عباس، گوینده این سخن را مشخص کرده و گوید:

«رسول خدا (ص) به گاه احتضار، در حضور مردانی که در اطاق بودند، از جمله عمر بن خطاب، فرمود: «بیائید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» که عمر گفت: «درد بر پیامبر چیره شده، و کتاب خدا در نزد شماست، و کتاب خدا ما را بسنده است» و این سخن باعث اختلاف و درگیری حاضران در خانه شد و برخی سخن عمر را تکرار کردند و چون دامنه اختلاف بالا گرفت پیامبر (ص) فرمود: «از نزد من برخیزید که تنازع در نزد من روا نباشد».<sup>۱</sup>

و در روایتی دیگر از قول عمر، چگونگی تنازع را نیز بیان کرده و گوید: «نزد پیامبر (ص) بودیم و میان ما و زنان پرده بود که رسول خدا (ص) فرمود: «مرا با هفت مشک آب بشوئید، و کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». و زنان گفتند: <sup>۲</sup> «خواسته رسول خدا را بیاورید» عمر گوید: من گفتم: «ساکت شوید که شما زنان او هستید، زانی که اگر مریض شود اشک می‌ریزد و چون سالم گردد، یقه‌اش را می‌گیرید» و رسول خدا (ص) فرمود: «آنها بهتر از شمايند!»<sup>۳</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «زینب زوجه رسول خدا (ص) گفت: «آیا نمی‌شنوید که رسول خدا (ص) از شما چه می‌خواهد؟» آنها شلوغ کردند و پیامبر فرمود:

۱ - صحیح بخاری، کتاب العلم، باب العلم، ج ۱ ص ۲۲.

۲ - در امتاع الاسماع، ص ۵۴۶، آمده که زینب بنت جحش و زنان پیامبر گفتند.

۳ - طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۴۳ - ۲۴۴. نهاية الارب، ج ۱۸ ص ۳۵۷، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۸ و ج ۴ ص ۵۲.

«برخیزید» و چون برخاستند، رسول خدا (ص) در جای خود رحلت کرد»<sup>۱</sup> و از برخی احادیث ظاهر می شود که آنها پیش از آن، در زمان سلامت رسول خدا (ص) خود را برای جلوگیری از نوشتن حدیث آن حضرت آماده کرده بودند؛ چنانکه «عبدالله بن عمرو بن عاص» گوید: «من هر چه را که از رسول خدا (ص) می شنیدم می نوشتم؛ قریش مرا از این کار نهی کردند و گفتند: «تو هر چه را که از رسول خدا شنیدی می نویسی؛ در حالی که رسول خدا نیز بشر است و در حال خشم و رضا سخن می گوید!» من از نوشتن دست کشیدم و آن را برای رسول خدا (ص) بیان داشتم که پیامبر با انگشت به دهان خود اشاره کرد و فرمود: «بنویس، که سوگند به آنکه جانم به دست اوست، جز حق از آن برون نیاید»<sup>۲</sup>.

\* \* \*

آری، آنها در سخن خود با عبدالله بن عمرو، نقاب از چهره خویش بر گرفتند و علت منع از نوشتن حدیث را آشکار ساختند و آن، ترس ایشان از سخن پیامبر (ص) در حق دو گروه متفاوت بود: سخن درباره گروهی از مردم در حال رضا، و سخن درباره گروهی دیگر در حال خشم! و ما از همین جا به علت منع آنها از نوشتن وصیت رسول خدا (ص)، در واپسین دم حیات نیز، پی می بریم و درمی یابیم که آن شلوغی و غوغا سالاری تا آنگاه که آن حضرت رحلت

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۲۴۴.

۲ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۲۵. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۲۶. مسند احمد، ج ۲ ص ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۰۷ و ۲۱۵. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۱۰۵ - ۱۰۶، و جامع بیان العلم ابن عبدالبر، چاپ دوم قاهره ۱۳۸۸، ج ۱ ص ۸۵. و عبدالله بن عمرو بن عاص قریشی سهمی، در سال ۶۳ یا ۶۵ در مکه وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۳ ص ۵۶ و تهذیب التهذیب، ج ۵ ص ۳۳۷ آمده است.

فرمود، برنامه‌ای از پیش تعیین شده بود؛ چنانکه در دوران حکومت خود نیز آن را ادامه دادند و از نوشتن حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری کردند!

### ۳ - جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا(ص) تا پایان قرن اول هجری

#### در زمان ابوبکر:

ذهبی روایت کرده که ابوبکر پس از وفات پیامبر(ص) مردم را فراخواند و گفت: «شما خود، سخنانی را از رسول خدا(ص) نقل کرده و درباره آنها اختلاف می‌کنید، و مردم بعد از شما بیش از شما اختلاف می‌کنند؛ پس، چیزی از رسول خدا نقل نکنید و اگر کسی چیزی از شما<sup>۴</sup> پرسید بگوئید: کتاب خدا در میان ماست، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید».<sup>۱</sup>

#### در زمان عمر:

در طبقات ابن سعد گوید: «احادیث رسول خدا(ص) در زمان عمر بن خطاب گسترش یافت و او از مردم خواست تا همه را نزد وی بیاورند و چون آوردند فرمان داد تا آنها را بسوزانند».<sup>۲</sup>

---

۱ - تذکرة الحفاظ، شرح حال ابوبکر، ج ۱ ص ۲ - ۳.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۱۴۰، شرح حال قاسم بن محمد ابن ابی بکر.

مکتب خلفا تا پایان قرن اول هجری از تدوین حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری کردند، و ای کاش بدان اکتفا می کردند، آنها از روایت حدیث پیامبر (ص) نیز ممانعت نمودند؛ چنانکه «قرطه بن کعب» گوید:

«هنگامی که عمر ما را به عراق فرستاد، خود او تا منطقه «صرار» ما را همراهی کرد و سپس گفت: «می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟» گفتیم: «می خواستی ما را دلگرم و گرمی بداری» گفت: «علاوه بر آن خواسته دیگری هم دارم: شما نزد مردانی می روید که صدای قرآنشان همچون صدای زنبور عسل بلند است، پس آنها را با احادیث رسول خدا (ص) از این کار باز مدارید که من مراقب شما هستم» قرطه گفت: «من پس از آن هیچ حدیث و سخنی را از رسول خدا (ص) روایت نکردم!».

و در روایت دیگری گوید: «هنگامی که قرطه بن کعب وارد شد گفتند: «برای ما از سخنان پیامبر بگو» گفت: «عمر ما را نهی کرده!»<sup>۱</sup>

آری، در میان صحابه، هم افرادی چون قرطه بن کعب بودند که «سنت خلفا» را پیروی نموده و از نشر و گسترش «سنت رسول خدا (ص)» امتناع می کردند، و هم افراد مقابل آنها؛ از گروه اول کسانی چون «عبدالله بن عمر» و «سعد بن ابی وقاص» بودند که دارمی در سنن خود [ج ۱ ص ۸۴-۸۵] در باب: «کسانی که از فتوا دادن ترسیدند» از شعبی روایت کند که گفت: «یک سال با «ابن عمر» همنشین بودم و نشنیدم که از رسول خدا (ص) روایت کند!».

---

۱- جامع بیان العلم ابن عبدالبر، ج ۲ ص ۱۴۷. شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی، ص ۸۸، و تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱ ص ۴-۵. و در اسد الغابه، (ج ۲ ص ۲۰۳) گوید: قرطه بن کعب انصاری یکی از ده نفری بود که عمر آنها را با عمار به کوفه فرستاد. در احد و بعد از آن حضور داشت و در سال ۲۳ هـ ری را فتح کرد و امام علی هنگامی که به جمل می رفت وی را حاکم کوفه گردانید و در زمان خلافت او در همدانجا وفات کرد.

جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا(ص) تا پایان قرن اول هجری ❁ ۶۱

و در روایت دیگری گوید: «دو سال یا یک سال و نیم با «ابن عمر» هم‌نشین بودم و چیزی از حدیث رسول خدا(ص) از او نشنیدم، مگر این حدیث را!». و از سائب بن یزید روایت کند که گفت: «همراه «سعد بن ابی وقاص» به مکه رفتیم و تا آنگاه که به مدینه بازگشتیم، یک حدیث از احادیث رسول خدا(ص) را هم از او نشنیدم!»

و از گروه دوم که با «سنت خلفا» مخالفت کرده و «سنت رسول خدا(ص)» را روایت نموده‌اند و در راه آن ستمها کشیدند، کسانی چون «عبدالله بن حذیفه» و «ابودرداء» و «ابوذر» و «عقبه بن عامر» بودند، که در کثر العمال از «عبدالرحمن بن عوف» روایت کند که گفت:

«عمر بن خطاب پیش از مرگ خود صحابه رسول خدا: «عبدالله بن حذیفه و ابودرداء و ابوذر و عقبه بن عامر» را از اطراف بلاد نزد خود فراخواند و گفت: «این احادیثی که از رسول خدا(ص) در اطراف پخش کرده‌اید، چیست؟» گفتند: «ما را نهی می‌کنی؟» گفت: «نه، نزد من بمانید و به خدا سوگند تا زنده‌ام از من جدا نمی‌شوید، که ما داناتریم: از شما می‌گیریم و بر شما رد می‌کنیم!» و آنها تا وفات عمر از او جدا نشدند!»<sup>۱</sup>

---

۱ - کثر العمال، چاپ اول، ج ۵ ص ۲۳۹، حدیث ۴۸۶۵، و چاپ دوم، ج ۱۰ ص ۱۸۰، حدیث ۱۳۹۸، و منتخب کثر، ج ۴ ص ۶۲.

و عبدالرحمن بن عوف قریشی زهری، رسول خدا بین او و عثمان پیمان برادری بست و عمر تعیین خلیفه در شورای شش نفره را به او واگذار و او با عثمان بیعت نمود و در سال ۳۱ یا ۳۲ هـ در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح ۶۵ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در جوامع السیره، ص ۲۷۹، و عبدالله بن سبا، ج ۱ آمده است.

و عبدالله بن حذیفه، شرح حالش را نیافتیم و شاید او عبدالله بن حذافه قریشی باشد که از پیشگامان مهاجر بود و در زمان خلافت عثمان در مصر وفات کرد. (تقریب التهذیب ۴۰۹/۱).

و ذهبی روایت کرده که: «عمر، ابن مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری را حبس کرد و گفت: «شما بیش از حد لازم سخنان رسول خدا را روایت کرده‌اید!»<sup>۱</sup>

و عمر همواره به صحابه می‌گفت: «روایت سخنان رسول خدا (ص) در احکام عملی را کاهش دهید!».<sup>۲</sup> این روایت با روایت «عبدالله بن عمرو بن عاص»، که قریش او را از نوشتن همه سخنان رسول خدا نهی کردند، در هدف یکسان است.

### در زمان عثمان:

عثمان نیز، سیاست گذشته را تأیید کرد و بر فراز منبر گفت: «هیچ کس نباید حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده، روایت کند!»<sup>۳</sup>

۱۴ و ابودرداء، عویم یا عامربن مالک انصاری، اسلامش متأخر بود و در خندق و مابعد آن حضور داشت و رسول خدا میان او و سلمان پیمان برادری بست. در زمان عثمان قاضی دمشق شد و در سال ۳۲ یا ۳۳ هـ وفات کرد. صاحبان صحاح ۷۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۵ ص ۱۵۹ - ۱۶۰ و ۱۸۷ و ۱۸۸، و جوامع السیره، ص ۲۷۷، آمده است.

و عقبه بن عامر دو نفرند: جهنی، که صاحبان صحاح ۵۵ حدیث از او روایت کرده‌اند، و انصاری سلمی، مراجعه کنید: اسد الغابه، ج ۳ ص ۴۱۷، و جوامع السیره، ص ۱۷۹.

۱ - تذکره الحفاظ، ج ۱ ص ۷، شرح حال عمر.

و عبدالله بن مسعود، اسلامش قدیم بود و در مکه با صدای بلند به تلاوت قرآن پرداخت و او را چنان زدند که خون آلود شد به حبشه و مدینه هجرت کرد و در بدر و مابعد آن حضور داشت. عثمان حقوق او را به مدت دو سال قطع کرد، چون با ولید حاکم کوفه، به خاطر زشت کاریهایش درگیر شده بود. در سال ۳۲ هـ وفات کرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نخواند. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۵۶ - ۲۶۰، مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۳۱۵ - ۳۲۰، آمده است.

و ابومسعود انصاری، عقبه بن عمرو بدری، شرح حالش در اسد الغابه، ج ۵ ص ۲۹۶، آمده است.

۲ - تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۱۰۷.

۳ - منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۶۴.

و از روایت دارمی و دیگران به دست می آید که: «ابوذر روزی در کنار «جمره وسطی» نشسته بود و مردم اجتماع کرده و از او فتوا می پرسیدند، که مردی بر بالای سرش ایستاد و گفت: «مگر تو از فتوا دادن منع نشده بودی؟» ابوذر او را نگریست و گفت: «تو مراقب منی؟» و بعد - با اشاره به پشت گردن خود - گفت: «اگر شمشیر را بر اینجای من بگذارید و بدانم که پیش از کشته شدن، بر انجام سخنی که از رسول خدا(ص) شنیدم توانایم، حتماً آن را به انجام می رسانم»<sup>۱</sup>

شرایط این دوران را نیز، «احنف بن قیس» چنین روایت کرده و گوید: «به شام رفتم و در نماز جمعه شرکت کردم و مردی را دیدم که به سوی هر گروهی می رود، از گردش پراکنده می شوند! نماز می خواند و نمازش را طول نمی داد.»

گوید: «نزد او نشستم و گفتم: «ای بنده خدا! تو که هستی؟» گفت: «من ابوذر، تو که هستی؟» گفتم: «احنف بن قیس» گفت: «از نزد من برخیز تا گرفتار شرّت نکنم!» گفتم: «چگونه گرفتار شرم می کنی؟» گفت: «جارچی این شخص - یعنی معاویه - جار زده که: «هیچکس نباید نزد من بنشیند!»<sup>۲</sup>

آری، ابوذر به خاطر مخالفت با فرامین سلطه حاکم، از شهری به شهر دیگر تبعید شد و در پایان، رانده و تنها، در ریزه بدرود حیات گفت!

این سیره تا نیمه اول خلافت عثمان ادامه یافت، و هنگامی که در نیمه دوم

۱ - این که گفتیم این قضیه در زمان عثمان بوده، بدان خاطر است که هیچ یک از صحابه در زمان عمر، جرأت مبارزه با فرمان حکومت را نداشت، این روایت در سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۳۲، و طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۵۴، در شرح حال ابوذر موجود است، بخاری نیز آن را در صحیح خود خلاصه کرده و در، ج ۱ ص ۱۶۱، باب العلم قبل القول آورده است.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۱۶۸. و احنف بن قیس تمیمی سعدی، رسول خدا را درک کرده ولی آن حضرت را ندیده بود. در جنگ جمل کناره گرفت و در صفین با امام علی(ع) همراه شد و در سال ۶۷ هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان صحاح همگی از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه و تقریب التهذیب آمده است.



آن، کار او به پراکندگی کشید و کسانی چون: «ام المؤمنین عایشه» و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و دیگران، از صحابه و تابعین، به مقابله با وی پرداختند، در این دوره، برای افرادی از صحابه که می‌خواستند «سنت رسول خدا (ص)» را روایت کنند، مانع و محظوری باقی نماند، و بخشی از آن در این عصر منتشر گردید، ولی به جمع و تدوین نرسید.

در دوران امام علی (ع) نیز، بخش عمده‌ای از «سنت رسول خدا (ص)»، که پیش از آن حضرت ممنوع الروایه بود، به وسیله صحابه روایت و منش‌گردید، ولی به جمع و تدوین نرسید.

اینها نمونه‌هایی از محدودیت‌ها و موانعی بود که در دوران خلفا برای صحابه رسول خدا پدید آوردند تا از نشر حدیث آن حضرت پیشگیری نمایند؛ جز اینکه آنها سخنان خود را در لفافه می‌گفتند و به هدف مورد نظر خود، مانند معاویه، تصریح نمی‌کردند؛ ولی معاویه:

#### در زمان معاویه:

عبدالله بن عامر یحْصِبی گوید: «از معاویه که بر فراز منبر دمشق بود شنیدم که می‌گفت: «ای مردم! از روایت احادیث رسول خدا بپرهیزید، مگر احادیثی که در زمان عمر بیان می‌شد؛ چون عمر مردم را به خاطر خدای عز و جل می‌ترسانید.»<sup>۱</sup> و رجاء بن ابی سلمه گوید: «به من خبر رسید که معاویه می‌گوید: «بر شما لازم است که در مورد حدیث، همانند زمان عمر عمل کنید که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا (ص) بیم می‌داد!»<sup>۲</sup>

۱ - تاریخ دمشق، نسخه خطی مجمع علمی اسلامی، ج ۹ قسمت دوم ص ۲۳۶ و ۲۳۷ ب، و شرف

اصحاب الحدیث، ص ۹۱.

۲ - تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۷.

و طبری روایت کند که: «معاویه هنگامی که در سال ۴۱ هجری «مغیره بن شعبه» را فرماندار کوفه کرد، او را خواست و گفت: «من سفارشهای بسیاری برای تو دارم که همه آنها را به خاطر اعتماد بر تیزهوشی ات ترک می‌گویم؛ ولی یک سفارش را رها نمی‌کنم: «دشنام بر علی و بدگوئی از او، و ترحم بر عثمان استغفار برای او را هرگز فرموش مکن! از یاران علی عیبجوئی کن و آنها را از خود دور ساز، و یاران عثمان را ستایش نما و آنها را به خود نزدیک گردان». و مغیره گفت: «من تجربه دیده و آزمون داده‌ام و پیش از تو برای غیر تو نیز کار کرده و سرزنش ندیده‌ام، و بزودی اثر کارم آشکار می‌شود و تو ستایش یا سرزنش می‌کنی!» و معاویه گفت: «بلکه ستایش می‌کنیم، انشاءالله»<sup>۱</sup>

و مدائنی در کتاب الأحداث گوید: «معاویه پس از «عام الجماعة» [= سال چیرگی کامل معاویه] در بخشنامه واحدی به کارگزاران خود نوشت: «من ذمه و امان را از کسی که چیزی از فضل ابی تراب و اهل بیتش را روایت کند،

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۳، و تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۰۲، حوادث سال ۵۱ هجری. مغیره بن شعبه، در سال فتح خندق اسلام آورد و سبب اسلام آوردنش، - بنابر نقل واقدی در مغازی (ج ۲ ص ۵۹۵ - ۵۹۸) - آن بود که با چهارده نفر به دربار مقوقس رفت و او آنها را گرامی داشت و در راه بازگشت، میان خیبر و مدینه، به شرابخواری پرداختند و مغیره از نوشیدن خودداری کرد و سیزده نفر از همراهان مست خود را از دم تیغ گذاراند و نفر چهاردهم فرار کرد و او متاع و اموال آنها را از آن خود کرد و نزد رسول خدا آمد و اظهار اسلام کرد؛ ولی پیامبر (ص) فرمود: «من این اموال را تخمیس نمی‌کنم، این مکر و فریب است» و عروقه بن مسعود، عموی مغیره به جای او دیه آن سیزده نفر را پرداخت. همچنین در زمان حکومتش در کوفه به زنا کردنش گواهی دادند و چون گواهان به نزد عمر رفتند، عمر یکی از چهار نفر را تحت تأثیر قرار داد تا چگونگی شهادتش با دیگران یکسان نیاید و حدّ زنا درباره او اجرا نگردد. صاحبان صحاح ۱۳۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره، ص ۲۸۸، آمده است.

برداشتیم!» و بلاکش ترین مردم در آن دوران، کوفیان بودند.<sup>۱</sup>  
و در همین راه بود که «حُجْر بن عدی» و یاران او شکنجه و کشته شدند و  
«رشید هجری و میثم تمار»<sup>۲</sup> کشته و بر دار گردیدند! و مکتب خلفا، بدین گونه،  
نَفَس صحابه و تابعین را در سینه‌ها حبس کرد، و مخالفان سیاسی خود را به دیار  
عدم فرستاد و در برابر آن، درها را به روی دیگران گشود تا هرگونه که خواستند -  
چنانکه در پی می‌آید - برای مسلمانان سخنرانی و قصه‌پردازی نمایند:

### فتح باب اسرائیلیات:

مکتب خلفا هنگامی که باب روایت احادیث رسول خدا (ص) را به روی  
مسلمانان مسدود ساخت، در عوض، باب احادیث اسرائیلی را بر هر دو پاشنه  
آن، به روی مسلمانان گشود و با سخاوت هر چه تمامتر به امثال «تمیم داری»<sup>۳</sup>

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵ - ۱۶.

۲ - حُجْر بن عدی کندی، با هیئت نمایندگی قبیله‌اش به دیدار رسول خدا (ص) نائل گردید. در فتح  
قادسیه شرکت کرد و در جمل و صفین در کنار امام علی (ع) بود و در نهر روان فرمانده قبیله کننده و در  
میسرة سپاه امام (ع) قرار داشت، و هنگامی که با زیاد بن ابیه به خاطر لعن امام علی (ع) درگیر شد و یکبار  
نیز به خاطر تأخیر نماز سنگریزه‌اش زد، زیاد او و یاران او را به دستور معاویه به شام فرستاد و معاویه  
فرمان داد تا هر یک از آنها را که از علی بیزاری نجویند بکشند و حجر بدین خاطر در «مرج عذرا» در  
سال ۵۱ هـ به شهادت رسید. شرح حال او را در عبدالله بن سبا، ج ۲ بیابید.

رشید هَجَری منسوب به «هجر» یمن نیز، از مؤمنان به «رَجعت» بود و در کوفه از آن سخن می‌گفت  
که زیاد زبانش را قطع و او را به دار کشید. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و رجال کشی آمده است.  
میثم تمار برده زنی از بنی اسد بود که امام علی (ع) او را خرید و آزادش کرد. هنگامی که ابن زیاد او را  
توقیف کرد گفت: «پیش از آنکه کشته شوم از من سؤال کنید، و چون مردم از او سؤال کردند و او  
پاسخشان داد، ابن زیاد دستور داد تا او را لجام زدند و او اولین کسی بود که در اسلام لجام زده شد. شرح  
حالش را در استیعاب و اسدالغابه و رجال کشی می‌یابید.

۳ - ابورقیمه تمیم بن اوس الداری معروف به «تمیم داری» از علمای نصرانی، راهب زمان خود و

نصرانی و «کعب الأحبار»<sup>۱</sup> یهودی مقرب خلفا و متظاهر به اسلام میدان داد تا احادیث اسرائیلی [= اسرائیلیات] را، آنگونه که می خواستند، در جامعه اسلامی منتشر ساختند؛ چنانکه خلیفه دوم عمر بن خطاب، اولی را سخنان پیش از خطبه های نماز جمعه مسجد پیامبر ساخت، و خلیفه سوم عثمان این سخنانی را

عابد فلسطین بود. پس از غزه تبوک به مدینه آمد و به خاطر سرقتی که انجام داده و بر عهده اش ثابت شده بود، اظهار اسلام کرد تا از تبعات آن در امان بماند، و آن چنین بود که: «با دو نفر برای تجارت به شام رفتند، و یکی از آنها بمرد و وصیت کرد تا سرمایه او را به خانواده اش برسانند و وصیت خود را در بین اموال پنهان ساخت. آن دو نیز اموال باارزش او، از جمله ظرف سیمین زرکوبش را برای خود برداشتند و بقیه مال را به ورثه دادند. آنها که با فقدان بخشی از اموال روبرو شدند، به وصیت مراجعه کرده و چون دیدند همه اموال در آن صورت برداری شده و هیچ چیز آن فروخته و بخشیده نشده، به پیامبر(ص) شکایت کردند و آن حضرت پس از نماز عصر، در کنار منبر آن دو را سوگند داد و آنها سوگند خوردند که خیانت نکرده اند و پیامبر رهایشان ساخت. سپس ظرف سیمین را نزد تمیم داری یافتند و دوباره آن دو را نزد پیامبر آوردند و این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ...﴾ و ورثه سوگند خوردند که آن ظرف از اموال خویشان آنها بوده و آن را با بقیه اموال از تمیم داری گرفتند و تمیم به خیانت اعتراف کرد و پیامبر به او فرمود: «وای بر تو ای تمیم! اسلام بیاور تا خدا از تو بگذرد» و او اسلام آورد. او تا دوره عمر در مدینه زندگی کرد و عمر او را بزرگ می داشت و درباره اش می گفت: «او بهترین اهل مدینه است» و در حقوق با بدریان همتایش کرد، و هنگامی که نماز شب خاص ماه رمضان را سنت [= بدعت] نهاد او و ابی بن کعب را امام آن قرار داد. تمیم پس از قتل عثمان به شام رفت و در کنف حمایت معاویه قرار گرفت و در سال ۴۰ هجری وفات کرد. داستان تمیم و شرح حال او را در کتاب «من تاریخ الحدیث» [= سرگذشت حدیث] آورده ایم. تفصیل و مصادر را در آنجا بجوئید.

۱ - ابواسحاق کعب بن مائع، از بزرگان علمای اهل کتاب و احبار یهود یمن بود که در زمان عمر به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و به خواست عمر در آنجا باقی ماند و با پیدایش شورش بر ضد عثمان به شام رفت و در کنف حمایت معاویه درآمد و در سال ۳۴ هجری در ۱۰۴ سالگی وفات کرد. و آن کسی که بر تفکر اسلامی، در برخی از جوانب اثر گذاشت، همین کعب الأحبار یهودی معلوم الحال بود، نه عبدالله بن سبای مجعول که بنابر پندار برخی بر افکار صحابه و تابعین اثر گذاشت! برای آشنائی بیشتر به «عبدالله بن سبا» اثر مولف مراجعه نمائید.

از هفته‌ای یک روز به دو روز ارتقاء داد.

و «کعب الأحبار» نیز مقام پاسخگوئی به سئوالات خلفا را از آن خود ساخت و به سئوالات «عمر و عثمان و معاویه» درباره مبدأ و معاد و تفسیر قرآن و جز آن پاسخ می‌داد! و سخنان آن دو را کسانی چون: انس بن مالک و ابوهریره<sup>۱</sup> و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن زبیر و معاویه و همتایان صحابی و تابعی آنها روایت کرده‌اند.

نقل اسرائیلیات در مکتب خلفا، منحصر به این دو عالم اهل کتاب و شاگردان آنها نبود، بلکه گروهی دیگر با آن دو به پا خاستند و پس از آنها نیز راهشان ادامه یافت و - جز دوران کوتاه حکومت امام علی (ع) که آنها را از مساجد مسلمانان بیرون راند - سیره آنها تا دوران خلافت عباسیان امتداد یافت و عنوان «قصاصین» [= قصه پردازان] را از آن خود ساختند، و اندیشه اسلامی مکتب خلفا را به شدت تحت تأثیر قرار دادند، و از همین جا بود که فرهنگ اسرائیلی در بخشی از حوزه علوم اسلامی نفوذ کرد، و اعتقاد به جسمیت خدا و گناهکار بودن انبیاء و تفسیرهای ناروای مبدأ و معاد و دیگر افکار اسرائیلی از همین جا به مکتب خلفا راه یافت. نفوذ این گروه در دوران اموی، به ویژه در حکومت معاویه بسی بیشتر و بیشتر شد، چون معاویه کسانی امثال «سرجون»<sup>۲</sup> نصرانی را

۱ - ابوهریره دوسی، در نام و نسبش اختلاف است و ۵۳۷۴ حدیث از او روایت کرده‌اند. در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری وفات کرد. شرح حال او در جوامع السیره، ص ۲۷۶، و کتاب «شیخ المضیره» عالم مصری شیخ محمود ابوریه آمده است.

۲ - سرجون بن منصور رومی، در تاریخ طبری (ج ۲ ص ۲۰۵) و تاریخ ابن اثیر (ج ۴ ص ۷) گویند: «او کاتب معاویه و همراز او بود و پس از او کاتب و منشی یزید شد» و در اغانی (ج ۱۶ ص ۶۸) گوید: «یزید به گاه شراب خواری سرجون نصرانی را ندیم و هم پیاله خود می‌گرفت» و نیز در تاریخ طبری (ج ۲ ص ۲۲۸ و ۲۳۹) و تاریخ ابن اثیر (ج ۴ ص ۱۷) گویند: «همو بود که به هنگام رسیدن خبر مسلم بن عقیل،

مستشار و همراه، «ابن اثال»<sup>۱</sup> نصرانی را طیب و ویژه و «اخطل»<sup>۲</sup> نصرانی را شاعر

۴ به یزید پیشنهاد کرد تا ابن زیاد را حاکم کوفه گرداند» و بنابر نقل مسعودی در التنبیه و الاشراف، ص ۲۶۱ و خطط مقریزی، ج ۱ ص ۱۵۹، پسر سرجون نیز کاتب عبدالملک مروان شد.

۱ - هنگامی که معاویه بر آن شد تا برای یزید بیعت بگیرد و متوجه شد که مردم شام به «عبدالرحمن بن خالد بن ولید» گرایش دارند، به طیب خود «ابن اثال» دستور داد تا عبدالرحمن را مسموم کند و به او وعده داد که مالیات یک سال او را ببخشد و کارگزار مالیات حمص اش گرداند، و او چنان کرد و معاویه نیز به وعده اش عمل نمود و بعد، خالد پسر عبدالرحمن یا مهاجر برادر زاده او وی را بکشت. مراجعه کنید: اغانی، ج ۱۵ ص ۱۲ - ۱۳. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۸۲ - ۸۳. ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۷۸، و یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۳.

۲ - ابومالک غیاث بن غوث اخطل از نصاری تغلب، در اوایل خلافت عمر به دنیا آمد و در سال ۵۹ هجری فوت کرد. جاحظ در البیان و التبيين (۸۶/۱) درباره سبب نزدیکی او به امویان یادآور شده که: «معاویه می خواست انصار را هجو و عیبجوئی کند، چون بیشتر آنها از یاران علی بن ابی طالب بودند و نظر معاویه را درباره خلافت نمی پذیرفتند؛ لذا پسرش یزید از «کعب بن جعيل» خواست تا انصار را هجو کند که او نپذیرفت و گفت: «ولی من تو را به جوانی نصرانی از خودمان راهنمایی می کنم که زبانش غوغا می کند و از هجو آنها باکی ندارد، و اخطل را به او معرفی کرد».

و در اغانی (۱۴۲/۱۳) از قول کعب بن جعيل گوید: «یزید بن معاویه به من گفت: «پسر حسان، عبدالرحمن بن حکم را رسوا کرده و ما را نیز - چون او با زوجه ابن حکم ارتباط داشت - پس تو هم انصار را هجو کن!» گفتم: «آیا مرا به شرک باز می گردانی و می خواهی قومی را که به رسول خدا یاری رسانده و او را پناه دادند، هجو کنم؟ ولی جوانی نصرانی از خودمان را به تو معرفی می کنم...» و در روایت دیگری گوید: «معاویه در نهان از کعب خواست تا انصار را هجو کند و اخطل را به وی معرفی کرد و اخطل آنها را هجو نمود و در شعر او آمده است:

«ذهب قریش بالمکارم والعلا و اللؤم تحت عمائم الأنصار»

قریش همه مکارم و برتری ها را از آن خود کرد

و همه پستی ها در زیر عمامه های انصار است!».

و در ص ۱۴۷ گوید: «انصار از معاویه خواستند تا اخطل را به آنها واگذارد و او گفت: «زبانش در اختیار شما باشد، جز آنکه پسر یزید او را پناه داده است!» و در نهان به یزید گفت: «من به این قوم چنین و

مخصوص دربار خود برگزید؛ و پر واضح است که آنها هنگامی که دربار اموی را سر و سامان می‌دادند، فرهنگ و آداب و افکار خویش را رها نکرده و آن را با خود به دربار خلافت اموی آورده بودند. اضافه بر آنکه، پایتخت معاویه در شام، پیش از آن، مرکز نصاری بیزانسی روم شرقی و دارای تمدنی کهن و ریشه‌دار بود و معاویه وارد چنین محیطی شده بود!

اما خود معاویه، او در مرکز غلیظ‌ترین افکار و عادات قبیله‌گی دوران جاهلیت نشو و نما کرده بود؛ جاهلیتی که با اسلام و فرهنگ اسلامی با شدت هر چه تمامتر جنگید و در نهایت، در سایه شمشیر اسلام از شرارت بازایستاد! او در چنین محیطی پدیدار و پرورش یافت و پس از فتح مکه، از مکه به مدینه و از جاهلیت به اسلام درآمد، و در جامعه نوپای اسلامی نیز درنگ چندانی نکرد تا پرورش و تربیت اسلامی یابد و چنان شود که بر جامعه روم و تمدن ریشه‌دارش تأثیر گذارد، بلکه این او بود که از آن متأثر شد!

معاویه چنان بود که اعتراضات دیگر صحابه پرورش یافته در مکتب اسلام را نیز برنمی‌تافت، و کسانی چون: ابوذر و ابودرداء و قاریان و مفسران کوفه را تبعید و از محدوده خویش دور می‌کرد.<sup>۱</sup>

همه این عوامل باعث شد تا مکتب خلفا در دوران معاویه، با رنگ و بوی فرهنگ اهل کتاب آمیخته گردد، و این عوامل تا به امروز هم مورد نقد و بررسی

۱۲ چنان گفته‌ام و اکنون تو او را پناه بده!...». و در ج ۸ ص ۲۹۹ گوید: درباره او گفته‌اند: «نصرانی کافری بود که مسلمانان را هجو می‌کرد و با جبه خز و حرز خز و زنجیر و صلیب طلای آویخته در گردن و ریش آلوده به خمر وارد دربار می‌شد و بدون اجازه نزد عبدالملک مروان می‌رفت!» و در ج ۱۶ ص ۶۸ گوید: «ندیم و هم پیاله شراب یزید بود».

۱ - مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام فصل همراه با معاویه؛ و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱ ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

موضوعی قرار نگرفته تا میزان تأثیر آنها بر این مکتب شناخته شود! معاویه، اضافه بر آنچه یادآور شدیم، پرورش یافته عادات جاهلی بود و خود را به عرف و عادات خاص آن، از تعصب قبیله‌گی گرفته تا احیای آثار مشرکین، ملتزم و مسئول می‌دانست!<sup>۱</sup> و علاوه بر آن، اهداف دیگری را نیز تعقیب می‌نمود که از جمله آنها، مورثی کردن حکومت در دودمان خویش و شکستن شوکت مخالفان بود؛ مخالفان دیندار و دین نگهداری که با سلاح رسول خدا (ص) فراروی او و بدعت‌های او می‌ایستادند! و او برای وصول به اغراض جاهلی و اهداف خاص خود، به چاره اندیشی پرداخت و در این مسیر همراهان خود را یافت و از بازمانده‌های صحابه متزلزل و بی بهره از دین همچون: «عمرو بن

---

۱ - در اغانی، چاپ دار الکتب (ج ۲ ص ۲۴۱ - ۲۵۱) گوید: «هنگامی که مروان از سوی معاویه حاکم مدینه بود، عبدالرحمن بن ارقطه را که در جاهلیت هم پیمان «حرب» جد معاویه بود، حدّ زد. معاویه به او نوشت: «اما بعد، تو هم پیمان حرب را در انظار مردم هشتاد ضربه زدی، اگر او، هم پیمان پدرت «حکم» بود رسوایش نمی‌کردی! هان به خدا سوگند! یا حدّت را باطل می‌کنی و اشتباهت را اعلان می‌داری و اعتبارش را باز میگردانی، یا آنکه من حدّت را باطل می‌کنم و فرمانش می‌دهم تا به عنوان قصاص هشتاد ضربه ات بزنند» و مروان فرمان معاویه را اجرا کرد.

نمونه دیگر، الحاق «زیاد بن عبید» به پدرش ابوسفیان، براساس عرف و عادات جاهلی مخالف اسلام بود! اسلامی که فرزند را از آن ازدواج می‌داند و زناکار را مستحق سنگ! مشروح داستان را در: نقش عایشه و عبدالله بن سبا بجوئید.

و در عقد الفرید (ج ۳ ص ۴۱۳) گوید: «معاویه احنف بن قیس و سمره بن جندب را فراخواند و گفت: «چنان می‌بینم که این سرخ رویان غیر عرب زیاد شده‌اند، و می‌بینم که بر گذشتگان ما عیب می‌گیرند، و گویا مشاهده می‌کنم که به سوی عرب و حکومت خیز برداشته‌اند و اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که گروهی از آنها را بکشم و گروهی را برای حفظ بازار کار و ساختن راهها رها سازم!...» که احنف با او مخالفت کرده و سمره گفت: «ای امیر! آنها را به من واگذار تا به حسابشان برسم و خواسته ات را برآورده سازم!» و معاویه از نظر خود و کشتن آنها عدول کرد.



عاص و «سمرة بن جندب»<sup>۱</sup> و «ابوهریره» استمداد کرد و آنها نیز، به وضع احادیث مورد نیازش پرداختند و همه را به رسول خدا (ص) نسبت دادند! مدائنی در کتاب «الاحداث» گوید: «معاویه پس از «عام الجماعة» در بخشنامه واحدی به همه کارگزارانش نوشت: «من ذمه و امان را از کسی که چیزی از فضل ابی تراب و اهل بیت او را روایت کند، برداشتم!» و نوشت:

«اطرافیان خود را که از شیعیان عثمان و دوستان او و اهل ولایت او هستند، و فضایل و مناقب او را روایت می کنند، مورد توجه قرار دهید و به مجالس آنها نزدیک شوید، و آنها را به خود نزدیک کنید و گرمی شان بدارید و هر یک از آنها که روایتی نقل کرد نام و نام پدر و عشیره اش را برای من بنویسید!» آنها چنین کردند و اینها به جعل فضایل و مناقب عثمان پرداختند و معاویه، به اعطای جوایز و هدایای مختلف در میان ایشان پرداخت و این روش در همه شهرها گسترش یافت و برای مقام و دنیا به مسابقه برخاستند و چنان شد که هر رانده شده اجتماعی که نزد عثمان و معاویه می آمد و در فضل عثمان روایتی نقل می کرد، نامش نوشته و مقرب و مقبول درگاه می شد؛ تا آنگاه که مدتی گذشت و او دوباره به کارگزارانش نوشت:

«حدیث فضایل عثمان بسیار و پرشمار شده و در هر کوی و برزنی منتشر گردیده است؛ اکنون با دریافت این نامه، مردم را به روایت درباره فضایل صحابه

---

۱ - سمرة بن جندب بن هلال فزاری، مادرش او را پس از فوت پدر به مدینه آورد و خود با شیایان بن ثعلبه ازدواج کرد و سمرة هم پیمان انصار شد. رسول خدا (ص) به برخی از صحابه که سمرة نیز در جمعشان بود فرمود: «آخرین مرده شما در آتش است!» و سمرة آخرین مرده آنها بود که در سال ۵۹ در بصره فوت کرد. شرح خالاش در اسد الغابه و سیر اعلام النبلاء آمده است: همه صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده اند. داستان همراهی اش با معاویه و چگونگی جعل حدیث برای او و... در کتاب! نقش عایشه، آمده است.

و خلفای پیشین فرابخوانید، و هرگونه خیری را که یکی از مسلمانان درباره ابوتراب روایت می‌کند، مناقض آن را به نفع صحابه برای من بفرستید که این کار نزد من محبوبتر بوده و دیده‌ام را روشنتر می‌سازد؛ و برای کوبیدن برهان ابوتراب و شیعیان او کوبنده‌تر و از مناقب عثمان و فضل او بر آنان دشوارتر است!»

نامه او برای مردم خوانده شد و از آن پس، اخبار جعلی و نادرست در مناقب صحابه روایت گردید، و مردم به روایاتی از این دست همت گماشتند و کار بدانجا رسید که آنها را بر فراز منا بر قرائت، و بر معلمان مدارس القاء می‌کردند و کودکان و نوجوانان بسیاری را براساس آن پرورش دادند؛ به گونه‌ای که همچون قرآن به فراگیری‌اش پرداختند و دامنه تعلیم و تعلّم آن را به زنان و دختران و خادمان و نوکران خود گسترش دادند و تا آنجا که خدا خواست بر آن درنگ کردند...

و از این راه، احادیث جعلی بسیار و تهمت‌های پر شمار آشکار گردید، و فقها و قضات و امیران بر اساس آنها طی مسیر کردند؛ و مبتلاترین مردم در این فتنه، قاریان و مفسران ریاکار سست عنصری بودند که با اظهار خشوع و عبادت، این احادیث را از پیش خود می‌ساختند تا نزد حکومتمگران مقبول و به مجالس آنها نزدیک و از اموال و امکان و مقام آنها بهره جویند؛ تا آنگاه که این احادیث به دست دینداران رسید؛ کسانی که کذب و بهتان را روا نمی‌دانستند، و با پندار حق بودن آنها را پذیرفتند و روایت کردند، و اگر باطل بودن آنها را می‌دانستند هرگز آنها را روایت نکرده و به آنها معتقد نمی‌شدند!»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید نام برخی از صحابه و تابعین را که معاویه برای حدیث سازی

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه شماره ۲۰۳، ج ۳ ص ۱۵ - ۱۶، و فجر الاسلام احمد

استخدام کرده بود، یادآور شده است؛<sup>۱</sup> و ما نیز، نام برخی از آنها را در کتاب «نقش عایشه» آورده ایم.<sup>۲</sup>

و سوگندانه، همه این احادیث ساختگی را جزئی از «سنت پیامبر» به شمار آورده اند، و وای بر کسی که آن را انکار کرده و بدان ایمان نیاورده و آن را تصدیق ننماید!!<sup>۳</sup>

### در زمان عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز که به حکومت رسید، ممنوعیت نوشتن «سنت رسول خدا(ص)» را برطرف کرد و به مردم مدینه نوشت: «حدیث رسول خدا(ص) را مورد توجه قرار دهید و آن را بنویسید که من از نابودی علم و رفتن صاحبان آن بیمناکم!».

و «ابن شهاب زهری» اولین کسی بود که در سال یکصد هجری به دستور عمر بن عبدالعزیز به تدوین حدیث پرداخت؛<sup>۴</sup> ولی این کار با فوت عمر در سال ۱۰۱ نیمه تمام ماند و آنچه تدوین شده بود نیز، مفقود گردید!

۱ - همان، ج ۱ ص ۳۵۸.

۲ - نقش عایشه در تاریخ اسلام، باب: «همراه با معاویه».

۳ - خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱۴ ص ۷) روایت کند و گوید: «نزد هارون الرشید با حضور یکی از بزرگان قریش، سخن از این حدیث ابوهریره به میان آمد که گوید: «موسی آدم را ملاقات کرد و گفت: «تو همان آدمی هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟» آن مرد قریشی گفت: «موسی در کجا آدم را ملاقات کرد؟» راوی گوید: رشید خشمگین شد و گفت: «شمشیر و زیرانداز مرگ را بیاورید که به خدا سوگند، این زندیق است و بر حدیث رسول خدا(ص) عیب می گیرد!» و راوی این قصه - ابو معاویه - پیوسته او را به آرامش می خواند و می گفت: «یا امیرالمؤمنین! چیزی از دهانش پرید و نفهمید!» تا انگاه که او را آرام کرد!

۴ - فتح الباری، ج ۱ ص ۲۱۸، باب کتابه العلم.

ابن حجر در شرح حال «ابوبکر بن محمد بن عمرو ابن حزم» متوفای ۱۱۷ هـ گوید: «عمر بن عبدالعزیز به او نوشت که: «علم را برای او بنویسد» و فرزند وی پس از وفاتش گفت: «آن نوشته‌ها از بین رفت!»<sup>۱</sup>

همچنین، تدوین شده‌های دیگران نیز باقی نماند؛ تا آنگاه که ابوجعفر منصور دوانیقی به حکومت رسید و علما را بر تدوین علوم برانگیخت. ذهبی در ذکر حوادث سال ۱۴۳ هـ گوید:

«و در این زمان، علمای اسلام، تدوین حدیث و فقه و تفسیر را آغاز کردند: ابن حریج در مکه به «تصانیف» پرداخت و سعید بن ابی عروبه و حماد بن سلمه و دیگران در بصره و اوزاعی در شام، به نوشتن برخاستند، و مالک در مدینه «موطأ» را تصنیف کرد و ابن اسحاق «مغازی» را نوشت، و معمر در یمن و ابوحنیفه و دیگران در کوفه به نوشتن «فقه و رأی» پرداختند و سفیان ثوری کتاب جامع را تصنیف کرد، و پس از اندکی، هشیم به تصنیف کتابهای خود پرداخت، و لیث در مصر، و ابن لهیعه و بعد ابن مبارک و ابویوسف و ابن وهب به تدوین و تبویب علوم پرداختند و از این راه، تدوین کتابهای ادب و لغت و تاریخ و سیره فزونی گرفت؛ و پیش از این دوران، سایر پیشوایان یا از حافظه خود سخن می‌گفتند و یا علوم را از روی نوشته‌های صحیح نامرتب روایت می‌کردند. و خدای را سپاس که دستیابی به علم آسان گردید و اعتماد بر حفظ به تدریج کاهش یافت و هر چه هست همه از آن خداست».<sup>۲</sup>

و در «موسوعة الفقه الاسلامی» (ج ۱ ص ۴۷) آمده است: «هنگامی که منصور در سال ۱۴۳ هجری به حج رفت، مالک را به نوشتن کتاب «موطأ» برانگیخت؛ همانگونه که همراه با کارگزارانش دیگر علما را به تدوین و تألیف

۱ - تهذیب التهذیب، ج ۱۲ ص ۳۹.

۲ - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۶، و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۶۱.

تشویق نمود، و ابن جریج و ابن عروبه و ابن عیینه و دیگر فقهای شهرها و اصحاب آنها به تدوین و تألیف پرداختند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: «آنچه در اینجا یاد آور شدیم، با آنچه نقل شده و گفته‌اند:» پیش از این دوران نیز مدونات حدیثی وجود داشته» تناقضی ندارد، چون - مثلاً - اینکه گفته شده: «عبدالله بن عمرو بن عاص صحابی، صحیفه صادقه داشته و زهری تابعی، احادیث تدوین شده»؛ باید بدانیم که نام امثال این دو کتاب مدون نیز، تنها در عصر تدوین حدیث به علما رسیده است؛ و از آن پس، علمای مکتب خلفا به تدوین محفوظات خویش از «سنت رسول خدا(ص)» پرداختند و همراه با آن، به تدوین روایاتی پرداختند که اجتهادات خلفا را در برابر نص «سنت رسول خدا» تأیید می‌کرد، و گاهی همراه با آن، به تدوین احادیث اسرائیلی پرداختند.<sup>۲</sup> و نیز، در عصر تألیف بود که به تمرین و آمادگی برای کتمان و تحریف بخشی از سنت رسول خدا(ص) همت گماشتند که ما، ده نوع از آن را در بحث وصیت مورد بحث و بررسی قرار دادیم. اما احادیث متناقض:

### چگونگی پیدایش احادیث متناقض

شاید بخشی از احادیثی که در زمان معاویه ساخته و پرداخته و روایت شد، و در شمار احادیث رسول خدا و سنت آن حضرت(ص) به شمار آمد، احادیث زیرین باشد:

در صحیح مسلم و سنن دارمی و مسند احمد آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَ مِنْ كُتُبِ غَيْرِ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحَوْهُ»: «سخنان مرا ننویسید، و کسی که سخنان مرا، به جز قرآن، نوشته باشد باید آن را محو

۱ - موسوعة الفقه الاسلامی، چاپ قاهره ۱۳۸۶ هـ، ج ۱ ص ۴۷، مقدمه گروه تألیف.

۲ - مراجعه کنید: نقش ائمه در احیای دین، جلد ۱۱ و ۱۲.

و نابود کند»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری گوید: «آنها از پیامبر اجازه خواستند تا سخنانش را بنویسند و او به آنها اجازه نداد»<sup>۲</sup>

و در مسند احمد، و سنن ابوداود از «زید بن ثابت» گوید: «رسول خدا(ص) از اینکه چیزی از سخنانش را بنویسیم نهی فرمود و آن را محو کرد»<sup>۳</sup>

و نیز، در مسند احمد از «ابوهریره» گوید: «نشسته بودیم و هر چه را از پیامبر می شنیدیم می نوشتیم که آن حضرت نزد ما آمد و فرمود: «این چیست که می نویسید؟» گفتیم: «هر چه از شما می شنویم» فرمود: «آیا با کتاب خدا کتاب دیگری است؟» گفتیم: «هر چه می شنویم» فرمود: «کتاب خدا را بنویسید؛ تنها کتاب خدا را. آیا کتابی جز کتاب الله وجود دارد؟ تنها کتاب خدا را بنویسید» گوید: «ما نیز، هر چه را نوشته بودیم در یک جا گرد آوردیم و سپس همه را آتش زدیم!»<sup>۴</sup>

براستی اگر این روایات صحیح باشد، وظیفه مسلمانان چیست؟ آیا نباید همه مصادر و مدارک حاوی احادیث رسول خدا(ص)، و همه صحاح و مسانید و سیره و تفسیر را گرد آورند و آنها را بسوزانند یا به دریا بریزند؟! و اگر چنین کنیم و همه مصادر سنت رسول خدا(ص) را به دریا بریزیم، از شرایع اسلام چه می ماند؟! نه، رسول خدا(ص) هرگز چنین سخنانی را نفرموده، و بلکه نقیض آن را بیان داشته و در حجة الوداع فرموده:

---

۱ - صحیح مسلم، کتاب الزهد، ج ۴ ص ۹۷. سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۱۹، و مسند احمد

ج ۳ ص ۱۲ و ۳۹ و ۵۶.

۲ - سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۱۹.

۳ - مسند احمد، ج ۵ ص ۱۸۲، و سنن ابوداود، کتاب العلم، ج ۳ ص ۳۱۹.

۴ - همان، ج ۳ ص ۱۲ - ۱۳.

«نَضَرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا، فَكَمْ مِنْ حَامِلِ فُقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ...»: «خدا شادمان کند بنده‌ای را که سخنان مرا بشنود و حفظ کند و به کسی که آن را نشنیده برساند؛ ای بسا حامل فقهی که فقه را به فقیه‌تر از خود می‌رساند...»<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگر فرموده: «ای بسا حامل فقهی که فقیه نیست؛ و ای بسا حامل فقهی که فقه را به فقیه‌تر از خود می‌رساند».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری فرموده: «خدا شادمان کند فردی را که سخنی از ما بشنود و همانگونه که شنیده آن را به دیگری برساند، که‌ای بسا گیرنده از شنونده نگهدارنده‌تر است»<sup>۳</sup>

و در دیگری فرموده: «باید شاهدان به غایبان برسانند، که شاهد ممکن است به کسی برساند که از خود او نگهدارنده‌تر است».<sup>۴</sup>

و فرمود: «خدایا جانشینان مرا ببخشای! خدایا جانشینان مرا ببخشای! خدایا جانشینان مرا ببخشای! گفته شد یا رسول‌الله! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و سخنان و سنت مرا روایت می‌کنند».<sup>۵</sup>

---

۱ - مراجعه کنید: تعریف مصطلحات پنج گانه در ابتدای همین جلد که مصادر این روایات در آنجا آمده است.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۴. سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۸۵. کنز العمال، ج ۲ ص ۱۱۲۶، و بحار الانوار، ج ۱ ص ۱۵۲.

۵ - مراجعه کنید: مصادر مکتب اهل‌البیت: معانی الاخبار، ص ۳۷۴ - ۳۷۵. عیون الاخبار، چاپ نجف، ج ۲ ص ۳۶، من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۴۲۰، و بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۴۵.

و مصادر مکتب خلفا: قواعد التحذیر قاسمی، چاپ دوم، ص ۴۸، شرف اصحاب الحدیث خطیب

و در صحیح بخاری گوید: «مردی از اهالی یمن سخن رسول خدا (ص) را شنید و گفت: «یا رسول الله برای من بنویس» فرمود: «برای ابوفلان بنویسید».<sup>۱</sup>

و روایت شده که مردی از انصار نزد پیامبر می نشست و برخی سخنان آن حضرت را می شنید و به شگفت می آمد و نمی توانست آن را حفظ کند و از این ناتوانی خود به پیامبر (ص) شکوه کرد و آن حضرت به او فرمود: «از دست یاری بجو» و به دست او اشاره کرد که یعنی بنویس.<sup>۲</sup>

و از «عمرو بن شعیب» از پدرش از جدش روایت کنند که گفت: «به رسول خدا (ص) گفتم: «یا رسول الله! آیا هر چه را که از شما می شنوم بنویسم؟» فرمود: «آری» گفتم: «در حال خشم و خشنودی هم؟» فرمود: «آری، چون در همه این موارد جز حق نگویم».

و در روایت دیگری است که گفت: «من چیزهایی از شما می شنوم، آیا آنها را بنویسم؟» فرمود: «آری».<sup>۳</sup>

و از «عبدالله بن عمرو» گوید: «من هر چه را که از رسول خدا (ص) می شنیدم می نوشتم تا آن را نگهدارم که قریش مرا نهی کردند و گفتند: «هر چه از رسول خدا می شنوی می نویسی! در حالی که رسول خدا هم بشر است و در حال خشم و خشنودی سخن می گوید!» و من از نوشتن دست کشیدم و موضوع را برای رسول خدا (ص) بازگو کردم و آن حضرت با انگشت به دهان خود اشاره

۱- بغدادی، ص ۳۰. جامع بیان العلم ابن عبد البر، ج ۲ ص ۵۵، اخبار اصفهان ابونعیم، ج ۲ ص ۸۱. الفتح الکبیر سیوطی، ج ۱ ص ۲۳۳. کنز العمال، چاپ دوم، ج ۲۰ ص ۱۲۸ و ۱۳۳، و ج ۱۰ ص ۱۸۱، و الاماع قاضی عیاض، ص ۱۱.

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۲، و ابوفلان چنانکه در سنن ترمذی (ج ۱ ص ۱۰) آمده، «ابوشاة» بوده است.

۲ - سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۳۴.

۳ - مسند احمد، ج ۲ ص ۲۱۵.



کرد و فرمود: «بنویس، که سوگند بدانکه جانم به دست اوست، جز حق از آن بیرون نیاید».<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری بعد از آن آمده است که: «نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: «یا رسول الله! من از سخنان شما سیراب می شوم و می خواهم اگر اجازه دهید، دستم را برای نوشتن با قلبم همراه سازم» فرمود: «اگر سخنان من است، دستت را با قلبت همراه ساز».<sup>۲</sup>

و از «عمرو بن شعیب» از پدرش از جدش گوید: «گفتم: یا رسول الله! ما از شما سخنانی را می شنویم و نمی توانیم آن را حفظ کنیم، آیا آنها را بنویسیم؟» فرمود: «چرا، آنها را بنویسید».<sup>۳</sup>

\* \* \*

آری، همان گونه که در احادیث صحیح اخیر دیدیم، رسول خدا (ص) صحابه را به نوشتن و نشر سخنان خود تشویق و فرمان داده است؛ حال باید دید، احادیث گذشته که می گوید: «پیامبر از نوشتن سخنان خود نهی فرمود» چگونه و از کجا روایت شده است؟!

پاسخ آن است که: ما دیدیم که قریش، یعنی مهاجران صحابه، از نوشتن سخنان رسول خدا (ص) در حال حیات آن حضرت منع می کردند، و هم آنها از نوشتن وصیت رسول خدا (ص) پیش از وفات آن حضرت جلوگیری کردند، و پس از وفات پیامبر نیز، دیدیم که خلیفه قریشی، عمر، با شدت هر چه تمامتر از نوشتن سخنان رسول خدا (ص) نهی می کرد و هر چه را که نوشته شده بود می سوزانید و از انتشار آن جلوگیری می نمود و مخالفان نظر خود را در مدینه

۱ - مصادر این روایت در باب: دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا (ص)، گذشت.

۲ - سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳ - مسند احمد، ج ۲ ص ۲۱۵.

تحت نظر نگه می داشت، و خلیفه سوم عثمان مسیر او را ادامه داد، و بسیار طبیعی بود که گروهی از صحابه نیز، در رکاب سلطه حاکم طی مسیر نمایند! از سوی دیگر برخی از صحابه که با این روند مخالفت کرده و همانند ابوذر، به انتشار سخنان رسول خدا(ص) پرداختند، گرفتار مصیبت و سختی شدند؛ و - چنانکه خواهد آمد - امام علی(ع) آنان را تشجیع و دلداری می داد؛ و بسیار طبیعی بود که امام(ع) در دوران خلافت خویش نیز، این تشجیع و دلداری را ادامه دهد؛ و لذا هنگامی که آن حضرت در محراب عبادت به شهادت رسید و حکومت به دست معاویه افتاد، معاویه پس از آن به سادگی نمی توانست از نوشتن و نشر حدیث رسول خدا(ص) جلوگیری کند و نیازمند آن بود که برای این دیدگاه مؤیدی بیابد و بدین خاطر، احادیث: «منع پیامبر از نوشتن حدیث» در زمان او ساخته و پرداخته و روایت گردید، و نتیجه آن شد که اکنون در احادیث رسول خدا(ص) تناقض بیابیم؛ بگونه ای که:

«احادیثی از رسول خدا(ص) روایت شود که فرمود: «سخنان مرا بنویسید». و «احادیثی روایت شود که فرمود: «سخنان مرا ننویسید!» و بدین گونه، احادیث روایت شده از رسول خدا(ص) متناقض و متعارض یافته شد!!

بنابراین، ما هرگاه با احادیث متعارض مواجه شویم، شایسته آن است که احادیث موافق با دیدگاه سلطه حاکم در طی قرون را رها کرده و به دور اندازیم! و در پایان، فراموش نکنیم که: «هدف منع، منع از انتشار فضایل امام علی(ع) در میان مسلمانان، به ویژه در دوران معاویه بود که فرمان داد تا امام علی(ع) را در خطبه های نماز جمعه بر فراز منا بر مسلمانان لعن و نفرین نمایند؛ همانگونه که شرح آن در جلد اول، فصل کتمان فضایل امام علی(ع)، گذشت».

\*\*\*

در گذشته به بخشی از مقتضای سیاست حکومتی معاویه اشاره کردیم؛

سیاستی که می‌کوشید تا مردم را از مکتب اهل البیت دور کرده و به سوی مکتب خلفا بکشاند. اضافه بر آن، معاویه نیازمند آن بود تا دیدگاه مسلمانان را نسبت به امام خود هر چه بیشتر تغییر دهد؛ چون دیدی که مسلمانان از اولین حاکم اسلامی یعنی رسول خدا (ص) داشتند، نمونه بارز انسان کامل بود؛ انسان کاملی که نه گناه کرده و نه از هوای نفس پیروی می‌نمود.

این دیدگاه، مسلماً افراد پاک و غیر منحرف امت اسلامی را از رفتن به راه معاویه، و پذیرش ولایت عهدی یزید فاسق دائم الخمر، بازمی‌داشت؛ و بدین خاطر معاویه بر آن شد تا با جعل احادیث، نظر مسلمانان را نسبت به نمونه‌ی اعلای اسلامیت و انسانیت یعنی رسول خدا (ص) تغییر دهد و آن حضرت را در حدّ و اندازه یزید و معاویه، و پیرو خواهشهای نفسانی معرفی نماید؛ احادیثی که از قول برخی از زنان پیامبر «امّهات المؤمنین» و برخی از صحابه رسول خدا (ص) روایت شده است!!<sup>۱</sup>

و نیز در احادیث اسرائیلی منسوب به انبیای پیشین، که علمای اهل کتاب آنها را در بین مسلمانان انتشار می‌دادند، نسبت‌های دروغین و ناروایی بود که این خواسته سیاسی معاویه را تأیید می‌کرد؛ و آنچه بر این آشفته بازار دامن می‌زد، منع نوشتن حدیث رسول خدا (ص) و اعتماد بر حافظه راویان و روایات نامکتوب و غیر مستند آنها بود که خوب و بد را در هم کرد و اسرائیلیات اهل کتاب را با مرویات مسلمانان درهم آمیخت!

و این همه، اندیشه اسلامی مکتب خلفا را در زمان معاویه، بگونه‌ای که او می‌خواست سامان داد و این تفکر خاص از زمان معاویه به بعد، اسلام رسمی به

---

۱ - مراجعه کنید: جلد اول همین کتاب، بحث‌های آمادگی، بحث منشأ اختلاف پیرامون صفات رسول خدا (ص) تا با تصویری که مکتب خلفا از چهره خاتم انبیا ترسیم کرده آشنا شوید، که به نظر ما آن احادیث در زمان معاویه و با رهنمود او ساخته و پرداخته شده است.

شمار آمد و هر چه مخالف آن بود متروک و مطرود گردید، و این اسلام رسمی با این تفکری که معاویه در شکل و محتوای اسلام ارائه داد، همانگونه که او خواسته بود، همچنان تا به امروز باقی و پابرجاست؛ جز آنکه شهادت امام حسین و اهل بیت و یاران آن حضرت(ع)، مرز انحراف پس از معاویه را تعیین، و چهره واقعی خلیفه یزید را روشن ساخت و مقام خلافت را از هاله مقدسی که پیرامون آن کشیده بودند جدا کرد و از آن پس، سلطه حاکم در یک سوی و مرجعیت دینی در دگر سوی قرار گرفت!

\* \* \*

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره حدیث رسول خدا(ص) بود. دیدگاه مکتب اهل البیت درباره حدیث رسول خدا(ص) را - انشاء الله - پس از بحث: «دیدگاه دو مکتب درباره فقه و اجتهاد» مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

### بازگشت به آغاز

استمرار نهی از نوشتن و نشر «سنت رسول خدا(ص)» در مکتب خلفا - تا قرن دوم هجری - از مهمترین علل گشودن باب اجتهاد و عمل به رأی در احکام اسلامی، از سوی آنها بود؛ اجتهادی که گاهی در مقابل «سنت رسول خدا(ص)» نیز قرار می گرفت و ما - انشاء الله - در فصل بعد آن را پی می گیریم.



## فصل سوّم

### دیدگاه دو مکتب درباره «فقه و اجتهاد»

- ۱- سیر تحوّل و تغییر معنای «اجتهاد» در مکتب خلفا.
- ۲- نامگذاری «اجتهاد».
- ۳- مجتهدان مکتب خلفا در قرن اول و موارد اجتهاد آنها.
- ۴- مجتهدانِ خلفا و صحابه و تابعین و شرح موارد اجتهاد آنها.
- الف - موارد اجتهاد رسول خدا (ص).
- ب - موارد اجتهاد دو خلیفه، ابوبکر و عمر.
- ۵- اجتهاد خاص ابوبکر و عمر درباره خمس.
- ۶- اجتهاد خاص خلیفه عمر درباره متعه حج و ازدواج موقت.
- ۷- اجتهاد در قرن دوم به بعد، حقیقت و دیگرگونی آن و دلایل صحّت عمل بدان.



### مقدمه:

واژه «فقه و اجتهاد» در عصر اخیر چنان در هم آمیخته‌اند که، جدائی میان آنها، بدون بحث و بررسی کافی، میسر نیست. لذا، ما ابتدا به بررسی «اجتهاد» در مکتب خلفا پرداخته و سپس دیدگاه مکتب اهل البیت درباره «فقه و اجتهاد» را بیان می‌داریم - انشاءالله.





## ۱ - سیر تحوّل معنای «اجتهاد» در مکتب خلفا

اصطلاح «اجتهاد» و «مجتهد» پدیده‌های سالها پس از عصر صحابه و تابعین اند؛ چون صحابه و تابعین، تغییر احکام با نظر شخصی خود را «تأویل» می‌نامیدند؛ همان‌گونه که در داستان کشتن «مالک بن نویره» کارگزار رسول خدا (ص) گذشت و «خالد بن ولید» به ابوبکر گفت: «ای خلیفه رسول الله! من «تأویل» کردم و صواب و اشتباه نمودم!» و ابوبکر در پاسخ عمر که می‌گفت: «خالد زنا کرده، او را رجم کن» گفت: «من او را رجم نمی‌کنم، چون او «تأویل» کرده و اشتباه نموده است».<sup>۱</sup>

و نیز، همانند روایت زهری از عروه از «عایشه» که گفت: «نماز واجب در ابتدا دو رکعتی بود که این دو رکعت برای سفر ثابت ماند، ولی در حَضَر [= غیر سفر] نماز تمام است» زهری گوید: «به عروه گفتم: پس چرا خود عایشه در سفر نماز را تمام می‌خواند؟» گفت: «او تأویل کرد، همان‌گونه که عثمان تأویل کرد».<sup>۲</sup>

---

۱ - مراجعه کنید: «موارد اجتهاد ابی‌بکر» در بحث آینده.

۲ - صحیح مسلم، باب صلاة المسافرين و قصرها، حدیث ۳، و صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۳۴، باب

و «ابن حزم» در کتاب «الفصل» گوید: «و عمار که به دست «ابوالغادیه» کشته شد، از حاضران در بیعت رضوان و از کسانی است که خداوند بر پاکی قلبش گواهی داده و سکینه و آرامشش بخشیده و از او راضی شده است؛ و ابوالغادیه چون متاول و مجتهدی است که به اشتباه بر او ستم کرده، او نیز مأجور است، اجری واحد؛ و او همانند قاتلان عثمان نیست؛ چون آنها را مجال اجتهاد درباره کشتن او نبود».<sup>۱</sup>

و «ابن حجر» در شرح حال «ابوالغادیه» گوید: «نظر ما نسبت به صحابه در همه آن جنگها این است که آنها «تأویل و اجتهاد» می کردند و مجتهد اشتباه کار نیز پاداش می گیرد؛ و اگر این قاعده درباره آحاد مردم ثابت باشد، ثبوت آن درباره صحابه به طریق اولی است».<sup>۲</sup>

و «ابن حزم» در «المحلی» و «ابن ترکمانی» در «الجواهر النقی» گویند: «هیچ یک از افراد امت تردید ندارند که «عبدالرحمن بن ملجم» در کشتن «علی» «متأول و مجتهد» بود و چنان می پنداشت که راه صواب می رود؛ و بدین خاطر است که «عمران بن حطان» گوید:

یا ضربة من تقی ما اراد بها      ألا لیبلغ من ذی العرش رضوانا  
اننی لأذکره يوماً فأحسبه      أو فی البریة عند الله میزانا<sup>۳</sup>  
و «شیخ عبداللطیف» در حاشیه «صواعق» گوید: «تمام صحابه دوران «علی»،

---

❁ تقصیر الصلاة، که عبارت «فی السفر» را - برای پاسداری از کرامت ام المؤمنین - از حدیث حذف کرده است.

۱ - الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱.

۲ - الإصابه، ج ۴ ص ۱۵۱.

۳ - المحلی، ابن حزم، ج ۱۰ ص ۴۸۴، و الجواهر النقی، ابن ترکمانی حنفی (متوفای ۷۵۰ هـ) در ذیل

سنن بیهقی، ج ۸ ص ۵۸ و ۵۹.

که یا همراه او بودند یا بر علیه او، و یا از هر دو لشکر کناره گرفته بودند، همگی «مجتهد» بودند و آنچه می کردند آنها را از عدالت خارج نمی کرد.<sup>۱</sup>

و «ابن کثیر» درباره «یزید» گوید: «علمای ماکارهای ناپسندش را حمل بر آن کرده اند که او «تأویل و اجتهاد» کرده است؛ و گفته اند: «با وجود این، او امام فاسقی بوده که عزل نمی شود... و شورش بر علیه وی جایز نیست» و اما اینکه گفته شده: «یزید هنگامی که از ماجرای اهل مدینه و فجایی که در «واقعہ حرّه» بر آنها رفته بود آگاه شد، به شدت مسرور و شادمان گردید» این بدان خاطر بود که او خود را امام می دانست و آنها از دایره طاعتش خارج شده و شخص دیگری را امیر خود گرفته بودند، و این حق او بود که با آنها بجنگد تا به فرمانش در آیند و همراه جماعت گردند.<sup>۲</sup>

در خبر اول دیدیم که آن دو صحابی، خالد بن ولید و خلیفه ابوبکر، کشتن مالک بن نویره و همبستر شدن با همسر او را، «تأویل» نامیدند.

و در خبر دوم، عروقه بن زبیر تابعی، کار عایشه را، که بر خلاف آنچه روایت کرده بود، نمازش را در سفر تمام می خواند، «تأویل» نامید؛ همان گونه که عثمان نیز چنین کرده بود.

و پس از چند قرن می بینیم که «ابن حزم» (متوفای ۴۵۶ هـ) «ابوالغادیه» قاتل «عمّار» را «متأول مجتهد» مأجور به اجر واحد توصیف می کند.

و بعد، همو و «ابن ترکمانی حنفی» (متوفای ۷۵۰ هـ) «ابن ملجم» قاتل امام علی (ع) را نیز، «متأول مجتهد» معرفی می کنند.

و بعد، «ابن حجر» (متوفای ۸۵۲ هـ) همه صحابه را در آن جنگها، «متأول و مجتهد» توصیف کرده و می گوید: «مجتهد اشتباه کرده یک پاداش دارد!»

۱ - حاشیه صواعق، ص ۲۰۹.

۲ - تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۲۲۳، که ما فشرده آن را آوردیم.

و بدین گونه، ابتدا عمل به رأی و نظر شخصی را «تأویل»، و در نهایت آن را «اجتهاد» نامیدند؛ سپس علمای مکتب خلفا در این راه از صحابه و خلفا پیروی کردند و باب این اجتهاد - یعنی عمل به رأی و نظر شخصی - را به روی خود گشودند و برای آن ضوابط و قواعدی تعیین کردند و هر یک را نام مخصوصی دادند و ابوابی از علم اصول را ویژه آن ساختند و مراجعه به این قواعد خود ساخته و استخراج احکام براساس آنها را نیز، «اجتهاد» و رهروان این مسیر را «مجتهد» نامیدند؛ در حالی که، مصطلح شرعی علم دین، «فقه» و رهرو در مسیر آن، «فقیه» است؛ و اکنون، سزاوار آن است که سه موضوع مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱- نامگذاری اجتهاد.

۲- مجتهدان عصر اول و موارد اجتهاد آنها.

۳- اجتهاد در قرن دوم به بعد، و استنباط احکام از عمل صحابه.

## ۲- نامگذاری اجتهاد

### معنای «تأویل» در لغت و شرع:

ابوالعباس، احمد بن یحیی، معروف به «ثعلب» (متوفای ۲۹۱ هـ) گوید: «تأویل، معنی و تفسیر، به یک معنی هستند».<sup>۱</sup>

و جوهری (متوفای ۳۹۶ هـ) گوید: «تأویل، تفسیر چیزی است که معنی بدان باز می‌گردد».<sup>۲</sup>

و راغب (متوفای ۵۰۲ هـ) گوید: «تأویل از ماده: «اول» به معانی بازگشت به اصل است و «موئل» یعنی: بازگشتگاه، از این ماده است. و معنای «تأویل» در لغت، برگرداندن شیء به هدف مورد نظر آن است؛ که در قرآن کریم - در آیات زیر - بدین معنی آمده است:

۱- «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»: «و هیچ کس جز خدا و راسخان در علم، تأویل و هدف مورد نظر از آن نمی‌داند». آل عمران / ۷.

---

۱- لسان العرب، ماده: «اول».

۲- الصحاح، ماده: «اول».

۲ - «هل ينظرون الا تأويله يوم يأتى تأويله...»: «آیا جز تأویل آن را انتظار می‌کشند؟ روزی که تأویل - یعنی بیان هدف مورد نظر از آن - بیاید...» اعراف / ۵۳.

واژه «تأویل» در کتاب و سنت [= قرآن و حدیث] در تعبیر خواب و رؤیا نیز به کار رفته است؛ چنانکه در داستان یوسف گفتند: «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ»: «ما را از تأویل [= هدف مورد نظر] آن آگاه کن» و نیز، در تعبیری که رسول خدا (ص) از خواب خود فرمود که: «آن زره را به مدینه تأویل و تعبیر کردم».<sup>۲</sup>

اینها معنای لغوی واژه «تأویل» و نمونه هائی از موارد استعمال آن بود که صحابه و تابعین، این واژه را با استعاره در «تغییر احکام» به کار بردند و بدین خاطر، واژه تأویل در عرف مکتب خلفا معنای جدیدی پیدا کرد.

ابن کثیر گوید: «تأویل از ماده: «آل يَوَّلُ» یعنی: بازگشت به سوی آن است، و مراد از «تأویل»، نقل معنای ظاهر لفظ از آنچه که برای آن وضع شده به معنایی است که نیازمند دلیل است و اگر این دلیل نباشد، معنای ظاهری لفظ رها نمی‌شود».<sup>۳</sup>

و بدین گونه، مدلول و معنای این واژه را تغییر دادند، و این تغییر در کتب حدیث منتشر گردید، تا آنجا که بخاری در کتاب الأدب صحیح خود گوید: «باب کسی که برادرش را بدون تأویل تکفیر نماید، پس او چنان است که [پیامبر (ص)]

۱ - مفردات راغب، ماده «اول» که ما آن را فشرده آوردیم و نیز، مراجعه کنید: صحیح بخاری، کتاب الأذان باب ۱۳۹ و تفسیر سورة ۱۱۰، و صحیح مسلم، کتاب الصلاة، حدیث ۲۱۷، و سنن ابن ماجه، کتاب الإقامه باب ۲۰.

۲ - سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۲۹. موطأ مالک، کتاب اللبس باب ما جاء فى الاعتعال، حدیث ۱۶، و سوره یوسف آیه ۳۶.

۳ - نهاية اللغة، ابن اثیر، ماده «اول».

درباره اش فرموده:....» و: «باب کسی که گوینده متأول یا جاهل این سخن را کافر نمی داند».<sup>۱</sup>

و در فتح الباری، در شرح باب: «آنچه درباره تأویل کنندگان آمده»، گوید: «نتیجه آنکه، هر کس مسلمانی را تکفیر کند، باید دقت شود که اگر بدون «تأویل» بود، سزاوار مذمت است، وای بسا خود او کافر باشد؛ و اگر با «تأویل» بود، دقت شود که اگر ناروا است، مستحق مذمت است، ولی به مرز کفر نمی رسد؛ بلکه باید جهت اشتباهش را برای او روشن نمود و به مقداری که سزاوار آن است تنبیه اش کرد، و این شخص به نظر جمهور علما همانند شخص اول نخواهد بود؛ و اما اگر تکفیر او با «تأویل» شایسته ای بود، سزاوار مذمت نیست؛ بلکه برای او دلیل آورده می شود تا به راه صواب بازگردد، که علما گفته اند: «هر تأویل کننده ای به خاطر تأویلش معذور است، و اگر تأویل او در زبان عرب روا بوده و نشانه ای از علم را دارا باشد، گناهکار نخواهد بود».<sup>۲</sup>

و بدین گونه، مدلول و معنای «تأویل» را به تدریج تغییر دادند و در نهایت موارد آن را در عرف خود «اجتهاد» نامیدند. در بحث بعد، مجتهدان عصر نخستین و موارد اجتهاد آنها را بررسی خواهیم کرد.

۱ - فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۱۳ ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲ - همان، ج ۱۵ ص ۳۳۳. و نمی دانم درباره خوارج که همه مسلمانان را تکفیر می کنند، چه می گویند؟ ظاهراً آنها را معذور نمی دانند و بدانها لقب مارقین و خارج شدگان از اسلام می دهند، مگر ابن ملجم قاتل امیرالمؤمنین (ع) را که متأول و معذورش می دانند!!!





### ۳ - مجتهدان عصر اول و موارد اجتهاد آنها از دیدگاه مکتب خلفا

#### الف - خاتم انبیاء و سید رسولان (ص):

ابن ابی الحدید معتزلی در مقام اعتذار از تخلف و عدم حضور «ابوبکر و عمر» در «سپاه اسامه» گوید: «رسول خدا (ص) سپاهیان را به «اجتهاد خود» روانه جهاد می کرد، نه به فرمان وحی که مخالفت با آن حرام باشد!»<sup>۱</sup> سپس به شرح و بسط اجتهاد رسول خدا (ص) در این قضیه می پردازد.<sup>۲</sup>

#### ب - خلیفه اول ابوبکر:

علامه قوشچی در شرح کتاب «تجريد» خواجه نصیر الدین طوسی، در پاسخ اعتراض خواجه بر ابی بکر و اینکه او کسی است که: «فجائه سلمی را آتش زد، و

---

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۷۸ چاپ مصر ۱۳۲۹.

۲ - به زودی در باب: «اجتهاد خلیفه عمر» مورد دیگری را نیز یادآور می شویم؛ موردی که حکم رسول خدا (ص) را اجتهاد نامیده اند؛ و نیز، دلایل آنها بر اجتهاد رسول خدا و توضیحات و پاسخ آنها را بیان می داریم؛ و بدین خاطر نام رسول خدا را در صدر مجتهدان مکتب خلفا آوردیم؛ چون مکتب اهل البیت هرگونه اجتهاد را از آن حضرت نفی می کند.

معنای «کلالة» و میراث جدّه را نمی دانست» گوید: «سوزانیدن فجائه با آتش از غلط و اشتباه او در اجتهادش بود، که همانند آن از مجتهدان بسیار است؛ و اما ندانستن کلالة و میراث جدّه در میان مجتهدان امر تازه ای نیست، چون آنها مدارک احکام را می جویند و از هر که بدانها احاطه دارد سؤال می کنند...»<sup>۱</sup> و در جواب اعتراض خواجه به ابی بکر و اینکه او: «خالد بن ولید را از حدّ زنا و قصاص معاف کرد» گوید: «او همسر مالک را در دارالحرب تصاحب کرد و این از مسائل مربوط به مجتهدان است».

و گوید: «انکار و اشکال عمر بر او نیز، نه دلالت بر قدح وی در امامت ابی بکر دارد و نه دلالت بر قصد قدح؛ بلکه تنها بر او انکار و اشکال کرده، همانگونه که برخی از مجتهدان بر برخی دیگر انکار و اشکال می کنند»<sup>۲</sup>

### ج - صحابی مجتهد خالد بن ولید:

ابن کثیر گوید: «ابوبکر خالد را، با انکه در کشتن «مالک بن نویره» اجتهاد کرد و اشتباه نمود، در سمت فرماندهی ابقاء کرد»<sup>۳</sup>.

۱ - مراجعه کنید: الذریعه، ج ۳ ص ۳۵۱. و شرح تجرید از علاء الدین علی بن محمد قوشچی است که پدرش بدان خاطر که نگهبان قوش ها و بازهای پادشاه ماوراءالنهر بود ملقب به قوشچی شد. علاءالدین در ساختن رصدخانه سمرقند مشارکت داشت و برای اصلاح میان سلطان عثمانی و سلطان تبریز به نام «حسن الطویل» به تبریز و قسطنطنیه [= اسلامبول] مسافرت کرد که سلطان عثمانی مقدمش را گرامی داشت و او را به سرپرستی مدرسه ایاصوفیا منصوب کرد. او در سال ۸۹۷ هـ در آنجا وفات کرد. (هدیه العارفین، ج ۱ ص ۷۳۶، و الکنی و الالقاب، ج ۳ ص ۷۷).

۲ - شرح تجرید، چاپ تبریز ۱۳۰۱ هـ ص ۴۰۷، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۸۳، الطعن السادس.

۳ - تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۳۲۳.

### د - خلیفه دوم عمر بن خطاب:

ابن ابی الحدید گوید: «از جمله انتقاداتی که از عمر شده این است که گفته‌اند: «او بیت المال را به ناروا تقسیم می‌کرد؛ تا آنجا که «عایشه و حفصه» را سالانه ده هزار درهم می‌داد و اهل البیت را از خمس خویش محروم ساخت...»  
و در پاسخ اشکال گوید: «بیت المال محلّ جمع اموال برای پرداخت حقوق است و اعطای بیش و کم آن به «اجتهاد» حاکم است؛ اما موضوع خمس نیز، از موارد «اجتهاد» است...»

و گوید: «و عمر در حکم خود از روش «اجتهاد» خارج نشد، و هر کس که به اقدامات او اشکال می‌کند، در حقیقت، «روش اجتهادی» صحابه را زیر سؤال می‌برد»<sup>۱</sup>

و نیز، از «ابن جوزی» نقل کرده که او درباره «خمس» گوید: «خمس مسأله‌ای اجتهادی است».<sup>۲</sup>

و گوید: «از دیگر انتقاداتی که از عمر شده این است که گفته‌اند: «او در بیان و اجرای احکام متلون و ناستوار بود؛ تا آنجا که بنابر روایت، درباره سهم الارث جدّ هفتاد نوع، و به روایتی دیگر، یکصد نوع حکم صادر کرده است؛ و در حقوق، برخی را بر برخی تفضیل می‌داد؛ در حالی که خدای متعال همه را یکسان قرار داده است؛ و نیز، درباره احکام، با نظر شخصی و حدس و گمان سخن می‌گفت».

و در پاسخ گوید: «علما گفته‌اند: «اختلاف نظر در مسائل اجتهادی و برگشتن از رأیی به رأی دیگر، به خاطر دلیل و ظنّ غالب، امری روا و جایز است».

---

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۱۵۳، و نیز، در ج ۳ ص ۱۸۰ در جواب این اشکال

گوید: «اجتهادش چنین بوده».

۲ - همان، ص ۱۵۴.

و گوید: «سخن تنها در اصلِ «قیاس» و «اجتهاد» است که اگر ثابت شد، اشکال دیگری نخواهد بود».<sup>۱</sup>

و نیز، قوشچی در جواب این اشکالِ خواجه نصیر طوسی که می‌گوید: «عمر برای زنان پیامبر حقوق ویژه قرار داد، و فاطمه و اهل البیت را از خمس خویش محروم ساخت، و درباره سهم الارث جدّ یکصد نوع حکم کرد، و در تقسیم حقوق از بیت المال، برخی را بر برخی تفضیل داد، در حالی که در زمان پیامبر چنین نبود»، قوشچی گوید: «در پاسخ این اشکالات چهارگانه می‌گوییم: «اینها از اموری نیست که باعث اشکال بر او گردد، چون از نوع مخالفت مجتهد با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی است»<sup>۲</sup>

مراد قوشچی آن است که مخالفت خلیفه عمر بن خطاب با رسول خدا (ص) در احکام یاد شده، از باب مخالفتِ مجتهدی چون عمر با مجتهدی چون رسول خدا (ص) است؛ و در این کار اشکالی بر عمر وارد نیست!!!<sup>۳</sup>

#### هـ - خلیفه سوم عثمان بن عفان:

علامه قوشچی، در پاسخ این انتقاد که می‌گوید: «عثمان حکم قصاص را از عبیدالله بن عمر ساقط کرد»، گوید: «او اجتهاد کرد و چنان دید که اجرای حکم این قتل بر او واجب نیست، چون پیش از شروع امامت او اتفاق افتاده بود»<sup>۴</sup> و ابن تیمیّه نیز در پاسخ همین انتقاد گوید: «این مسأله‌ای اجتهادی است».<sup>۵</sup>

۱ - همان، ص ۱۶۵.

۲ - شرح تجرید، ص ۴۰۸.

۳ - ای نوحه گر اسلام برخیز و مصیبت خوان!

۴ - شرح تجرید، ص ۴۰۹، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۴۳.

۵ - منهاج السنّة، ج ۳ ص ۲۰۳، تألیف احمد بن عبدالحلیم بن عبد السلام بن عبدالله بن

ابن ابی الحدید معتزلی نقل می‌کند که، علمای مکتب خلفا درباره اقدام عثمان، که «حکم» پدر مروان را از تبعیدگاه به مدینه بازگردانید، گفته‌اند: «اگر چه پیامبر اجازه بازگرداندن او را نداده، ولی از آنجا که اجتهاد عثمان بدان رسیده بود، بازگرداندن او جایز می‌شد؛ چون حالات و دوره‌ها تغییر می‌کنند».<sup>۱</sup>

و ابن تیمیّه گوید: «این امری اجتهادی است».

و در پاسخ انتقاد از آنچه میان او و «ابن مسعود» گذشت گوید: «چون هر دو در گفتار خود مجتهد بودند، خداوند حسناتش را پاداش داده و سیئاتش را می‌آمرزد».

و گوید: «گاهی امام در کیفر دادن اجتهاد می‌کند و به خاطر آن پاداش می‌گیرد؛ و این گروه، در آنچه کرده‌اند اجتهاد نموده و مرتکب گناه نشده‌اند؛ بلکه برای اجتهاد خویش پاداش می‌گیرند، مانند شهادت «ابی بکر» بر علیه «مغیره»؛ زیرا ابوبکر مردی صالح و از نیکان مسلمین بود و برای رضای خدا شهادت داد و معتقد بود که برای شهادتش پاداش می‌گیرد»<sup>۲</sup> و اگر اقدام عثمان در تأدیب «ابن مسعود و عمار» را از این باب بدانیم، بلامانع است. و اگر چنان است که کسانی که با یکدیگر می‌جنگند، اگر همگی مجتهد باشند، خطا و اشتباهشان بخشیده است،<sup>۳</sup> پس، کسانی که با یکدیگر نزاع و دشمنی می‌کنند،

۱- ابی القاسم بن تیمیّه حُرّانی دمشقی حنبلی [۶۶۱- ۷۲۸ هـ] مؤسس مکتب سلفی که علمای عصر او به فساد عقیده‌اش فتوا دادند و به وسیله حکومت زندانی شد و در زندان وفات کرد. شرح حال او در تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴ ص ۱۳۵، آمده است.

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۲۳۳.

۲ - نمی‌دانم درباره «مغیره» و شهادت شهود چهارگانه بر اینکه او را در میان دو پای «امّ جمیل» دیده‌اند، چه می‌گویند، آیا او را نیز، چون از صحابه رسول خداست، مجتهد و مثاب می‌دانند؟

۳ - حتی در موردی که اجتهادش با نصّ کتاب و سنت مخالف باشد؟

بدین بخشش سزاوارترند».<sup>۱</sup>

و در پاسخ این انتقاد که: «او در روز جمعه اذان سوّم را بیفزود» گوید: «این از مسائل اجتهادی است».<sup>۲</sup>

و ابن حَجَر هیشمی در صواعق گوید: «اما ابن مسعود، او همواره بر عثمان خرده می‌گرفت و مصلحت آن بود که عزل شود»<sup>۳</sup> اضافه بر آنکه مجتهد در امور اجتهادی‌اش مورد اعتراض واقع نمی‌شود، ولی این سرزنش کنندگان پرخاشگر را فهمی نباشد؛ بلکه عقلی ندارند».<sup>۴</sup>

و گوید: «قطع حقوق ابن مسعود و راندن او، نتیجه طبیعی آن خرده گیریها بود؛ به ویژه که هر دوی آنها مجتهد بودند و بر آنچه با یکدیگر کرده‌اند جای اشکال نباشد»<sup>۵</sup>

و در پاسخ این اشکال که: «او نمازش را در سفر حج، به جای قصر، تمام گزارد» گوید: «این مسأله‌ای اجتهادی است و اعتراض به آن ناشی از جهل و قُبَح و کودنی آشکار است؛ چون بیشتر علما بر آنند که قصر [= شکسته] جایز است نه واجب».<sup>۶</sup>

۱ - منهاج السنّة، ج ۳ ص ۱۹۳، و چنانکه مشهود است، هر چه را که ابن تیمیّه، برای دفاع از عثمان، از اجتهاد صحابه مثال آورده، مصادره به مطلوب است.

۲ - همان، ج ۳ ص ۲۰۴.

۳ - مصلحت چه کسی؟ مصلحت ابن مسعود یا مسلمانان یا بنی‌امیه؟

۴ - الصواعق المحرقة از ابن حجر، شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر مصری هیشمی انصاری (۹۰۹ - ۹۷۴ هـ) چاپ قاهره ۱۳۷۵ هـ، ص ۱۱۱.

۵ - همان، ص ۱۱۲.

۶ - همان، ص ۱۱۳.

## و - بانوی مجتهده امّ المؤمنین عایشه:

ابن تیمیّه در پاسخ اشکالِ «علامه حلّی» بر «امّ المؤمنین عایشه» گوید: «اما این اشکال او که گوید: «عایشه با حکم خدای متعال مخالفت کرد و فرمان قرآنی: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾<sup>۱</sup> را نادیده گرفت»، این اشکال وارد نیست؛ زیرا او - رضی الله عنها - همانند دوران جاهلیّت پیشین خودنمائی نکرد، و فرمان استقرار و آرام گرفتن در خانه‌ها نیز، با خروج مصلحتی منافات ندارد...<sup>۲</sup> و اگر سفر مصلحتی زنانِ پیامبر برای عایشه جایز باشد، او تأویل و اجتهاد کرده و این سفر را به مصلحت مسلمانان دانسته است؛ و چون خطای مجتهدِ خطا کار بخشیده است، بخشش و آمرزش برای عایشه مجتهده، بدان خاطر که در خانه خود آرام نگرفت، اولی است؛ و با این توجیه، خروج عایشه - رضی الله عنها - پاسخ داده می‌شود؛ و اگر مجتهد خطا کار باشد، این خطا در کتاب و سنت بخشوده است».<sup>۳</sup>

و قرطبی گوید: «او مجتهدۀ مصیب و درستکار بود، و در تأویل و اجتهادی که کرد مُثاب و مأجور؛ زیرا، هر مجتهد در احکام، مصیب و درستکار است».<sup>۴</sup>

۱ - یعنی: «[ای زنان پیامبر!]» در خانه‌های خود آرام بگیرید و همانند دوران جاهلیّت پیشین خودنمائی نکنید»

۲ - علامه حلّی، ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف مطهر حلّی (۴۶۷ - ۷۵۲ هـ) از جمله تألیفات او «منهاج الکرامه» است که ابن تیمیّه بر آن ردّ نوشته و «منهاج السنّة» اش نامیده، و ما در این بحث به چاپ امیریه ۱۳۲۲ هـ آن مراجعه کردیم.

۳ - منهاج السنّة، ابن تیمیّه، ج ۳ ص ۱۹۰.

۴ - تفسیر قرطبی، ج ۱۴ ص ۱۸۲، در تفسیر آیه: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ...﴾.



### ز - معاویه بن ابی سفیان:

فقیه مجتهدی که مقابله به مثل نمی‌کند، و دانشمندی که از حدّ تجاوز نمی‌نماید<sup>۱</sup>

### ح - وزیر معاویه عمرو بن عاص:

ابن حزم در کتاب «الفصل» خود گوید: «معاویه و همراهان او خطاکاران مجتهد مأجوری هستند که یک اجر می‌برند»<sup>۲</sup>

و گوید: «معاویه - که رحمت خدا بر او باد - خطاکار مأجور به اجر واحد است، چون مجتهد بود»<sup>۳</sup>

و بار دیگر معاویه و عمرو بن عاص را یادآور شده و گوید: «این دو در مسائل خون و خونریزی اجتهاد کردند؛ همان‌گونه که فتوا دهندگان در این باره اجتهاد می‌کنند؛ چنانکه برخی از فتوا دهندگان کشتن ساحر را واجب می‌دانند و برخی دیگر چنین نظری ندارند؛ پس، میان این اجتهادات، و اجتهاد معاویه و عمرو بن عاص و دیگران، اگر جهل و کوردلی و تخیل نادانسته نباشد، چه فرق است؟»<sup>۴</sup> و ابن تیمیه نیز در بیان عذر معاویه و اقدامات او گوید: «او مجتهد بود» و گوید: «او در این باره همانند علی بن ابیطالب است»<sup>۵</sup>

و ابن کثیر گوید: «معاویه مجتهد و مأجور است؛ انشاءالله»<sup>۶</sup>

۱ - این صفاتی است که ابن حجر هیثمی در تطهیر اللسان خود (ص ۲۲) به او داده است.

۲ - الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، نوشته ابومحمد علی بن حزم اندلسی ظاهری (متوفای ۴۵۶هـ) چاپ مصر ۱۳۲۱ هـ ج ۴ ص ۱۶۱، که در حاشیه آن نیز، ملل و نحل شهرستانی آمده است.

۳ - همان، ج ۴ ص ۸۹.

۴ - همان، ج ۴ ص ۱۶۰.

۵ - منهاج السنة، ج ۳ ص ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۴ و ۲۸۸ - ۲۸۹.

۶ - تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۷۹.

و پس از بیان داستان «تحکیم» میان عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری گوید: «عمرو، معاویه را بر حکومت ماندگار کرد؛ چون آن را به مصلحت می دید؛ و اجتهاد، هم خطا می رود و هم درست»<sup>۱</sup>

و ابن حجر هیثمی در صواعقش گوید: «عقیده اهل سنت و جماعت نیز بر آن است که معاویه در دوران علی، خلیفه نبود؛ بلکه از سلاطین بود و به خاطر اجتهادش یک پاداش دارد؛ ولی علی را دو پاداش است: پاداشی برای اجتهاد و پاداشی برای تشخیص درست حق...»<sup>۲</sup>

و نیز، در کتاب دیگرش «تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه بثلث سیدنا معاویه بن ابی سفیان»<sup>۳</sup> گوید: «معاویه به خاطر اجتهادش مأجور است؛ چون در حدیث آمده است که: «مجتهد هرگاه اجتهاد کند و به حق برسد دو پاداش دارد، و اگر اجتهاد کند و خطا نماید یک پاداش». و معاویه بدون تردید مجتهد بود و اگر در این اجتهادها خطا کرده، مثاب و مأجور است و ایرادی بر او نیست». او سپس فصل طویلی از کتاب خود را به اثبات اجتهاد معاویه اختصاص می دهد.<sup>۴</sup>

و در تأویل و معنای واژه «باغی» [= شورشگر] گوید: «در کتاب «الأنوار» از کتب پیشوایان متأخر ما آمده است که: «باغی ها و شورشگران فاسق و کافر نیستند؛ ولی در روش و رفتار خطا کارند، و عیبجوئی از معاویه جایز نیست؛ زیرا او از بزرگان صحابه است».<sup>۵</sup>

۱ - همان، ج ۷ ص ۲۸۳.

۲ - الصواعق المحرقة، ص ۲۱۶.

۳ - یعنی: «پاک کردن جان و زبان از ظن و بیان عیبجویانه درباره آقای ما معاویه بن ابی سفیان».

۴ - تطهیر الجنان و...، ص ۱۵.

۵ - الصواعق المحرقة، ص ۲۲۱.

و شیخ عبدالوہاب عبداللطیف در حاشیہ اش بر کتاب تطہیر اللسان - پس از آن کہ از کتاب «دراسات اللیب» نقل می کند کہ گفتہ است: «بسیاری از صحابہ بدعت های معاویہ را مردود و ناروا دانستہ اند» - گوید: «او برای نمونہ وقایع و فتاوی را یادآور شدہ کہ مرجع ہمہ آنها بہ اختلاف مجتہدان در فتوا و عدم علم بہ نصّ بازمی گردد، و همانند آن برای صحابہ و غیر صحابہ اتفاق افتادہ و این، معاویہ را از صفّ مجتہدان خارج نمی کند»<sup>۱</sup>.

#### ط - ابوالغادیہ مجتہد، قاتل عمار:

ابن حزم در کتاب «الفصل» گوید: «عمار کہ بہ دست «ابوالغادیہ» کشتہ شد، از حاضران در «بیعت رضوان» و از کسانی است کہ خداوند نیت درونی اش را تصدیق، سکینہ و آرامش را بر او نازل و از وی خشنود گردیدہ بود. و ابوالغادیہ (رض) نیز، متأول مجتہدی بود کہ بہ اشتباہ بر او ستم نمود و در عین حال یک پاداش را دارد؛ و او همانند قاتلان عثمان (رض) نیست؛ چون آنها را مجال اجتہاد در کشتن او نبود...»<sup>۲</sup>

و ابن حجر نیز در اصابہ، شرح حال ابوالغادیہ، چنین گفتہ و او را از صحابہ مجتہد بہ شمار آورده است.

#### ی - مجتہدان بالجملہ:

ابن تیمیہ در پاسخ علامہ حلّی کہ گفتہ است: «اما مطاعن این جماعت چنان

۱ - شیخ عبدالوہاب مدرس دانشکدہ شریعت در قاہرہ بودہ و حاشیہ او در ص ۱۸ کتاب

«تطہیر اللسان» ابن حجر آمدہ، و کتاب «دراسات اللیب» تألیف معین بن امین است کہ نقل مذکور از «دراسة الثانية» آن است.

۲ - الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱.

است که جمهور علما موارد بسیاری از آن را نقل کرده، و «کلبی»<sup>۱</sup> در مثالب و عیوب صحابه کتابی خاص تألیف کرده، و در همان حال، یک اشکال از اهل الیبت در آن نیامده است» ابن تیمیه در پاسخ این سخن گوید:

«بیشتر این امور که از آنان سرزده، عذر موجهی دارد که آن را از دایره گناه خارج و در زمره موارد اجتهادی قرار می‌دهد؛ اجتهادی که اگر مجتهد در آن به حق برسد، دو پاداش دارد و اگر اشتباه کند یک پاداش؛ و هر چه درباره «خلفای راشدین» نقل شده، از این باب است».

سپس در صفحات ۱۹ - ۳۰ جزء سوم منهاج خود، سخن را به درازا کشانده و بعد، به پاسخ بسیاری از اشکالات علامه بر نخبگان بزرگ صحابه پرداخته و گوید: «اینها همه از موارد اجتهاد است».<sup>۲</sup>

و ابن حجر در شرح حال «ابوالغادیه» گوید: «گمان ما درباره صحابه در همه این جنگها آن است که ایشان اهل تأویل [و اجتهاد] بودند، و مجتهد اشتباه کار یک پاداش دارد، و اگر این قاعده در حق آحاد مردم ثابت باشد، ثبوت آن برای صحابه به طریق اولی است»<sup>۳</sup>

و شیخ عبدالوهاب عبداللطیف در حاشیه صواعق گوید: «همه صحابه که در دوران علی بودند، یا همراه او می‌جنگیدند، یا بر علیه او، یا از هر دو سپاه کناره گرفته و با او نمی‌جنگیدند؛ چنانکه گروهی مانند: اصحاب ابن مسعود و سعد

۱ - مراد علامه از «کلبی» هشام بن محمد بن سائب کلبی است. ذهبی در کتاب «العبر» ج ۱ ص ۳۴۶ گوید: «تصنیفات او بیش از یکصد و پنجاه جزء است» و احمد زکی در ملحق «الأصنام» نام ۱۴۱ عدد آنها را ثبت کرده است؛ و نام بسیاری از آنها که از قلم احمد زکی افتاده، در «رجال نجاشی» شرح حال هشام آمده است. علمای مکتب خلفا هشام را به رفض و غلو در تشیع نسبت داده‌اند. وفات او در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ هجری، و شرح حال او در «طبقات الحفاظ» و «انساب سمرانی» آمده است.

۲ - منهاج السنة، ج ۳ ص ۱۹ به بعد.

۳ - الاصابه، ج ۴ ص ۱۵۱.

ابن ابی وقاص از جنگیدن با او امتناع کردند و کسانی چون: حذیفه و ابن مسلمه و ابوذر و عمران بن حصین و ابوموسی اشعری از هر دو گروه کناره گرفتند، و همه آنها اهل تأویل [و اجتهاد] بودند و آنچه از آنها سرزد از عدالتشان برون نمی‌کند.<sup>۱</sup>

آری، پیروان مکتب خلفا، بدین‌گونه، از قرن دوم هجری تا به امروز - اوایل قرن پانزدهم - اجماع و اتفاق کرده‌اند که: «همه صحابه عادلند و خداوند سبحان بر هر چه کرده‌اند: «خصومت و دشمنی، کشتار و خونریزی» برای همه آنها پاداششان می‌دهد» یعنی: نه تنها گناهانشان را ثبت نمی‌کند، که بر سیئاتشان پاداش می‌دهد!!

و بنابر پندار آنان، چه قاضی دادگری است این خداوند! ما را به خاطر گناهانمان مجازات می‌کند و آنها را به خاطر گناهانشان پاداش می‌دهد!!! آنها بر این سخن در حق صحابه تا عصر معاویه اتفاق و اجماع کرده‌اند، و برخی از آنها گوید: «این قاعده تا عصر یزید نیز ساری و جاری است.» چنانکه «ابن خلدون» درباره صحابه زمان یزید گوید: «برخی از آنان کار یزید را ناروا دانسته و برخی جنگ با او را واجب شمردند» سپس گوید: «و این شأن همه مسلمانان بوده، و همگی مجتهد بوده‌اند، و ایرادی بر هیچ یک از دو گروه نیست، و اهداف آنها در نیکی و حق‌جوئی، معروف است و خداوند ما را در

---

۱ - حاشیه صواعق، ص ۲۰۹. او این سخن را در کتاب «المختصر» خود نیز تأکید می‌کند؛ در حالی که ما این «اصحاب ابن مسعود» را که از فتنه کناره گرفته باشند نشناختیم؛ چنانکه «حذیفه» نیز در آن زمان در مدینه نبود، بلکه در مدائن بود و در آنجا وفات کرد و وصیت نمود که از «امام علی (ع)» پیروی شود؛ و نیز «ابوذر» آشکارا با بدعت‌های حاکمان مبارزه کرد تا شهر به شهر تبعید گردید و در پایان در زمان خلافت عثمان و در حال تبعید در سال ۳۲ هجری در «ربذه» وفات کرد و «سعد بن وقاص» نیز از یاری نکردن امام پشیمان شد و «عمران بن حصین» پیش از آن وفات کرده بود.

اقتدای بدانها توفیق دهد».<sup>۱</sup>

نمی‌دانم اگر آنها همگی به خاطر درک صحبت و همراهی رسول خدا (ص) مجتهدند، حال قاتلان عثمان چه می‌شود؟ چرا آنها از مجتهدان شمرده نشدند؟! ابن حزم در باب اجتهاد «ابوالغادیه» قاتل عمار - چنانکه گذشت - گوید:

«و این [= ابوالغادیه] همانند قاتلان عثمان (رض) نیست؛ زیرا در کشتن عثمان، مجالی برای اجتهاد وجود نداشت؛ چون او نه کسی را کشته و نه با کسی جنگ و قتال و درگیری داشته و نه زنای محصنه نموده و نه مرتد شده بود تا تأویل و اجتهاد در کشتن او جایز باشد؛ بلکه آنان فاسقان جنگجویی بودند که عمدتاً و بدون تأویل، ظالمانه و ستمگرانه، خون حرامی را ریختند؛ پس آنها فاسقان و ملعوناند»<sup>۲</sup>

و ابن حجر هیثمی گوید: «عقیده بسیاری از علما بر آن است که کشتندگان عثمان، شورش نبودند؛ بلکه آنها ستمگران و سرکشان بودند؛ چون شبهات آنها قابل توجه نبود و آنها، پس از کشف شبهه و روشن شدن حق، بر باطل پای فشرده؛ و چنان نیست که هر کس شبهه‌ای را برگرفت و دریافت، به وسیله آن، مجتهد گردد؛ چون شبهه بر کسی عارض می‌شود که از درجه اجتهاد قاصر و ناتوان است».<sup>۳</sup>

نمی‌دانم اگر چنین است، چگونه قاتل امام علی (ع) مجتهد متأول گردید و آن حضرت را در حال نماز، در محراب مسجد کوفه، به شهادت رسانید؟!

---

۱ - مقدمه ابن خلدون، چاپ دار الکتاب اللبنانی ۱۹۵۶ م، ص ۳۸۰؛ عبدالرحمن بن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هـ) در مقابر صوفیه مصر مدفون است. مراد او از کسانی که جنگ با یزید را واجب می‌دانستند، مردم مدینه در «واقعه حزه» و عبدالله بن زبیر در شهر مکه است.

۲ - الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱.

۳ - الصواعق المحرقة، ص ۲۱۵.

ک - مجتهد متأول، عبدالرحمن بن ملجم قاتل امام علی (ع):

ابن حزم در «المحلی» و ابن ترکمانی در «الجواهر النقی» - چنانکه گذشت - گویند: «هیچ یک از ابنای امت تردید ندارند که «عبدالرحمن بن ملجم» در کشتن علی «متأول و مجتهد» بود و چنان می پنداشت که راه صواب می رود، و بدین خاطر است که «عمران بن حطان» گوید:

«یا ضربة من تقی ما اراد بها  
انسی لأذکره يوماً و احسبه  
نمی دانم «عبدالرحمن بن ملجم» که در شمار صحابه نبود، چگونه مجتهد از  
آب درآمد؟!»

و نیز نمی دانم «یزید» که از صحابه نبود، چگونه مجتهد گردید؟!»

ل - خلیفه و امام، یزید بن معاویه:

ابوالخیر شافعی درباره «یزید» گوید: «او امام و مجتهد بود»  
و این کثیر، پس از آنکه از قول «ابوالفرج بن جوزی»<sup>۲</sup> اجواز لعن بر یزید را نقل کرده گوید: «و گروه دیگری از آن نهی کرده و آنها نیز در این باره کتاب نوشته اند تا لعن یزید دستاویز لعن پدرش یا یکی از صحابه نگردد؛ و افعال و اقدامات ناروای او را چنین توجیه کرده اند که: «او اجتهاد کرده و اشتباه نموده!»  
و گفته اند: «با وجود این او امامی فاسق بوده، و امام اگر فاسق گردد، به مجرد

۱ - المحلی، ج ۱۰ ص ۴۸۴. الجواهر النقی در حاشیه سنن بیهقی، ج ۸ ص ۵۸ و ۵۹، که مؤلف آن علاءالدین علی بن عثمان معروف به ابن ترکمانی حنفی (متوفای ۷۵۰ هـ) در مقدمه اش گوید: «اینها فوایدی است که در حاشیه این سنن بزرگ بیان داشتم، و حاجی خلیفه در کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۰۰۷، درباره سنن بیهقی (متوفای ۴۵۸ هـ) گوید: «همانندش در اسلام تألیف نشده است».

۲ - ابوالفرج ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی واعظ ومحدث ومفسر (متوفای ۵۹۷ هـ) از کتب او کتاب: «الرد علی عبدالمغیث بن زهیر حنبلی» نویسنده کتاب «فضائل یزید» است.

فسقش - بنا بر یکی از دو قول علما که صحیح تر است - عزل نمی شود؛ بلکه خروج بر علیه او هم جایز نیست؛ چون موجب فتنه انگیزی و هرج و مرج و خونریزی حرام می گردد....».

و اما آنچه که برخی از مردم یاد آور شده اند که: «یزید به هنگام شنیدن خبر اهل مدینه و آنچه که در «واقعۀ حرّه» به وسیله «مسلم بن عقبه» و سپاه او بر آنان رفته بود، به شدت اظهار شادمانی کرد» این بدان خاطر بود که او خود را امام می دید و آنها از طاعتش برون شده و دیگری را امیر خود گرفته بودند و او حق داشت با آنها بجنگد تا به طاعتش باز آیند و همراه جماعت گردند.<sup>۱</sup>

و ابن حجر در صواعق از «غزالی» و «متولی»<sup>۲</sup> نقل کند که گفته اند: «لعن یزید و تکفیر او جایز نیست، چون او از جمله مؤمنان است و سرانجام کارش با مشیت خداست که اگر خواست عذابش کند و اگر خواست از او ببخشد».<sup>۳</sup>

۱ - تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲ - ابوسعید عبدالرحمن بن ابی محمد مأمون بن علی المتولی، فقیه اصولی شافعی نیشابوری مدرّس نظامیه بغداد (متوفای ۴۷۸ هـ) شرح حال او در الکنی و الاقاب، ج ۳ ص ۱۱۹، آمده است.

۳ - الصواعق المحرقة، ص ۲۲۱، و نیز مراجعه کنید: احیاء علوم الدین غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ) ج ۳





## ۴ - شرح موارد اجتهاد یادشدگان

### الف - رسول خدا(ص):

نخستین کسی که در مکتب خلفا «مجتهد» نامیده شد، رسول خدا(ص) است؛ چنانکه در داستان اُسامه گذشت و گفتند: «آن حضرت سپاهیان را با اجتهاد و نظر شخصی خود اعزام می‌کرد» اما داستان اعزام اُسامه و چگونگی تخلف خلیفه اول و دوم از آن، چنان است که می‌آید:

در طبقات ابن سعد، انساب الأشراف و عیون الأثر گویند: «روز دوشنبه چهار روز به پایان ماه صفر سال یازدهم هجری، رسول خدا(ص) فرمان داد تا مردم برای جنگ با روم آماده شوند و فردای آن «اسامه بن زید» را فراخواند و فرمود: «به سوی شهادتگاه پدرت برو و سواره بر آن بتاز که تو را فرمانده این سپاه گردانیدم...» روز چهارشنبه که رسید، بیماری رسول خدا(ص) شدت گرفت و تب کرد و سردرد گرفت و چون روز پنجشنبه شد، با دست خود پرچم فرماندهی را به اسامه داد... اسامه نیز با همان پرچم از مدینه بیرون رفت و در «جرف»<sup>۱</sup> اردو

---

۱ - جرف: منطقه‌ای است در سه میلی مدینه به سوی شام. (معجم البلدان)

زد و همه بزرگان مهاجر و انصار، از جمله ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح و سعید بن زید باید در آن شرکت می‌کردند، که برخی زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «این جوان را فرمانده مهاجران پیشتاز کرده است!» و رسول خدا (ص) با شنیدن سخنان ایشان به شدت خشمگین شد و به منبر رفت و فرمود:

«این چه سخنی است که از قول برخی از شما درباره فرماندهی اسامه به من رسیده؟ پیش از او نیز در فرماندهی پدرش عیجوئی کردید؛ در حالی که به خدا سوگند او برای فرماندهی بسیار شایسته بود پسرش نیز پس از او برای فرماندهی شایسته است»

سپس از منبر فرود آمد و همراهان اسامه برای رفتن به «جرف» با آن حضرت خدا حافظی کردند. رسول خدا (ص) سنگین شد و در همان حال می‌فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید» و چون روز یکشنبه شد، درد بر رسول خدا (ص) چیره گردید و در حالی که بیهوش بود، اسامه وارد شد و سر فرود آورد و آن حضرت را بوسید و به اردوگاه خود بازگشت. سپس روز دوشنبه شد و رسول الله (ص) که بهتر شده بود به او فرمود: «به یمن و برکت خدا حرکت کن» و اسامه با او خدا حافظی کرد و به اردوگاه بازگشت و فرمان حرکت داد و در حالی که قصد سوار شدن داشت ناگهان دید که فرستاده مادرش «امّ ایمن» آمده و می‌گوید: «رسول خدا (ص) در حال جان دادن است» و او به مدینه آمد و عمرو ابو عبیده نیز همراهی اش کردند تا بر بالین رسول الله (ص) رسیدند، و آن حضرت در نیمروز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول رحلت فرمود»<sup>۱</sup>

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۱۹۰ و ج ۴ ص ۶۶. عیون الأثر، ج ۲ ص ۲۸۱. از جمله کسانی که به بودن ابوبکر و عمر در سپاه اسامه تصریح کرده‌اند، صاحب کنز العمال، ج ۵ ص ۳۱۲، و منتخب آن در

و در شرح نهج البلاغه گوید: «رسول خدا(ص) که به هوش آمد از حال اسامه و حرکت او پرسید که گفتند: «در حال آماده شدن هستند» و آن حضرت پیوسته می فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید؛ خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با آن سربیزی کند» و اسامه با جمع صحابه که فراروی او بودند و آن پرچم که بر بالای سرش در اهتزاز بود حرکت کرد تا به «جرف» رسیدند و در حالی که ابوبکر و عمر و بسیاری از مهاجران، و اسیدبن حضیر و بشیربن سعد و کثیری از مشاهیر انصار با او بودند فرود آمد که ناگهان فرستاده مادرش «ام ایمن» فرا رسید و گفت: «...»<sup>۱</sup>

این، داستان تجهیز سپاه اسامه در زمان رسول خدا(ص) بود؛ و از «عروه» روایت شده که درباره سرانجام این سپاه پس از وفات رسول خدا(ص) گفته است: «هنگامی که از کار بیعت ابوبکر فارغ شدند و مردم آرامش یافتند، ابوبکر به اسامه گفت: «بدانجا که رسول خدا(ص) فرمانت داده بود، روانه شو»<sup>۲</sup> و اسامه با سپاه خود حرکت کرد و ابوبکر و عمر به خاطر اداره شئون خلافت بر جای ماندند و خلیفه عمر همیشه به اسامه می گفت: «رسول خدا(ص) رحلت کرد و تو فرمانده من بودی» او حتی زمانی که به خلافت رسید نیز هرگاه اسامه را می دید می گفت: «السلام علیک ایها الأمير»: «سلام بر تو ای فرمانده» و اسامه می گفت: «خدایت ببخشاید یا امیرالمؤمنین! این را به من می گوئی؟!» و عمر می گفت: «همواره تا زنده ام تو را فرمانده می خوانم؛ چون رسول خدا(ص) از دنیا رفت و تو

۱۲ حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۱۸۰، از عروه، و انساب الأشراف در شرح حال اسامه، ج ۱ ص ۴۷۴، از

ابن عباس، و تهذیب تاریخ ابن عساکر، و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۷۴، و تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۲۳.

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۱.

۲ - تاریخ ابن عساکر، ج ۱ ص ۴۳۳.

فرمانده من بودی».<sup>۱</sup>

و این دو خلیفه، ابوبکر و عمر، هرگاه به خاطر سرپیچی از همراهی با سپاه اسامه مورد انتقاد قرار گرفتند، هواداران‌شان همان عذر پیشین را آوردند که: «رسول خدا (ص) سپاهیان را با اجتهاد شخصی خود روانه می‌کرد<sup>۲</sup> و بنابراین، مخالفت دیگر صحابه مجتهد، با این گونه فرامین اجتهادی رسول خدا (ص)، جایز است!»<sup>۳</sup>

### ب - اجتهاد ابی‌بکر:

از جمله موارد اجتهاد ابی‌بکر، داستان آتش زدن «فجائه سلمی» است که بنابر روایت طبری و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر چنین است که گویند: «مردی از قبیله بنی‌سلیم به نام «فجائه، بحیرین ایاس... بن خفاف»<sup>۴</sup> نزد ابوبکر آمد و گفت: «من مسلمانم و می‌خواهم با کفاری که مرتد شده‌اند جهاد کنم، مرا تجهیز کن» ابوبکر سلاح و مرکبش داد و او به همراه «نجه‌بن ابی‌المیثاء» بیرون رفت و مسلمان و مرتد را مورد هجوم قرار داد: اموال‌شان را غارت می‌کرد و هر کس را که مقاومت می‌نمود می‌کشت. خبر اقدامات او که به ابوبکر رسید به «طریفه بن حاجز»<sup>۵</sup> نوشت: «این دشمن خدا، فجائه، نزد من آمد و چنان نمود که مسلمان است و از من خواست تا برای جنگ با مرتدان تجهیزش کنم و من سلاح و مرکبش دادم، و اکنون با خبر یقینی دریافته‌ام که این دشمن خدا مسلمان و مرتد را مورد هجوم قرار داده و

۱ - سیره حلبیه، ص ۲۳۷.

۲ - مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴ ص ۱۷۳ - ۱۷۸.

۳ - همان، ج ۱ ص ۵۳، شرح خطبه شقشقیه.

۴ - در جمهره انساب ابن‌حزم، ص ۲۶۱، باب ذکر نسب بنو سلیم بن منصور گوید: «فجائه، بحیرین ایاس بن عبدالله... بن خفاف» مرتد بود و ابوبکر (رض) او را با آتش سوزانید.

۵ - شرح حال او در اصابه، ج ۲ ص ۲۱۵، آمده است.

اموال آنها را می‌گیرد و هر کس را که مقاومت کند می‌کشد؛ پس، با مسلمانان همراهت به سوی او روی آور تا او را کشته و یا اسیر کرده و نزد من آوری» طریفه بن حجاز به سوی او رفت و چون به هم رسیدند، هر دو گروه به تیراندازی پرداختند و «نجبه بن ابی المیثاء» کشته شد و «فجائه» که دید مسلمانان در کار خود جدی هستند به «طریفه» گفت: «به خدا سوگند تو برتر از من نیستی، تو یک فرمانده ابوبکری و من هم یک فرمانده او» طریفه گفت: «اگر راست می‌گوئی سلاح را بر زمین بگذار و با من به نزد ابی بکر بیا» لذا با هم به نزد ابوبکر رفتند و چون بر او وارد شدند، ابوبکر به طریفه گفت: «او را به بقیع ببر و در آتش بسوزان» طریفه نیز او را به سوی مصلی برد و آتشی برافروخت و وی را در آن افکند.

و در روایت پیش از آن، در تاریخ طبری گوید: «در مصلای مدینه با هیزم بسیار برای او آتشی افروختند و سپس، با دست و پای بسته، او را در آن افکندند».

و در روایت ابن کثیر گوید: «دستانش را از پشت بسته و در آتشش افکندند و او در حالی که کاملاً بسته بود، بسوخت»<sup>۱</sup>

ابوبکر سپس از این کار خود پشیمان شد و در بیماری منجر به مرگش گفت: «سه کار است که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: ای کاش حریم خانه فاطمه را نگاه می‌داشتم و آن را نمی‌گشودم، اگر چه برای جنگش بسته بودند؛ و ای کاش «فجائه سلمی» را در آتش نمی‌سوزانیدم و او را آزادانه، یا اندیشمندانه، می‌کشتم؛ و ای کاش در سقیفه بنی ساعده این امر را بر عهده یکی از آن دو نفر

۱ - تاریخ طبری، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۲۳۴ - ۲۳۵، تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۴۶، و تاریخ ابن کثیر، ج ۹ ص ۳۱۹، حوادث سال ۱۱ هجری.

[= عمر یا ابو عبیده] انداخته بودم.<sup>۱</sup>

اشکالی که در این اقدام بر ابوبکر کرده‌اند آن است که حکم مُفسدانی چون «فجائه» در قرآن کریم (مائده / ۳۳) با صراحت آمده است:

«أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

«همانا کیفر کسانی که با خدا و رسول او می‌جنگند و می‌کوشند تا در زمین فساد کنند، آن است که کشته شوند، یا به صلیب کشیده شوند، یا دست و پای آنها بر خلاف هم قطع گردد، یا تبعید گردند؛ این خواری و کیفر دنیای ایشان است و آنها را در آخرت عذاب عظیمی خواهد بود.»

و رسول خدا (ص) از سوزانیدن با آتش نهی کرده و چنانکه در صحیح بخاری و مسند احمد آمده فرمود: «لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ:» «با آتش عذاب نمی‌کند، مگر پروردگار آتش». و: «کسی جز خدا، با آتش عذاب نمی‌کند». و: «کسی جز پروردگار آتش، با آن عذاب نمی‌کند».<sup>۲</sup>

و فرموده: «کسی که دینش را تبدیل کرد، او را بکشید».<sup>۳</sup> و: «کشتن فرد مسلمانی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» گوی است جایز نیست، مگر برای سه کار: «زناى محصنه، که به خاطر آن رجم می‌شود؛ شورش و جنگ با خدا و

۱ - همان، ج ۴ ص ۵۲، حوادث سال ۱۳ هجری. بقیه مصادر را در کتاب: «عبدالله بن سبا» فصل:

«تحصن در خانه فاطمه (ع)» بجوئید.

۲ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۱۵. مسند احمد، ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۳ ص ۴۹۴. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۳ ص ۵۵ و ۵۶، حدیث ۲۶۷۳ و ۲۶۷۵، و کتاب الأدب، ج ۴ ص ۳۶۷ و ۳۶۸، حدیث ۵۲۶۸، و سنن بیهقی، ج ۹ ص ۷۱ و ۷۲.

۳ - همان، کتاب استتابة المرتدین، و سنن ابوداود، کتاب الحدود.

رسول او، که به خاطر آن کشته یا به صلیب کشیده می شود یا تبعید می گردد، و کشتن شخص دیگر، که به قصاص آن کشته می شود».<sup>۱</sup>

و علمای مکتب خلفا برای مخالفت ابوبکر با این نصوص صریح، چنین عذر آورده اند که: «سوزانیدن فجائنه سلمی از اشتباه او در اجتهادش بوده و همانند آن برای مجتهدان بسیار است».<sup>۲</sup>

اشکال دیگری که بر ابوبکر کرده اند، فتوای او درباره «کلاله»<sup>۳</sup> یعنی: میمی است که فرزند و پدر و مادر بر جای ننهاد، که به وارثان او «کلاله» گویند، و در قرآن کریم (نساء / ۱۲) فرموده:

«و ان كان رجل يورث كلالة او امرأة و له اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث...»

«و اگر مردی یا زنی از جهت «کلاله» ارث برده شود، و او را برادری یا خواهری باشد، برای هر کدام از آنها یک ششم، و اگر بیش از آن باشند، همگی در یک سوم شریکند...».<sup>۴</sup>

و در آیه ۱۷۶ نساء فرموده:

«يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلاله ان امرؤ هلك ليس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترك و هو يرثها ان لم يكن لها ولد فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك و ان كانوا اخوة رجالاً و نساء فللذكر مثل حظ الانثيين يبين الله لكم ان تضلوا و الله بكل شيء عليم»

۱ - سنن بیهقی، ج ۹ ص ۷۱.

۲ - مصادر آن گذشت.

۳ - مفردات راغب، تفسیر کلاله.

۴ - بنابر آنچه در همه تفاسیر آمده و مورد اجماع و نص است، مراد از کلاله در اینجا برادر و خواهر



«از تو فتوا می خواهند، بگو: خدا درباره «کلاله» فتوایتان می دهد: اگر مردی بمیرد که فرزندی ندارد و خواهری دارد، نصف ماترک او از آن خواهرش باشد؛ و اگر خواهرش فرزندی نداشته باشد، او تمام مالش را به ارث می برد؛ و اگر دو نفر (وارث) باشند، دو ثلث ماترک از آن ایشان است؛ و اگر برادران و خواهران باشند، برای هر مردی همانند سهم دو زن باشد؛ خدا [احکام را] برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خدا بر هر چیزی آگاه است»<sup>۱</sup>.

و چون حکم «کلاله» را از ابی بکر پرسیدند گفت: «به زودی نظرم را درباره آن بیان می کنم، اگر صحیح بود از خداست، و اگر خطا بود، از من و از شیطان است و خدا و رسول از آن مبرا هستند: به نظر من غیر فرزند و پدر را شامل است» و هنگامی که عمر به خلافت رسید گفت: «من از خدا شرم می کنم چیزی را که ابوبکر گفته ردّ نمایم»<sup>۲</sup> و یک بار نیز گفت: «کلاله کسی است که فرزند ندارد»<sup>۳</sup>.

و نیز، پاسخ او درباره «وارث جدّه» بنابر آنچه در مؤطّا مالک، سنن دارمی، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه آمده چنین است که راوی گوید: «جدّه‌ای نزد ابوبکر صدیق آمد و درباره میراث خود پرسید و ابوبکر به او گفت: «در کتاب خدا برای تو چیزی نیست، در سنت رسول خدا نیز، چیزی برای تو نمی دانم؛ اکنون بازگرد تا از مردم بپرسم. سپس از مردم سؤال کرد و مغیره بن شعبه گفت: «نزد رسول خدا حاضر بودم که سهم جدّه را یک ششم داد.» ابوبکر گفت: «آیا دیگری هم با تو بود؟» که محمد بن مسلمه انصاری برخاست و قول مغیره را

۱ - مقصود از برادر و خواهر میت در اینجا تنها برادر و خواهر تنی یا برادر و خواهر پدري است.

۲ - سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۶۵. اعلام المؤلفین، ج ۱ ص ۲۸، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۲۲۳.

۳ - تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۷۷.

تکرار کرد و ابوبکر آن را در حق او جاری ساخت...»<sup>۱</sup>

و در استیعاب و اسد الغابه و اصابه، در شرح حال عبدالرحمن بن سهیل انصاری، و مؤطاً مالک روایتی است که فشرده آن چنین است: «دو نفر جدّه، مادرِ مادر و مادرِ پدر، نزد ابوبکر آمدند و او میراث را به مادرِ مادر داد و به مادرِ پدر چیزی نداد؛ عبدالرحمن بن سهل گفت: «ای خلیفه رسول خدا! میراث را به کسی دادی که اگر بمیرد، میراث گذار از او ارث نمی‌برد» و ابوبکر آن را - یعنی یک ششم را - بین آن دو تقسیم کرد».<sup>۲</sup>

و از جمله آنها، کشتن «مالک بن نویره» و درآمیختن خالد با همسر وی در شب قتل اوست؛ مالک بن نویره تمیمی، مکتبی به اباحنظله، شاعر و شریف و شجاع شجاعان بنی یربوع در جاهلیت، هنگامی که اسلام آورد رسول خدا (ص) او را کارگزار صدقات قوم خود قرار داد و او پس از رحلت پیامبر صدقات را نگاه داشت و آنها را میان قوم خود تقسیم کرد و گفت:

«فقلت خذوا اموالکم غیر خائف و لا ناظر فی ما یجیء من الغد

فان قام بالذین المخوف قائم اطعنا و قلنا الدین دین محمد»

«گفتم اموالتان را بدون ترس بگیرید،

و منتظر اینکه فردا چه می‌شود نباشید؛

که اگر برای این دین بیم دهنده، رهبری به پا خاست،

اطاعت می‌کنیم و می‌گوئیم: دین دین محمد است».<sup>۳</sup>

۱ - مؤطاً مالک، ج ۲ ص ۵۴. سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۵۹. سنن ابی داود، ج ۲ ص ۳۸.

سنن ابن ماجه، ص ۹۱۰، و بداية المجتهد، ج ۲ ص ۲۷۸.

۲ - استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۴۴۱. اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۹۹. اصابه، ج ۲ ص ۳۹۴.

بداية المجتهد، ج ۲ ص ۳۷۹، و مؤطاً مالک، ج ۲ ص ۵۴.

۳ - معجم الشعراء مرزبانی، ص ۲۶۰، و شرح حال مالک در اصابه، ج ۳ ص ۳۳۶.

و در تاریخ طبری از عبدالرحمن بن ابی بکر گوید: «هنگامی که خالد در بطاح»<sup>۱</sup> فرود آمد، «ضرار بن الأزور»<sup>۲</sup> را با گروهی که «ابوقتاده»<sup>۳</sup> نیز با آنها بود به سوی قبیله مالک فرستاد و شبانه آنها را محاصره کردند.

ابوقتاده گوید: «آنها شبانه به محاصره آن قوم پرداختند و آنان را تحت نظر گرفتند و چون سلاح برگرفتند، گفتیم: «ما مسلمانی!»

آنها گفتند: «ما نیز مسلمانی!»

گفتیم: «پس چرا سلاح برداشتید؟»

گفتند: «شما چرا سلاح برداشتید؟»

گفتیم: «اگر راست می گوئید سلاح را بر زمین بگذارید»

گوید: «آنها سلاح خود را زمین نهادند و نماز خواندیم و نماز خواندند»<sup>۴</sup>.

و در شرح ابن ابی الحدید گوید: «و چون سلاح خود را زمین نهادند، آنها را اسیر و دربند کرده و به نزد خالد آوردند».

۱ - بطاح، آبشخوری در دیار اسدبن خزیمه بوده است. (معجم البلدان).

۲ - ضرار بن الأزور (اسدی) شاعر شجاع و دلاور، در شرح حال او در اصابه، ج ۲ ص ۲۰۰ - ۲۰۱، گوید: «خالد او را با گروهی بر سر تیره‌ای از بنی اسد فرستاد و آنها زن زیبائی را اسیر کردند و ضرار از همراهانش خواست تا زن را به او ببخشند و آنها بخشیدند و او با وی درآمیخت و سپس پشیمان شد و داستان را برای خالد بازگفت و خالد به او گفت: «گوارایت کردم!» و او گفت: «نه، باید برای عمر بنویسی» و عمر نوشت: «سنگسارش کن» و چون نامه رسید او مرده بود و خالد گفت: «خداوند ضرار را خوار نکرد» و گفته شده او از کسانی بود که با ابوجندل شراب خورده بود...».

۳ - ابوقتاده، حارث انصاری خزرچی، در أحد و ما بعد آن حضور یافت و او را تک سوار رسول خدا (ص) می گفتند؛ با امام علی (ع) نیز در همه نبردها همراه بود. سال وفات و محل وفاتش را با اختلاف، کوفه ۳۸ یا ۴۰ و مدینه ۵۴ هجری ذکر کرده‌اند؛ شرح حال او در استیعاب، ج ۱ ص ۱۱۰-۱۱۱، و حاشیه اصابه، ج ۴ ص ۱۶۰ - ۱۶۱، و اصابه، ج ۴ ص ۱۵۷ - ۱۵۸، آمده است.

۴ - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸.

و در اصابه گوید: «خالد زن زیبا روی مالک را دید و مالک پس از آن به همسرش گفت: «مرا به کشتن دادی!» یعنی: به زودی به خاطر تو کشته می‌شوم.<sup>۱</sup> و در تاریخ یعقوبی گوید: «خالد که آن زن را دید به شگفت آمد و گفت: «به خدا سوگند پیش از آنکه به نزد قومت بازگردی تو را می‌کشم!»<sup>۲</sup>

و در کنز العمال گوید: «خالد بن ولید ادعا کرد که ملک بن نویره با سخنی که گفته و به خالد رسیده، مرتد شده و مالک آن را انکار کرد و گفت: «من بر دین اسلام و هیچ تغییر و تبدیلی انجام ندادم» و ابوقتاده و عبدالله بن عمر به نفع او شهادت دادند، ولی خالد او را پیش انداخت و به ضرار بن الأزور دستور داد تا گردنش را زد، و بعد، همسر او «امّ تمیم» را گرفت و با وی درآمیخت.»<sup>۳</sup>

و در وفیات الأعیان و فوات الوفيات و تاریخ ابی الفداء و تاریخ ابن شحنه گویند: «عبدالله بن عمر و ابوقتاده انصاری که حاضر بودند، با خالد درباره مالک سخن گفتند و او سخنان را نپسندید و مالک گفت: «خالد! ما را نزد ابوبکر فرست تا او درباره ما قضاوت کند، که تو غیر ما را که جرمش بیش از ما بوده، نزد او فرستاده‌ای!» و خالد گفت: «نه، خدا مرا نبخشد اگر تو را نکشم» و به ضرار بن الأزور دستور داد گردنش را بزند. مالک به همسرش نظر کرد و به خالد گفت: «این است که مرا کشت!» چون آن زن در غایت جمال و زیبایی بود، و خالد گفت: «بلکه خدا تو را کشت که از اسلام برگشتی»

مالک گفت: «من بر دین اسلامم».

خالد گفت: «ضرار! گردنش را بزن!».

ضرار گردنش را زد و بعد، سرش را که بسیار پرمو بود، پایه دیگ

۱ - الاصابه، ج ۳ ص ۳۳۷.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۳۱.

۳ - کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۲.

قرار دادند»<sup>۱</sup>

و خالد در همان شب با «امّ تمیم» دخت منهال و همسر مالک در آمیخت،<sup>۲</sup> و ابوزهیر سعدی درباره این رویداد گفت:

«الّا قلّ لحیّ او طئوا بالسنا بک تطاول هذا اللیل من بعد مالک  
قضى خالد بغیا علیه لعرسه و کان له فیها هوی قبل ذلك  
فامضى هواه خالد غیر عاطف عنان الهوی عنها و لا متمالك  
و اصبح ذا اهل و اصبح مالک الی غیر اهل ها لکا فی الهوا لک»

«هان! به قبیله کوچکی که پایمال سم اسبان شدند بگو:

این شب سیاه، پس از مالک به درازا کشید!

خالد ستمگرانه او را، به خاطر زن زیبایش نابود کرد؛

چون پیش از آن خواستار وصال آن زن بود!

خالد خواسته‌اش را بی پروا به انجام رسانید

و از مهار هوای نفس عنان گسسته‌اش عاجز ماند!

و روز بعد، او صاحب زن بود و مالک،

بدون همسر، کشته‌ای در میان کشته‌ها!»<sup>۳</sup>

و بعد، منهال، پدر زن مالک با مردی از قوم خود بر کشته او حاضر شدند و

منهال با پارچه‌ای که از خرجین خود درآورد او را کفن و دفن کرد.<sup>۴</sup>

۱ - وفیات الاعیان، ج ۵ ص ۶۶. فوات الوفيات، ج ۲ ص ۶۲۷، که هر دو کتاب این داستان را از رده ابن‌وثیمه و واقدی نقل کرده‌اند. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۵۸، و تاریخ ابن‌شحنه در حاشیه تاریخ الکامل، ج ۱۱ ص ۱۱۴.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۱۰.

۳ - وفیات الاعیان، ج ۵ ص ۶۷. فوات الوفيات، ج ۲ ص ۶۲۶ - ۶۲۷. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۵۸، و تاریخ ابن‌شحنه در حاشیه الکامل ج ۱۱ ص ۱۱۴.

۴ - الاصابه، ج ۳ ص ۴۷۸، شرح حال منهال.

و در تاریخ یعقوبی گوید: «ابو قتاده خود را به ابوبکر رسانید و او را از ماجرا آگاه کرد و سوگند خورد که دیگر در زیر لوای خالد، که مالک مسلمان را کشته، نخواهد رفت.

و در تاریخ طبری از عبدالرحمن بن ابی بکر گوید: «از جمله کسانی که به اسلام مالک گواهی داد، ابو قتاده بود و او با خدا عهد کرد که دیگر در هیچ جنگی با خالد همراه نشود».

و در تاریخ یعقوبی گوید: «عمر بن خطاب به ابی بکر گفت: «ای خلیفه رسول خدا! خالد مرد مسلمانی را کشته و در همانروز با همسر وی درآمیخته است!» و ابوبکر خالد را فرخواند و وی گفت: «ای خلیفه رسول خدا! من تأویل و اجتهاد کردم و صواب و اشتباه انجام دادم».<sup>۱</sup>

و در وفیات الأعیان و تاریخ ابی الفداء و کنز العمال و دیگر کتب گویند: «هنگامی که این خبر به ابوبکر و عمر رسید، عمر به ابی بکر گفت: «خالد زنا کرده، او را رجم کن» ابوبکر گفت: «من او را رجم نمی‌کنم او تأویل و اجتهاد کرده و اشتباه نموده» عمر گفت: «پس عزلش کن» گفت: «من شمشیری را که خدا کشیده در نیام نخواهم کرد!»<sup>۲</sup>

و در روایت طبری از عبدالرحمن بن ابی بکر گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن آنها به عمر بن خطاب رسید، درباره خالد با ابوبکر به سخن پرداخت و باتندی گفت: «این دشمن خدا بر مرد مسلمانی تجاوز کرده و او را کشته و سپس بر روی همسرش جسته است!» و خالد بن ولید از سفر بازگشت و با قبای زره گونه و عمامه تیر نشان به سوی مسجد رفت و چون داخل شد، عمر به سوی او خیز برداشت و تیرها را از عمامه اش برگرفت و در هم شکست و گفت: «ریا کار!

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۱۳۲.

۲ - کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۲، حدیث ۲۲۸. بقیه مصادر نیز در صفحات پیشین گذشت.

مرد مسلمانی را کشتی و سپس بر روی همسرش جستی! به خدا سوگند با سنگهای خودت رجعت خواهم کرد» و خالد پاسخش نداد و چنان پنداشت که ابوبکر هم درباره او مثل عمر می اندیشد، تا آنگاه که نزد ابوبکر رفت و او را از ماجرا باخبر ساخت و عذر خود را بیان داشت و ابوبکر عذرش را پذیرفت و از آنچه در این جنگ انجام داده بود، درگذشت.

گوید: خالد پس از جلب رضایت ابوبکر، در حالی که عمر در مسجد نشسته بود، بیرون آمد و به او گفت: «ای پسر ام شمله! نزد من بیا» و عمر دریافت که ابوبکر از او راضی شده، لذا پاسخش را نداد و به خانه خود رفت.

و در وفیات الاعیان و تاریخ یعقوبی گوید: «برادر مالک» متمم بن نویره» شاعر، با مراثی بسیار برادرش را ستود و به مدینه نزد ابوبکر آمد و نماز صبح را پشت سر او بجای آورد و چون از نماز فارغ شد برخاست و روبروی او ایستاد و بر کمان خود تکیه کرد و گفت:

«نعم القتیل اذا الریاح تناوحت      خلف البیوت قتلت یابن الازور  
ادعوته بالله ثم غدرته      لو هو دعاك بذمة لم یغدر»  
«چه خوب کشته ای بود آنکه به گاه وزیدن بادها،  
در پشت خانه ها، او را کشتی ای پسر ازور!

او را در امان خدا دعوت کردی و سپس خیانتش نمودی!  
در حالی که اگر او تو را به هر امانی خوانده بود خیانت نمی کرد!»  
و به ابوبکر اشاره کرد، و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند من نه دعوتش نمودم و نه خیانتش کردم...»

این، داستان مالک و درآمیختن خالد با همسر او در روز کشته شدنش بود. باری، خالد درباره مسلمانی که نماز می خواند، تأویل و اجتهاد کرد و او را اسیر نمود و سپس کشت، و بار دیگر تأویل و اجتهاد نمود و در همان شب با همسر او

در آمیخت؛ و بعد نوبت تأویل و اجتهاد ابوبکر شد تا قصاص و حدّ شرعی را از او ساقط نماید! آری، این دو صحابی نامدار اجتهاد کردند و اشتباه نمودند و برای هر اشتباه خود نیز یک پاداش می‌گیرند، و صحابی دیگر، یعنی عمر که اجتهاد کرد و به درستی به رجم خالد نظر داد، دو پاداش خواهد داشت! امّا مالک بن نویره صحابی کارگزار رسول خدا (ص) در این اسارت و کشته شدن، پاداشی ندارد؛ چون به فرمان فرمانده کبیر خالد بن ولید کشته شده است!!!

### ج - اجتهادات عمر

طبری در ذکر حوادث سال ۲۳ هجری، درباره سیره عمر و چگونگی تدوین دفاتر پرداخت حقوق گوید: «او نخستین کسی بود که برای مردم دفتر و دیوان ترتیب داد و مردم را بر مبنای قبایل ثبت نام کرد و حقوق مشخص برای آنها تعیین نمود». و گوید: «عمر بن خطاب درباره تدوین دفاتر از مسلمانان نظرخواهی نمود و علی بن ابی طالب به او گفت: «در طول سال هرچه از اموال نزد تو جمع می‌شود همه را تقسیم کن و چیزی از آن را نگه مدار» و عثمان گفت: «مال بسیاری را [در بیت المال] می‌بینم که همه مردم را فرا می‌گیرد و اگر [این مردم] آمارگیری نشوند تا حقوق گرفتگان را از ناگرفته‌ها تشخیص دهی، بیم آن دارم که کار به پراکندگی بکشد.» و ولید بن هشام بن مغیره گفت: «یا امیر المؤمنین! من به شام رفته و دیدم که پادشاهان آنجا دفتر و دیوان و سپاه و نظام دارند؛ پس، تو نیز دیوان و سپاه ترتیب بده.» که عمر نظر او را پسندید و عقیل بن ابی طالب و مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را، که از نسب شناسان قریش بودند، فراخواند و گفت: «مردم را بر اساس مقام و جایگاهشان ثبت نام کنید...»<sup>۱</sup>

۱ - تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۲ - ۲۳. و فتوح البلدان، ص ۵۴۹. ما در کتاب تراجم نام ولید بن



و ابن جوزی در اخبار عمر و سیره او مشروح تعیین حقوق و برتری دادن برخی بر برخی دیگر را آورده و گوید: «او برای عباس بن عبدالمطلب دوازده هزار درهم تعیین کرد، و برای هریک از زنان پیامبر ده هزار درهم قرار داد و عایشه را با دو هزار درهم دیگر بر آنها برتری داد. سپس برای هریک از مهاجران شرکت کننده در جنگ بدر پنج هزار درهم و برای انصار شرکت کننده در آن چهار هزار درهم تعیین کرد. و گفته شده: «برای هریک از شرکت کنندگان در جنگ بدر، از هر قبیله که بودند، پنج هزار درهم قرار داد» سپس برای هر کس که در جنگ اُحُد تا حدیبیه حضور یافته بود، چهار هزار درهم، و برای حاضران در دیگر غزوات بعد از حدیبیه، سه هزار درهم، و برای شرکت کنندگان در جنگهای پس از رسول خدا (ص)، دو هزار و هزار و پانصد و هزار تا دویست درهم تعیین کرد».

گوید: «و عمر پس از تثبیت آن وفات کرد».

و گوید: «برای زنان اهل بدر پانصد درهم، و برای زنان پس از بدر تا حدیبیه، چهارصد درهم، و برای زنان پس از آن سیصد درهم قرار داد، و زنان اهل قادسیه را دویست درهم، و بعد از آن همه زنان را یکسان به شمار آورد»<sup>۱</sup>

و در روایت یعقوبی - اضافه بر آنچه گشت - آمده است که: «برای بزرگان

۱۲ هشام بن مغیره را نیافتیم، شاید او ولید بن ولید بن مغیره باشد که شرح حال او در اسدالغابه، ج ۵ ص ۹۲، و انساب قریش، ص ۳۲۲، آمده است؛ و عقیل بن ابی طالب در زمان خلافت معاویه وفات کرد؛ شرح حال او در اسدالغابه، ج ۳ ص ۴۱۲، آمده است؛ و نیز، شرح حال مخرمه بن نوفل قریشی را در، ج ۴ ص ۳۳۷، اسدالغابه و جبرین مطعم قریشی را نیز در، ج ۱ ص ۲۷۱، آن بیابید.

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵۴، و فتوح البلدان، ص ۵۵۰ - ۵۶۵.

اهل مکه مانند ابوسفیان و معاویه نیز، پنج هزار درهم تعیین کرد.<sup>۱</sup> و بدین گونه، برخی را بر برخی در حقوق برتری داد، تا جائی که حقوق برخی شصت برابر حقوق دیگران شد، مانند حقوق دوازده هزار درهمی «ام المؤمنین عایشه» نسبت به حقوق دویست درهمی گروهی از زنان مسلمان! که با این کار، بر خلاف سنت رسول خدا (ص)، به ایجاد نظام طبقاتی در جامعه اسلامی پرداخت و چنان شد که پس از چندی، ثروت و مکنت در سویی و عسرت و نکبت در سوی دیگر، پدیدار شد و طبقه‌ای مترف و بی‌کار و پرمدعا به وجود آمد و بدانجا رسید که خلیفه عمر خود در پایان حیاتش عمق این فاجعه را احساس کرد و بنابر نقل طبری گفت:

«اگر عمر گذشته‌ام را بازیابم، زیادت اموال اغنیا را می‌گیرم و بین فقرای مهاجران تقسیم می‌کنم».<sup>۲</sup>

و چنانکه می‌بینید، در این آرزوی خود نیز، فقرای مهاجران را بر فقرای انصار و فقرای سایر مسلمانان مقدم داشته است!<sup>۳</sup>

زیان دیگر تقسیم بیت‌المال بر اساس پرداخت سالیانه، آن شد که مسلمانان پس از آن در زیر سیطره حاکمان قرار گرفتند و هرکس با آنها مخالفت می‌کرد، حقوق او را قطع می‌کردند و هرکس با ایشان همراهی می‌نمود، بر حقوقش می‌افزودند؛ چنانکه در زمان خلیفه عثمان اتفاق افتاد، و نیز در دوران حکومت

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۳.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵ ص ۳۳، در ذکر سیره عمر.

۳ - و نمی‌دانم با چه مجوزی - جز آنچه خدا واجب کرده بود - می‌خواست اموال مردم را بگیرد!

زیاد و پسرش عبیدالله در کوفه اینچنین شد.<sup>۱</sup>

---

۱ - مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، سیره عثمان و معاویه؛ و زیاد، مادرش سمیه کنیز حرث بن کلدۀ طیب ثقفی، و از زنادهندگان نشاندار طائف بود و در محله بدکاران خارج شهر می‌نشست و در صید کار خود را به حرث می‌داد و او وی را به ازدواج غلامی رومی به نام عبید درآورده بود؛ ابوسفیان در یکی از سفرهای خود به طائف از ابومریم شرابفروش خواستار بدکاره‌ای شد و او سمیه را نزد وی آورد و سمیه از او باردار شد و آن را به عبید نسبت داد و همیشه منسوب به او بود تا آنگاه که زیاد در بصره کاتب ابوموسی اشعری شد و سپس حاکم ری گردید و در این دوران، معاویه او را به ابوسفیان ملحق کرد و به او زیادبن ابی‌سفیان گفته شد و کسانی که این نسبت را در زمان بنی‌امیه روا نمی‌دیدند، او را زیادبن ابیه می‌نامیدند. معاویه او را به حکومت بصره و کوفه منصوب کرد و هنگامی که از گرفتن بیعت برای یزید سرباز زد، ناگهان در سال ۵۳ هجری در کوفه فوت شد؛ فرزند زیاد عبیدالله نیز مادرش کنیزی به نام مرجانه بود و در سال ۲۸ هجری در کوفه به دنیا آمد و معاویه وی را پس از پدرش به حکومت خراسان فرستاد و سپس در سال ۵۵ هجری حاکم بصره شد و در زمان یزید حکومت کوفه را برآن افزود و او حسین بن علی (ع) و اهل بیت و یارانش را در سال ۶۱ هجری به شهادت رسانید و پس از آن در سال ۷۶ هجری به وسیله ابراهیم بن اشتر فرمانده سپاه مختار به هلاکت رسید.

## ۵ - اجتهاد ابوبکر و عمر در مورد «خُمس»

از دیگر موارد اجتهاد ابوبکر و عمر - که یادآور شده‌اند - بازداشتن اهل البیت (ع) از دریافت «خُمس» خویش، بویژه حقّ فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) بود، که برای آشنایی با کیفیت اجتهاد آندو خلیفه، در این مورد، بررسی معانی واژه‌ها و اصطلاحات زیر ضروری است:

نخست - معنای لغوی و اصطلاحی واژه‌های: «زکاة، صدقه، فئ، صَفی، أنفال، غنیمت و خُمس».

دوم - شأن خمس و حقّ دختر رسول خدا (ص)، که پس از بررسی این واژه‌ها و این موضوعات، بحث و بررسی کیفیت اجتهادِ آن دو خلیفه در مورد «خُمس» بویژه حق دختر رسول خدا (ص) آسان خواهد شد؛ لذا می‌گوئیم:

### ۱ و ۲ - زکاة و صدقه:

«زکاة» در لغت به معنای: «طهارت و پاکیزگی، نماء و رشد و برکت، و مدح» است؛<sup>۱</sup> چنانکه در قرآن کریم (کهف / ۱۹) می‌فرماید: «أَيُّهَا اِزْكِي طَعَامًا» یعنی:

---

۱ - نهاية اللغة، ابن اثیر، ماده «زکا».

«کدامیک غذایشان پاکیزه تر است»؛ و از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «زكاة الأرض یبسها» یعنی: «پاک زمین خشک آن است»؛<sup>۱</sup> و امام علی (ع) فرموده: «العلم یزکو علی الانفاق». یعنی: «علم با انفاق و مصرف فزونی می گیرد»؛<sup>۲</sup> و این سخن که می گویند «زکا الزرع» یعنی: «زراعت رشد و برکت یافته»؛ و سخن خدای متعالی (نساء / ۴۹) که می فرماید: «الَّذین یزکون أنفسهم» یعنی: کسانی که خود را مدح و ستایش می کنند».

و «زكاة» در شرع به معنای: «حق خداست که انسان از مال خود جدا کرده و به مستحق آن می رساند» و بدان خاطر زکاتش نامیده اند که مایه برکت و پاکی جان است.<sup>۳</sup>

این، فشرده قول اهل لغت در بیان معنی «زكاة» است.<sup>۴</sup>

اما «صدقه»، راغب در مفردات گوید: «صدقه چیزی است که انسان به قصد قربت از مال خود جدا می کند، مانند زكاة؛ ولی صدقه در اصل به پرداخت مستحب گفته می شود و زكاة به پرداخت واجب».<sup>۵</sup>

و طبرسی در مجمع البیان گوید: «فرق میان صدقه و زكاة آن است که زکات واجب است؛ ولی صدقه گاهی واجب و گاهی مستحب است».<sup>۶</sup>

و از این روست که می بینیم، معنای وجوب در زكاة لحاظ شده و مراد از آن «حق خدا در مال» است؛ چنانکه در صدقه نیز، استحباب و دادن مال برای تقرب

۱ - همان.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳ - مفردات راغب، ماده «زکا».

۴ - مراجعه کنید: مفردات راغب، نهج البلاغه ابن اثیر، لسان العرب ابن منظور، قاموس فیروزآبادی و شرح آن، و تفاسیر قرآن مانند: تفسیر طبری، تفسیر مجمع البیان و...

۵ - مفردات، ماده «صدق».

۶ - مجمع البیان، تفسیر آیه ۲۷۲ سوره بقره.

به خدا لحاظ شده است؛ و گاهی نیز بخشش بر کسی که صدقه می‌گیرد، مانند درخواست برادران یوسف که به او گفتند: «و تصدّق علينا»: «و بر ما ببخشای». <sup>۱</sup> و چون «زکاة» قرین و همراه «وجوب» یعنی ثبوت حق خدا در مال آمده، به نظر ما انواع صدقات واجب و خمس واجب و دیگر موارد وجوب را که خدا بر مال انسان قرار داده، همه را شامل می‌گردد؛ و گواه آن، نامه رسول خدا (ص) به پادشاهان حِمیر است که فرموده: «و آتیتم الزکاة من المغانم، خمس الله و سهم النبی و صفیه و ما کتب الله علی المؤمنین من الصدقة». یعنی: «و زکاة را بپردازید؛ از غنایم، خمس خدا و سهم پیامبر و خالصه او و صدقاتی که خدا بر مؤمنان واجب کرده است.»

زیرا، لفظ «مِنْ» بعد از لفظ «زکاة» برای بیان انواع زکاة است که عبارتند از:

الف - خُمس خدا

ب - سهم پیامبر و خالصه او

ج - صدقاتی که خدا بر مؤمنان واجب کرده است؛ یعنی: قسم واجب صدقه. و بدین گونه، صدقه واجب قسمی از اقسام زکاة قرار داده شد و خداوند مورد مصرف آن را در مواضع هشت‌گانه آیه ۶۰ سوره توبه قرار داد و فرمود: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فريضة من الله و الله علیم حکیم» یعنی: «جز این نیست که صدقات از آن فقیران و مسکینان و مأموران جمع‌آوری آن، و دلجوئی شوندگان و آزادی بردگان و بدهکاران، و راه خدا و در راه‌ماندگان است؛ فريضة‌ای الهی است و خداوند علیم و حکیم است.»

و خداوند سبحان در بیان حکم «زکاة» به یک یا دو مورد بسنده نکرده، بلکه

در بیست و پنج مورد از قرآن آن را قرین «صلاة» قرار داده است،<sup>۱</sup> و هرگاه «زکاة و صلاة» در کلام خدا و کلام رسول خدا قرین هم آمده‌اند، مقصود از آن مطلق حق خدا در مال است که از جمله آن جائی است که نقدین [= طلا و نقره] و انعام و غلات - یعنی صدقات واجب - به حد نصاب برسند، و دیگری حق خدا در غنایم - یعنی خمس - و غیر آنهاست.

و هرگاه «زکاة» در کلام خدا و رسول قرین «خمس» آمده باشد، مقصود از آن تنها صدقات واجب است؛ همچنین هرگاه در کلام به یکی از اصناف صدقه اضافه شده باشد، مانند: «زکاة الغنم» یعنی: «زکاة گوسفند» یا «زکاة النقدین» یعنی: «زکاة طلا و نقره»، مراد از آن نیز، صدقات واجب است. و نیز، کارگزار امر صدقات را در حدیث و سیره «مصدق»<sup>۲</sup> یعنی: «وصول کننده صدقه» نامیده‌اند، نه «مزکی» یعنی: «وصول کننده زکاة»، و نیز، صدقه‌پرداز را «متصدق»<sup>۳</sup> نامند نه «مزکی» یا «متزکی»، و این «صدقه» است که بر بنی‌هاشم حرام گردیده نه زکاة؛<sup>۴</sup> و مُسلم چون متوجه این موضوع نشده، در صحیح خود باب: «تحریم زکاة بر رسول خدا (ص) و بر آل او...»<sup>۵</sup> را باز کرده و هشت حدیث صریح در حرمت صدقه بر آنها را در این باب آورده است؛ در حالی که «زکاة» بدانگونه که او

۱ - مراجعه کنید: معجم الفهرس مادة «زکاة».

۲ - مراجعه کنید: مفردات راغب، نهاية اللغة و لسان العرب، مادة: «صدق».

۳ - خداوند متعال (حدید / ۱۸) می‌فرماید: «إِنَّ الْمَصْدَقِينَ وَالْمَصْدَقَاتِ» یعنی: «مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده» و «احزاب / ۳۵» می‌فرماید: «وَالْمَتَصَدِّقِينَ وَالْمَتَصَدِّقَاتِ» یعنی: «مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده» و نیز مراجعه کنید: ابواب زکاة در صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۷۲، سنن ابوداود، ج ۱ ص ۲۰۲. سنن ترمذی، ج ۳ ص ۱۷۲. و بدانچه که برخی متأخران مانند متقی هندی در کنز العمال آورده توجه نمی‌شود.

۴ - مشروح آن می‌آید - ان شاء الله.

۵ - صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۱۷.

گفته نیست.

بنابراین، هر جا که دو جمله: «اقیموا الصلاة و اتوا الزکاة» در قرآن کریم با هم آمده،<sup>۱</sup> این دو جمله ابتدا فرمان می‌دهد تا نمازهای واجب اقامه گردد؛ نماز یومیّه باشد یا نماز آیات یا غیر آن؛ و دوم فرمان می‌دهد تا حق خدا در اموال پرداخت شود؛ این حق چه از موارد صدقه واجب باشد یا حق خدا در موارد خمس یا دیگر حقوق، همه را شامل می‌گردد.

همچنین است آنچه که از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «هرگاه زکاة مالت را پرداختی، هر چه بر عهدهات بوده ادا کرده‌ای»<sup>۲</sup> مراد حدیث آن است که: «اگر حق خدا در مالت را پرداختی، یعنی همه حقوق خدا در مال را، هر چه بر عهدهات بوده انجام داده‌ای» و نیز، آنچه که از آن حضرت روایت شده که فرمود: «هر که مالی را به دست آورد تا پایان سال «زکاة» ی بر عهده او نیست»<sup>۳</sup> یعنی: «خدا را در مال او هیچ حقی نیست»، و در احادیث امامان اهل البیت (ع) آمده است که: «و حقّ فی الأموال الزکاة»<sup>۴</sup> یعنی: «و حق در اموال زکاة است» و شاید سبب پوشیده ماندنش آن بر مردم این باشد که چون خلفا خمس را، پس از رسول خدا (ص) ساقط کردند و عملاً مصداقی جز «صدقات» برای «زکاة» باقی نماند، موضوع خمس به تدریج فراموش گردید و کار بدانجا رسید که در دوره‌های اخیر از کلمه «زکاة» چیزی جز «صدقات» به ذهن نرسد!

۱ - مراجعه کنید: معجم المفهرس، مادة «زکاة».

۲ - سنن ترمذی، ج ۳ ص ۹۷.

۳ - همان، ج ۳ ص ۱۲۵.

۴ - کافی، ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰. تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۲۵۲، و بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۳۳۷ و ۳۸۹.



۳- فئ:

«فئ» در لغت به معنای «رجوع و بازگشت» است؛ چنانکه بازگشت سایه پس از زوال خورشید را «فئ» گویند.

«فئ» در شرع اسلام، چنانکه در لسان العرب آمده، به معنای: «اموال کفار است که بدون جنگ به دست آمده» و: «اموالی است که خداوند متعال به اهل دین خود بازگردانیده، از اموال مخالفان دین که بدون جنگ فراهم آمده، یا از راه جلای وطن و تخلیه آن برای مسلمانان، یا از راه مصالحه و پرداخت «جزیه» که به وسیله آن فدا می‌دهند و خون خود را حفظ می‌کنند [و در پناه اسلام در می‌آیند] که این مال همان «فئ» است.»<sup>۱</sup>

خداوند در سوره حشر / ۷ می‌فرماید: «و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرئ فلله وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» یعنی: «و آنچه را که خدا از اهل آن قریه‌ها به رسولش بازگردانید، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است».

این آیه و سوره حشر همگی، درباره واقعه یهود «بنی‌نضیر» نازل گردید، چون آنها پیمان خود با رسول خدا (ص) را نقض کردند و بر آن شدند تا آن حضرت را که با ده نفر از یارانش به نزد آنها رفته بود بفریبند و با پرتاب صخره‌ای از بالا او را بکشند که خداوند به وسیله وحی از توطئه آنها آگاهش نمود و او با شتاب، به گونه‌ای که گویا نیازی دارد، از آنجا بیرون شد و به مدینه رفت و چون دیر کرد، یارانش به او پیوستند و پیامبر به نزد آنها فرستاد و از مکاری که کرده بودند آگاهشان نمود و فرمانشان داد تا از آنجا کوچ کنند که نپذیرفتند و پانزده روز در قلعه خود ماندند و سپس بیرون آمدند و پذیرفتند که - به جز سلاح - هرچه را که

توانستند با شتران ببرند از آن ایشان باشد، و آنها با ششصد شتر بیرون شده و به «خیبر» و دیگر مکانها رفتند و خداوند سلاحها و اراضی و نخلستانهای بسیاری را که برجای نهاده بودند، همه را برای رسول خدا (ص) قرار داد و عمر گفت: «آیا آنچه را که به دست آورده‌ای تخمیس نمی‌کنی؟» یعنی: «آیا خُمس آن را جدا نمی‌کنی تا بقیه را میان مسلمانان تقسیم نمائی؟» که رسول خدا (ص) فرمود: «چیزی را که خداوند، جدای از مسلمانان، برای من قرار داده و فرموده: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...﴾ آن را همانند چیزی که دو سهم آن برای مسلمانان است، قرار نمی‌دهم.»

واقدی و دیگران گویند: «آن حضرت خرج خانواده خود را از اموال بنی‌نضیر، که خالصه او بود، می‌پرداخت و به هر که می‌خواست می‌بخشید و هر چه را می‌خواست نگه می‌داشت و خادم خود ابورافع را کاگزار آن قرار داده بود.»<sup>۱</sup>

#### ۴ - صفی:

«صفی» که جمع آن «صفایا» است، در جاهلیت به چیزی گفته می‌شد که رئیس قبیله از اموال به چنگ آمده از راه درگیری - پیش از تقسیم - دریافت می‌کرد. «صفی» در شریعت اسلام، مال منقول و غیر منقولی است که خالصه و ویژه رسول خدا (ص) است و مسلمانان در آن سهمی ندارند، و این جدای از سهم او

---

۱ - آنچه از داستان بنی‌نضیر یادآور شدیم، از مغازی واقدی، ص ۳۶۳ - ۳۷۸ بود. همچنین مقریزی در امتاع‌الاسماع، ص ۱۷۸ - ۱۸۲، فشرده آن را ذکر کرده است، و نیز مراجعه کنید: تفسیر آیه در تفسیر طبری. و ابورافع غلامی قبطی از عباس بود که آن را به پیامبر بخشید و آن حضرت آزادش نمود و کنیز خود سلمی را به عقد او درآورد. در مکه اسلام آورد و در اُحد و ما بعد آن حضور یافت و پسرش رافع کاتب امام علی (ع) بود. ابورافع در زمان خلافت عثمان یا بعد از او وفات کرد. شرح حالش در اسدالغابه (ج ۱) ص ۴۱ و ۷۷ آمده است.

در خمس است.<sup>۱</sup> آنچه یادآور شدیم از روایات زیر به دست می آید:

الف - ابوداود در سنن خود از خلیفه عمر روایت کند که گفت:

«رسول خدا (ص) را سه خالصه بود: بنی نضیر، خیبر و فدک...»<sup>۲</sup>.

و در حدیثی دیگر گوید: «خداوند رسول الله (ص) را خاصه ای بخشید که به احدی از مردم نبخشید و فرمود: ﴿فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب ولكن یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر﴾ یعنی: [آنچه را که خدا از آنان به رسولش بازگردانید چیزی است] که شما نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر که خواهد مسلط می کند، و خدا بر هر چیز تواناست»<sup>۳</sup> و این خداوند بود که اموال بنی نضیر را به پیامبر بازگردانید...».

و در حدیثی دیگر، پس از ذکر آیه ای که گذشت گوید: «اینها خاصه رسول خداست: آبادیهای عربی فلان و فلان».

و ابوداود از «زهری» گوید: «پیامبر (ص) اهل فدک و آبادیهای دیگری را محاصره کرد و آنها خواستار صلح شدند و آیه: ﴿فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب﴾ می گوید: «اینها بدون جنگ به دست آمده اند» گوید: «و اموال بنی نضیر خالصه رسول خدا گردید؛ چون آنها را با زور فتح نکرد بلکه از راه صلح فتح شد».

از آنچه یادآور شدیم ثابت می شود که تحلیل گری چون «ابن اثیر» نیز، به حقیقت نرسیده است. او در نهاية اللغة، ماده «صفا» گوید: «صفی چیزی است که رئیس سپاه پیش از تقسیم غنائم برای خود بر می دارد و بدان «صفیه» گفته می شود و جمعش صفایاست، و حدیث عایشه از همین باب است که گفت:

۱ - نهاية اللغة ابن اثیر.

۲ - سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳ ص ۱۴۱، و الأموال ابو عبید، ص ۹.

۳ - حشر / ۶.

«صفیه» (رض) از «صفی» بود. یعنی: صفیه دختر حنّ بن اخطب از کسانی بود که پیامبر (ص) آن را از غنایم خیر برای خود برگزید، و واژه صفی و صفایا به کرات در احادیث آمده است.»

گوید: «و در حدیث علی و عباس آمده است که آن دو در حالی که درباره «صوافی» ای که خدا از اموال بنی نضیر به پیامبرش بازگردانیده بود مخاصمه می کردند وارد بر عمر (رض) شدند. و صوافی: املاک و اراضی بدون مالکی است که صاحبانش کوچ کرده یا مرده باشند و وارثی نداشته باشد. واحد آن «صافیه» است. ازهری گوید: «به زمینهایی که سلطان برای خاصه خود برمی گزیند صوافی گویند.»

لغت شناسان بعدی مانند «ابن منظور» نیز این معنی را از «ازهری و ابن اثیر» گرفته اند. ابن منظور در لسان العرب، ماده «صفا» گوید:

«و خلاصه نظر آنها این است که: صفی که جمع آن صفایاست، به چیزی گفته می شود که رئیس از غنایم غیر منقول جنگ برمی گزیند، و صافیه که جمع آن صوافی است، به چیزی گفته می شود که سلطان از اراضی و کشتزارها جدا می کند.»

نمی دانم چگونه این سخن صحیح است، در حالی که دیدیم خلیفه عمر فدک و خیر و آبادیهای دیگری را «صفایا»ی رسول خدا (ص) نامید.

و ابوداود،<sup>۱</sup> متوفای ۲۵۷ هـ، در سنن خود بابی را به نام: «باب صفایا رسول الله» ترتیب داده و به معرفی آبادیهای ذکر شده در حدیث عمر و

۱ - ابوداود سلیمان بن اشعث سیستانی صاحب کتاب سنن، گوید: «پنجاه هزار حدیث از رسول خدا (ص) را نوشتم و بعد، احادیث کتاب سنن را از بین آنها انتخاب کردم و چهار هزار و هشتصد حدیث را در آن وارد نمودم و صحیح و شبه صحیح و نزدیک به آن را یادآور شدم. در بصره سکنی گزید و در همان شهر وفات کرد.

غیر عمر می پردازد.

به نظر ما تقسیم و تحلیل مذکور از آن ازهری،<sup>۱</sup> متوفای ۳۷۰ هـ، است؛ یعنی قریب یک قرن پس از ابوداود، که شاید آن را از متعارف زمان خود گرفته و از خود او نباشد، به ویژه از قرامطه که زمانی دراز معاصر و معاشر و خانه زاد آنها بوده و از محاورات آنها به وفور استفاده کرده است.

خلاصه آنکه: صفایا که مفرد آن صفی است حتی تا زمان ابوداود نیز، بر کل اموال و ضیاع و زمینهای خاص و خالصه رسول خدا (ص) اطلاق می شده است.

## ۵ - انفال:

«انفال» جمع «نفل» است و نفل در لغت به معنای: «عطا و بخشش» است، و «نفل» به معنای زیاده بر واجب، که نمازهای نافله از این باب است.<sup>۲</sup>

انفال در شرع اسلام برای اولین بار در آیه نخستین سوره انفال: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ...» به کار گرفته شده است، و شأن نزول این آیه آن بود که مسلمانان برای اولین بار زیر لوای قائد عظیم الشأن خود رسول خدا (ص)، در سال دوم هجری، به غزوه بدر کبری رفتند و در پایان نبرد که با پیروزی کوبنده آنها بر مشرکان قریش همراه شد، درباره غنائم جنگی دچار اختلاف شدند و به رسول خدا (ص) مراجعه کردند و به دنبال آن، آیات کریمه ابتدای سوره انفال

۱ - ازهری محمد بن احمد بن ازهری هروی شافعی لغوی، خانه زاد قرامطه که زمانی دراز در بین آنها زیست و در بیابان سکنی می گزید و الفاظ بسیاری را از محاورات آنها به دست آورد. از جمله تصانیف او «التهدیب» است، و شاید آنچه را که در تعریف «صوافی» ذکر کرده از محاورات قرامطه در خصوص جنگ و تاراج و چپاول باشد. بنابراین، چنین تعریفی از او، تعریف «مصطلح شرعی» نیست تا براساس آن واژه های حدیث شریف تفسیر گردد.

۲ - مراجعه کنید: کتابهای لغت به ویژه لسان العرب، ماده «نفل».

نازل گردید که: «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» یعنی: «از تو دربارهٔ انفال می‌پرسند، بگو: انفال از آن خدا و رسول است. پس، از خدا بترسید و دشمنی‌ها را به صلح و صفا مبدل کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید اگر ایمان دارید».

در سیره ابن هشام، تاریخ طبری، سنن ابوداود و دیگر کتب، روایتی است که گوید: «رسول خدا (ص) فرمان داد تا هر چه را که افراد سپاه جمع کرده بودند، همه را گرد هم آورند که مسلمانان دربارهٔ آن اختلاف کردند و آنها که آن را جمع کرده بودند گفتند: «این از آن ماست» و آنها که با دشمن جنگیده و او تعقیب کرده بودند گفتند: «به خدا سوگند اگر ما نبودیم شما بدانها نمی‌رسیدید، ما بودیم که دشمن را از شما بازداشتیم تا بدانها رسیدید» و آنها که از رسول خدا (ص) پاسداری می‌کردند گفتند: «به خدا سوگند شما از ما بدان سزاوارتر نیستید، ما هم می‌توانستیم غنایمی را که پاسداری نداشت برگیریم، ولی ما از هجوم دشمن بر رسول خدا (ص) ترسیدیم و خود را سپر بلای آن حضرت ساختیم. پس شما از ما بدان سزاوارتر نیستید».

همچنین ابن هشام از «عباد بن صامت» روایت کند که دربارهٔ سوره انفال گفت: «این سوره دربارهٔ ما بدریان نازل شد، آنگاه که دربارهٔ «نفل» آن اختلاف و بدخلقی کردیم، که خداوند آن را از دست ما گرفت و در اختیار رسول خدا (ص) قرار داد و آن حضرت آن را به نحو مساوی میان مسلمانان تقسیم کرد».

و از «ابو اسید ساعدی» روایت کند که گفت: «در جنگ بدر شمشیر عائد مخزومی به نام مرزبان را به چنگ آوردم و آنگاه که رسول خدا (ص) به مردم فرمان داد تا هر چه را که از «نفل» در دست دارند بازگردانند، رفتم و آن را در «نفل» انداختم».

ابن هشام گوید: «پس از آن رسول خدا (ص) با سپاه و اسیران مشرک رو به سوی مدینه آورد و چون از «تنگه صفراء» گذشت بر شنزاری فرود آمد و «نفل»ی را که خدا از مشرکان به مسلمانان بازگردانده بود به طور مساوی میان آنها تقسیم کرد.»<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت درمی یابیم که خداوند متعال به گاه استعمال لفظ «انفال» در این آیه کریمه، همان معنای لغوی: «عطا و بخشش» را از آن اراده فرموده است، یعنی: آنچه را که شما از اموال دشمن به دست آوردید، از باب چپاول و غارت پذیرفته شده در قانون جاهلی نیست تا آن را تملک نمائید، بلکه این عطا و بخششی از خداست، چون اصل آن از آن خدا و رسول است و شما باید آن را به رسول خدا بازگردانید تا هرگونه صلاح دید به مصرفش رساند.

و از اینجا تناسب به کارگیری لفظ «انفال» در احادیث امامان اهل البیت (ع) را نیز درمی یابیم که: «انفال شامل تمام چیزهایی است که از منطقه جنگی بدون جنگ به دست آمده، و نیز، همه سرزمینهایی که صاحبان آن بدون جنگ از آنجا کوچ کرده اند، و آنچه در تیول ملوک و پادشاهان بوده و غصبی نباشد، و نیز، بیشه زارها و بیابانها و زمینهای موات و امثال آن»<sup>۲</sup> که تمام اینها عطا و بخشش خدا و هبه ای به رسول خداست و پس از او از آن ائمه (ع) است؛ و انفال

۱ - سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۲۸۳ - ۲۸۶، و در چاپ دیگر، ج ۲ ص ۲۹۶، و تفسیر آیه در تفسیر طبری. عبادتبن صامت ابولید انصاری خزرچی، در عقبه اول و دوم و همه مشاهد رسول خدا (ص) حضور داشت و یکی از نقیبان انصار و از حافظان قرآن در زمان پیامبر بود. در سال ۳۴ یا ۴۵ هجری در رمله یا بیت المقدس وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۰۷، آمده است؛ و ابواسید مالک بن ربیعہ انصاری خزرچی، در بدر و ما بعد آن حضور داشت. درباره وفات او اختلاف شده که در سال ۶۰ یا ۶۵ هجری بوده. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۹۷، آمده است؛ و بنو عائذبن عبدالله بن مخزوم تیره ای از قریش بودند که نسب آنها در «نسب قریش» مصعب زبیری، ص ۲۹۹، آمده است.

۲ - بحار الانوار، کتاب الخمس، ج ۹۶ ص ۲۰۴ - ۲۱۴.

با این کاربرد اخیر، در عرف اسلامی مکتب اهل البیت (ع) نامی شد برای آنچه که یادآور شدیم.

## ۶- غنیمت و مغنم:

معنی و مدلول غنیمت و مغنم پس از دوران جاهلیت، دو بار دچار تغییر و تحوّل شده است: یک بار در شرع اسلام، و بار دیگر در نزد متشرعه و مسلمانان، تا اینکه اخیراً مدلول غنیمت و مغنم مساوی سلب و غارت و حرب شده است. بیان آن چنین است:

عرب هرگاه بگوید: «سَلَبَهُ سَلْبًا» مرادش آن است که همواردی لباس و سلاح و مرکب و دیگر لوازم هموارد خود را از او گرفته است؛ چون «سَلَبَ» به معنای لباس است و جمع آن «اسلاب».

و هرگاه بگوید: «حَرَبَهُ حَرْبًا» مرادش آن است که حریف، کلّ اموال طرف مقابل را گرفته و رهایش کرده است، و به کسی که اموالش را گرفته و ربوده باشند، «محروب و حریب» [= مالباخته] گویند و به مالی که از او گرفته شده «حَرِيبَه». و هرگاه بگوید: «أُخِذَت حَرِيبَةً» مرادش آن است که: اموال معیشت و حیات او گرفته شده است.

و هرگاه بگوید: «نَهَبَهُ وَ نَهَبَهُ» یعنی: حریف مال او را به زور گرفته است، و «نَهَبَ وَ نُهَبَ وَ نُهَيْبَ» به معنای غارت کردن و تاراج و چپاول است، و هرگاه بگوید: «أَنْهَبَ عِرْضَهُ وَ مَالَهُ» یعنی: عِرْض و آبرو و مال او را بر دیگران مباح کرد.

این، تفسیر الفاظ مذکور در کتابهای لغت بود،<sup>۱</sup> که به همین معنی نیز در سیره و حدیث و محاورات صحابه به کار رفته است:

۱ - مراجعه کنید: مصباح جوهری، نهاییه ابن اثیر، لسان العرب ابن منظور، و قاموس اللغة.



مثلاً در «حدیث» آمده است: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ» یعنی: «هر کس [در میدان جهاد] کسی را بکشد اموال شخصی مقتول از آن اوست».<sup>۱</sup>  
و در بیان رسول خدا (ص) آمده است که به «مغنی و مطرب»ی که از آن حضرت اجازه خواست تا در مدینه مطربی کند، فرمود: «أَخْلَلْتُ سَلْبَكَ نُهْبَةً لِفَتْيَانِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» یعنی: «دار و نداشت را برای جوانان مدینه حلال کردم!»<sup>۲</sup> و در «سیره» آمده است که: «هنگامی که رسول خدا (ص) در غزوه حنین به هر یک از کسانی چون: «ابوسفیان و صفوان بن امیه و عیینة بن حصن و أقرع بن حابس» یکصد شتر داد و به «عباس بن مرداس» کمتر از آنان بخشید، عباس بن مرداس چنین سرود:

«أَتَجْعَلُ نَهْبِي وَ نَهْبَ الْعِيْبِ      سِدَّ بَيْنَ عَيْنِي وَ الْأَقْرَعِ»

یعنی: «آیا غارتی‌های من و غارتی‌های [اسب من] عیب را بین عینه و اقرع تقسیم می‌کنی؟»<sup>۳</sup>

و قریش در داستان بدر گفتند: «أُخْرِجُوا إِلَى حَرَائِكُمْ» یعنی: «بروید به سوی اموالتان»<sup>۴</sup>

و در کلام رسول خدا (ص) آمده است که: «فَانْ قَعْدُوا قَعْدُوا مَوْتُورِينَ مُحْرَوِينَ» یعنی: «اگر از پای بنشینند مظلوم و مالباخته نشسته‌اند».<sup>۵</sup>

۱ - سنن دارمی، باب من قتل قتیل... ج ۲ ص ۲۲۹. مسند احمد، ج ۵ ص ۲۹۵ و ۳۰۶ و ۳۱۲.

سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۳ و ۱۳.

۲ - سنن ابن‌ماجه، کتاب الحدود، حدیث ۲۶۱۳.

۳ - صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ج ۳ ص ۱۰۸، و اغانی، شرح حال عباس بن مرداس، ج ۱۴ ص ۲۹۰. پیامبر (ص) در غزوه حنین از سهم «مؤلفه قلوبهم» به آنها داد و مورد اعتراض عباس بن مرداس قرار گرفت.

۴ - مراجعه کنید: نهاية اللغة ابن‌ثیر مآذ «حرب».

۵ - مسند احمد، ج ۴ ص ۳۲۸، و صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۱.

و در سخن عمر: «یا کم و الدین فانّ اوله همّ و آخره حرب» یعنی: «از و مداری پرهیزید که اولش اندوه و آخرش مالباختگی است».<sup>۱</sup>

و در عصر صحابه، معاویه بن ابی سفیان هنگامی که سفیان بن عوف غامدی را به جنگ مسلمانان خارج از محدوده حکومت خود فرستاد، به او سفارش کرد و گفت:

«فاقتل من لقیته ممن لیس هو علی رأیک، و احرب کلّ ما مررت به من القری، و احرب الاموال فانّ حرب الأموال شبیه بالقتل و هو اوجع للقلب»

یعنی: «با هر کس که روبرو شدی و رأی تو را نداشت او را بکش، و از هر آبادی که گذشتی آن را غارت کن، و تمام اموال را به یغما ببر که چپاول اموال شبیه کشتن است و برای قلب درد آورتر!»<sup>۲</sup>

و در حدیث است که صحابه رسول خدا (ص) به گوسفندانی رسیدند و آنها را غارت کردند و پختند، که پیامبر (ص) فرمود: «انّ النهی او النهی لا تصلح» یعنی: «غارت شده یا چپاول شده حلال نیست» و دیگرها را وارونه کردند.<sup>۳</sup>

و در نبرد کابل نیز گوسفندانی را به غنیمت گرفتند و آنها را غارت کردند که عبدالرحمن [بن سمره] دستور داد تا منادی ندا کند: «من از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «هر کس مالی را غارت کند از ما نیست» پس، گوسفندان را بازگردانید» و آنها را بازگردانیدند و بالسویه تقسیمشان کرد.<sup>۴</sup>

اینها معانی «سلب و نهب و حرب» بود. اما «غنیمت و مغنم»، راغب و ازهری در ماده «غنم» گویند: «غنم [= گوسفند] معروف است و غنم، رسیدن و دست

۱ - موطأ مالک، ج ۲ ص ۲۳۶.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۵۸ - ۹۰، به نقل از «الغارات ثقی».

۳ - مسند احمد، ج ۵ ص ۳۶۷، و سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، حدیث ۳۹۳۸.

۴ - همان، ج ۵ ص ۶۲ و ۶۳. شرح حال عبدالرحمن بن سمره قریشی در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۹۷.

یافتن به آن است که بعداً در «هرچه که به دست آید»، از راه ستیز و غیر آن، در همه آنها به کار رفته است. خداوند متعال فرموده: «و اعلموا انما غنمتم من شیء»: «و بدانید هر چه را که به دست آوردید» و: «فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً»: «و از آنچه به دست آوردید بخورید، حلال و پاکیزه»؛ و «مغنم» آن چیزی است که به دست می آید و جمع آن «مغانم» است. خداوند متعال فرموده: «فعد الله مغانم کثیره»: «و نزد خدا غنائم بسیاری است»<sup>۱</sup>

و در لسان العرب، تهذیب اللغة، نهاية اللغة و معجم الفاظ القرآن گویند: «غَنَم، دستیابی به غَنَم است که پس از آن درباره هرگونه دستیابی از دشمن و غیر دشمن به کار رفته است.» و نیز گفته اند:

«غَنَم، دستیابی بدون مشقت به اشیاء است» و هرگاه گفته شود: «غَنِمَ الشیء، یعنی به آن چیز دست یافته است، و «اغتنام»، در انتظار غنیمت بودن است»<sup>۲</sup>

و در سنن ابن ماجه روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: «هنگام کنار گذاشتن زکات مال گفته شود: «اللهم اجعلها مغنما و لا تجعلها مغرماً»: «خداوندا آن را غنیمت و دستاورد قرار بده، نه مغرم و زیان»<sup>۳</sup>

و در مسند احمد از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود: «غنیمت و دستاورد مجالس ذکر، بهشت است»<sup>۴</sup>

و درباره ماه رمضان فرمود: «آن ماه غنیمت مؤمن است»<sup>۵</sup>

۱ - مفردات راغب ماذه «غنم». تهذیب اللغة ازهری، ج ۸ ص ۱۴۹، و معجم الفاظ القرآن، ج ۲ ص ۲۹۳. و آیات متن به ترتیب: انفال / ۴۱ و نساء / ۹۴.

۲ - مراجعه کنید: نهاية اللغة، لسان العرب، التهذیب اللغة، مقایس اللغة، ماده «غنم» و تفسیر فخررازی، ج ۱۵ ص ۱۶۶.

۳ - سنن ابن ماجه، کتاب الزکاة، حدیث ۱۷۹۷.

۴ - مسند احمد، ج ۲ ص ۱۷۷.

۵ - همان، ج ۲ ص ۳۳۰ و ۳۷۴ و ۵۲۴.

### فشرده و نتیجه مباحث

دیدیم که عرب در جاهلیت و اسلام به کسی که سلاح و جامه و مرکبش از سوی رقیب به یغما می‌رفت «مسلوب» می‌گفت و به کسی که تمام اموالش غارت می‌شد «محرروب»، و واژه‌های: «نَهَبَ و نُهَبَ» نزد آنان مساوی «غنیمت و مغنم» در عصر ما بود.

و دیدیم که واژه «غُنْم» به معنای دستیابی بدون مشقت به اشیاء است و «اغتنام» یعنی: در انتظار غنیمت و سود بودن، و «مغنم» یعنی، مال غنیمتی که جمع آن «مغانم» است، و در حدیث که آمده: «لَهُ غُنْمُهُ» یعنی: سود و اضافه قیمتش از آن اوست، و در وصف ماه رمضان که فرمود: «هُوَ غُنْمُ الْمُؤْمِنِ» یعنی: آن ماه غنیمت مؤمن و به سود اوست، و در دعای هنگام پرداخت زکاة جمله: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مَغْنَمًا» یعنی: خدایا آن را غنیمت و دستاورد قرار بده، و جمله: «غَنِيمَةُ مَجَالِسِ الذِّكْرِ الْجَنَّةِ» یعنی: غنیمت و سود مجالس ذکر، بهشت است.

و گفته‌اند: «غُنْم» در اصل به معنای دستیابی به «غَنَم» است، سپس درباره هر چه به دست آید به کار رفته است، از راه ستیز باشد یا غیر آن، و به نظر ما شمول «غُنْم» بر هر چه که به دست آید، از راه ستیز و غیر آن، این شمول به عصر

اسلامی برمی گردد نه پیش از آن، چون مسلمانان اولین باری که زیر لوای رسول خدا(ص) در بدر وارد جنگ شدند و پیروز گردیدند، درباره «غنائم» آن به نزاع برخاستند و خداوند مالکیت اموالی را که از راه ستیز و نبرد به دست آورده بودند از آنان سلب کرد و به خدا و رسولش اختصاص داد و «انفال»ش نامید، و پس از نزول این حکم در سوره انفال، همه مجاهدان در تمام غزوه‌ها هر چه را می‌یافتند نزد فرمانده می‌آوردند تا در اختیار او و با نظر او تقسیم گردد و هیچ کس حق نداشت چیزی را در نهان و آشکار برباید، که رسول خدا(ص) غارت و ربودن را حرام کرد و فرمود: «غارت و ربودن حلال نیست» و فرمود: «هر کس غنیمتی را برباید از ما نیست»<sup>۱</sup>

و در صحیح بخاری و مسند احمد از عباد، گوید: «با رسول خدا بیعت کردیم که غارت نکنیم»<sup>۲</sup>.

و باز در صحیح بخاری از رسول خدا(ص) فرمود: «انسان شریف و مؤمن هرگز چیزی را غارت نمی‌کند»<sup>۳</sup>.

و در سنن ابوداود از مردی انصاری گوید: «با رسول خدا(ص) به سفر رفتیم و مردم به شدت نیازمند [غذا] شدند و به گوسفندانی رسیدند و آنها را غارت کردند. دیگهای ما در حال جوشیدن بود که رسول خدا سرسید و با کمانش دیگها را وارونه کرد و گوشتها را با خاک درآمیخت و فرمود: «غارتی از مردار حلالتر نیست»<sup>۴</sup>.

۱ - سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، حدیث ۱۲۹۹، و مسند احمد، ج ۴ ص ۱۹۴ و ۴۳۹ و ۴۴۳ و ۴۴۶، و ج ۳ ص ۱۴۰ و ۱۹۷ و ۳۱۲ و ۳۲۳ و ۳۸۰ و ۳۹۵، و ج ۵ ص ۶۲.

۲ - صحیح بخاری، کتاب المظالم، ج ۲ ص ۴۹، و مسند احمد، ج ۵ ص ۳۲۱.

۳ - همان، کتاب الأشریه، ج ۳ ص ۲۱۴.

۴ - سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۳ ص ۶۶.

و خداوند خیانت را حرام کرده و در سوره آل عمران / ۱۶۱ فرموده: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾: «و هر کس خیانت کند، روز قیامت با آنچه که در آن خیانت کرده وارد می شود».

و رسول خدا فرموده: «غارت و خیانت و سرقت حرام است و هر کس خیانت کند، روز قیامت با خیانت خود وارد می شود»<sup>۱</sup> و در این حدیث، غارت و خیانت در ردیف سرقت آمده است.

و در حدیث دیگری فرمود: «نخ و سوزن و بیشتر و کمتر از آن راهم تحویل دهید که خیانت در قیامت مایه ننگ و عار و رسوائی خیانتکار است».<sup>۲</sup>

و از عبدالله بن عمرو بن عاص، گوید: «رسول خدا (ص) هرگاه به غنیمتی دست می یافتند، به بلال می فرمود ندا کند تا غنایم را بیاورند و بعد، خممش را جدا می کرد و آن را تقسیم می نمود. یک بار مردی با افساری از مو آمد و گفت: یا رسول الله! این غنیمتی است که به دست آوردیم. فرمود: «آیا شنیدی که بلال سه بار ندا کرد؟» گفت: آری، فرمود: «چرا آن را نیاوردی؟» او عذر آورد و پیامبر فرمود: «باش تا روز قیامت با آن بیائی و اکنون از تو نمی پذیرم».<sup>۳</sup>

و در سنن ابن ماجه، باب غلول و خیانت گوید: «مردی از قبیله اشجع در خیبر فوت کرد و پیامبر فرمود: «بر رفیقان نماز بخوانید» مردم نگران شدند و چهره ها دگرگون شد و پیامبر که چنین دید فرمود: «رفیق شما خیانت کرد!»<sup>۴</sup>

و در سنن دارمی، باب روایات رسیده درباره خیانت از عمر بن خطاب، گوید:

۱ - سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۳۰.

۲ - همان.

۳ - سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳. و در همین کتاب، باب عقوبت خیانت کار، یادآور شده

که آنها متاع خیانت کار را می سوزانیدند!

۴ - سنن ابن ماجه، ص ۹۵.

«افرادی در جنگ خیر کشته شدند و مردم گفتند: «فلانی شهید است و... تا به نام مردی رسیدند و گفتند: فلانی شهید است» که رسول خدا فرمود: «نه چنانست! من او را در آتش دیدم، در عبا یا ردائی که با خیانت ربوده بود».<sup>۱</sup>

و در سنن ابن ماجه، باب غلول، گوید: «مردی به نام «کرکره» انبار دار رسول خدا(ص) بود و چون بمرد پیامبر فرمود: «... او در آتش است» و مردم به کاوش پرداختند و دیدند روانداز او چیزی است که با خیانت ربوده بود».<sup>۲</sup>

این معنی در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن ابوداود با عبارتی دیگر آمده که در پایان آن چنین است: «مردی که این سخن پیامبر را شنید یک یا دو بند کفش را آورد و پیامبر فرمود: «یک بند یا دو بند آتشین!».<sup>۳</sup>

\* \* \*

اکنون که دانستیم اسلام افراد سپاه را از غارت منع کرده و اجازه تملک اموال غنیمتی میدان جنگ را به هیچ کس نداده است، تا آنجا که رسول خدا(ص) دیگهای گرسنگان سپاه را وارونه کرد و گوشت گوسفندان غارت شده درون آنها را خاک اندود ساخت، و از دست یازیدن نهانی به اموال غنیمتی نهی کرد و آن را غلول و خیانت نامید و فرمود: «نخ و سوزن و برتر و پست تر از آن را هم تحویل دهید» و بر کسی که خیانت کرده بود نماز نگرارد، و کشته ای را که عبائی دزدیده بود شهید نخواند، و در یک کلام، اکنون که اسلام ملکیت اموال غنیمتی میدان نبرد را از جنگاوران آن سلب کرده است و اجازه نمی دهد حتی یک بند کفش آن را در نهان یا آشکار برای خود بردارند، و این غنایم را «أنفال» نامیده و

۱ - سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۳۰.

۲ - سنن ابن ماجه، ص ۹۵۰.

۳ - تمام این حدیث در صحیح بخاری، باب غزوة خیر، ج ۳ ص ۳۷، صحیح مسلم، کتاب الایمان، ج ۱ ص ۷۵، و کتاب الاماره، ج ۶ ص ۱۰، و سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳، آمده است.

آن را از خدا و رسولش دانسته تا پیامبر به هرگونه که مصلحت می‌داند به مصرفش رساند، اینک بینیم پیامبر(ص) با غنائیم جنگی چه می‌کرد:

### پیامبر خدا و مصرف غنائیم

رسول خدا(ص) در غزوات خود، افراد پیاده و سوار را به هرگونه که مصلحت می‌دید از غنائیم بهره‌مند می‌کرد،<sup>۱</sup> و میان کسانی که غنیمتی به دست آورده یا نیاورده بودند، فرقی نمی‌گذاشت، و برای زنان نیز سهم اندکی قرار می‌داد. و بیش از این، آن حضرت حتی برای کسانی که در جنگ هم شرکت نکرده بودند سهمی قرار داد، مانند آنچه که از غنائیم جنگ بدر به عثمان داد و آنچه که در خیبر به یاران جعفر بن ابی طالب بخشید؛ چنانکه در صحیح بخاری، مسند طیالسی، مسند احمد و طبقات ابن سعد آمده و گویند: «رسول خدا(ص) در جنگ بدر عثمان را بر جای گذارد تا زوجه‌اش را، که دختر پیامبر و مریض بود، نگهداری کند و برای او نیز همانند یکی از مجاهدان سهمی از غنائیم را منظور کرد.»<sup>۲</sup>

و در همان صفحه از صحیح بخاری از ابوموسی گوید: «خبر هجرت پیامبر(ص) را دریافتیم و ما که در یمن بودیم با پنجاه و چند نفر از قوم خود برای هجرت آماده شدیم و در کشتی نشستیم و ما را به حبشه دیار نجاشی برد و با جعفر بن ابی طالب و یارانش همراه شدیم و با او بودیم تا همگی به سوی پیامبر بازگشتیم و او را در فتح خیبر ملاقات کردیم و آن حضرت ما و یاران ما و جعفر

---

۱ - در صحیح بخاری، باب غزوة خیبر گوید: «آن حضرت برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد.

۲ - صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳۱. مسند طیالسی، حدیث ۱۹۸۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۶۸ و ۷۵، و ج ۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲، طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۵۶، و بدایة المجتهد، کتاب الجهاد، ج ۱ ص ۴۱۰ - ۴۱۲.



و یاران او را در غنائم خیر سهیم کرد.<sup>۱</sup>

پیامبر همچنین به «مؤلفه قلوبهم» در حنین - چنانکه گذشت - بسی بیشتر از مؤمنان مجاهد بخشود.

آری، اسلام بدین گونه ملکیت غنائم جنگی را از مجاهدان سلب و آن را در اختیار رسول خدا (ص) قرار داد تا هرگونه مصلحت دید به مصرفش رساند، و با این اعتبار اگر بگوئیم: «کسی که سهمی از غنائم به او می رسد، در جنگ بوده یا نبوده باشد، آن را بدون مشقت به دست آورده، چون از دست رسول خدا گرفته نه از راه جنگ، سخن صحیحی گفته ایم، و با این اعتبار می توانیم این اموال به دست آمده را از نوع «غنیمت و مغنم» بدانیم، همان غنیمت و مغنمی که در نزد عرب به معنای: «مال به دست آمده بدون مشقت و بدون جنگ است» و آنچه که از راه ستیز و جنگ به دست می آید نامهای دیگری دارد که در گذشته بدانها اشاره کردیم، و نیز، با این اعتبار آیه «و اعلموا انما غنمتم» پس از نزول آیه «انفال» در این غزوه [= بدر] یا غزوه احد نازل گردید و «غنیمت» پس از نزول این آیه دو معنی پیدا کرد:

۱ - معنای لغوی، و آن: «دستیابی بدون مشقت به اموال» که شامل غنائم جنگی نمی شود، چون آن غنائم را نامهایی ویژه همچون: «سلب و نهب و حرب» است.

۲ - معنای شرعی، و آن: «دستیابی مطلق بر اموال، از راه جنگ و غیر آن است» همان گونه که در مفردات راغب آمده است، و اسلام بدین گونه، غنائم جنگی را که از مصادیق «مغنم» نبوده، از مصادیق آن قرار داده است.

و دیدیم که «غنیمت و مغنم» در حدیث و سیره گاهی به همان معنای لغوی

۱ - همان، که ما فشرده آن را آوردیم.

خود استعمال شده‌اند، همان گونه که هر لفظی در معنای حقیقی خود به کار می‌رود و نیازی به قرینه ندارد - چنانکه گذشت - و گاهی به معنای شرعی با وجود قرینه در کلام، یا در حال مخاطب، که دلالت بر معنای شرعی مورد نظر دارد.

این دو واژه بدین گونه تا عصر گسترش فتوحات در زمان خلیفه عمر و ما بعد آن، که استعمال مشتقات ماده «غنم» درباره «غنایم جنگی» با وجود قرائن حالیه یا مقالیه فزونی گرفت، در این دو معنی «لغوی و شرعی» به کار رفت، و هنگامی که لغت شناسان پیدا شدند و به کاوش درباره موارد استعمال ماده «غنم» در بین اعراب عصر خود و بالاتر از آن پرداختند، معنای کاربردی آن را چنین یافتند:

الف - به معنای: «دستیابی بدون مشقت به اشیاء و اموال» که این معنی در عصر جاهلی و صدر اسلام در نزد همه اعراب به کار می‌رفت.

ب - به معنای: «دستیابی به اشیاء و اموال دشمنان و غیر آنها» که این معنی پس از نزول آیه خمس در نزد مسلمانان عصر پیامبر تا عصر صحابه به کار می‌رفت.

ج - به معنای خاص: «دستیابی به اشیاء و اموال دشمنان» که این معنی در عصر فتوحات با وجود قرائن حالیه‌ای که بدان توجه نشده به کار می‌رفت. سپس به تدریج در عصر لغت شناسان، به ویژه در جامعه اسلامی، بدون قرینه به کار رفت، و هنگامی که پیشوایان لغت به تدوین آن پرداختند، متوجه تطور و جابه‌جایی مدلول ماده «غنم» نشدند و نتیجه آن شد که برخی از آنها مانند راغب اصفهانی، کاربرد آن در مدینه، پس از تشریع حکم خمس را مورد توجه قرار دادند و گفتند: «درباره هر نوع دستیابی به اموال دشمنان و غیر آنها به کار رفته است».

و ابن منظور و دیگران نیز، گاهی کاربرد عصر جاهلی را مورد توجه قرار داده و گفته‌اند: «غَنَمَ الشَّيْءَ، یعنی بدان دست یافت، و اغتنام، یعنی در انتظار غنیمت

بودن...» و گاهی کاربرد آن در عصر فتوحات را که همراه با قرینه بوده و بر آنها پوشیده مانده و بعدها بدون قرینه به کار رفته، آن را مورد توجه قرار داده و گفته‌اند: «غنیمت چیزی است که از اموال اهل جنگ به دست می‌آید».

و صاحب قاموس در ماده «غنم» دچار تردید شده، که آیا به معنای: «دستیابی و فیء»<sup>۱</sup> هر دوست، یعنی آیا مشترک بین دو معنی است، یا آنکه غنیمت به معنای «فیء» است و سایر مشتقات این ماده به معنای «دستیابی به اشیاء» است.<sup>۲</sup> و بدین گونه در تفسیر ماده «غنم» خلط و آمیختگی به وجود آوردند، و راه صواب آن است که تطور و تغییر مدلول این ماده را - چنانکه گذشت - مورد توجه قرار دهیم، و لذا می‌گوئیم: سیر تطوّر مادّره «غنم» چنین بوده است:

الف - در عصر جاهلی و صدر اسلام، حقیقتی لغوی به معنای: «دستیابی بدون مشقت به اشیاء» بود.

ب - پس از نزول آیه خمس، حقیقتی شرعی به معنای: «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی» شد که در کنار حقیقت لغوی آن که تا آنروز فراموش نشده بود به کار می‌رفت.

ج - در عصر تدوین لغت و بعد از آن، معنای خاصی یافت که «حقیقت متشرعه» اش نامند و آن تنها: «دستیابی به غنائم دشمنان» بود و این معنی نیز، در کنار حقیقت لغوی اش به کار می‌رفت.

بنابراین، ما هرگاه یکی از مشتقات این ماده را در کلام یافتیم که در صدر اسلام و پیش از آن به کار می‌رفته، شایسته است که آن را بر همان معنای لغوی خاص یعنی: «دستیابی بدون مشقت به اشیاء و غنائم غیر جنگی» حمل کنیم. و هرگاه دیدیم پس از تشریع خمس و در شریعت اسلامی به کار رفته، یا بر

۱ - صاحب قاموس در ماده «فیء» فیء را به غنیمت تفسیر کرده است.

۲ - قاموس اللغة، ماده «غنم».

همان معنای لغوی حمل می‌شود و یا بر معنای شرعی یعنی: «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی» که مشترک میان هر دو معنای لغوی و شرعی است. و هرگاه دیدیم در عصر تدوین لغت و بعد از آن به کار رفته، بهتر آن است که به معنای مشهور آن روز حمل شود، یعنی: «دستیابی به اموال دشمنان و بس». از آنچه یادآور شدیم روشن می‌شود که ما هرگاه یکی از مشتقات این ماده را در حدیث و غیر حدیث بیابیم که پس از تشریع خمس در عصر صحابه به کار رفته باشد، بناچار باید آن را بر یکی از دو معنای لغوی یا شرعی آن حمل کنیم و در چنین حالی شایسته آن است که در پی قرینه دلالت کننده بر مقصود باشیم. و ما در استقراء و پژوهش خود از موارد استعمال این کلمه در آن زمان، بیشترین کاربردش را همراه با قرینه حالیه و مقالیه‌ای دیدیم که بر معنای شرعی دلالت می‌کرد، که البته در موارد بسیاری نیز در معنای لغوی خود و بدون قرینه به کار رفته است.

#### ۷- خمس:

خمس در لغت به معنای: «گرفتن یک پنجم» است و اگر کسی بگوید: «خَمَسْتُ الْقَوْمَ» مرادش آن است که یک پنجم اموال آنها را گرفته است. اما معنای شرعی آن، برای درک این معنی شایسته آن است که ابتدا به عرف عرب جاهلی و شناخت نظام اجتماعی آنها در این مورد خاص بپردازیم و سپس به «تشریع اسلامی» بازگردیم و «خمس» را در آن مورد بررسی قرار دهیم و بعد، سرگذشت آن در جامعه اسلامی را مرور نماییم:

#### نخست - در عصر جاهلی:

در عصر جاهلی چنان بود که رئیس قوم یک چهارم غنیمت را دریافت می‌کرد و گفته می‌شد: «رَبَّعَ الْقَوْمَ» یعنی: یک چهارم اموالشان را گرفت، و:

«رَبِّعَ الْجِيشِ» یعنی: یک چهارم غنایم را از آنها ستانند، و به یک چهارم رئیس، «مِربِیع» گفته می‌شد، و در حدیث است که رسول خدا (ص) به «عَدِی بن حاتم» پیش از آن که اسلام آورد، فرمود: «تو «مِربِیع» می‌خوری و آن در دین تو حلال نیست!»<sup>۱</sup> و شاعر گفته است:

«لَكَ الْمِربِيعُ مِنْهَا وَ الصَّفَايَا وَ حَكَمُكَ وَ النِّشِيطَةُ وَ الْفُضُولُ»

یعنی: «یک چهارم‌ها و گزیده‌ها و ویژه‌توست، و هر چه حکم کنی و بین راهی‌ها و زیادت‌ها!»<sup>۲</sup>

و در نهایت‌اللمغه گوید: «إِنَّ فَلَانًا قَدْ ارْتَبَعَ الْقَوْمَ» یعنی: «فلانی منتظر است که امیر این قوم شود و یک چهارم بگیرد» و: «هُوَ عَلَى رِبَاعَةِ قَوْمِهِ» یعنی: «او آقای قوم خویش است».

و در ماده «خمس» گوید: «و از آن جمله، سخن عدی بن حاتم است که گفت: «رَبِّعْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ خَمَسْتُ فِي الْإِسْلَامِ» یعنی: در جاهلیت و اسلام فرماندهی و ریاست کردم؛ چون امیر قوم در جاهلیت یک چهارم غنیمت را می‌گرفت و اسلام که آمد آن را یک پنجم کرد و برای آن موارد مصرف تعیین نمود.<sup>۳</sup>

۱ - مراجعه کنید: قاموس اللغة، لسان العرب، تاج العروس، نهایت‌اللمغه و صحاح جوهری، ماده «ربيع»

و نیز، سیره ابن‌هشام، ج ۴ ص ۲۹۴.

۲ - نهایت‌اللمغه، ج ۲ ص ۶۲.

۳ - همان، ج ۱ ص ۳۲۱، و مسند احمد، ج ۴ ص ۲۵۷. عدی بن حاتم در سال نهم هجری اسلام آورد و در فتح عراق شرکت کرد و نیز، در جمل و صفین و نهروان از یاران امام علی (ع) بود و چشم او در صفین آسیب دید. محدثان ۶۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. در سال ۶۸ هجری در کوفه فوت کرد. شرح حالش در استیعاب و اسد الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

## دوم - در عصر اسلامی:

خمس در شریعت اسلام حکم واجبی است که در کتاب و سنت هر دو آمده است:

### الف - خمس در کتاب خدا:

خداوند سبحان در سوره انفال / ۴۱ فرموده: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾: یعنی: «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن از آن خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه که بر بنده خود در روز جدائی، روز رویارویی دو گروه نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

این آیه اگر چه در موردی خاص نازل شده، ولی حکم عامی را اعلان داشته، که آن وجوب ادای خمس غنایم و دستاوردها به صاحبان خمس است، و اگر مراد این آیه تنها وجوب ادای خمس غنایم جنگی باشد، شایسته آن بود که خداوند متعال بفرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ فِي الْحَرْبِ﴾<sup>۱</sup> یا: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنَ الْعَدَى﴾<sup>۲</sup> نه آنکه بفرماید: ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ یعنی: «هرگونه غنیمتی به دست آوردید».

اسلام در این تشریح، سهم ریاست را از یک چهارم به یک پنجم کاهش داد و صاحبان و دریافت کنندگان آن را بیشتر کرد: سهمی برای خدا، سهمی برای پیامبر، سهمی برای خویشاوندان پیامبر، و سه سهم برای یتیمان و مسکینان و در

۱ - یعنی: بدانید هرگونه غنیمتی را که - در جنگ - به دست آوردید.

۲ - یعنی: بدانید هرگونه غنیمتی را که - از دشمنان - به دست آوردید.

راه ماندگان فقیر خویشاوند پیامبر؛ و این یک پنجم را بر همه غنائیم و دستاوردها تسری داد، و آن را به غنائیم جنگی منحصر نکرد، و در مقابل «مِزْبَاع» عصر جاهلی، «خمس» شش نامید.

و چون مفهوم «زکاة» - چنانکه گذشت - مساوی با «حق خدا» در اموال است، در هر کجای قرآن که سخن از پرداخت زکاة و ترغیب به آن است،<sup>۱</sup> این سخن ترغیب به پرداخت «صدقات واجب» و «خمس واجب» تمامی دستاوردهای مالی انسان است، که خداوند این حق خود را در آیه «صدقه» و آیه «خمس» شرح داده است.

ب - خمس در سنت رسول خدا (ص):

رسول خدا (ص) فرمان داد تا خمس غنائیم جنگی و خمس غیر غنائیم جنگی مانند معدن را جدا سازند، چنانکه هر یک از ابن عباس و ابوهریره و جابر و عبادة بن صامت و انس بن مالک، آن را بدین گونه روایت کرده اند:

در مسند احمد و سنن ابن ماجه از ابن عباس گوید: «رسول خدا (ص) برای معدن طلا و نقره خمس قرار داد.»

و در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، موطأ مالک و مسند احمد از ابوهریره گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «آسِيب عَجْمَاء [= حیوان رها شده] و آسِيب معدن هدر است و «رکاز» یعنی معدن طلا و نقره خمس دارد» و در برخی از روایات مسند احمد است که: «دیة بهیمه هدر است»<sup>۲</sup>

۱ - مراجعه کنید: معجم المفهرس، ماده «زکاة» که بیش از سی آیه درباره آن آمده است.

۲ - صحیح مسلم، کتاب الحدود ج ۵ ص ۱۲۷. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۲، و ج ۲ ص ۳۴.

سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۵۴ و ۷۰. سنن ترمذی، ج ۳ ص ۱۳۸. سنن ابن ماجه، ص ۸۳. موطأ مالک، ج ۱

ابویوسف در کتاب «الخراج» در شرح این حدیث گوید: «مردم زمان جاهلیت هرگاه کسی درون چاهی می افتاد، آن چاه را خونبهای او قرار می دادند؛ و هرگاه حیوانی کسی را می کشت، آن حیوان را خونبهایش قرار می دادند، و هرگاه معدنی بر کسی آوار می شد، آن معدن را به غرامتش می دادند، و چون از رسول خدا (ص) درباره آنها پرسیدند فرمود: «آسیب حیوان و ریزش معدن غرامت ندارد و «رکاز» خمس دارد» گفته شد یا رسول الله! رکاز چیست؟ فرمود: «طلا و نقره ای که خدا از ابتدای خلقت در زمین آفریده است.»<sup>۱</sup>

و در مسند احمد از شعبی از جابر بن عبدالله، گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «آسیب وارد از سائمه [= حیوان اهلی] هدر است، آسیب وارد از چاه هدر است، آسیب وارد از معدن هدر است، و معدن طلا و نقره خمس دارد».<sup>۲</sup>

و باز در مسند احمد از عبادۀ بن صامت گوید: «از جمله احکام رسول خدا (ص) آن بود که: «آسیب وارد از معدن هدر است، آسیب وارد از چاه هدر است، و آسیب حیوان هدر است و معدن طلا و نقره خمس دارد.»<sup>۳</sup>

و نیز، از مالک بن انس گوید: «با رسول خدا (ص) به خیر رفتیم و یکی از

١٢ ص ٢٣٤. مسند احمد، ج ٢ ص ٢٢٨ و ٢٣٩ و ٢٥٤ و ٢٧٤ و ١٨٥ و ٢١٩ و ٢٨٢ و ٣٨٦ و ٤٠٦ و ٤١١ و ٤١٥ و ٤٥٤ و ٤٥٦ و ٤٧٥ و ٤٨٢ و ٤٩٣ و ٤٩٥ و ٤٩٩ و ٥٠١ و ٥٠٧، والأموال ابويعبيد، ص ٣٣٦.

۱- کتاب الخراج، چاپ قاهره ۱۳۴۶ هـ، ص ۲۶. ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری، در کوفه به سال ۱۱۳ هـ به دنیا آمد و نزد ابوحنیفه آموزش دید و اولین کسی بود که بر مبنای رأی ابوحنیفه کتاب نوشت و در زمان مهدی و هادی و هارون الرشید عباسی قاضی کوفه شد و در سال ۱۸۲ هـ فوت کرد. او این کتاب را برای خلیفه زمان خود، هارون الرشید تصنیف کرد.

٢ - مسند احمد، ج ٣ ص ٣٣٥ و ٣٣٦ و ٣٥٣ - ٣٥٤ و ٣٥٦. مجمع الزوائد، ج ٣ ص ٧٨، و انساب  
سماعی، ص ٣٣٦.

٣- همان، ج ٥ ص ٣٢٦.



همراهان ما به خرابه‌ای رفت تا قضای حاجت نماید و خشتی برداشت تا خود را با آن پاک کند که مقداری طلا فرو ریخت و او آن را برگرفت و نزد پیامبر (ص) آمد و موضوع را بیان داشت. پیامبر فرمود: «وزنش کن» او وزنش کرد دویست درهم بود و آن حضرت فرمود: «این گنج است و خمس دارد.»<sup>۱</sup>

و باز در مسند احمد گوید: «مردی از قبیله مزینه از رسول خدا (ص) مسائلی پرسید که از جمله آنها این بود: «دفینه‌ای که در خرابه‌ها و زیر «أرام» و سنگ‌های نشاندار می‌یابیم؟» و رسول خدا (ص) فرمود: «هم آنها و هم «رکاز» و معدن طلا و نقره خمس دارند.»<sup>۲</sup>

و در نه‌ایه اللغة، لسان العرب و تاج العروس ماده «سیب» و نه‌ایه الإرب و عقد الفرید و اسد الغابه، گویند: «در نامه رسول خدا به «وائل بن حجر» آمده بود که: «در سیوب خمس است» و سیوب به معنای رکاز یعنی معدن طلا و نقره باشد.»

و گوید: گفته‌اند: «سیوب رگه‌های طلا و نقره است که در معدن به وجود می‌آید و ظاهر می‌شود» و: «سیوب جمع سیب یعنی بخشش و عطا است و مراد رسول خدا از آن، اموال دفن شده دوران جاهلیت یا معدن بوده است؛ زیرا اینها از فضل و بخشش خدا به یا بندگان آن است.»

مشروح نامه رسول خدا به وائل در نه‌ایه الإرب قلعشندی آمده است.<sup>۳</sup>

۱ - همان، ج ۳ ص ۱۲۸. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۷۷، و مغازی واقدی، ص ۶۸۲.

۲ - همان، ج ۲ ص ۱۸۶ و ۲۰۲ و ۲۰۷. سنن ترمذی، ج ۱ ص ۲۱۹، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۷.

۳ - نه‌ایه الإرب، ص ۲۲۱ به نقل از کتاب «الشفاء» قاضی عیاض. عقد الفرید، ج ۲ ص ۴۸، و

اسد الغابه، ج ۳ ص ۳۸.

### تفسیر الفاظ این احادیث:

ترمذی گوید: «عجماء، حیوان رها شده از دست صاحب خویش است که خسارات زمان فرارش بر عهده صاحبش نیست؛ و اینکه فرموده: «آسیب معدن هدر است» معنایش این است که، اگر کسی معدنی را حفر کند و انسانی در آن بیفتد، بر صاحب آن غرامتی نباشد؛ همچنین است چاه آبی که انسان برای خیرات حفر کند و کسی در آن بیفتد، بر حفرکننده غرامتی نیست. و «رکاز» دفینه‌های زمان جاهلیت بوده که هر کس بیابد باید خمس آن را به حاکم پرداخت کند و بقیه از آن اوست»<sup>۱</sup>

و در نهاية اللغة ابن اثیر، ماده «ارم» گوید: «أرام، نشانه‌ها، و آن سنگ‌های انبوهی بود که در پناهگاهها نصب می‌کردند تا نشان و راهنمای راه باشد و واحد آن «إرم» است؛ و عادت مردم جاهلی بر آن بود که هرگاه در مسیر خود چیزی می‌یافتند که نمی‌توانستند همراه ببرند، سنگهایی را بر روی آن می‌گذاشتند تا در بازگشت آن را شناخته و بردارند.»

و در لسان العرب و دیگر کتب لغت گویند: «رکاز، قطعه طلا و نقره یا معدنی است که از زمین بیرون می‌آید و واحد آن «رکزه» است که گوئی در زمین تثبیت و پابرجا شده است.»

و در نهاية اللغة گوید: «رکزه، قطعه‌ای از گوهرهای متمرکز و تثبیت شده زمین، و جمع آن «رکاز» است.»

### خلاصه روایات گذشته:

فشرده روایات گذشته می‌گوید: رسول خدا(ص) دستور داد تا خمس طلا و نقره‌ای را که از زمین بیرون می‌کشند پرداخت نمایند؛ گنج باشد یا معدن فرقی ندارد، و روشن است که این دو از غنایم جنگی نیستند تا مراد از واژه «غَنِمْتُ» در آیه شریفه خمس - چنانکه برخی پنداشته‌اند - تنها خمس غنایم جنگی باشد؛ پس، از مجموع آنچه گذشت ثابت شد که خمس در اسلام اختصاص به غنایم جنگی ندارد؛ همان‌گونه که برخی از فقهای مکتب خلفا از این روایات همین را استنباط کرده‌اند و پرداخت خمس از غیر غنایم جنگی را واجب دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

قاضی ابویوسف در کتاب «خراج» خود گوید: «خمس در هرچه که از معادن به دست آید، در اندک و بسیار آن، واجب است، و اگر کسی در معدنی کمتر از دویست درهم نقره، یا کمتر از بیست درهم طلا بیابد، آن هم خمس دارد، و اینجا جای زکاة نیست،<sup>۲</sup> و این دو در موضع غنایم‌اند، و در خاک آنها [=طلا و نقره] خمسی نیست، چون خمس بر طلا و نقره خالص، و بر آهن و مس و سرب

---

۱ - الخراج، ص ۲۵ - ۲۷.

۲ - مراد او از زکاة در اینجا «صدقه» است که در مقابل خمس قرار دارد.

تعلق می‌گیرد؛ و بر مقداری از آن که خرج استخراج شود خمس نیست، که گاهی همه آن خرج استخراجش می‌شود و در این صورت خمس ندارد و خمس آن پس از تصفیه و ناب سازی است، اندک باشد یا بسیار فرقی ندارد؛ و اما سنگهای استخراجی از معادن مانند: یاقوت و فیروزه و سُرْمه و جیوه و گوگرد و گِل سرخ، مشمول حکم خمس نیستند،<sup>۱</sup> چون همه آنها به منزله گل و خاک هستند.»

و گوید: «اگر کسی به چیزی از طلا و نقره یا آهن یا سرب یا مس دست یابد و سخت بدهکار باشد، این بدهی باعث ابطال خمس نمی‌شود، آیا نمی‌بینی که اگر فردی از سپاهیان به غنیمتی از دشمن برسد، خمس آن جدا می‌شود و به وامدار بودن و نبودن او توجه نمی‌شود و وامداری مانع خمس نیست!» و گوید: «اما رکاز، یعنی: طلا و نقره‌ای که خدای عزوجل از ابتدای خلقت زمین آفریده و در آن جای داده، خمس آن نیز واجب است، و کسی که در غیر ملک دیگران به گونه‌ای عادی دفینه‌ای بیابد که حاوی طلا و نقره یا گوهر یا جامه‌ای باشد، خمس آن نیز واجب است و چهار پنجم آن سهم یابنده است و آن به منزله غنیمتی است که گروهی به دست می‌آورند و خمس آن جدا می‌شود و بقیه بدانها می‌رسد.»

و گوید: «اگر کافر حربی در سرزمین اسلام دفینه‌ای بیابد، و در امان کسی وارد شده باشد، همه آن از او گرفته می‌شود و چیزی از آن به او نمی‌رسد؛ ولی اگر کافر ذمی باشد، تنها خمس آن از او گرفته می‌شود، همان گونه که از فرد مسلمان گرفته می‌شود، و چهار پنجم آن تحویل او می‌گردد. همچنین است حال برده مکاتبی که دفینه‌ای را در سرزمین اسلام بیابد، که او نیز پس از پرداخت خمس،

۱ - این نظر مخالف عموم آیه خمس است و با آنچه که در فقه امامان اهل‌البیت (ع) آمده نمی‌سازد.

بقیه را مالک می شود.»

و نیز، در «فصل آنچه از دریا بیرون می آید» خطاب به خلیفه هارون الرشید می گوید: «یا امیرالمؤمنین! در پاسخ سؤال شما از آنچه که از دریا بیرون می آید [می گویم]: آنچه که از دریا بیرون می آید، زیور و عنبر، نیز خمس دارد.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

تا اینجا روایات فرمان رسول خدا (ص) درباره پرداخت خمس از غیر غنایم جنگی، و استنباط فقها از این روایات را ملاحظه کردیم، اکنون به نامه ها و عهدنامه های آن حضرت که در آنها به پرداخت خمس فرمان داده می پردازیم:

### خمس در نامه ها و عهدنامه های رسول خدا (ص)

الف - در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن نسائی و مسند احمد، گویند: «هنگامی که هیئت نمایندگی «عبدالقیس» به رسول خدا (ص) گفتند: «مشرکان قبیله مُضَر بین ما و شما فاصله انداخته اند و ما جز در ماههای حرام به شما دسترسی نداریم، لذا آموزه ای را به ما بیاموز که اگر بدانها عمل کنیم وارد بهشت گردیم، و نیز، اطرافیانمان را بدان فراخوانیم» پیامبر فرمود: «من شما را به چهار چیز امر، و از چهار چیز نهی می کنم: به خدا ایمان بیاورید، و آیا می دانید ایمان به خدا چیست؟ شهادت لا اله الا الله، اقامه نماز، دادن زکاة و اینکه «خمس غنایم» را بپردازید...»<sup>۲</sup>

پیامبر (ص) هنگامی که به نمایندگان قبیله «عبدالقیس» فرمود که باید «خمس

۱ - الخراج، ص ۸۳.

۲ - صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۲۰۵، و ج ۱ ص ۱۳ و ۱۹، و ج ۳ ص ۵۳. صحیح مسلم، باب الأمر بالایمان، ج ۱ ص ۳۵ و ۳۶. سنن نسائی، ج ۲ ص ۳۳۳، و مسند احمد، ج ۳ ص ۳۱۸ و ج ۵ ص ۱۳۶. و عبدالقیس قبیله ای از ربیعیه بودند که در تهامه می زیستند و بعد به بحرین رفتند. هیئت نمایندگی آنها در سال نهم هجری خدمت پیامبر رسیدند.

«غنایم» خود را بدهند، مسلّم بود که «خمس غنایم جنگی» را از آنان نمی‌خواست؛ چون آنها کسانی بودند که از بیم مشرکان قبیله مضر - به جز در ماههای حرام - توان خروج از محدوده خود را نداشتند، پس مراد آن حضرت از «غنایم» معنای حقیقی آن در زبان عرب بود، یعنی: «دستآورد و سود بدون مشقت» چنانکه تفسیر آن گذشت؛ یعنی: آنها باید خمس دستآورد خود را می‌دادند، یا لااقل مراد آن حضرت معنای حقیقی غنایم در شرع بوده که شامل: «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی است».

همین معنی در «عهدنامه‌ها»ی منعقد با هیئت‌های نمایندگی قبایل عربی و نامه‌هایی که سفیران آن حضرت برای آنها می‌بردند و احکام والیان او بر آنان، در همه آنها مشهود است؛ مانند آنچه در فتوح بلاذری آمده و گوید: «هنگامی که خبر پیروزی و حقانیت رسول خدا (ص) به یمانیان رسید، نمایندگان آنها نزد آن حضرت آمدند و او برای آنها عهدنامه‌ای نوشت که با اسلام آوردن، اموال و اراضی و معادنشان تثبیت و برقرار می‌ماند، که آنها اسلام آوردند و پیامبر سفیران و کارگزاران خود را نزد ایشان فرستاد تا شرایع اسلام و سنت‌های آن را به آنها بیاموزند و صدقات آنان را دریافت کنند و از کسانی که بر نصرانیت و یهودیت و مجوسیت باقی می‌مانند «جزیه» بگیرند».

ب - همو و ابن هشام و طبری و ابن کثیر یادآور شده‌اند که، پیامبر (ص) هنگامی که «عمرو بن حزم» را به یمن فرستاد، برای او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این بیانی از خدا و رسول خداست: «يا ايّها الذين آمنوا اوفوا بالعقود»: «ای مؤمنان به پیمانها وفا کنید»<sup>۱</sup> این عهدنامه‌ای است از محمد نبی و رسول خدا برای «عمرو بن حزم» آنگاه که او را به یمن فرستاد:

فرمانش می‌دهد تا در تمام کارهای خود تقوای الهی پیشه کند و اینکه «خمس خدا» را از «غنائیم» بگیرد و «صدقات»ی را که خدا بر مؤمنان واجب فرموده دریافت کند: از محصول دیمزارها یک دهم و از محصول آبیاری دستی یک بیستم.<sup>۱</sup>

ج - عهدنامه آن حضرت برای قبیله «سعد هذیم» از قضاعه و قبیله «جذام» در نوشته‌ای واحد، که «صدقات» واجب را به آنها یاد داده و فرمانشان می‌دهد که «صدقه» و «خمس» را به فرستادگان او: «أَبْنَى و عَنبَسَه» یا کسی که آن دو می‌فرستند تحویل دهند.<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) هنگامی که از دو قبیله «سعد و جذام» می‌خواهد که صدقه و خمس را به فرستادگان او یا نمایندگان آنها تحویل دهند، چنان نبوده که خمس غنائیم جنگ آنها با کفار را از ایشان مطالبه کند، بلکه مراد آن حضرت تنها صدقات و خمس واجب شده بر آنها از سود کار و دستاوردها بوده است.

د - همچنین عهدنامه‌ای است که برای «مالک بن احمر جذامی» و پیروان مسلمان او نوشته که: «تا آنگاه که نماز را بر پای بدارند و از مسلمانان پیروی کنند و از مشرکان دوری نمایند و «خمس غنائیم» را بپردازند و سهم غارمین و امداران و... را بدهند، در امانند...».<sup>۳</sup>

۱ - فتوح البلدان، باب یمن، ج ۱ ص ۸۲. سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۶۵ - ۲۶۶. تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۷۲۷ - ۱۷۲۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۷۶. خراج ابویوسف ص ۸۵. در این باره روایت دیگری نیز هست که حاکم در ج ۱ ص ۳۹۵ و مستدرک و متقی هندی در ج ۵ ص ۵۱۷ کنز العمال آن را آورده‌اند.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۷۰. «جذام» قبیله بزرگی از قحطانیان بود که در جمهره ابن حزم ص ۴۲۰ - ۴۲۱، نسب آنها ذکر شده است. «سعد هذیم» نیز از تیره‌های قضاعه و منسوب به قحطان است که نسب آنها در جمهره ص ۴۷۷، آمده است.

۳ - اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۷۱. اصابه، ج ۳ شماره ۷۵۹۳. لسان المیزان، ج ۳ ص ۲۰، که نام او در

هـ - و عهدنامه‌ای که برای «فجیع» و پیروان او نوشت: «از محمد رسول خدا به فجیع و پیروان او، که اسلام آورده و نماز را بر پای داشته و زکات را داده و خدا و رسول او را اطاعت کرده، و «خمس خدا» را از «مغانم» پرداخت نموده و پیامبر و یارانش را یاری کرده و بر اسلامش گواه گرفته و از مشرکان جدا شده، همانا او ایمن به امان خدا و امان محمد است.»<sup>۱</sup>

و - عهدنامه اسبذیین: «از محمد رسول خدا به بندگان خدا «اسبذیین» ملوک عمان، کسانی از آنها که در بحرین هستند، آنها اگر ایمان آورند و نماز را بر پای بدارند و زکات را پرداخت کنند و خدا و رسول خدا را اطاعت نمایند و «حق پیامبر» را پردازند و راه مسلمانان را بپویند، آنها مؤمنند و هر چه دارند براساس اسلام از آن خودشان است، مگر اموال آتشکده که از آن خدا و رسول است، و اینکه یک دهم محصول خرما و یک بیستم محصول دانه‌ها «صدقه» است، و اینکه باید مسلمانان را یاری و خیر خواهی کنند، و اینکه آسیاب‌های آنها از آن خودشان است تا هر چه خواستند آرد کنند.»<sup>۲</sup>

و مراد از «حق پیامبر» در این نامه، تنها «خمس» یا خمس و «صفی» با هم است که معنای صفی گذشت.

۱ - آن به جای مالک، مبارک آمده است. مالک از تیره‌های کهلان و زیستگاه آنها بین «مدین» به سوی «تبوک» بوده و چون اسلام آورد از رسول خدا خواست تا برای او نامه‌ای بنویسد و قومش را به اسلام دعوت کند که آن حضرت نامه را در پوستی به عرض چهار انگشت و طول یک وجب برای او نوشت.

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۳۰۴ - ۳۰۵. اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۷۵، و اصابه، ج ۴ شماره ۶۹۶۰.

۲ - الوثائق السياسية به نقل از الاموال ابوعبید، ص ۵۲، و صبح الاعشی قلقشندی، ج ۶ ص ۳۸۰.

و اسبذ از قریه‌های هجر است، و اینکه گفته شده منسوب به اسبذیتی است که اسب پرست بوده‌اند، با آنچه که در نامه رسول خدا (ص) آمده و آنها را «بندگان خدا» نامیده منافات دارد؛ چون پیامبر آنها را به عبودیت خدا نسبت داده و این با نسبت دادن آنها به اسب پرستی نمی‌سازد. مراجعه کنید: فتوح البلدان،



ز - همچنین مراد از «حظّ الله» و «حظّ الرسول» که در نامه آن حضرت به «حدس و لخم» آمده نیز «خمس» است که فرموده: «به کسانی از «حدس و لخم» که اسلام آوردند و نماز را بر پای دارند و زکات را پردازند و «حظّ الله» - یعنی سهم خدا - و حظّ الرسول را ادا کنند و از مشرکین جدا گردند، اینان در پناه خدا و پناه محمدند؛ و هر که از دینش رویگردان شود، ذمه خدا و ذمه رسول از او برداشته است...»<sup>۱</sup>

ح - و در آنچه که برای «جناده ازدی» و قوم او و پیروانش نوشته که: «مادامی که نماز را برپای دارند و زکات را پردازند و خدا و رسول را اطاعت کنند و «خمس خدا» و سهم پیامبر را از «غنائم» ادا نمایند و از مشرکان جدا شوند، ذمه خدا و ذمه محمد بن عبدالله از آن ایشان خواهد بود...»<sup>۲</sup>

ط - و در آنچه که برای «معاویه بن جریول طائی» نوشته که: «برای کسی که اسلام آورد و نماز را بر پای دارد و زکات را پردازد و خدا و رسول را اطاعت کند و «خمس خدا» و سهم پیامبر را از «غنائم» ادا نماید و از مشرکان جدا شود و بر اسلام خود گواه بگیرد، او ایمن به امان خدا و رسول است و آنچه در حال اسلام آوردن داشته از آن خود اوست...»<sup>۳</sup> و نامه دیگری که برای «جوین طائی» نوشته که ممکن است همان نامه پیشین با اندکی اختلاف به روایتی دیگر باشد.<sup>۴</sup>

ی - و آنچه که برای «جهینه بن زید» نوشته که: «زیر و روی آن سرزمین و

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۶۶. حدس بن اریش تیره‌ای بزرگ از قبیله لخم قحطانی بودند که نسب آنها در جمهره ابن حزم، ص ۴۲۳، آمده است.

۲ - همان، ج ۱ ص ۲۷۰. اسد الغابه، ج ۱ ص ۳۰۰، شرح حال جناده، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۵ ص ۳۲۰.

۳ - همان، ج ۱ ص ۲۶۹.

۴ - همان.

پست و بلندش از آن شما باشد تا گیاهش را بچرانید و آبش را بنوشید، بدین قرار که «خمس» را بپردازید، و در «تبعه» و «صریعه» اگر جمع آمدند، دو گوسفند است و اگر جدا شدند هر یک را یک گوسفند است، و بر اهل مثیر [= صاحب گاوِ شخم زن] پرداخت صدقه واجب نیست...»<sup>۱</sup>

ابن اثیر در نه‌ایة اللغه گوید: «تبعه» نامی است برای چیزی که زکات آن واجب می‌شود؛ و «صریعه» گله شتر و گوسفند است و گوید: «مراد از «صریعه» در حدیث، صد و بیست و یک تا دویست گوسفند است که اگر بدین نصاب برسند، زکات آن، دو گوسفند است و اگر از آن دو نفر بود و آنها را از هم جدا کردند، هر یک از آنان باید یک گوسفند بدهند.»

ک - و در برخی از نامه‌های رسول خدا، پس از ذکر «سهم النبی» ذکر «صفی» نیز آمده است؛ مانند نامه‌ای که به «ملوک حمیر» نوشت: «اما بعد، و خداوند شما را با هدایت خویش هدایت فرموده است، اگر خود را اصلاح کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید و نماز را بر پای دارید و زکات را بپردازید و «خمس خدا» و سهم پیامبر و خالصه او و صدقه واجب بر مؤمنان را ادا نمایید...»<sup>۲</sup>

ل - و آنچه که در نامه آن حضرت برای «بنی ثعلبه بن عامر آمده که: «هر که از آنان اسلام آورد و نماز را بر پای دارد و زکات را بپردازد و «خمس غنایم» و

۱ - الوثائق السياسية، ص ۱۴۲ شماره ۱۵۷ به نقل از جوامع سیوطی. جهینه بن زید از قبیله قضاعه از قحطان است که نسب آنها در جمهره ابن حزم، ص ۴۴۴ - ۴۴۶، آمده است.

۲ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۸۵. سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۵۸ - ۲۵۹. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۳۹۵. تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۶ ص ۲۷۳ - ۲۷۴. کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۶۵، و الاموال ابو عبید، ص ۱۳. قبیله حمیر تیره‌ای بزرگ از قحطانیان بنی سبا بود که پیش از اسلام در یمن می‌زیستند و در سال نهم هجری نمایندگان خود را خدمت رسول خدا فرستادند و نامه آن حضرت برای «حارث بن عبد کلل» و «نعمان» از ملوک حمیر بود. شرح حال این قبیله در جمهره ابن حزم، ص ۴۳۲ - ۴۳۸، آمده است.

سهم پیامبر و «صفی» را ادا نماید، او ایمن به امان خدا باشد...»<sup>۱</sup>.

م - و آنچه که در نامه آن حضرت برای «بنی زهیر» آمده که: «... شما اگر به یکتائی خدا و رسالت محمد شهادت بدهید و نماز را بر پای دارید و زکات را پردازید و «خمس غنایم» و سهم پیامبر و سهم «صفی» را ادا نمایید، شما ایمن به امان خدا و رسول او هستید.»<sup>۲</sup>

ن - و آنچه که در نامه آن حضرت برای برخی از بزرگان «جهینه» آمده که: «هر که از ایشان اسلام آورد و نماز را بر پای دارد و زکات را پردازد و خدا و رسول را اطاعت کند و «خمس غنایم» و سهم النبی، صفی، را ادا نماید.»<sup>۳</sup>

«صفی» که در این نامه‌ها آمده و جمع آن «صفایا»ست، خالصه رسول خدا از اموال و املاک است، و چنانکه پیش از این توضیح دادیم، از سهم خمس آن حضرت جداست.

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، ذکر «خمس» در دو نامه دیگر منسوب به رسول خدا نیز آمده است که ما به آن دو نامه اعتماد نکردیم، چون در اولی آمده که آن را برای «عبد یغوث» نوشته است،<sup>۴</sup> و نمی‌توان باور کرد که رسول خدا (ص) برای «عبد یغوث» نامه بنویسد؛ زیرا «یغوث» نام یک بُت بوده و

۱ - اصابه، ج ۲ ص ۱۸۹ شماره ۴۱۱۱. استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۱۸۶. اسد الغابه، ج ۳ ص ۳۴. بنو ثعلبه بن عامر تیره‌ای از بکرین وائل از عدنانیان بودند که در سال هشتم هجری نمایندگانشان را خدمت رسول خدا (ص) فرستادند، شرح بیشتر را در جمهره ابن حزم، ص ۳۱۶، طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۹۸، و عیون الر، ج ۲ ص ۲۴۸، بجوئید.

۲ - سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۲ ص ۵۵، و چاپ دار احیاء السنة النبویة، ج ۳ ص ۱۵۳ - ۱۵۴. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹. طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۷۹. مسند احمد، ج ۵ ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۶۳. اسد الغابه، ج ۵ ص ۴ و ص ۳۸۹، و الاموال ابوعبید، ص ۱۳.

۳ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۷۱.

۴ - همان، ج ۱ ص ۲۶۸.

پیامبر اینگونه اسامی را تغییر می داد، مانند «عبد العزى» که آن را به «عبدالرحمن» بدل کرد، و «عبدالحجر»<sup>۱</sup> و «عبد عمرو الأصم» که آن دو را به «عبدالله» تغییر داد.<sup>۲</sup>

و نامه دوم که گفته شده: آن را برای «نهشل بن مالک واثلی»<sup>۳</sup> نوشته است، ابتدای آن به جای «بسم الله الرحمن الرحيم»، که رسول خدا نامه های خود را با آن آغاز می کرد، «بسمک اللهم» آمده است.

\* \* \*

در نامه ها و عهدنامه های گذشته، چنانکه دیدیم، رسول خدا (ص) هنگامی که برای قبیله «سعد هذیم» نوشت که باید «خمس و صدقه» را به فرستادگان او بدهند، از آنان نخواست تا خمس غنائم جنگی خود را بپردازند، بلکه خمس و صدقه ای را که به اموالشان تعلق می گرفت می خواست.

همچنین در نامه ای که به قبیله «جهینه» نوشت که، آب آن سرزمین را بنوشند و مراتع آن را بچرانند، بدین شرط که «خمس و صدقه» بپردازند، پرداخت خمس را مشروط به وارد شدن در جنگ و اکتساب غنائم ننمود، بلکه شرط بهره وری از مواهب زمین را، پرداخت خمس و صدقه قرار داد، یعنی: در واقع حکم اسلامی حاکم بر کسب و کار را بدانان آموخت.

و نیز، در نامه به هیئت نمایندگی «عبد القیس» که از خوف مشرکان توان خروج از محدوده خود را - به جز در ماههای حرام - نداشتند، ضمن آموختن جملاتی که اگر بدانها عمل کنند وارد بهشت می شوند، آنگاه که فرمود باید «خمس غنائم» را بپردازند، از آنان نخواست که خمس غنائم جنگی خود بر ضد

۱ - به شرح حال او در اسد الغابه مراجعه کنید.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۳۰۵.

۳ - همان، ج ۱ ص ۲۴۸.

مشرکان را بپردازند، بلکه از آنها خواست تا خمس دستاوردهای خود را ادا نمایند.

همچنین در عهدنامه‌ای که برای کارگزار خود «عمرو بن حزم» نوشت تا صدقات و خمس را از قبایل یمن دریافت کند، از او نخواست تا خمس غنایم جنگی آن قبایل را بستاند.

و نیز، در نامه‌هایی که به آن قبایل و دیگران نوشت تا خمس بدهند، و در نامه‌هایی که به دیگر کارگزارانش - به جز عمرو بن حزم - نوشت که خمس قبایل را بستانند، شأن «خمس» در تمام این نامه‌ها و عهدنامه‌ها، شأن «صدقه» است که هر دو «حق خدا» در اموالند و به وجوب خدائی واجب شده‌اند.

و آنچه که نظر ما را تأیید و تأکید می‌کند، که خمس در این نامه‌ها، خمس غنایم جنگی نیست، آن است که «حکم جنگی» در اسلام با آنچه که در قبایل عربی پیش از اسلام بود، کاملاً مخالف است و چنان نیست که هر مجموعه یا فردی در اسلام اختیار داشته باشد به قبایل غیر همپیمان خود یورش برد و به هرگونه که شد اموال آنها را غارت کند، و هرکس هرچه را به یغما برد از آن او باشد، و چیزی جز یک چهارم سهم رئیس بر عهده او نباشد، نه، چنین چیزی در اسلام پذیرفته نشده تا پیامبر هم به جای یک چهارم اموال غارتی، خمس و یک پنجم آن را از ایشان مطالبه کند! نه، در اسلام هیچ فرد و گروهی از پیش خود حق اعلان جنگ با غیر مسلمان و یورش و غارت دلخواه بر آنها ندارد، و تنها حاکم اسلامی است که براساس قوانین اسلام حق تعیین و قرار آن را دارد و افراد مسلمان حکم و قرار او را انجام می‌دهند. بعلاوه آنکه این حاکم اسلامی یا نماینده اوست که پس از پیروزی، تمام غنایم جنگی را در اختیار می‌گیرد و احدی از افراد سپاه چیزی از غنایم را، به جز اموال شخصی مقتول، مالک نمی‌شود و همه جنگاوران هر چه را به دست آورده نزد حاکم یا نماینده او

می‌آورند که اگر چنین نکنند از خیانتکاران محسوب شده و ننگ آن را بر خانواده خویش تحمیل و عذابش را در قیامت تحمل می‌کنند! و حاکم اسلامی نیز - پس از اخراج خمس - سهم پیاده و سوار را تعیین، و بخشی را به زنان مجاهدان اختصاص می‌دهد، و گاهی غایب از جنگ را نیز در غنایم شریک می‌سازد، و گاهی نیز، به «مؤلفه قلوبهم» بسی بیش از مومن مجاهد می‌بخشد.

و حال که اعلان جنگ و اخراج «خمس غنایم جنگی» در زمان رسول خدا (ص)، از شئون پیامبر است، پس معنای درخواست خمس از مردم و تأکید بر آن در نامه‌ها و عهدنامه‌های پیاپی، چیزی جز خمس اموال و دستاوردهای مخاطبان نباشد، خمسی همانند صدقه که ویژه غنایم جنگی نیست. بنابراین، چاره‌ای نداریم جز آنکه واژه «مغنم» و «غنایم» را که در این نامه‌ها و عهدنامه‌ها آمده، یا به همان معنای لغوی: «دست‌یابی بدون مشقت بر اشیاء» حمل کنیم و یا به معنای شرعی آن یعنی: «آنچه که از راه جنگ و غیر جنگ به دست آمده است» تفسیر نمائیم.

و بر آن بیفزائید آنچه را که پیش از این در تفسیر «غنیمت»، در ابتدای این مبحث آوردیم، که غنیمت در جامعه اسلامی پس از تدوین کتب لغت، در غنایم جنگی به کار برده شد و «حقیقت متشرعه» گردید؛ بنابراین، حمل چیزی که در حدیث رسول خدا آمده، بر آنچه که قریب دو قرن بعد در عرف مردم پذیرفته شده، صحیح نیست.

و اما آنچه که در برخی از این نامه‌ها و عهدنامه‌ها با عنوان: «حظّ الله و حظّ الرسول» یا «حقّ النبی» یا «سهم النبی» و امثال آن ذکر شده، همان چیزی است که در این آیه کریمه آمده است: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فانّ لله خمسة و للرسول و...» و نیز، در سنت نبوی که این آیه را تفسیر و تبیین می‌کند، آنجا که «سهم خدا و سهم پیامبر» از «غنایم» یعنی «خمس» را تعیین می‌کند که حق آن دو

و حظ آن دو نیز هست.

اکنون که ثابت شد پیامبر (ص) «خمس» غنایم جنگی و غنایم غیر جنگی هر دو را دریافت می‌کرد، و از هر که اسلام می‌آورد می‌خواست تا خمس دستاوردهای خود را - به جز آنچه که مشمول وجوب صدقه بود - پرداخت نماید، اکنون به بحث و بررسی «جایگاه خمس» و موارد مصرف آن می‌پردازیم:

### جایگاه خمس در کتاب و سنت:

#### نخست - در قرآن کریم:

آیه خمس با صراحت بر آن است که «خمس» از آن خدا و رسول و ذی القربی، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. اینک می‌پرسیم: «ذی القربی» و کسانی که در این آیه به دنبال ذی القربی آمده‌اند کیانند؟

#### الف - ذی القربی

شان «ذی القربی» و «قربی» و «اولی القربی» [= خویشاوند] در کلام عرب، از حیث مرجع ضمیر و ظاهر، شأن «والدین» است؛ یعنی: همان گونه که هر جا لفظ «والدین» بیاید، مراد از آن والدین کسانی است که پیش از آن صریح یا مضمراً یا مقدر معرفی شده‌اند، لفظ: «قربی» و «اولی القربی» و «ذوی القربی» نیز چنین است؛ نمونه آشکار و صریح آن در قرآن کریم آیه ۱۱۳ سوره توبه است که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قَرَبَىٰ﴾ یعنی: «پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان استغفار کنند، اگر چه از نزدیکانشان باشند» که مراد از «اولی القربی» [= نزدیکان] در اینجا، نزدیکان پیامبر و مؤمنانی است که در ابتدای آیه با صراحت ذکر شده‌اند.

و نمونه مضمراً آن آیه ۱۵۲ سوره انعام است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قَرَبَىٰ﴾: «و هرگاه سخن می‌گوئید، عدالت بورزید، اگر چه درباره نزدیکان باشد» که مراد از «ذا قربی» در اینجا، مرجع ضمیر در «قُلْتُمْ»

است، یعنی: نزدیکان شما.

و مثال مقدر آن آیه ۸ سوره نساء است که می‌فرماید: ﴿و اذا حضر القسمة اولو القربى﴾: «و اگر به گاه تقسیم، خویشاوندان نیز حضور داشتند» که مراد از «اولو القربى» خویشاوندان «میت»ی است که در اینجا مقدر است و در آیه پیشین ذکر شده، همچنین است حال سایر مواردی که در قرآن کریم از «ذی القربى و اولی القربى» یاد شده است.

خداوند در دو مورد نیز، «والدین» و «ذی القربى» را در کنار هم قرار داده و در آیه ۸۳ بقره فرموده: ﴿و بالوالدین احسانا و ذی القربى﴾: «و به پدر و مادر و خویشاوندان احسان کنید» و در آیه ۳۶ نساء فرموده: ﴿و بالوالدین احسانا و بذی القربى﴾ که مراد آیه اول، پدران و مادران قوم بنی اسرائیل و خویشاوندان آنهاست که پیش از آن با صراحت ذکر شده‌اند، و مراد آیه دوم پدر و مادر و خویشاوندان مرجع ضمیر در ﴿و اعبدوا﴾ و ﴿لا تشركوا﴾ است که مؤمنان این امتند.

اکنون که این معنی ثابت شد می‌گوئیم: «هنگامی که خداوند در آیه خمس می‌فرماید: ﴿و اعلموا انما غنتم من شیء فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربى﴾ بناچار باید مراد از «ذی القربى» در اینجا، خویشاوندان رسول خدا (ص) باشند که نامش پیش از آن، بدون فاصله ذکر شده است؛ و اگر چنین نیست، پس مراد خدا از «ذی القربى» در اینجا چه کسانی هستند؟!

همچنین است حال «ذی القربى» در آیه ۷ سوره حشر که می‌فرماید: ﴿ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى لله و للرسول و لذی القربى﴾: «آنچه را که خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانید، از آن خدا و رسول و خویشاوندان است» که مراد از آن، خویشاوندان رسول خداست که نام او پیش از آن با صراحت بیان شده است.



و نیز، مراد از «قربی» در آیه ۲۳ سوره شوری که می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»: «بگو: من هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم جز مودت خویشاوندان» مراد از آن خویشاوندان ضمیر فاعل در «أَسْأَلُكُمْ» است که همان رسول خدا (ص) باشد.<sup>۱</sup>

ب - یتیم: صغیری که پدر از دست داده و به حد بلوغ نرسیده است.

ج - مسکین: نیازمندی که نیاز او زمینگیرش کرده است.

د - ابن السبیل: مسافری که در سفر خود در مانده است.<sup>۲</sup>

و سیاق آیه خمس دلالت بر آن دارد که مراد «یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان» خویشاوند رسول خدا هستند، و شأن این الفاظ در آیه، شأن «ذی القربی» بی است که پیش از آنها آمده است.

به ویژه که خداوند متعال برای «مسکین و ابن سبیل» - از غیر بنی هاشم - در «صدقات» سهم خاص قرار داده است؛ آنجا که مورد «صدقه» را در سوره توبه / ۶۰ تعیین کرده و فرموده: «أَنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ ... وَ ابْنِ السَّبِيلِ ...»: «صدقات تنها از آن فقیران و مسکینان... و در راه ماندگان است...» و این «صدقه» بر مسکین و فقیر بنی هاشم حرام شده و خداوند به جای آن سهمی از «خمس» را برای ایشان مقرر فرموده است.

---

۱ - ممکن است دانشمندان آینده، بحث ما درباره «ذی القربی» و امثال آن را توضیح واضح‌تر بدانند، چیزی که صرف وقت در شرح آن شایسته نباشد؛ آری آنها نمی‌دانند که ما از آرای نخواستۀ این عصر که از فهم مصطلحات اسلام و عقاید و احکام آن بسی منحرف و بعید است چه می‌کشیم! و این است که ما را وادار می‌کند تا به این شرح و بسط بپردازیم!

۲ - مراجعه کنید: تفسیر مجمع البیان، تفسیر آیه خمس، و مفردات راغب، ماده «سبل».

## دوم - در سنت و نزد مسلمانان:

خمس در حیات رسول خدا (ص) به شش سهم تقسیم می شد: خدا و رسول دو سهم، خویشاوندان رسول خدا یک سهم و... تا آنگاه که آن حضرت رحلت فرمود.<sup>۱</sup>

از ابی العالیه ریاحی روایت کنند که گفت: «هرگاه غنیمتی را نزد رسول خدا (ص) می آوردند، آن را به پنج سهم تقسیم می کرد که چهار پنجمش از آن مجاهدان بود. سپس خمس آن را برمی داشت و بعد، مشتی از آن را برمی گرفت و برای کعبه قرار می داد و آن سهم خدا بود. سپس بقیه را به پنج سهم تقسیم می کرد: سهمی برای رسول، سهمی برای ذی القربی، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مسکینان و سهمی برای ابن السبیل» گوید: «و آن را که برای کعبه قرار می داد، همان سهم خدا بود.»<sup>۲</sup>

این دو روایت تصریح می کند که «خمس» بر شش سهم تقسیم می شد، و این کاملاً صحیح است، چون با نصّ آیه خمس توافق دارد، و آنچه که در روایت ابی العالیه آمده، که رسول خدا «سهم خدا» را برای کعبه قرار می داد، ممکن است این کار یک بار اتفاق افتاده باشد، و به نظر ما سخن صواب در این باره آن است که «عطاء بن ابی رباح» نقل کرده و گوید: «خمس خدا و خمس رسول خدا یکی بود و رسول خدا آن را هرگونه که می خواست و می پسندید مصرف می نمود.»<sup>۳</sup>

۱ - مراجعه کنید: تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴.

۲ - الأموال ابو عبید، ص ۳۲۵ و ص ۱۴. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴. احکام القرآن جصاص، ج ۳ ص ۶۰ و فشرده آن در ص ۶۱. ابی العالیه، رفیع بن مهران در سال ۹۰ یا بعد آن وفات کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۲۵۲.

۳ - همان، ص ۱۴. عطاء بن ابی رباح در سال ۱۱۴ هـ وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۲.

و همانند آن روایت «ابن جریج» است که گوید: «... چهار پنجم آن سهم مجاهدان حاضر در جنگ بود و یک پنجم باقی مانده سهم خدا و سهم رسول خدا بود که پیامبر هرگونه می خواست مصرفش می نمود و سهم ذوی القربی و...»<sup>۱</sup>

و سخن صحیح و صواب در روایت ابی العالیه و ابن جریج آن است که: «سهم خدا و سهم رسول خدا از خمس در اختیار پیامبر بوده و آنحضرت هرگونه که می خواست به مصرفش می رسانید»، اما آنچه که از این دو روایت به دست می آید که: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی است»، این معنی مخالف ظاهر آیه خمس است؛ چون خداوند خمس را در این آیه به شش سهم تقسیم کرده است، مگر آنکه مراد این باشد که مورد مصرف آن دو سهم یکی باشد، نه آنکه هر دو سهم یک سهم باشند.

همچنین است روایت «قتاده» که با ظاهر آیه نمی سازد، چون می گوید: «رسول خدا (ص) هرگاه غنیمتی به دست می آورد آن را به پنج سهم تقسیم می کرد و خمس آن برای خدا و رسول خدا بود و بقیه را بر مسلمانان تقسیم می نمود، و آن «خمس»ی را که از آن خدا و رسول بود، برای رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان قرار می داد، و این خمس به پنج سهم تقسیم می شد: سهمی برای خدا و رسول خدا و...»<sup>۲</sup>

و از روایت «ابن عباس» ظاهر می شود که تغییر آن دو سهم به یک سهم، پس از رسول خدا اتفاق افتاده است. گوید: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی شد؛ و

۱ - تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵ با دو سند، ابن جریج، عبدالملک بن عبدالعزیز مکی هم پیمان بنی امیه بود که در سال ۱۵۰ هجری یا بعد آن فوت کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۵۲۰.

۲ - تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴.

ذوی القربی نیز یک سهم داشت، که این دو سهم برای سلاح و مرکب اختصاص یافت.<sup>۱</sup>

و طبری از «مجاهد» گوید: «صدقه بر آل محمد (ص) حلال نبود و بدین خاطر یک پنجم خمس به آنان اختصاص یافت.»<sup>۲</sup>

و گوید: «خداوند می دانست که در بنی هاشم نیز فقیرانی خواهد بود، لذا خمس را برای آنها جایگزین «صدقه» کرد.»<sup>۳</sup>

و گوید: «اینان خویشاوندان رسول خدایند، کسانی که صدقه بر آنان روانیست.»<sup>۴</sup>

و امام علی بن الحسین (ع) به مردی از شامیان فرمود: «آیا در سوره انفال نخوانده ای که فرموده: ﴿و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول و لذی القربی﴾؟

گفت: «چرا خوانده ام، آیا شما همانهایید؟»  
فرمود: «آری.»<sup>۵</sup>

این، تفسیر واژه «ذی القربی» در آیه «خمس» و غیر آن بود. اما «یتامی» و «مساکین»، نیشابوری در تفسیر آیه گوید: «از علی بن الحسین (ع) روایت شده که به آن حضرت گفته شد: «خداوند متعال فرموده: ﴿و الیتامی و المساکین﴾ فرمود: «مراد یتیمان و مساکین ماست.»<sup>۶</sup>

۱- همان، ج ۱۰ ص ۵.

۲- همان، ج ۱۰ ص ۵.

۳- همان، ج ۱۰ ص ۵.

۴- همان، ج ۱۰ ص ۵.

۵- همان.

۶- تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری و خود تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۷. امام علی بن

و طبری از «منهال بن عمرو»<sup>۱</sup> گوید: «از عبدالله بن محمد بن علی و علی بن الحسین درباره «خمس» سؤال کردم و گفتند: «خمس از آن ماست». من به علی گفتم: «خدای متعال می فرماید: ﴿وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ و آنها گفتند: «یتیمان ما و مسکینان ما هستند».<sup>۲</sup>

تا اینجا، مدارک بحث خمس را از کتابهای حدیث و سیره و تفسیر مکتب خلفا آوردیم؛ در بحث بعدی به بیان موارد مصرف خمس در مکتب اهل البیت (ع) می پردازیم.

روایات متواتر امامان اهل البیت (ع) بر آن است که خمس بر شش سهم تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول خدا، سهم ذی القربی، - که سهم ذی القربی در زمان رسول خدا و پس از او، ویژه اهل البیت (ع) بوده است و بعد، به سایر امامان اهل البیت (ع) اختصاص یافته است - و این سهام سه گانه خدا و رسول خدا و ذی القربی تحت این عنوان و از آن این عنوان است، که سهم خدا در اختیار رسول خداست تا هر جا که خواست به مصرفش رساند، و پس از رسول خدا نیز، سهم رسول و سهم خدا از آن امام و جانشین او خواهد بود. پس نیمی از خمس در عصر ما تماماً از آن امام عصر (عج) می باشد: دو سهم از راه وراثت از رسول خدا، و یک سهم از راه تقسیم خدایی که سهم ذی القربی است، و این سه سهم از جهت امامت به امام عصر (ع) می رسد، و سهام سه گانه دیگر سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان بنی هاشم است که خویشاوندان

۱- الحسین زین العابدین (ع) در سال ۹۴ هجری رحلت کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۳۴.

۱ - منهال بن عمرو از موالی کوفه و از طبقه پنجم راویان است که صاحبان صحاح به جز مسلم از او روایت کرده اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۷۸.

۲ - تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۷.

رسول خدایند، همانانی که خداوند در آیه ۲۱۴ سوره شعرا یادشان کرده و فرموده: ﴿و انذر عشیرتک الاقرین﴾: «و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده» که آنها نوادگان عبدالمطلب اند، زنان و مردان آنها، و ایشان غیر از اهل بیت پیامبرند. و ملاک استحقاق در این سه گروه دو چیز است:

الف - خویشاوندی با رسول خدا.

ب - نیاز به دریافت خمس برای خرج زندگی؛ در حالی که استحقاق صاحبان سهام سه گانه اول یعنی: خدا و رسول و ذی القربی، تنها به خاطر عنوان بود نه نیاز! این نیمه از خمس تنها به مقدار کفاف و عفاف بر این سه گروه از بنی هاشم تقسیم می شود، به مقداری که نیاز یک سالشان را برطرف سازد، و اگر چیزی از آن زیاده آمد در اختیار حاکم است، و اگر به مقدار نباشد و آنها را بی نیاز نسازد، بر حاکم است که از بیت المال به قدری که بی نیازشان کند در اختیارشان گذارد، و این بر عهده اوست چون زیادتی هم به او باز می گردد.

این سه گروه باید از طریق پدر به عبدالمطلب برسند، و اگر تنها از راه مادر به او منتسب باشند، چیزی از خمس بدانها داده نمی شود و «صدقات» بر آنها حلال است؛ چون خدای متعال [احزاب / ۳۳] فرموده: ﴿ادعوهم لآباءهم﴾: «آنها را به نام پدرانشان بخوانید».

و از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «نوادگان مطلب نیز با هاشمیان در سهام خمس شریکند» و در حدیث دیگری است که فرمود: «اگر عدالت اجرا می شد، هیچ فرد هاشمی یا مطلبی نیازمند صدقه نمی شد، چون خداوند عزوجل در کتاب خود چیزی را برای آنان مقرر داشته که با آن گشاده دست می شوند» سپس فرمود: «انسان اگر چیزی نیافت، میته و مردار نیز بر او حلال می شود، و صدقه برای احدی از آنان روا نباشد، مگر آنکه چیزی نیابد و از کسانی شود که میته بر او رواست».

و نیز، آنچه را که یکی از افراد این سه گروه از باب خمس دریافت می‌کند و مالک آن می‌شود، انتقال آن به وارث پس از وفات او صحیح است. همچنین است آنچه را که پیامبر یا امام فوت شده از سهام سه گانه دریافت کرده و مالک شده، آن مال نیز پس از وفات بنابر اقتضای آیهٔ موارث و نه آیهٔ خمس، به وارث او می‌رسد.<sup>۱</sup>

### روایتی واحد که بیانگر جایگاه خمس در عصر پیامبر (ص) است:

در سنن ابوداود، مسند احمد، تفسیر طبری، سنن نسائی و صحیح بخاری از «جیر بن مطعم» گوید: «رسول خدا (ص) در فتح خیبر سهم «ذی القربی» را برای بنی هاشم و بنی المطلب» قرار داد و بنی نوفل و بنی عبد شمس را رها کرد. من و عثمان بن عفان نزد پیامبر رفتیم و گفتیم: «یا رسول الله! ما فضل بنی هاشم را به خاطر نزدیکی با شما انکار نمی‌کنیم، اما چه شده که بنی المطلب را نیز بهره‌مند کرده و تنها ما و خویشاوندانمان را رها کرده‌ای؟» رسول خدا (ص) فرمود: «من و بنی المطلب از هم جدا نمی‌شویم - و در روایت نسائی: بنی المطلب از من جدا نمی‌شوند - نه در جاهلیت و نه در اسلام، ما و آنها [اینگونه] به هم پیوسته و یگانه هستیم» و انگشتانش را در هم فرو برد.<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری در مسند احمد گوید که این اقدام در «غزوة حنین» بود.<sup>۳</sup> و در روایت سوم در سنن ابوداود و سنن نسائی و مسند احمد، آن غزوه را

۱ - در این بحث علاوه بر مراجعه به مجموعه‌های حدیثی، به «مصباح الفقیه» حاج آقا رضا همدانی، کتاب الخمس، ص ۱۴۴، مراجعه کرده و متون احادیث مورد استشهاد را فشرده آوردیم.

۲ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۰، تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵۰. مسند احمد، ج ۴ ص ۸۱. صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۶ با عباراتی دیگر. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸. سنن ابن‌ماجه ص ۹۶۱. مغازی و اقادی، ص ۶۹۶، و الأموال ابو عبید، ص ۳۳۱.

۳ - مسند احمد، ج ۴ ص ۸۵.

تعیین نکرده است.<sup>۱</sup>

پرسش عثمان و جبیر و پاسخ رسول خدا به آنها بدان خاطر بود که «عبد مناف» چهار پسر به نامهای زیر داشت:

۱ - هاشم که نامش عمرو بود.

۲ - مطلب.

۳ - عبد شمس.

۴ - نوفل.<sup>۲</sup>

و از این خاندان، بنی هاشم و بنی المطلب برای نصرت رسول خدا همدست شدند و قریش همگی به جنگ با آنان برخاستند و عهدنامه قطع رابطه با آنها را نوشتند و پیامبر و یارانش به ناچار به «شعب ابی طالب» رفتند و در سالهای قطع رابطه در آنجا ماندند و فرزندان عبد شمس و نوفل برخلاف آنها با قریش همدستی نمودند. ابن ابی الحدید در این باره گوید:

«یکی از علل درنگ و عدم گرایش «بنی نوفل» به اسلام، درنگ برادرانشان «اولاد عبد شمس» بود که احدی از آنها پیامبر را یاری نکرد و در مشاهد کریمه او حضور نیافت؛ در حالی که «فرزندان عبدالمطلب» که دوستدار بنی هاشم بودند و راه پیامبر را بین می دیدند و اقدام مخالفان را ناشی از کینه و حسد می دانستند، و جز آن را مانع گرایش به اسلام نمی دیدند، به اسلام گرویدند و فرزندان حارث بن عبدالمطلب: عبیده و طفیل و حصین همراه با مسطح بن اثاثه فرزند عباد بن مطلب همگی در بدر حضور یافتند، و ابوطالب به گاه همدستی قریش بر ضد پیامبر، به مطعم بن عدی بن نوفل گفت:

«جزی الله عنا عبد شمس و نوفلاً جزاء مسیء عاجلاً غیر آجل»

۱ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۱ - ۵۲. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸، و مسند احمد، ج ۴ ص ۸۳.

۲ - جمهرة ابن حزم، ص ۱۴.



«خداوند به جای ما تیره عبدشمس و نوفل را کیفر دهد؛

کیفری که به بدکار می دهد، سریع و بی مهلت!». <sup>۱</sup>

جبرین مطعم در این روایت یادآور شده که رسول خدا (ص) سهم «ذی القربی» را در بین «بنی هاشم و بنی المطلب» تقسیم کرد، و به نظر ما آنچه را که راوی این حدیث دیده آن بوده که رسول خدا (ص) از سهام خمس بدانها داده و چیزی از آن را به «بنی امیه و بنی نوفل» نداده است. اما تشخیص آن سهمی که رسول خدا از آن به آنها داده [یعنی سهم ذی القربی]، این را راوی از نزد خود و پندار خود ذکر کرده و نگفته که رسول خدا این را فرموده است؛ و لذا ممکن است پیامبر (ص) بخشی از سهم خدا و سهم رسول خدا را به آنها بخشیده باشد؛ چون، چنانکه گذشت پیامبر (ص) حق داشت آن را هرگونه که صلاح می دید به مصرف برساند، و شاید برخی از سهام مسکینان را به آنها داده باشد، که «صدقه» بر فقیران آنها حرام است:

**تحریم صدقه بر پیامبر و خویشاوندان او:**

احادیث این باب بسیار است؛ از جمله، در صحیح مسلم گوید: «پیامبر (ص) چنان بود که هرگاه غذایی برای او می آوردند از حال آن می پرسید و اگر گفته می شد: «هدیه است» از آن می خورد و اگر گفته می شد: «صدقه است» از آن نمی خورد». <sup>۲</sup>

و نیز، در صحیح مسلم و بخاری و سنن ابوداود و دارمی، گوید: «پیامبر (ص) در راه به دانه خرمایی برخورد و فرمود: «اگر از اموال صدقه نبود آن را می خوردم». و یک بار که حسن بن علی دانه خرمایی از خرماهای صدقات را

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۳ ص ۴۸۶، که ما فشرده آن را آوردیم.

۲ - صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۲۱، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۹۰.

برداشت و بر دهان نهاد، پیامبر (ص) فرمود: «آن را بیانداز! آیا نمی دانی که ما صدقه را نمی خوریم!». و در روایتی دیگر: «صدقه بر ما حلال نیست!». <sup>۱</sup>

رسول خدا (ص) از این که بنی هاشم را متولی امر صدقات کند و آنها از سهم «عاملین علیها» [= دریافت کنندگان آن] بهره مند شوند، خودداری می فرمود؛ چنانکه مسلم و احمد و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابوعبید و دیگران روایت کرده و گویند:

«ربیعۃ بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عبدالمطلب به یکدیگر گفتند: «به خدا خوب است که این دو جوان: «عبدالمطلب بن ربیع و فضل بن عباس» را نزد رسول خدا بفرستیم تا از او بخواهند که آن دو را مأمور جمع صدقات کند و آنچه را که مردم می پردازند بپردازند و از آنچه بهره مند می شوند بهره گیرند.»

راوی گوید: «در آن حال بودند که علی بن ابی طالب سر رسید و نزد آن دو ایستاد و موضوع را برای او بیان کردند و علی بن ابی طالب گفت: «چنین نکنید که به خدا سوگند نمی کند» ربیع او را براند و گفت: «به خدا سوگند این سخن را بخیلانه می گوئی؛ در حالی که تو به دامادی رسول خدا رسیدی و ما بر تو بخل نورزیدیم» علی گفت: «پس آن دو را بفرستید» و خود خوابید. و در روایتی است که: «علی ردای خود را افکند و روی آن خوابید و گفت: «من ابوالحسن رأی استوارم، به خدا سوگند از جای برنخیزم تا پسران دست خالی به نزد شما بازگردند.»

عبدالمطلب بن ربیع گفت: «هنگامی که رسول خدا (ص) نماز ظهر را پایان برد، پیش از او به سوی اطاق رفتیم و نزدیک در نشستیم تا آمد و گونه های ما را

---

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۱. صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۱۷. سنن ابوداود، ج ۱ ص ۲۱۲. سنن دارمی، ج ۱ ص ۳۸۳ و ص ۳۷۳. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۸۹. دعائم الاسلام، ص ۲۴۶، و بحار الانوار، ج ۹۶ ص ۷۶، باب حرمة الزکاة علی بنی هاشم.

گرفت و فرمود: «هر چه در چنته دارید برون بریزید» سپس وارد شد و وارد شدیم و آن روز در خانه زینب بنت حشش بود، گوید: ما سخن گفتن را به یکدیگر وا گذاشتیم و در نهایت یکی از ما گفت: «یا رسول الله! تو بهترین مردمی و از همه آنها در صله رحم پیشتری و ما دو نفر به مرز ازدواج رسیده و آمده ایم تا ما را مأمور جمع آوری برخی از این صدقات کنی تا آن را همانند سایر مردم به نزد تو آوریم و بمانند آنها از آن بهره مند شویم.» گوید: «مدتی دراز سکوت کرد چنانکه ما بر آن شدیم تا دوباره با او سخن بگوییم، که زینب از ورای پرده به ما اشاره کرد که چیزی نگوئیم. سپس فرمود: «صدقه برای آل محمد سزاوار نباشد، که آن چرکینه های مردم است؛ محمیه را نزد من بخوانید» - او و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب متولّی امر خمس بودند - گوید: «آن دو آمدند و پیامبر به محمیه فرمود: «دخترت را به ازدواج این پسر - فضل بن عباس - دریاور» و به نوفل بن حارث بن عبدالمطلب فرمود: «دخترت را به ازدواج این پسر - یعنی عبدالمطلب بن ربیعہ - درآور.» و او تزویج کرد و پیامبر به محمیه فرمود: «مهریه آنها را از خمس بپرداز؛ فلان و فلان مقدار.»<sup>۱</sup>

بدین گونه، رسول خدا (ص) از اینکه احدی از بنی هاشم را مأمور جمع صدقات کند خودداری کرد. و از اینجا درمی یابیم: آنان که پنداشته اند رسول خدا (ص) علی را برای جمع آوری صدقات به یمن فرستاد، اشتباه کرده اند، و صحیح آن سخن «ابن قیّم جوزیه» است که در کتاب خود «زاد المعاد» فصل: «امیران رسول خدا» گوید: «و علی بن ابی طالب را متولّی جمع خمس و

۱ - صحیح مسلم، باب تحریم الزکاة علی آل النبی، ج ۳ ص ۱۱۸. مسند احمد، ج ۴ ص ۱۶۶.

سنن نسائی، ج ۱ ص ۳۶۵. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۲، حدیث ۲۹۸۵، و چاپ دار احیاء السنّة، ج ۳ ص ۱۴۷ - ۱۴۸. الاموال ابو عبید، ص ۳۲۹. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۹۱. اسد الغابه، شرح حال عبدالمطلب بن ربیعہ و نوفل بن حارث و محمیه، تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۹۳، و مغازی واقدی، ص ۶۹۶.

قضاوت یمن فرمود.<sup>۱</sup> و در فصل پیش از آن، فصل: «نامه‌ها و سفیران آن حضرت به سوی پادشاهان» گوید: «و ابوموسای اشعری و معاذبن جبل را پس از بازگشت از تبوک به سوی یمن فرستاد» و گفته شده: بلکه در ربیع الاول سال دهم فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کنند، که عموم مردم آنجا داوطلبانه و بدون درگیری اسلام آوردند. سپس علی بن ابی طالب را بدانجا فرستاد و او در مکه، در حجة الوداع به آنها [= پیامبر و اصحاب] پیوست.<sup>۲</sup>

و شاید سبب اشتباه برخی آن باشد که خلفا پس از رسول خدا (ص) فريضة خمس را از میان برداشتند - بیان آن می آید - و دیگر چیزی جز صدقات واجب برای دریافت از مسلمانان باقی نماند، و آنها نیز زمان پیامبر را با زمان خود یکسان پنداشتند و گمان کردند که پیامبر (ص) علی را برای جمع صدقات به یمن فرستاد، و فراموش کردند که رسول خدا (ص) حتی خادم خود را از شرکت و اقدام در جمع صدقات بازداشت، حال چگونه پسر عمو و پدر عترتش را فرستاد؟!

ابوداود و نسائی و ترمذی در سنن خود روایت کرده و گویند: «رسول خدا (ص) مردی را برای دریافت صدقه از بنی مخزوم به سوی آنها فرستاد - ترمذی گوید: نام او ارقم بن ارقم بود - و آن مرد به «ابورافع» گفت: «همراه من بیا تا تو را هم از آن سهمی باشد» او گفت: «نه، تا نزد رسول خدا بروم و از او بپرسم.» سپس نزد پیامبر رفت و پرسید و آن حضرت فرمود: «خادم قوم از خود آنهاست و صدقه برای ما حلال نیست.»<sup>۳</sup>

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۴۷، چاپ حلبی مصر. ۱۳۹ هـ

۲ - همان، ج ۱ ص ۴۶، و نیز مراجعه کنید: سنن ابوداود، کتاب الاقصیه ج ۳ ص ۱۲۷.

۳ - سنن ابوداود، کتاب الزکاة، ج ۱ ص ۲۱۲. سنن نسائی، ج ۱ ص ۳۶۶. سنن ترمذی، ج ۳

آری، رسول خدا (ص) بدین گونه «ابورافع» را از همراهی با عامل صدقات بازداشت تا از سهم «عاملین علیها» بدو نرسد، چون خادم آن حضرت بود؛ و امامان اهل البیت (ع) نیز، بعد از رسول خدا (ص) چنین کردند و از دریافت آن امتناع نمودند و همه بنی هاشم را هم از گرفتن آن بازداشتند.

در دعائم الاسلام گوید: «هنگامی که به امام صادق (ع) گفته شد: «اکنون که از خمس محروم شده اید، آیا صدقه بر شما حلال می شود؟» فرمود: «نه، به خدا سوگند چیزی که خدا آن را بر ما حرام کرده، بدان خاطر که ستمگران حق ما را غصب کرده اند، بر ما حلال نمی شود، و منع آنها از رسیدن ما بدانچه خدا حلالمان کرده، حرام خدا را بر ما حلال نمی کند.»<sup>۱</sup>

و در حضال صدوق از امام صادق از پدرش (ع) روایت کند که فرمود: «صدقه برای بنی هاشم حلال نیست مگر در دو صورت: یکی آنکه تشنه باشند و به آبی برسند و بنوشند، و دیگری صدقه برخی از خود آنها برای برخی دیگر.»<sup>۲</sup>

و از اینجا درمی یابیم که آنچه که امامان اهل البیت از حاکمان زمان خود، از اموال بیت المال، می پذیرفتند به عنوان بخشی از حقوق خویش در «فیء و انفال» و «جزیه» افراد اهل ذمه و «خمس غنائم فتوح» می پذیرفتند، نه به عنوان «صدقات واجب» که برخی پنداشته اند.

اما آبهای رونده آشامیدنی، بیشتر آنها از موقوفاتی است که صاحبانشان آنها را برای بهره‌وری عموم مسلمانان وقف کرده اند، و حال آنها حال ایستگاههای

۱۲ ص ۱۵۹. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۹۰ - ۹۱. کنز العمال، ج ۶ ص ۲۵۲ - ۲۵۶. امالی طوسی، ج ۲ ص ۱۷. بحار الانوار، ج ۹۶ ص ۵۷، که در الفاظ روایات اندکی اختلاف است، و سنن بیهقی، ج ۷ ص ۳۲.

۱ - دعائم الاسلام، ص ۲۴۶، و بحار الانوار، ج ۹۶ ص ۷۶.

۲ - حضال، ج ۱ ص ۳۲، و بحار، ج ۹۶ ص ۷۴.

بزرگ بین راهی مسلمانان و مساجد آنهاست که اگر چه قربهٔ الی الله ساخته شده و به همین مناسبت آنها را «صدقات» گویند، ولی آنها از نوع «صدقات واجب» بر افراد موضوع بحث ما نیست تا بهره‌وری از آنها برای غیر فقیر ممنوع باشد، بلکه آنها برای انتفاع عموم مسلمانان است و فقیر و غنی و امیر و مأمور و هاشمی و غیر هاشمی در آن یکسانند، و بدین خاطر از موضوع بحث ما خارج است.

\*\*\*

تا اینجا آنچه را که در مدارک اسلامی دربارهٔ خمس و صاحبان سهام آن در عصر پیامبر یافتیم یادآور شدیم؛ و نیز، حرمت صدقه بر بنی‌هاشم و خادمان و وابستگان ایشان، و امتناع آنها از پذیرش صدقه در زمان پیامبر و پس از آن، همه را بیان داشتیم. اما اقدام خلفا دربارهٔ فریضهٔ خمس و چگونگی اجتهاد آنها در آن، و آنچه را که به گونه‌ای خاص در حق دختر پیامبر (ص) انجام دادند، فهم این امور ما را بر آن می‌دارد تا ابتدا به بررسی ماترک و میراث رسول خدا (ص) پردازیم و بعد، آنچه را که از سوی خلفا بر فاطمه (ع) وارد آمد و شکوای فاطمه و... را مورد بحث و بررسی قرار دهیم، و اکنون:

#### ماترک و میراث رسول خدا (ص):

قاضی ماوردی (متوفای ۴۵۰ هـ) و قاضی ابویعلی (متوفای ۴۵۸ هـ) گویند: «رسول خدا (ص) را دو حق بود: یکی حق خمس یعنی یک پنجم «فیء و غنائم» و دیگری چهار پنجم «فیء» ای که خدا به پیامبرش بازگردانید و مسلمانان در فتح آن نبردی انجام نداده بودند... تا آنجا که گویند: اما صدقات رسول خدا (ص)، و آن هشت مورد بود:

۱ - نخستین زمینی که رسول خدا (ص) براساس وصیت «مخیریق یهودی»

مالک آن شد: «باغستانهای هفت گانه».

۲ - زمینی که از اموال «بنی‌نضیر» در مدینه به آن حضرت رسید.

۳ و ۴ و ۵ - قلعه‌های سه گانه خیبر.

۶ - نصف فدک.

۷ - یک سوم سرزمین «وادی القری».

۸ - محلّ بازار مدینه به نام «مهروز»<sup>۱</sup>.

و قاضی عیاض (متوفای ۵۴۴ هـ) گوید: «این صدقات از سه راه به آن حضرت رسید:

نخست - از راه هبه و هدیه، مانند وصیت «مخیریق یهودی» به گاه اسلام آوردنش در «أحد» که مورد وصیت نیز باغستانهای هفت گانه او در محدوده بنی‌نضیر بود. و آنچه که انصار از سرزمینهای خود به آن حضرت هدیه کردند، زمینهایی که آب بر آنها سوار نمی‌شد، و آن ملک او (ص) بود.

دوم - حق «فیء» آن حضرت از زمینهای «بنی‌نضیر» به گاه کوچ کردن آنها، که خاصه و خالصه آن حضرت بود، چون مسلمانان در فتح آن نبردی انجام نداده بودند. اما اموال منقول بنی‌نضیر، آنها اموال خود را تا توانستند بار شتران کرده و بردند مگر سلاحها را، که براساس قرارداد بود، و آن حضرت (ص) بقیه رامیان مسلمانان تقسیم کرد و زمینهای باقی مانده از آن خود او بود که آن را در راه رفع مشکلات مسلمانان صرف می‌نمود. همچنین، نیمی از سرزمین «فدک» که پس از فتح خیبر با صاحبانش بر مبنای آن مصالحه کرد و آن نیز خالصه آن حضرت بود؛ و نیز، یک سوم سرزمین «وادی القری» که در مصالحه با صاحبان یهودی‌اش آن را دریافت کرد؛ و نیز، دو قلعه از قلعه‌های خیبر به نام «وطیح و سلالم» که با مصالحه به دست آمد.

سوم - سهم آن حضرت از خمس خیبر و آنچه که با زور فتح شد، که آنها

همگی ملک خاصّ رسول خدا(ص) بود و کسی را در آن حقی نبود...<sup>۱</sup>

و اکنون شرح گفتار قضات سه گانه:

الف - اینکه گویند: «صدقات رسول الله(ص)»، این اصطلاحی است که علمای مکتب خلفا: محدثان و مورخان و فقیهان و لغویان آنها، برای «میراث غیر منقول رسول خدا(ص)» جعل کرده اند و مستند ایشان تنها روایت ابوبکر است که راوی آن نیز تنها خود اوست و گوید که پیامبر(ص) فرمود: «ما هر چه بر جای گذاریم صدقه است.»

ب - شرح املاک رسول الله(ص) و منشأ تملک آنها، که در پی می آید:

منشأ تملک رسول خدا(ص) و بیان آن:

الف - وصیت مخیریق: مخیریق توانگر بنی قینقاع و از «أخبار یهود» و علمای تورات بود،<sup>۲</sup> که به گاه هجرت رسول خدا(ص) به مدینه و نزول در قبا نزد آن حضرت آمد و اسلام آورد.<sup>۳</sup>

او در جنگ أحد خطاب به قوم خود گفت: «ای گروه یهود! به خدا سوگند شما خوب می دانید که محمد پیامبر است و نصرت او بر شما واجب است.» آنها گفتند: «امروز روز شنبه است.»

و او گفت: «شنبه ای وجود ندارد.» سپس سلاح خویش برگرفت و با

۱ - شرح نووی بر صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب حکم الفیء، ج ۱۲ ص ۸۲. و قاضی عیاض، ابوالفضل بن موسی بن عیاض یحصی سبتی، عالم مغرب و امام محدثان عصر خود و صاحب تصانیف مشهور که از جمله آنها «شرح صحیح مسلم» خطی است که شاید نووی آنچه را که در اینجا آورده از این نسخه باشد: در سال ۵۴۴ هجری در مراکش وفات کرد. شرح حال او در «وفیات الاعیان» و «الأعلام» آمده است.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۵۰۲.

۳ - امتاع الاسماع، ص ۴۶.



پیامبر(ص) همراه شد و به شهادت رسید و رسول خدا فرمود: «مخیر یق بهترین یهود است.» و مخیر یق هنگامی که به سوی احد می رفت گفت: «اگر کشته شدم اموالم از آن محمد است»<sup>۱</sup>

و اموال مخیر یق باغستانهای هفت گانه: اعراف، صافیه، دلال، میثب، برقه، حسنی و مشربه ام ابراهیم بود، مشربه ای که کنیز رسول خدا «ماریه» در آنجا می زیست.<sup>۲</sup>

مشروح داستان این باغستانهای هفت گانه در کتاب «وفاء الوفاء»، ص ۹۴۴ - ۹۸۸، و در کتاب «احکام السلطانیة» ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۳، و کتاب «الاكتفاء» ج ۲ ص ۱۰۳، آمده است.

سمهودی از واقدی روایت کند که: «پیامبر(ص) اعواف و برقه و میثب و دلال و حسنی و مشربه ام ابراهیم را در سال هفتم هجری «وقف» کرد.»<sup>۳</sup>

ب - هدایای انصار به رسول خدا(ص): از ابن عباس روایت کنند که گفت: «رسول خدا هنگامی که وارد مدینه شد انصار مدینه تمام زمینهای را که آب بر آنها سوار نمی شد به پیامبر بخشیدند تا هرگونه خواست به کارشان گیرد.»<sup>۴</sup>

ج - زمین بنی نضیر: قوم یهود هنگامی که وارد مدینه شدند، «بنی نضیر» در «بطحان» و «بنی قریظه» در «مهرور» سکنی گزیدند. این دو وادی زیر دست منطقه

۱ - مغازی واقدی، ص ۲۶۲ - ۲۶۳. امتاع الاسماع، ص ۱۴۶، و اصابه، ج ۳ ص ۳۷۳.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۵۰۱ - ۵۰۳، و معجم البلدان، ماده «میثب» و ماریه قبطیه کنیزی بود که مقوقس پادشاه اسکندریه برای پیامبر هدیه فرستاد و پیامبر او را در یکی از همان باغستانهای هفت گانه جای داد و او در ذی حجه سال هشتم هجری پسر رسول خدا ابراهیم را به دنیا آورد که پس از یک سال یا هشت ماه فوت شد و پیامبر در بقیع به خاکش سپرد. (اسد الغابه، ج ۱ ص ۳۸) ماریه نیز در سال شانزدهم وفات کرد. (اسد الغابه، ج ۵ ص ۵۴۳، و وفاء الوفاء، ص ۱۱۲۸ و ۱۱۹۰).

۳ - وفاء الوفاء، ص ۹۸۸، و بحار الانوار، ج ۸ ص ۱۰۸ به نقل از امام رضا(ع).

۴ - الأموال ابو عبید، ص ۲۸۲.

سنگلاخ آنجا بود و آبهای گوارائی از آن می‌جوشید.<sup>۱</sup> و هنگامی که خداوند این زمین را به پیامبر بازگردانید، عمر گفت: «آیا آنچه را که به دست آورده‌ای تخمیس [= پنج قسمت] نمی‌کنی؟» که رسول خدا به او فرمود:

«چیزی را که خداوند با آیه: ﴿مَا آفَاءَ لِلَّهِ عَلٰی رَسُولِهِ...﴾ جدای از مسلمانان، به من بخشیده، در ردیف چیزی که دو سهمش به مسلمانان می‌رسد قرار نخواهم داد.»<sup>۲</sup>

و اجماع علمای سیره<sup>۳</sup> و حدیث<sup>۴</sup> و تفسیر<sup>۵</sup> بر آن است که «زمین بنی‌نضیر» خالصه و صافیة رسول خدا (ص) بود<sup>۶</sup> و آن حضرت همچون مالک ملک در آن دخل و تصرف می‌کرد و خرج خانواده خود را از آن می‌پرداخت و هر چه می‌خواست به هر که می‌خواست هدیه می‌کرد. چنانکه بخشی از آن را در اختیار ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابودجانه و دیگران قرار داد، و این در سال چهارم هجری بود.<sup>۷</sup>

د - اراضی خیبر: خیبر شهرکی در راه شام به مدینه با هفت یا هشت قلعه بلند و مزارع و نخلستانهای بسیار بود که سرکشان یهود در آن می‌زیستند و با قبایل

۱ - معجم البلدان، ماده «بُطحان» و ماده «بویره».

۲ - مراجعه کنید: همین کتاب بحث «فیء».

۳ - مغازی واقعی، ص ۳۶۳ - ۲۷۸، و امتاع الاسماع مقریزی، ص ۱۷۸ - ۱۸۲.

۴ - سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳ ص ۴۸. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸، و شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۷۸.

۵ - تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۲۴ - ۲۵. تفسیر نیشابوری در حاشیه طبری، ج ۲۸ ص ۳۸، و تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۱۹۲، همگی در تفسیر سوره حشر.

۶ - احکام السلطانیة ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۳، مگر اراضی «بامین بن عمیر» و «ابوسعید بن وهب» که این دو پیش از فتح اسلام آورده بودند و اسلامشان اموالشان را نگاه داشت.

۷ - فتوح البلدان بلاذری، ج ۱ ص ۱۸ - ۲۲.

عرب هم پیمان شده بودند.<sup>۱</sup>

رسول خدا (ص) در سال هفتم هجری پس از بازگشت از «حدیبیه» به سوی آنها رفت و به کسانی که در حدیبیه حضور نداشتند اجازه شرکت در خیبر را نداد، مگر به «جابر بن عبدالله بن حرام انصاری» چون آنها از شرکت در حدیبیه سرباز زده و مسلمانان را مضطرب کرده بودند.<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) یهود را در درون قلعه‌های خود حدود یک ماه به محاصره درآورد و آنها هر روز با ده هزار جنگجو بیرون می‌آمدند و می‌جنگیدند، ولی در نهایت بخشی از آن با زور و بخشی با مصالحه فتح شد و پیامبر (ص) آنچه را که با زور فتح شده بود تخمیس نمود و چهار پنجم آن را بین مسلمانان حاضر در نبرد خیبر و حدیبیه تقسیم کرد و چون کارگر و کشاورز ماهر در اختیار نداشت زمینهای آنجا را به یهودیان سپرد تا آن را بکارند و اداره کنند و نیمی از محصولش را بردارند.<sup>۳</sup>

گفته‌اند: «رسول خدا (ص) خیبر را به ۳۶ سهم تقسیم کرد و هر یک از این سهام را به یکصد سهم: رسول الله ۱۸ سهم و مسلمانان نیز ۱۸ سهم و سهم رسول خدا همانند سهم یکی از آنها بود.»<sup>۴</sup>

و گفته‌اند: «سهام مسلمانان را میان شرکت کنندگان در حدیبیه و کسانی که با

۱ - احکام السلطانیة ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۴، و معجم البلدان، ماده «خیبر».

۲ - مغازی واقدی، ص ۶۳۴، و تفسیر سیوطی، ج ۲ ص ۱۹۲.

۳ - مغازی واقدی، ص ۶۳۷. وفاء الوفاء، ص ۱۲۱۰، و فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۶ - ۳۱. و در مغازی واقدی، ص ۶۸۸ - ۶۹۹، گوید: هنگامی که ابوبکر وفات کرد، فرزندان و وارثانش سهم او از خیبر را که یکصد بار شتر بود در زمان عمر و عثمان دریافت می‌کردند - تا آنجا که گوید: - و این تا زمان عبدالملک و پس از او نیز ادامه داشت و بعداً قطع شد.

۴ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۹، و الأموال ابوعبید، ص ۵۶.

- جعفر بن ابی طالب از هجرت به حبشه بازگشته بودند تقسیم کرد.<sup>۱</sup>
- و گفته‌اند: «سهم خمس آن «کتیبه» شد و «شق و نطاة و سلالم و وطیح» به مسلمانان رسید، و آن را به یهود سپرد تا نیمه کاری کنند و محصول آن را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد، تا زمان عمر فرارسید و او اصل زمینها ابرمبنای سهام هر یک میان آنها تقسیم کرد.<sup>۲</sup>
- و در سیره ابن هشام و دیگر کتب گویند: «کتیبه خمس خدا و سهم پیامبر و سهم ذوالقربی و مساکین و بهره زنان پیامبر و بهره مردانی بود که رابط صلح رسول خدا و اهل فدک بودند.»<sup>۳</sup>
- و در فتوح البلدان گوید: «برای زنان پیامبر نیز در آن نصیبی قرار داد و به آنها فرمود: «هر یک که خواستید محصولش را بگیرید و هر یک که خواستید اصل زمین را برای خود و ورثه خود بردارید.»<sup>۴</sup>
- و در مغازی واقدی سهام «کتیبه» را با تفصیل کافی نام برده است.<sup>۵</sup>
- و در «وفاء الوفاء» گوید: «مردم وطیح و سلالم درباره زمینها با پیامبر مصالحه کردند، و این دو خاصه و خالصه رسول خدا بود، و کتیبه به عنوان خمس جدا گردید و آن در کنار وطیح و سلالم بود و هر سه یکپارچه شدند و این مجموعه‌ای بود که رسول خدا به ارث گذارد و از «صدقات»<sup>۶</sup> او شمرده شد، و
- 
- ۱ - همان، ج ۱ ص ۲۸ - ۳۲.
- ۲ - همان، ج ۱ ص ۲۸.
- ۳ - سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۴۰۴. الاکتفاء فی مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، ج ۲ ص ۲۶۸.
- مغازی واقدی، ص ۶۹۲ - ۶۹۳، و امتاع الاسماع، ص ۳۲۹.
- ۴ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۲.
- ۵ - مغازی واقدی، ص ۶۹۳، و فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۷، و در چاپ دیگر، ص ۳۳.
- ۶ - چنانکه پیش از این گفتیم، این اصطلاح مکتب خلفاست که تمام میراث و ماترک غیر منقول رسول خدا(ص) را - با استناد به روایت ابی بکر - صدقه نامیدند.

مقتضای آن این است که بخشی از خیر با زور و بخشی از آن با مصالحه فتح شده باشد، و با این تحلیل جمع میان روایات مختلف ممکن می‌گردد.<sup>۱</sup>

و قاضی ماوردی و قاضی ابویعلی گویند: «پیامبر از این قلعه‌های هشت گانه سه قلعه: «کتیبه و وطیح و سلالم» را مالک گردید؛ کتیبه را به جای خمس غنایم گرفت و وطیح و سلالم از (ما افاء الله علیه) بودند، چون آن دو را با مصالحه فتح کرد، و این قلعه‌های سه گانه از طریق «فیء» و «خمس» خالصه رسول خدا (ص) گردیدند.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: مؤید گفتار آنها این است که سهام رسول خدا (ص) در خیر ۱۸ سهم بود و سهام سایر مسلمانان حاضر در خیر نیز ۱۸ سهم، و مقتضای آن این است که بخشی از خیر از (ما افاء الله علی رسوله) باشد که بدون نبرد فتح شده، و اینها به سهم خمس غنایمی که از راه نبرد به دست آمده اضافه شده و مجموع سهام پیامبر را مساوی مجموع سهام مسلمانان کرده است.

هـ- فدک: یاقوت حموی گوید: «فدک قریه‌ای در حجاز است که فاصله آن تا مدینه دو روز راه است، و گفته شده: سه روز، و در آن چشمه‌ای جوشان و نخل‌های فراوان است.»<sup>۳</sup>

رسول خدا (ص) هنگامی که در خیر و یا در حال بازگشت از آن بود، کسانی را به سوی مردم «فدک» فرستاد و آنها را به اسلام فراخواند که نپذیرفتند؛<sup>۴</sup>

۱- وفاء الوفاء، ص ۱۲۱۰.

۲- احکام السلطانیة ماوردی، ص ۱۷۱، احکام السلطانیة ابویعلی، ص ۱۸۴ - ۱۸۵، و الأموال ابوعبید، ص ۵۶.

۳- معجم البلدان، ماده «فدک».

۴- فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۱ و ۳۲ - ۳۴. احکام السلطانیة ماوردی، ص ۱۷۰، و ابویعلی، ص ۱۸۵.

ولی هنگامی که از کار خیر فارغ شد، خداوند در دل‌های آنها بیم افکند و کسانی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند و خواستار آن شدند تا بر نیمی از آن با او مصالحه نمایند که آن حضرت آن را از ایشان پذیرفت.<sup>۱</sup>

و ابو عبید گوید: «مردم فدک نزد رسول خدا فرستادند و با او پیمان بستند که جانهای آنها در امان بماند و نیمی از اراضی و نخلستانهایشان از آن آنها، و نیم دیگرش از آن رسول خدا باشد.»<sup>۲</sup>

و در فتوح البلدان گوید: «پس نیمی از فدک خالصه رسول خدا بود، چون مسلمانان برای فتح آن نبردی انجام نداده بودند، و لذا هر چه از آنجا می آمد به مصرف می رسانید.»<sup>۳</sup>

و در شواهد التنزیل حسکانی، میزان الاعتدال ذهبی، مجمع الزوائد هیثمی، در المنثور سیوطی و منتخب کنز العمال، از ابوسعید خدری روایت کنند که گفت: «هنگامی که آیه: ﴿وَأَتْ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾: «و حق خویشاوند را پرداز» نازل شد، رسول خدا (ص) فاطمه را فراخواند و «فدک» را به او هدیه کرد.»<sup>۴</sup>

همچنین در تفسیر آیه ۳۸ سوره روم: ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ به نقل از ابن عباس.<sup>۵</sup>

و - وادی القری: وادی القری [= وادی قریه‌ها] درّه‌ای است بین مدینه و شام

۱ - سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۴۰۸. الإکتفاء، ج ۲ ص ۲۵۹. مغازی واقدی، ص ۷۰۶ - ۷۰۷. امتاع الاسماع، ص ۳۳۱، و شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۷۸.

۲ - الأموال، ص ۹.

۳ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۴۱.

۴ - شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۳۳۸ - ۳۴۱، با هفت طریق، در المنثور، ج ۴ ص ۱۷۷. میزان الاعتدال چاپ اول، ج ۲ ص ۲۲۸. کنز العمال چاپ اول، ج ۲ ص ۱۵۸. مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۴۹. تفسیر کشاف، ج ۲ ص ۴۴۶، و تاریخ ابن کثیر، ج ۳ ص ۳۶.

۵ - همان، ج ۱ ص ۴۴۳.

و مابین «تیماء» و «خیبر» که تیماء شهرکی در اطراف شام است،<sup>۱</sup> و بدان خاطر «وادی القری» نامیده شده که از ابتدا تا انتهایش قریه هایی به هم پیوسته بوده، و اکنون نیز قریه های بسیاری در آن است که بر سر راه حاجیان شام قرار دارد، و یهود در آنجا سکنی گزیده بودند.<sup>۲</sup>

### وادی القری و فتح آن:

رسول خدا (ص) در جمادی الثانی سال هفتم هجری هنگام بازگشت از خیبر به «وادی القری» رفت و مردم آن را به اسلام فراخواند که نپذیرفتند و به جنگ برخاستند. پیامبر با زور آن را فتح کرد و خداوند اموال آنها را به غنیمتش داد و مسلمانان اثاث و کالای بسیاری به دست آوردند و رسول خدا خمس آن را برداشت و زمینها و نخلستانها را به یهود سپرد؛ بر همان مبنائی که با اهل خیبر مصالحه کرده بود، که خمس آن نیز از آن او باشد؛ و یک تیر انداز از آن را نیز به حمزه بن نعمان عذری بخشید.<sup>۳</sup>

ز - مهروز: ماوردی و ابویعلی گویند: «صدقه هشتم، محلّ بازار مدینه به نام «مهروز» است؛ همان که مروان از عثمان به تیولش ستاند و مردم را بر او بشورانند.»<sup>۴</sup>

مؤلف گوید: مهروز منطقه ای در عالیّه بود که «بنی قریظه» در آنجا می زیستند و شاید پس از گسترش مدینه تبدیل به بازار شده باشد.

۱ - معجم البلدان، ماده «تیماء».

۲ - معجم البلدان، ماده «قری» و «وادی القری».

۳ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۹ - ۴۰. مغازی واقدی، ص ۷۱۰ - ۷۱۱، و امتاع الاسماع، ص ۳۳۲. حمزه بن نعمان عذری نخستین فرد حجازی بود که صدقات بنی عذره را نزد رسول خدا (ص) آورد. (اسدالغابه، ج ۲ ص ۵۷).

۴ - احکام السلطانیّه ماوردی، ص ۱۷۰ - ۱۷۱، و ابویعلی، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

علاوه بر آنچه یادآور شدیم، پیامبر (ص) خانه مادرش «آمنه» و زادگاه خود در مکه را به ارث برده بود. و نیز، خانه زوجه‌اش «خدیجه» در صفا و مروه و پشت بازار عطّاران را، که عقیل بن ابی طالب پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه آن را افروخت و هنگامی که آن حضرت در حجة الوداع به مکه آمد و به او گفته شد: «در کدام یک از خانه‌هایت فرود می‌آیی؟» فرمود: «آیا عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشته است؟»<sup>۱</sup>

اما وسائل شخصی رسول خدا (ص)، هشام کلبی از عوانة بن حکم روایت کرده که ابی بکر صدیق (رض) سلاح و مرکب و پای‌افزار رسول خدا (ص) را به علی (رض) داد و گفت: «آنچه جز اینهاست صدقه است.»<sup>۲</sup>

#### میراث پیامبر (ص)، تصرف خلفا و شکوای فاطمه (ع):

خلفای صحابی، ابوبکر و عمر به یکباره تمام ماترک رسول خدا (ص)، املاک و زمینها، را در اختیار خود گرفتند؛ ولی بدانچه که پیامبر (ص) به دیگران بخشیده بود مَهر تأیید زدند و متعرض آنها نشدند مگر «فدک» را که پیامبر (ص) در حیات خود به فاطمه (ع) بخشیده بود و آنها مصادره‌اش کردند و اختلاف میان فاطمه و آنها درباره آن و درباره ارث او از پدرش رسول خدا (ص) آغاز گردید:

#### الف - روایت عمر:

عمر گوید: «هنگامی که رسول خدا (ص) وفات کرد، من و ابوبکر نزد علی رفتیم و گفتیم: «نظر تو درباره ماترک رسول خدا (ص) چیست؟».

گفت: «ما سزاوارترین مردم به رسول خدا (ص) هستیم.»

گفتم: «با آنچه در خیر است؟»



گفت: «با آنچه در خیر است.»

گفتم: «با آنچه در فدک است؟»

گفت: «با آنچه در فدک است.»

گفتم: «هان! به خدا سوگند تا [آنجا پیش می‌روی که] گردنهای ما را با اژه‌ها قطع کنی، نه چنین است!»<sup>۱</sup>

ب - روایت ام‌المؤمنین عایشه:

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابوداود، سنن نسائی و طبقات ابن سعد از «ام‌المؤمنین عایشه» گوید: «فاطمه نزد ابی‌بکر فرستاد و میراث خود از پیامبر (ص) را مطالبه کرد، میراث خود از «ما افاء الله علی رسولہ»: «آنچه که خدا به پیامبرش بازگردانید» یعنی صدقات پیامبر در مدینه<sup>۲</sup> و «فدک» و آنچه از خمس خیر باقی مانده بود،<sup>۳</sup> آنها را مطالبه کرد. و ابوبکر گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «ما ارث برده نمی‌شویم؛ هرچه باقی می‌گذاریم صدقه است.» و آل محمد از این مال الله، تنها به مقداری که می‌خورند سهم می‌برند و بیش از آن حق ندارند؛ و من به خدا سوگند! چیزی از «صدقات پیامبر» را تغییر نمی‌دهم، و همانگونه که بوده و همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می‌کنم.»<sup>۴</sup>

۱ - مجمع‌الزوائد، ج ۹ ص ۳۹ به نقل از طبرانی در اوسط.

۲ - مراد او از صدقات پیامبر در مدینه، باغستانهای هفت‌گانه‌ای است که «مخیریق» به پیامبر بخشیده بود.

۳ - مراد او از باقیمانده خمس خیر آن است که چون رسول خدا بخشی از سهم خمس خود در خیر را به برخی از صحابه بخشیده بود، فاطمه (ع) باقیمانده آن را مطالبه می‌کرد.

۴ - صحیح بخاری، کتاب المناقب، ج ۲ ص ۲۰۰. سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۲ ص ۴۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹، باب قسم الفی. مسند احمد، ج ۱ ص ۶ و ۹. طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۱۵ و ج ۸ ص ۲۸، و منتخب کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۸.

ابوبکر در این روایت، ماترک رسول خدا را «صدقات» نامیده و به روایتی استناد کرده که راوی آن تنها خود اوست و می گوید رسول خدا فرمود: «هرچه باقی می گذاریم صدقه است» و از آن تاریخ تا به امروز، ماترک رسول خدا (ص) «صدقات» نامیده شده است.

اما اینکه گفت: «من همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می کنم»، مراد او از این عمل را در حدیث «ام المؤمنین عایشه» می یابیم که ابتدای آن، همانند حدیث گذشته است و در دنباله آن گوید:

«.. فاطمه دختر رسول خدا (ص) به خشم آمد و از ابی بکر رویگردان شد و این قهر خود را ادامه داد تا وفات کرد؛ او پس از رسول خدا تنها شش ماه زندگی کرد».

و گوید: «فاطمه سهم الارث خود از ماترک رسول الله در: «خیبر و فدک، و صدقه او در مدینه»<sup>۱</sup> را از ابی بکر طلب می کرد و ابوبکر آن را بر او انکار می نمود و می گفت: «من چیزی را که رسول خدا (ص) بدان عمل می کرد، رها نمی کنم و بدان عمل می کنم؛ من بیم آن دارم که اگر چیزی از روش او را رها کنم گمراه شوم».

و گوید: «اما عمر صدقه او [= پیامبر] در مدینه را به «علی و عباس» بازگردانید؛ ولی «خیبر و فدک» را نگهداشت و گفت: «این دو، صدقه رسول خداست؛ به خاطر حقوق از دست رفته او و مصادره اموال و مصیبت هایی است که بر وی روا داشتند، و اختیار آنها به دست حاکم است». گوید: «و آن دو تا به امروز بر همان

---

۱ - صحیح بخاری، کتاب الخمس، ج ۲ ص ۱۲۴. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، حدیث ۵۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۴۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۸۵. سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۰۰. مسند احمد، ج ۱ ص ۶، و طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۱۸.

اساس است.<sup>۱</sup>

خلیفه عمر - در حدیث دوم عایشه - تصریح می‌کند که «زمینهای رسول خدا به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت‌های وارد بر آن حضرت است، و اختیار آنها به دست حاکم پس از اوست» بنابراین، او [= پیامبر (ص)] به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت‌های وارده، از آن خرج و برداشت می‌کرد! و این همان معنای سخن خلیفه اول در حدیث اول عایشه است که گفت: «من همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می‌کنم» یعنی: به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت‌های وارد بر من، از آن خرج و برداشت می‌کنم!

این موضوع در حدیث سوم عایشه در صحیح بخاری و مسلم نیز، مورد اشاره قرار گرفته و گوید: «فاطمه دختر پیامبر (ص) نزد ابوبکر فرستاد و میراث رسول الله (ص) را از او مطالبه کرد: آنچه را که خدا در مدینه بدو بخشیده بود همراه با فدک و باقیمانده خمس خیر را، که ابوبکر گفت: «رسول خدا فرمود: «ما ارث برده نمی‌شویم؛ آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است» و آل محمد از این مال، تنها روزی می‌خورند، و من چیزی از صدقه رسول خدا را از حالتی که در زمان آن حضرت بوده، تغییر نمی‌دهم؛ و با آن همان می‌کنم که رسول خدا (ص) کرد.» و بعد، چیزی از آن را به فاطمه پس نداد، و فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و از او روی گردان شد و تا آنگاه که وفات کرد، با او سخن نگفت. او پس از پیامبر شش ماه زندگی کرد و چون رحلت نمود، شوهرش شبانه به دفنش پرداخت و ابوبکر را آگاه ساخت و خود بر او نماز گزارد؛ و علی در حیات فاطمه مورد توجه مردم بود و چون وفات کرد، دیدار مردم را ناخوش داشت و در پی مصالحه و بیعت با ابی‌بکر برآمد؛ حال آنکه در آن ماهها بیعت نکرده بود...»<sup>۲</sup>

۱ - همان مصادره.

۲ - صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ص ۱۳۸۰، حدیث ۵۲. صحیح بخاری، باب غزوة خيبر، ج ۳

ام‌المؤمنین عایشه در احادیث بلند خود، در مورد نزاع فاطمه با ابی‌بکر، تنها به مطالبه میراث پدرش رسول‌خدا از آنها بسنده کرده؛ در حالی که ستیز فاطمه با آنها در سه مورد بود:

- ۱ - مطالبه هدایا و بخشوده‌های پیامبر.
- ۲ - مخاصمه و ستیز با آنها درباره میراث رسول‌خدا(ص).
- ۳ - مخاصمه و ستیز با آنها درباره سهم «ذی‌القربی».

#### ۱ - مطالبه هدایا و بخشوده‌های پیامبر.

در فتوح البلدان گوید: «فاطمه(رض) به ابی‌بکر صدیق گفت: «فدک را به من بازگردان؛ چون رسول‌خدا آن را به من بخشیده است.» ابوبکر از وی بی‌تنه و دلیل خواست و او «امّ ایمن» و «رباح» خادم رسول‌خدا(ص) را شاهد آورد و آنها بدان گواهی دادند و ابوبکر گفت: «این موضوع جز با شهادت یک مرد و دو زن به انجام نرسد.»

و در روایت دیگری گوید: «علی بن ابی طالب به نفع او گواهی داد و ابوبکر از او گواه دیگری خواست و امّ ایمن بدان گواهی داد.»<sup>۱</sup>

بدیهی است که این مخاصمه پس از استیلای ابوبکر بر «فدک» و دیگر زمینهای رسول‌خدا، جز فدک، بوده است؛ و پس از آنکه ابوبکر گواهان فاطمه را درباره فدک نپذیرفت، فاطمه ستیز و دعوای دومی را درباره میراث

۱۲ ص ۳۸، و مشکل‌الأنثر، ج ۱ ص ۴۷.

۱ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۴ - ۳۵. و ام ایمن بركة الحبشية، کنیز رسول خدا و دایه او بود که آزادش کرد. اسلامش قدیم و از مهاجرات به حبشه و مدینه بود. ابتدا با عبید حبشی، و بعد از او با زیدبن حارثه ازدواج نمود و پنج یا شش ماه پس از رسول خدا وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۵ ص ۵۶۷. جوامع السیره، ص ۲۸۹، و تقریب‌التهدیب، ج ۲ ص ۶۱۹، آمده است. شرح حال رباح نیز، در اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۶۰، جوامع السیره، ص ۲۷، و اصابه، ج ۱ ص ۴۹۰، آمده است.

رسول خدا (ص) به شرح زیر مطرح ساخت:

## ۲ - مخاصمه و ستیز فاطمه (ع) با آنها درباره میراث رسول خدا (ص):

### الف - روایت ابوطیفیل:

در مسند احمد، سنن ابی داود، تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ ابن کثیر و شرح نهج البلاغه از «ابوطیفیل»<sup>۱</sup> روایت کنند که گفت: «پس از وفات رسول خدا (ص) فاطمه به ابوبکر گفت: «تو وارث رسول خدا هستی یا خانواده اش؟»

ابوبکر گفت: «نه، خانواده اش!»

فاطمه گفت: «پس سهم رسول خدا (ص) چه شد؟»<sup>۲</sup>

ابوبکر گفت: «من از رسول خدا شنیدم که می گفت: «خداوند عز و جل هرگاه پیامبری را از مالی برخوردار کند و سپس او را بمیراند، آن مال را در اختیار جانشین او قرار داده است؛ و من چنان دیدم که آن را به بیت المال مسلمانان باز گردانم.»

فاطمه گفت: «پس تو و آنچه از رسول خدا شنیده ای داناتری!»

و در شرح نهج البلاغه، بعد از این جمله آمده است که گفت: «پس از این هرگز چیزی از تو نخواهم خواست.»<sup>۳</sup>

۱ - ابوطیفیل، عامربن واثله کنانی، از صحابه خردسال شمرده شده است. در سال وقوع جنگ احد به دنیا آمد و از یاران و محبان علی (ع) و از همراهان او در همه نبردها بود. ثقه و مأمون است جز آنکه علی را مقدم داشت. در سال ۱۰۰ یا ۱۱۶ هـ وفات کرد و آخرین کسی بود که پیامبر را دیده و از دنیا می رفت. صاحبان صحاح ۹ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۳ ص ۹۶، جوامع السیره، ص ۲۸۶، و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۸۹، آمده است.

۲ - این احتجاج ممکن است درباره سهم رسول خدا از خمس خیبر و وادی القری باشد.

۳ - مسند احمد، ج ۱ ص ۴. سنن ابوداود، ج ۳ ص ۵۰. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۸۹. شرح

### ب - روایت ابوهریره:

در سنن ترمذی از ابوهریره گوید: «فاطمه نزد ابوبکر و عمر (رض) آمد و میراث رسول خدا (ص) را مطالبه کرد و آنها گفتند: «شنیدیم که رسول خدا می گفت: «من ارث برده نمی شوم».

فاطمه گفت: «به خدا سوگند، پس از این هرگز با شما دو نفر سخن نگویم» و بر همان حال از دنیا رفت و با آن دو سخن نگفت.<sup>۱</sup>

و نیز، در مسند احمد، سنن ترمذی، طبقات ابن سعد و تاریخ ابن کثیر از ابوهریره، گوید: «فاطمه به ابوبکر گفت: «اگر تو بمیری چه کسی ارث را می برد؟» گفت: «فرزندان و خانواده ام» فاطمه گفت: «پس ما را چه شده که از پیامبر (ص) ارث نمی بریم؟» گفت: «از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: «پیامبر ارث برده نمی شود» ولی من کسانی را که رسول خدا (ص) سرپرستی می کرد، سرپرستی می کنم و کسانی را که رسول خدا خرجی می داد، خرجی می دهم».<sup>۲</sup>

### ج - روایت عمر:

در طبقات ابن سعد از عمر گوید: «روزی که رسول خدا (ص) وفات کرد، در همان روز با ابی بکر بیعت شد و فردای آن، فاطمه با علی نزد ابوبکر آمد و گفت: «میراث من از پدرم رسول خدا را بازگردان» ابوبکر گفت: «از اثاث خانه یا از اموال و لایات؟».

۱۵ نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱ و دنباله آن در ص ۸۷ به نقل از ابی بکر جوهری، و تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۴۶.

۱ - سنن ترمذی، ابواب السیر، باب ما جاء فی تركة الرسول، ج ۷ ص ۱۱۱.

۲ - مسند احمد، ج ۱ ص ۱۰ حدیث ۶۰. سنن ترمذی، ج ۷ ص ۱۰۹. طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۳۷۲، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۸۹.

فاطمه گفت: «فدک و خیر و صدقات او در مدینه، ارث اوست؛ همان گونه که اگر تو نیز بمیری، دخترانت از تو ارث می‌برند».

ابوبکر گفت: «به خدا سوگند پدرت از من بهتر بود و تو به خدا از دخترانم بهتری، ولی رسول خدا فرمود: «ما ارث برده نمی‌شویم و هر چه بر جای گذاریم صدقه است» یعنی این اموال بر جای مانده صدقه است».<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: به نظر ما، زمانی را که عمر برای آمدن فاطمه به نزد ابوبکر یادآور شده، با جریان حوادث سقیفه راست نیاید؛ و صحیح آن، سخن ابن ابی الحدید است که گوید: «داستان فدک و حضور فاطمه در نزد ابوبکر، ده روز پس از وفات رسول خدا(ص) بود».<sup>۲</sup>

و هر چه باشد، ابوبکر او را از ارث پدرش رسول خدا(ص) محروم ساخت و چنین روایت کرد که پیامبر فرموده: «ما ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است.» چنانکه ام المؤمنین عایشه بدان تصریح کرده و گوید:

«در باره میراث رسول خدا اختلاف کردند و هیچ کس را بدان آگاه نیافتند و ابوبکر گفت: «من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «ما گروه انبیا ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است»».<sup>۳</sup>

و ابن ابی الحدید گوید: «مشهور آن است که حدیث نفی ارث را کسی جز ابوبکر روایت نکرده است».<sup>۴</sup>

و گوید: «بیشتر روایات بر آن است که این خبر را تنها ابوبکر روایت کرده، و اعظم محدثان آن را یادآور شده‌اند؛ حتی فقها در اصول فقه، در بحث احتجاج

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۱۶.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۷.

۳ - کنز العمال، ج ۱۴ ص ۱۳۰.

۴ - شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۸۲.

به روایت صحابی واحد، بر آن اتفاق نظر دارند؛ و شیخ ما ابوعلی گوید: «روایت نیز همانند شهادت، جز از دو نفر پذیرفته نمی شود.» ولی متکلمان و فقها همگی با او مخالفت کرده و چنین استدلال می کنند که صحابه روایت: «نحن معاشر الانبیا لا نورث» را از ابوبکر به تنهایی پذیرفتند.<sup>۱</sup>

و سیوطی در شمارش روایات ابوبکر گوید: «بیست و نهم، حدیث: «لا نورث ما تركناه صدقة» است.»<sup>۲</sup>

مولف گوید: با همه اینها، آنها احادیث دیگری را جعل کردند و به غیر ابوبکر نسبت دادند که او نیز آن را از رسول خدا (ص) روایت کرده است.<sup>۳</sup>

### ۳- مخاصمه و ستیز فاطمه با آنها درباره سهم «ذی القربی»:

هنگامی که دختر رسول خدا (ص) را با حدیث ابی بکر از ارث پدر محروم ساختند آن حضرت به مطالبه سهم «ذی القربی» - به شرح زیر - پرداخت:

۱ - انس بن مالک گوید: «فاطمه (ع) نزد ابی بکر آمد و گفت: «تو خود از ظلمی که درباره صدقات<sup>۴</sup> بر ما اهل البیت روا داشتی به خوبی آگاهی؛ اکنون غنایمی را که خداوند در قرآن کریم به ما بازگردانیده و آن را سهم «ذی القربی» قرار داده، به ما بازگردان! و سپس این آیه [انفال / ۴۱] را بر او تلاوت کرد: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول و لذی القربی...»<sup>۵</sup> و بدانید، هر چه را که غنیمت بردید، خمس آن، سهم خدا و رسول و «ذی القربی» است...» و ابوبکر گفت: «پدر و مادرم فدای تو و پدرت باد! من گوش به فرمان

۱ - همان، ج ۴ ص ۸۵.

۲ - تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۸۹.

۳ - مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۵.

۴ - شاید مقصود از صدقات در اینجا، بخشی از باغهای هفت گانه ای باشد که در برخی روایات گفته شده: رسول خدا از آنها صدقه می داد.



کتاب خدا و حق رسول خدا و حق خویشاوندی او هستم! من نیز، آنچه را که تو از کتاب خدا می‌خوانی، می‌خوانم؛ ولی این معنی را، که چنین سهمی از خمس برای شما مسلم باشد، از آن نمی‌فهمم!» فاطمه گفت: «آیا آن سهم تو و خویشاوندان توست؟» گفت: «نه، بلکه بخشی از آن را خرج شما کرده و بقیه را در مصالح مسلمانان صرف می‌کنم» و فاطمه گفت: «این حکم خدا نیست...»  
 ۲ - عروه گوید: «فاطمه برای مطالبه فدک و «سهم ذی القربی» نزد ابوبکر رفت و او نپذیرفت و آن را جزء بیت المال قرار داد».

۳ - و حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب (ع) گوید: «ابوبکر، فاطمه و بنی هاشم را از «سهم ذی القربی» محروم ساخت و آن را «فی سبیل الله» ویژه سلاح و مرکب قرار داد».<sup>۱</sup>

و در کنز العمال از «امّ هانی» گوید: «فاطمه نزد ابوبکر آمد و «سهم ذی القربی» را مطالبه کرد و ابوبکر گفت: «شنیدم که رسول خدا می‌گفت: «سهم ذی القربی» تنها در حیات من بدانها می‌رسد و پس از مرگ من بهره‌ای ندارند».<sup>۲</sup>  
 و در روایت دیگری از «امّ هانی» گوید: «فاطمه دختر رسول خدا نزد ابوبکر آمد و گفت: «اگر بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟»  
 ابوبکر گفت: «فرزندان و خانواده‌ام».

گفت: «پس چه شد، که به جای ما، تو از رسول خدا ارث برده‌ای؟!»  
 گفت: «ای دختر رسول خدا! من از پدرت هیچ طلا و نقره‌ای به ارث نبرده‌ام».

۱ - هر سه روایت در شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱ موجود است؛ روایت اول در تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۷۴، نیز آمده است.

۲ - کنز العمال، کتاب الخلافة، ج ۵ ص ۳۶۷. و امّ هانی دختر ابوطالب، در فتح مکه اسلام آورد و در خلافت معاویه وفات کرد. صاحبان صحاح ۴۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه، جوامع السیره و تقریب التهذیب آمده است.

گفت: «سهم ما در خبیر و خالصه ما، فدک!».

و در عبارت طبقات ابن سعد چنین است که ابوبکر گفت: «من از پدیرت هیچ زمین و طلا و نقره و غلام و مالی به ارث نبرده‌ام». فاطمه گفت: «پس سهم الله که خدا برای ما قرار داده و خالصه ما که به دست توست؟!»

ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا! من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «این سهمی است که خدا برای زندگی من قرار داده و چون بمیرم از آن مسلمانان است».<sup>۱</sup>

و در عبارت ابن ابی الحدید و تاریخ الاسلام ذهبی چنین است که: «ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا! من چنین نکرده‌ام!».

فاطمه گفت: «چرا، تو آهنگ «فدک» کرده و آن را که خالصه رسول خدا (ص) بود از ما ستانده‌ای! و آهنگ «ما انزل الله» نموده و آنچه را که خدا از آسمان نازل فرموده، از دست ما برون آورده‌ای!» و ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا! من چنین نکرده‌ام. رسول خدا به من فرمود که خداوند متعال پیامبر را تا آنگاه که زنده است از مالی برخوردار می‌کند و چون او را به نزد خود ببرد، آن حکم مرتفع می‌گردد».

و فاطمه گفت: «تو و رسول خدا داناتری! من پس از این جلسه دیگر چیزی از تو نخواهم خواست!» و روی گردان شد!

مراد فاطمه (ع) از «سهم الله» سهمی است که خداوند از خمس برای آنها قرار داده، و مراد او از «ما انزل الله» سهم ذوی القربی است و نیز، حکم ارث است که

۱ - فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۵ - ۳۶. طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۱۴ - ۳۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۴

ص ۸۱ و دنباله آن در ص ۸۷. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۶۴، و کنز العمال، کتاب الخلافة ج ۵ ص ۳۶۵.

در قرآن کریم آمده و همه مسلمانان - رسول خدا و دیگران - را شامل می‌گردد. و در برخی روایات یادآور شده‌اند که «عباس» نیز، در مطالبه ارث پیامبر با فاطمه همراه شد؛ چنانکه در طبقات ابن سعد و کنز العمال متقی گویند: «فاطمه برای مطالبه میراث خود نزد ابوبکر آمد و عباس بن عبدالمطلب نیز آمد و میراث خود را مطالبه کرد و علی با او همراه شد؛ و ابوبکر گفت: «رسول خدا فرمود: «ما ارث برده نمی‌شویم، آنچه بر جای گذاریم صدقه است» و هرکه را پیامبر سرپرستی می‌کرد سرپرستی او بر عهده من است» که علی چنین تلاوت کرد: «و ورث سلیمان داود»؛ «و سلیمان از داود ارث برد» و: «یرثنی و یرث من آل یعقوب»؛ «از من ارث ببرد و از آل یعقوب نیز ارث ببرد».

ابوبکر گفت: «آن اینچنین است و توبه خدا سوگند می‌دانی؛ همانگونه که من می‌دانم»

و علی گفت: «این کتاب خداست که سخن می‌گوید!» و بعد سکوت کردند و بازگشتند!<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: به گمان ما راویان این روایت دچار اشتباه شده و پنداشته‌اند که عباس با علی برای مطالبه ارث آمده بودند؛ حال آنکه آن دو به یاری فاطمه آمده بودند؛ البته ممکن است عباس سهم خمس خود را هم مطالبه کرده باشد، که این امر بر راویان مشتبه شده و یادآور شده‌اند که او برای مطالبه میراث خود آمده بود.

\* \* \*

فاطمه (ع) که دید ابوبکر دلایل و شواهد و گواهاش را نمی‌پذیرد و چیزی از میراث رسول خدا و بخشوده‌های آن حضرت را به او پس نمی‌دهد، بر آن شد تا

این مخاصمه را در جمع مسلمانان مطرح کرده و از اصحاب پدرش - چنانکه در پی می آید - یاری بخواهد:

در سقیفه ابوبکر جوهری بنابر نقل ابن ابی الحدید، و بلاغات النساء احمد بن طاهر بغدادی آمده است: «فاطمه که دریافت ابوبکر بر آن است تا او را از «فدک» محروم سازد، مقنعه پوشید و چادر برداشت و در محاصره نزدیکان و زنان قوم خود به سوی ابوبکر رفت، بدان سان که گوئی این رسول خدا (ص) است که گام برمی دارد! و ابوبکر در مجمعی از مهاجران و انصار و دیگران بود، که فراروی آن حضرت پرده ای آویختند و او چنان ناله ای سر داد که همه حاضران را به شیون واداشت و مجلس را منقلب کرد؛ سپس اندکی آرام گرفت تا آرام گرفتند و بعد، سخن خود را با حمد و ثنای خداوند عزوجل و سلام و صلوات بر رسول خدا (ص) آغاز کرد و گفت:

«من فاطمه هستم، دختر محمد! سخنم را از گذشته آغاز می کنم: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عتّم حریص علیکم بالمومنین رثوف رحیم»: «همانا رسولی از خود شما به سوی شما آمد که رنجتان بر او دشوار است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان رثوف و رحیم است»<sup>۱</sup> حال اگر نسبش را بجوئید درمی یابید که او پدر من است نه پدر شما، و برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما!... و شما اکنون چنان پندارید که ما را «ارث»ی نباشد «افحکم الجاهلیة ییغون و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون»: «آیا حکم جاهلیت را می جویند؟! و چه کسی بهتر از خدا حکم می کند برای قومی که اهل یقین هستند؟!»<sup>۲</sup>

پسر ابی قحافه! آیا تو از پدرت ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم؟!

۱ - سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲ - سوره مائده، آیه ۵۰.

«لقد جئت شيئاً فرياً»: «براستی که چیز شگفت و نوظهوری آوردم!»<sup>۱</sup> پس، آن را فراروی خویش فرست تا در محشر ملاقات کند، که چه خوب داوری است خدا! و چه خوب رهبری است محمد! و چه خوب وعده گاهی است قیامت که اهل باطل در آن خسران می‌بینند! سپس متوجه مزار پدر گردید و گفت: «پدر جان! بعد از تو چه رویدادها و چه سختی هائی پدیدار شد!...»<sup>۲</sup>

راوی گوید: «و مردم تا به آن روز خود را چنین گریان ندیده بودند! سپس متوجه «انصار» شد و گفت:

«ای گروه برگزیده! ای بازوان دین! ای حافظان اسلام! این چه سستی است که در نصرتم نشان می‌دهید و از امدادم شانه خالی می‌کنید و از حقم چشم می‌پوشید و از دادخواهی‌ام به خواب اندر شده‌اید؟! آیا رسول خدا(ص) نبود که می‌فرمود: «حفظ آدمی به حفظ فرزندان اوست»؟ چه زود عوض شدید و چه با شتاب دگرگون گشتید! آری، به جان خودم سوگند که مرگ او حادثه‌ای بس بزرگ بود که، وهن و سستی‌اش گسترده، شکاف و رخنه‌اش عمیق، و التیام دهنده‌اش مفقود است! زمین را تاریک، کوهها را فروتن و آرزوها را تشدید کرد! حریم‌ها ضایع، حرمت‌ها هتک و مصونیت‌ها زایل گردید؛ و این بلائی است که کتاب خدا پیش از مرگش آن را اعلان، و قبل از وفاتش شما را از آن آگاه کرده و فرموده بود: «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين»: «محمد فقط یک رسول است که پیش از او نیز رسولانی بوده‌اند؛ آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته‌های خود باز می‌گردید؟ و هر کس به گذشته خود بازگردد، هرگز به خدا زیانی نرساند و خداوند بزودی

۱ - سوره مریم، آیه ۲۷.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۷۸ - ۷۹ و ۹۳، و بلاغات النساء ص ۱۲ - ۱۵.

شاكران را پاداش می‌دهد»<sup>۱</sup>

ای خواب زدگان به خود آیید! میراث پدرم فراروی شما در حالتی غضب شد که فریاد ما به شما رسید و صدای ما شما را فراگرفت؛ شما را که توان و نفر و خانه و سنگر دارید! شما نخبگان انتخاب شده خدا و بهترین‌های برگزیده او، که با عرب در افتادید و کارها را سامان دادید و تیرگیها را برطرف ساختید تا آسیاب اسلام بر محور شما به گردش درآمد و شیرش جوشیدن گرفت و آتش جنگ خاموش گردید و فوران شرک آرام گرفت و ندای فتنه فروکش کرد و نظام این دین استوار گردید! آیا اکنون پس از آنهمه پیشروی، واپس زده‌اید؟! و پس از آن همه شدت به عقب بازگشته‌اید، و پس از آنهمه شجاعت دچار ترس شده‌اید؟! آن هم از قومی که پیمان خود را شکستند و بر دین شما عیب گرفتند؟! «فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ايمان لهم لعلهم يتتهون»: «پس، با پیشوایان کفر بجنگید که آنها را پیمانی نباشد، شاید بازایستند!»<sup>۲</sup>

هان! چنان میبینم که آرامش خواه و رفاه طلب شده‌اید، و آنچه را که فراگرفتید انکار کرده و آنچه را که گوارا دانستید قی کردید «ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فان الله لغنی حمید»: «اگر شما و هر که در زمین است، همگی، کافر شوید، [بدانید که] خداوند بی نیاز و ستوده است»<sup>۳</sup>

آگاه باشید! من آنچه را که به شما گفتم، با معرفت به خواری و ناستواری و ضعف یقینی که شما را فراگرفته، گفتم! پس، آن را بر خود هموار کنید و واپس گرائید و در خود فرو روید و ننگ و عار آن را بر جای گذارید و داغ آن را شعار خود گیرید و به «نار الله الموقده التي تطلع علی الأفئدة»: «آتش برافروخته خدا

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲ - سوره توبه، آیه ۱۲.

۳ - سوره ابراهیم، آیه ۸.

که بر دلها سر می‌کشد»<sup>۱</sup> بییوندید، که آنچه می‌کنید در منظر خداست! «و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون»: «و آنها که ستم کردند به زودی درمی‌یابند که به کجا باز می‌گردند!»<sup>۲</sup>

راوی گوید: «هنگامی که فاطمه (ع) با آن سخنان ابوبکر را مورد خطاب قرار داد، ابوبکر نیز حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر او (ص) درود فرستاد و گفت:

«ای بهترین زنان و ای دختر بهترین پدران! به خدا سوگند من از نظر رسول خدا (ص) تجاوز نکردم، و جز به فرمان او عمل ننمودم، و راهنمای قوم هرگز به اهل خود دروغ نمی‌گوید! تو سخنان را با بلاغت و خشونت بیان داشتی و از ما بریدی؛ خداوند ما و تو را ببخشد! اما بعد، من سلاح رسول خدا و چهار پا و پای‌افزار او را به علی بازگردانیدم، و اما سوای آن را، من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: «ما گروه انبیاء، طلا و نقره و زمین و کشتزار و خانه، ارث برده نمی‌شویم؛ ولی ایمان و حکمت و علم و سنت، ارث برده می‌شویم» و من بدانچه فرمانم داده عمل کردم و خیر او را خواستم و توفیق من از خداست، بر او توکل کرده و به سوی او باز می‌گردم».

و در روایت «بلاغات النساء» گوید: «فاطمه (ع) پس از آن گفت: «ای مردم! من فاطمه هستم و پدرم محمد (ص) است! سختم را از گذشته آغاز می‌کنم: «لقد جاءکم رسول من انفسکم...» سپس فرمود: «آیا کتاب خدا را به عمد رها کرده و آن را پشت سر انداخته‌اید؟! مگر نه آن است که خداوند متعال می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود»: «و سلیمان از داود ارث برد» و در بیان داستان یحیی بن زکریا می‌فرماید: «ربّ هب لی من لدنک ولیّاً یرثنی و یرث من آل یعقوب»: «ای خداوند! مرا از نزد خود یک ولی بده تا مرا و آل یعقوب را وراثت دهد».

۱ - سوره هُزَـه، آیه ۶ و ۷.

۲ - سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

«بروردگار من! مرا از نزد خود جانشینی ببخش که وارث من و وارث آل یعقوب باشد».<sup>۱</sup> و می‌فرماید: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در حکم خدا، سزاوارترند».<sup>۲</sup> و فرموده: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین»: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم ارث پسر به اندازه سهم دو دختر باشد».<sup>۳</sup> و فرموده: «ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین»: «اگر مالی از خود بر جای گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان خود، به شایستگی وصیت کند، که این حق است بر عهده پرهیزکاران»؛<sup>۴</sup> و اکنون شما پنداشته‌اید که مرا از پدرم حق وارثی نباشد و پیوندی میان ما نیست! آیا خداوند شما را به آیتی ویژه اختصاص داده و پیامبرش را از شمول آن خارج کرده است؟! یا می‌گوئید: پیروان دو ملت از هم ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم پیرو ملت واحده نیستیم؟! «افحکم الجاهلیة یبغون»: «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟»...<sup>۵</sup>

ابن ابی الحدید گوید: «موضوع «فدک» و رفتن فاطمه به نزد ابوبکر، ده روز پس از وفات رسول خدا(ص) بود؛ و صحیح آن است که، پس از آن جلسه و بازگشت فاطمه از نزد ابوبکر، هیچ یک از مردم سخنی درباره این میراث بر زبان نیاورده است».<sup>۶</sup>

۱ - سورة آل عمران، آیه ۳۸، و سورة مریم، آیه ۶، که آیت فوق اقتباس و تلفیق هر دو آیه است.

۲ - سورة انفال، آیه ۷۵.

۳ - نساء، ۱۱.

۴ - بقره، ۱۸۰.

۵ - بلاغات النساء، ص ۱۶ - ۱۷.

۶ - شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۷.



خلاصه آنکه، روایات موجود در این باب دالّ بر آن است که مخاصمه فاطمه دختر رسول خدا (ص) با آنها درباره سه موضوع - به شرح زیر - بود:

### ۱ - درباره بخشوده پیامبر (ص) به او:

رسول خدا (ص) پس از نزول آیه: ﴿وَآتَ الذَّالِقِرْبِی حَقَّه﴾: «و حق خویشاوند را پرداز»،<sup>۱</sup> «فدک» را به فاطمه (ع) بخشید؛ و چون رحلت کرد، هیئت حاکمه خلافت، فدک و غیر فدک را که از رسول خدا (ص) برجای مانده بود، مصادره کردند و فاطمه با آنها به مخاصمه برخاست و بر صحت تصرف خود یک مرد و یک زن را شاهد آورد که: «پیامبر (ص) آن را در زمان حیات خود بدو بخشیده است» و آنها این شهادت را نپذیرفتند و چنین عذر آوردند که شهود از حدّ نصاب لازم برخوردار نیستند؛ و از جمله دلایلی که می‌گوید «فدک» در تصرف فاطمه (ع) بوده، نامه امام علی (ع) به «عثمان بن حنیف»<sup>۲</sup> فرماندار بصره است که فرموده:

«آری، از همه آنچه که آسمان در سایه خود گرفته «فدک»ی در دست ما بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر [= اهل البیت (ع)] آن را سخاوتمندانه رها کردند، و چه خوب داوری است خداوند!».

### ۲ - درباره میراث رسول خدا (ص):

زمینهای زیر ماترک رسول خدا (ص) بود:

- ۱ - باغهای هفت‌گانه‌ای که «مخیریق» به آن حضرت هدیه کرده بود.
- ۲ - بخشوده‌های انصار مدینه شامل زمینهای زراعی مرتفع.

۱ - اسراء، ۲۶.

۲ - عثمان بن حنیف، والی امام علی (ع) در بصره بود که طلحه و زبیر به هنگام ورود بدانجا برای ترتیب دادن جنگ جمل، او را بیرون راندند و در زمان معاویه در کوفه وفات کرد.

۳- اراضی زراعی و نخلستانهای «بنی نضیر».

۴- ۱۸ سهم از مجموع ۳۶ سهم اراضی خبیر که منطقه سرسبز حجاز بود.

۵- اراضی زراعی و نخلستانهای وادی القری.

پس از وفات رسول خدا (ص)، خلیفه ابوبکر با استناد به حدیثی که راوی آن تنها خود او بود، همه آنها را در اختیار گرفت و گفت: پیامبر (ص) فرموده: «ما ارث برده نمی شویم، هرچه برجای گذاریم صدقه است». و فرموده: «خداوند عزّ و جلّ هرگاه پیامبری را از چیزی برخوردار کند، آن را در اختیار جانشین او قرار می دهد».

و استدلال امام علی و فاطمه (ع) به آیات صریحه قرآن، و اینکه از انبیای پیشین نیز ارث برده شده، و آیات ارث عام است؛ و نیز یاری خواستن فاطمه از انصار و برانگیختن آنها، هیچ یک سودی نبخشید و چنان شد که آن حضرت بر ابوبکر و عمر خشم گرفت و تا آنگاه که وفات کرد با آن دو سخن نگفت و از آن دو ناراضی بود.

### ۳- درباره سهم «ذی القربی»:

فاطمه (ع) سهم «ذی القربی» را از ابوبکر مطالبه کرد و فرمود: «تو خود به خوبی می دانی که به ما ستم کرده ای... و آیه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾<sup>۱</sup> را بر او تلاوت کرد؛ ولی ابوبکر آن را نپذیرفت و سهم ذی القربی را صرف خرید سلاح و مرکب نمود تا در راه جنگ با کسانی که زکاة نمی دادند به کار گیرد، و فاطمه (ع) به او گفت: «آهنگ [تصرف] چیزی کرده ای که خدا از آسمان نازل فرموده و آن را از ما دریغ داشته ای!»

۱- انفال / ۴۱. ترجمه: «و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید خمس آن برای خدا و پیامبر و

ذی القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است...».

## تصرف خلفا در «خمس» و «ماترک رسول خدا» و «فدک»

### ۱- در زمان ابوبکر و عمر:

در کتاب خراج ابویوسف، سنن نسائی، الأموال ابو عبید، سنن بیهقی و تفسیر القرآن جصاص، از «حسن بن محمد بن حنفیه» روایت کنند که گفت: «مردم پس از وفات رسول خدا (ص) درباره «سهم پیامبر» و «سهم ذوی القربی» دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: «سهم پیامبر از آن خلیفه بعد از اوست». و گروهی دیگر گفتند: «سهم ذوی القربی ویژه خویشاوندان پیامبر است». و جمعی گفتند: «سهم ذوی القربی ویژه خویشاوندان خلیفه بعد از اوست» و در نهایت تصمیم گرفتند که این دو سهم را به سلاح و مرکب اختصاص دهند!»

و در سنن نسائی و الأموال ابو عبید، گوید: «و این دو سهم در زمان خلافت ابوبکر و عمر همچنان به سلاح و مرکب اختصاص داشت».<sup>۱</sup>

و در روایت ابن عباس گوید: «سهم الله و سهم پیامبر، یک سهم به حساب آمد و با سهم «ذی القربی» به سلاح و مرکب اختصاص داده شد و سهم یتیمان و مسکینان و ابن السبیل به غیر ایشان داده نشد».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری گوید: «هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، ابوبکر سهم قرابت و خویشاوندی را به بیت المال باز گردانید و به مصرف امور جنگی رسانید».<sup>۳</sup>

و قتاده در پاسخ به این سؤال که: «سهم ذی القربی چه شد؟» گفت: «این سهم

۱- کتاب الخراج، ص ۲۴ - ۲۵. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹. الأموال ابو عبید، ص ۳۳۲. تفسیر

طبری، ج ۱۰ ص ۶. احکام القرآن جصاص، ج ۳ ص ۶۲، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۶.

۳- همان، و احکام القرآن جصاص، ج ۳ ص ۶۰ باب قسمة الخمس که گوید: «و قتاده همانند آن را از عکرمه روایت کرده است».

راه روزی رسول خدا (ص) بود و چون وفات کرد، ابوبکر و عمر آن را به مصرف جنگ اختصاص دادند.<sup>۱</sup>

و شاید مراد «جبرین مطعم» نیز همین است که گوید: «ابوبکر آنچه را که رسول خدا (ص) به خویشاوندان خود می داد، به آنان نمی داد».<sup>۲</sup>

\*\*\*

آنچه در این روایات آمده مربوط به ابتدای کار، بویژه در دوران ابوبکر بود که سیاست حاکم در پی ارسال سپاه برای سرکوب و تسلیم گروههای معارض برآمد؛ و نیز، سرکوبی کسانی که از پرداخت زکات به چیرگان حاکم امتناع می کردند؛ مانند: مالک بن نویره،<sup>۳</sup> و قبایل کنده<sup>۴</sup> که در شکل پرداخت اشکال داشتند، و هیئت حاکمه آنها را مرتد نامید! اما پس از سرکوب و تسلیم این گروهها، دستگاه خلافت با تجهیز سپاه به فتح بلاد پرداخت و پس از گسترش فتوحات و فزونی ثروتها، خمس غنائم را میان مسلمانان - بنی هاشم و غیر بنی هاشم - تقسیم کردند و بخشی از میراث رسول خدا (ص) را به بنی هاشم بازگردانیدند تا به عنوان «صدقات» متولی توزیع آن باشند.

جابر گوید: «خلیفه خمس را برای جنگ در راه خدا و حوادث غیرمترقبه مصرف می نمود و چون اموال فزونی گرفت، آن را برای مصارف دیگر قرار داد».<sup>۵</sup>

۱ - تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۶.

۲ - سنن ابوداود، باب بیان مواضع الخمس، سنن بیهقی، ج ۶ باب سهم ذوی القربی. مسند احمد،

ج ۴ ص ۸۳، و مجمع الزوائد، ج ۵ ص ۳۴۱.

۳ - ماجرای آنها در صفحات پیشین همین کتاب آمده است.

۴ - همان.

۵ - کتاب الخراج ابویوسف، ص ۲۳، و احکام القرآن جصاص، ج ۳ ص ۶۱.

و ظاهر بسیاری از روایات بر آن است که این تغییر مصرف در زمان عمر اتفاق افتاده... و عمر بر آن شد که بخشی از خمس را به بنی هاشم بدهد که آنها نپذیرفتند مگر آنکه همه سهمشان را بگیرند؛ و این موضوع در پاسخ ابن عباس به «نجده حروری» آمده است؛ چون نجده پرسید: «سهم ذوی القربی از آن کیست؟» و ابن عباس گفت: «ما می گفتیم: «ذوی القربی و خویشاوند<sup>۱</sup> ما هستیم» که قوم ما آن را نپذیرفتند و گفتند: «قریش همگی ذوقربی و خویشاوندند.»<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری است که ابن عباس گفت: «سهم ذی القربی برای خویشاوندان رسول خدا (ص) است و آن حضرت آن را در بین ایشان تقسیم فرمود؛ ولی عمر بخشی از آن را به ما عرضه کرد که ما آن را دون حق خویش دیدیم و به او بازش گردانیدیم و از پذیرش امتناع کردیم.»<sup>۳</sup>

و در روایتی دیگر، گوید: «آن سهم ما اهل البیت است؛ و عمر از ما خواست تا با آن، بی همسرانمان را همسر دهد و نیازمندانمان را نیاز بخشد و بدهی بدهکارانمان را پرداخت نماید، که ما نپذیرفتیم مگر آنکه آن را تسلیم ما کند، که او نپذیرفت و ما رهایش کردیم.»<sup>۴</sup>

و در روایتی دیگر، ابن عباس گوید: «عمر از خمس، آن مقداری را که می پنداشت حق ماست به ما می داد که ما آن را نپذیرفتیم و گفتیم: «یک پنجم

۱ - صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۹۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۸ و ۲۹۴ و ۳۰۴ و ۳۰۸. سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۲۵. مشکل الآثار طحاوی، ج ۲ ص ۱۳۶ و ۱۷۹. مسند شافعی، ص ۱۸۳، و حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۳ ص ۲۰۵.

۲ - ابن زیادتی در تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۳، آمده است.

۳ - مسند احمد، ج ۱ ص ۲۲۴ و ۳۲۰. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۱. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۷، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۴ - کتاب الخراج، ص ۲۳ و ۲۴. مغازی واقدی، ص ۶۹۷. الأموال ابوعبید، ص ۳۳۳. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸. احکام القرآن جصاص، ج ۳ ص ۶۳، و لسان المیزان، ج ۶ ص ۱۴۸، شرح حال نجده.

خمس حق ذوی القربی است» و عمر گفت: «خداوند خمس را برای اصنافی که نام برده قرار داده و سزاوارترین آنها به آن، پر تعدادترین و نیازمندترین آنانند». گوید: «مردمانی آن را از ما ستاندند و مردمانی رهایش کردند»<sup>۱</sup>

همچنین، عبدالرحمن بن ابی یعلی، گوید: «علی را در «احجار الزیت» دیدار کردم و به او گفتم: «پدر و مادرم فدای تو باد! ابوبکر و عمر در حق شما اهل البیت از سهم خمس چه کردند؟...» فرمود: «عمر گفت: «شما را حقی است ولی من باور ندارم که اگر فزونی گیرد، همه‌اش از آن شما باشد؛ حال اگر خواستید من به مقداری که حق شما می‌دانم به شما می‌پردازم» که ما نپذیرفتیم مگر همه آن را، و او از پرداخت همه به ما خودداری کرد»<sup>۲</sup>.

و اینکه در برخی از روایات آمده است که: «خلیفه عمر بخشی از میراث رسول خدا (ص) در مدینه را به عموی پیامبر عباس و امام علی (ع) داد تا متولی امور آن باشند» این کار ظاهراً در همین دوران بوده است.<sup>۳</sup>

## ۲- در زمان عثمان

ابن اثیر در تاریخ خود گوید: «عثمان خمس فتوحات اولیه آفریقا را به «عبدالله بن ابی سرح» بخشید و خمس فتوحات دوم را که به فتح همه آفریقا انجامید، به «مروان» هدیه کرد»<sup>۴</sup>

و ابن ابی الحدید گوید: «عثمان همه غنایمی را که خداوند در فتح آفریقا، از طرابلس مغرب تا طنجه، نصیب اسلام کرده بود، همه را به «عبدالله بن ابی سرح»

۱- الأموال، ص ۲۳۵، و کنز العمال، ج ۲ ص ۳۰۵.

۲- سنن بیهقی، باب سهم ذی القربی، ج ۶ ص ۳۴۴، و مسند شافعی، باب قسم الفیء، ص ۱۸۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۲ ص ۱۲۵، و ج ۳ ص ۳۸. سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳

ص ۴۷. مسند احمد، ج ۱ ص ۶. طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۲۸، و منتخب کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۸.

۴- تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۷۱، و چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۳۵.

بخشید و احدی از مسلمانان را در آن سهیم نکرد!<sup>۱</sup>

و طبری گوید: «هنگامی که عثمان «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» را به سوی آفریقا فرستاد، مبلغ مورد مصالحه او با آنها در منطقه «جرجیر» یک میلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود» و گوید: «مبلغی که «عبدالله بن سعد» روی آن با آنها مصالحه کرد، سیصد قنطار طلا بود، که عثمان آن را به «آل حَکَم» یا به «مروان» بخشید»<sup>۲</sup>

و ابن عبدالحکم در کتاب فتوح آفریقا گوید: «معاویه بن خدیج سه بار با آفریقا جنگید که نبرد اول در سال ۳۴ هجری پیش از کشته شدن عثمان بود؛ و عثمان خمس این نبرد را به مروان بخشید؛ و این غزوه‌ای بود که بسیاری از مردم از آن بی‌خبر بودند»<sup>۳</sup>

و بلاذری در ذکر موارد مورد انکار در سیره عثمان، و سیوطی در تاریخ الخلفاء گویند: «او خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشید»<sup>۴</sup>

و از عبدالله بن زبیر گوید: «عثمان در سال ۲۷ هجری ما را به جنگ آفریقا فرستاد و «عبدالله بن ابی سرح» غنایم بسیاری به دست آورد و عثمان خمس آن غنایم را به مروان بخشید»<sup>۵</sup>

و روایت شده که مروان پس از بنای خانه خود در مدینه، مردم را برای اطعام فراخواند و بدانها گفت: «به خدا سوگند که در ساختن این خانه درهمی، یا بیش از آن را، از مال مسلمانان خرج نکرده‌ام» و «مِسُور» که جزء دعوت شدگان بود

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷.

۲ - تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۸۱۸، و تاریخ ابن کثیر، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۳۵.

۳ - فتوح آفریقا، ص ۵۸ - ۶۰.

۴ - انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۵، و تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۶.

۵ - همان، ج ۵ ص ۲۷.

گفت: «اگر غذایت را خورده و ساکت می‌ماندی برای تو بهتر بود؛ چون تو همانی که با ما در آفریقا می‌جنگیدی و مال و غلام و یاورت از ما کمتر و سبکبارتر بودی، تا آنکه ابن عفّان [= عثمان] خمس آفریقا را به تو بخشید و کارگزار صدقات و مالیات شدی و اموال مسلمانان را گرفتی...»<sup>۱</sup>

و «اسلم بن اوس ساعدی» که از دفن عثمان در بقیع جلوگیری کرد، در این باره گوید:

أَقْسِمُ بِاللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ      دَمَا تَرَكَ اللَّهُ خَلْقًا سَدِي  
دَعَوْتُ اللَّعِينَ فَأَدْنِيْتَهُ      خَلَا فَا لَسَنَةً مِنْ قَدْ مَضَى  
وَ اعْطَيْتُ مِرْوَانَ خُمْسَ الْعِبَادِ      ظَلَمًا لَهُمْ وَ حَمِيَتِ الْحُمَى  
«به الله پروردگار بندگان سوگند می‌خورم که،

خداوند هیچ بنده‌ای را یله و رها نگذاشته است.

تو [= عثمان] آن لعین [= حَکَم] را فراخواندی و مقرّش ساختی؛  
و این بر خلاف سنت کسی است که رحلت کرده؛ یعنی رسول خدا (ص).  
و «خمس بندگان»<sup>۲</sup> را به مروان بخشیدی.

و بدانها ستم کردی، و نیز، منطقه حفاظت شده را از آن خود ساختی!<sup>۳</sup>  
و در آغانی گوید: «مروان آن خُمس را به پانصد هزار معامله کرد و عثمان آن  
مبلغ را هم بدو بخشید، و این از جمله مواردی بود که بر او اشکال می‌گرفتند و  
«عبدالرحمان بن حنبل» درباره آن چنین سرود:....»<sup>۴</sup>

۱ - همان، ج ۵ ص ۲۸.

۲ - شاعر در اینجا خمس را «خُمس بندگان» نامیده؛ چون در عصر ابوبکر و عمر عادت کرده بودند که خمس را خمس بندگان به حساب آورند و از آن خدا و رسول و ذوی القربای رسول ندانند!

۳ - انساب الأشراف، ج ۵ ص ۳۸.

۴ - آغانی، ج ۶ ص ۵۷. تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۲۳۳. معارف ابن قتیبه، ص ۸۴، و عقد الفرید، ج ۲



اینها اجتهاد خلیفه عثمان درباره «خمس» بود. اما اجتهاد او درباره میراث رسول خدا (ص)، ابوالفداء و ابن عبدربه گویند: «عثمان فدک را که صدقه رسول خدا بود و فاطمه آن را از ابوبکر مطالبه کرد، در اختیار مروان گذاشت.»<sup>۱</sup> و ابن ابی الحدید گوید: «عثمان فدک را در اختیار مروان گذاشت؛ فدکی که فاطمه (ع) پس از رحلت پدرش (ص) یک بار به عنوان میراث و یک بار به عنوان هدیه رسول خدا (ص) آن را از ابی بکر مطالبه کرد و خواسته او پذیرفته نشد!»<sup>۲</sup>

و ابوداود و بیهقی در سنن خود از «عمر بن عبدالعزیز» روایت کنند که او درباره فدک گفت: «عمر که به حکومت رسید با آن به سان گذشته رفتار کرد و چون وفات کرد، عثمان آن را در اختیار مروان گذاشت...»<sup>۳</sup>

و بیهقی پس از آوردن تمام این روایت گوید: «فدک در زمان عثمان بن عفان شاید بدان خاطر در اختیار مروان قرار گرفت که عثمان در روایت منسوب به رسول خدا (ص) تأویل و اجتهاد کرد؛ روایتی که می گوید: «هرگاه خداوند سهمی از روزی را نصیب پیامبری کند، آن سهم برای جانشین او خواهد بود، و چون او [= عثمان] با ثروت خود از آن بی نیاز بود، آن را در اختیار خویشاوندان خود قرار داد و با آن «صله رحم» به جای آورد...».

و ابن عبدربه و ابن ابی الحدید گویند: «رسول خدا (ص) «مهر روز» - محل بازار

۱ ص ۲۸۳.

۲ - تاریخ ابوالفداء، ج ۱۱ ص ۲۳۲. عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۷۳. این مورخان با پیروی از روایت ابی بکر فدک را صدقه رسول خدا نامیده اند.

۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷.

۴ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۹ - ۵۰، از کتاب الخراج باب صفایا رسول الله، و سنن بیهقی، ج ۶

مدینه - را وقف مسلمانان کرد و عثمان آن را در اختیار «حارث بن حکم» برادر مروان قرار داد!.<sup>۱</sup>

\* \* \*

اینها مواردی از اجتهاد حلیفه عثمان درباره خمس و میراث رسول خدا (ص) بود که به دست ما رسیده است؛ اما علت دشمنی مردم با او به خاطر دو موضوع زیر است.

نخست آنکه: دو خلیفه پیش از او، این اموال را به مصرف عامه مردم می‌رسانیدند و عثمان آن را به خویشاوندان خود اختصاص داد!  
دوم: موضعگیری خویشاوندان او نسبت به اسلام و مسلمین - به گونه زیر - بود:

#### سیره خویشاوندان عثمان:

۱ - عبدالله بن سعد بن ابی سرح، پسر خاله عثمان و برادر رضاعی او حاکم در مستدرک گوید: «او کاتب رسول خدا (ص) بود که خیانتش در نوشتن آشکار شد و پیامبر عزلش نمود و او از اسلام رویگردان و به مکّیان پیوست و به آنها گفت: «من محمّد را هرگونه که می‌خواستم جهت می‌دادم؛ او به من «عزیز حکیم» املاء می‌کرد و من می‌گفتم: یا «علیم حکیم» و او می‌گفت: «آری، همه درست است!» که خداوند درباره او این آیه [انعام / ۹۳] را نازل فرمود: «و من اظلم ممّن افتری علی الله کذباً او قال اوحی الیّ و لم یوح الیه شیء و من قال سأنزل مثل ما انزل الله و لو تری اذا لظالمون فی غمرات الموت

۱ - عقدالفرد، ج ۴ ص ۲۸۳، و شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷، که در عبارت آن «بهر روز» تحریف است. و نیز مراجعه کنید: محاضرات راغب، ج ۲ ص ۲۱۱، و معارف ابن قتیبه، ص ۸۴، و ماوردی و ابویعلی نیز، در بیان ماترک رسول خدا (ص) گویند: «عثمان مهرور را در اختیار مروان گذاشت».

و الملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق و كنتم عن آياته تستكبرون»

«و چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را بر خدا ببندد، یا بگوید: «بر من وحی شده»، در حالی که بر او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده، نازل می‌کنم!» و اگر بینی هنگامی را که این ظالمان در شدايد مرگند و فرشتگان دستها را گشوده و به آنها گویند: «جان خود را خارج سازید که امروز به خاطر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او استکبار ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!»

و بدین خاطر، رسول خدا (ص) خونس را هدر فرمود و هنگامی که مکه را فتح کرد همه مردم را امان داد مگر چهار مرد و دو زن را که: «حتی اگر در زیر پرده کعبه یافت شدند باید کشته شوند!» یکی از آنها همین عبدالله بود که به نزد عثمان گریخت و عثمان او را مخفی کرد و پس از امان یافتن مردم مکه، او را به نزد رسول خدا (ص) آورد و برای او امان خواست و پیامبر (ص) زمانی دراز سکوت کرد و سپس فرمود: «خوب!» و چون عثمان بیرون رفت پیامبر (ص) به اطرافیان خود فرمود: «من سکوت نکردم مگر برای آنکه یکی از شما برخیزد و گردنش را بزند!» و مردی از انصار گفت: «یا رسول الله! چرا به من اشاره نفرمودید؟» فرمود: «ایماء و اشاره شایسته پیامبر نیست»<sup>۱</sup>

این عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که چون عثمان به خلافت رسید، عمرو بن عاص را که حاکم مصر بود از اداره خراج برکنار و بر نماز و سپاه ابقاء کرد، و عبدالله را بر کار خراج گمارد، و چون با هم درگیر شدند، عمرو را از

۱ - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۰۰. اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۷۳. تفسیر کشاف، ج ۲ ص ۳۵. انساب الاشراف، ج ۵ ص ۴۹. سنن ابوداود، ج ۴ ص ۱۲۸. و نیز مراجعه کنید: تفسیر قرطبی و رازی و بیضاوی و خازن و نسفی و شوکانی، در تفسیر آیه مذکور.

برگزاری نماز عزل و نماز را نیز به کار عبدالله اضافه کرد. عبدالله پس از کشته شدن عثمان معاویه را نپسندید و کناره گرفت و گفت: «من با مردی که هوادار قتل عثمان بود، همراه نخواهم شد» و بعد، در زمان خلافت امام علی (ع) در «رملة» وفات کرد و ذهبی گوید: «او یک حدیث روایت کرده است».<sup>۱</sup>

### ۲ و ۳- مروان و حارث پسران حکم بن ابی العاص عموی عثمان:

بلاذری گوید: «حکم بن ابی العاص در جاهلیت همسایه رسول خدا (ص) بود و آزار او به آن حضرت در اسلام بیشتر شد. ورود حکم به مدینه پس از فتح مکه بود و در همان حال نیز دین درستی نداشت؛ چنانکه گاهی پشت سر رسول خدا (ص) راه می رفت و شکلک درمی آورد و هنگامی که آن حضرت نماز می گزارد پشت سر او می ایستاد و با انگشتان خود لودگی می نمود؛ تا آنجا که روزی به سرکشی و تجسس در خانه رسول خدا (ص) پرداخت و آن حضرت او را شناخت و با عصا دنبالش کرد و فرمود: «چه کسی مرا از شر این مارمولک نجات می دهد!» سپس فرمود: «او و فرزندانش نباید در کنار من باشند» و همه آنها را به طائف تبعید کرد.

رسول خدا (ص) وفات کرد و عثمان از ابوبکر خواست تا آنها را به مدینه بازگرداند که او نپذیرفت و گفت: «من کسی نیستم که تبعید شدگان رسول خدا را پناه دهم!» و چون عمر به خلافت رسید درخواست خود را تکرار کرد و او نیز گفته ابوبکر را بازگفت؛ تا آنگاه که خود عثمان به خلافت رسید و همه آنها را به مدینه بازآورد».<sup>۲</sup>

و روزی که وارد مدینه شد، تن پوشش پاره و مندرس بود و در حالی که بزی را می راند و مردم به حال زار او و همراهانش می نگریستند، وارد خانه خلیفه شد

۱- سیره النبلاء ذهبی، ج ۳ ص ۲۳ - ۲۴.

۲- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۷.

و دیری نپائید که با جبّه خز و قبای فاخر بیرون آمد.<sup>۱</sup>  
و چون مأمور وصول صدقات و مالیات بازار مسلمانان، روز خود را به شب رسانید، عثمان به او گفت: «آن را به حکم بسپار!»<sup>۲</sup> سپس او را کارگزار وصول صدقات و مالیات قبیله قضاعه نمود که جمع آن به سیصد هزار در هم رسید و چون بازگشت همه را به خود او بخشید!<sup>۳</sup> و هنگامی که وفات کرد بر گورش خیمه افراشت!<sup>۴</sup>

و پسر حکم «مروان» داماد عثمان و شوهر دختر او «امّ ابان» بود و «حارث» پسر دیگر او دختر دیگر عثمان «عایشه» را در اختیار داشت.  
رسول خدا (ص) در احادیث بسیاری «حکم»<sup>۵</sup> و اولاد او را لعن و نکوهش کرده و فرموده: «وای بر امت من از آنچه در صلب این [حکم] قرار دارد!»<sup>۶</sup>  
و فرموده: «لعنت خدا بر او و بر کسی باد که از صلب او بیرون می آید، مگر مؤمنان که اندکند.»

و فرموده: «هرگاه فرزندان «ابی العاص» به سی نفر برسند، دین خدا را کمینگاه، بندگان خدا را برده، و مال الله را صرفه خود گیرند!»  
و فرموده: «من در رؤیای خود دیدم که فرزندان «حکم بن ابی العاص» همانند بوزینه بر منبر من می جهند!» و رسول خدا (ص) از آن پس تا پایان عمر، آسوده و خندان مشاهده نگر دید!<sup>۷</sup>

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۶۳.

۲ - همان، ج ۲ ص ۱۶۸.

۳ - انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۸.

۴ - همان، ج ۵ ص ۲۷.

۵ - همان، ج ۵ ص ۱۲۶، و مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۸۱.

۶ - اسد الغابه، ج ۲ ص ۳۴، شرح حال حکم.

۷ - مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۷۹ - ۴۸۱.

و نیز، حاکم از عبدالرحمان بن عوف، گوید: «هیچ نوزادی به دنیا نمی آمد مگر اینکه او را نزد پیامبر (ص) می آوردند و آن حضرت برای او دعا می کرد ولی چون «مروان بن حکم» را آوردند، فرمود: «این مارمولک، زاده مارمولک و ملعون زاده ملعون است!»<sup>۱</sup>

\* \* \*

تا اینجا، اجتهاد خلفای ثلاثه درباره: «خمس» و «میراث» رسول خدا (ص) را یادآور شدیم؛ و اکنون:

سیره امام علی (ع) درباره «خمس» و «میراث رسول خدا (ص)»:

از ابن عباس، گوید: «خمس در زمان رسول خدا (ص) به پنج سهم تقسیم می شد: خدا و پیامبر یک سهم، ذی القربی یک سهم، و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل [= در راه ماندگان] سه سهم؛ پس از آن، ابوبکر و عمر و عثمان آن را به سه سهم تقسیم کردند و سهم پیامبر و سهم ذوی القربی ساقط شد و بر سه گروه باقیمانده تقسیم گردید. سپس علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - آن را بدانگونه که ابوبکر و عمر و عثمان تقسیم کرده بودند، تقسیم کرد»<sup>۲</sup>

و از امام باقر (ع) پرسیدند: «نظر علی - کرم الله وجهه - درباره خمس چه بود؟» فرمود: «نظر او درباره آن، نظر اهل بیتش بود؛ ولی او خوش نداشت با ابوبکر و عمر مخالفت نماید!»<sup>۳</sup>

و از محمد بن اسحاق، گوید: «از ابو جعفر محمد بن علی پرسیدم: «علی بن ابی طالب هنگامی که ولایت امری این مردم را پذیرفت، درباره سهم ذی القربی

۱ - همان.

۲ - الخراج، ص ۲۳.

۳ - همان، و الأموال ابو عبید، ص ۳۳۲، و احکام القرآن ج ۳ ص ۶۳.

چه کرد؟» فرمود: «روش ابوبکر و عمر را ادامه داد.» گفتم: «چگونه؟ در حالی که شما نظر دیگری دارید؟!» فرمود: «اهل بیت او جز رأی او را نگویند.» گفتم: «چه چیز مانع او شد؟» فرمود: «به خدا سوگند! خوش نداشت که او را مخالف ابوبکر و عمر بخوانند!»<sup>۱</sup>

و در روایتی دیگر در سنن بیهقی، فرمود: «چون خوش نداشت مخالف ابوبکر و عمر قلمداد شود!»<sup>۲</sup>

این روایات بر آنند که امام علی (ع) چیزی از آنچه را که پیشینیان او درباره «خمس» و «میراث رسول خدا (ص)» انجام داده بودند، تغییر نداد؛ چون توان تغییر چیزی از آن را نداشت!

و در سنن بیهقی از امام صادق و او از پدرش (ع) فرمود: «حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر - رض - از علی (ع) خواستار سهم خویش از خمس شدند و او فرمود: «آن حق شماست؛ ولی من اکنون با معاویه در حال جنگم، اگر خواستید حق خودتان از آن را واگذارید.»<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: این روایت بر آن است که امام (ع) خمس را در تجهیز سپاه بر علیه معاویه خرج کرده بود.

**خمس و میراث رسول خدا (ص) در زمان خلفای بنی امیه:**

ظاهر روایات بر آن است که اجتهاد معاویه در منع خمس از بنی هاشم و منع ارث از ذریه رسول خدا (ص)، مشابه اجتهاد خلفای ثلاثه پیشین بوده است؛ جز

۱ - همان.

۲ - سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۳.

۳ - همان، سپس گوید: «شافعی گوید: «این حدیث را برای عبدالعزیز بن محمد بیان داشتیم و او گفت: «راوی راست گفته، و جعفر [= امام صادق] آن را اینگونه بیان می داشت...»

اینکه معاویه نتیجهٔ اجتهاد خاص خود را نیز بر آن افزوده است.

در طبقات ابن سعد گوید: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز فرمان داد تا بخشی از خُمس را به بنی‌هاشم بازگردانند، گروهی از آنان گرد هم آمدند و نامه‌ای نوشتند و با نماینده‌ای به سوی او فرستادند تا از او به خاطر صلّهٔ رحمی که در حق آنها روا داشته سپاسگزاری نمایند؛ چون آنها از زمان معاویه تا آنروز همواره در تنگنا و ناداری بودند...»<sup>۱</sup>

و نیز، گوید: «علی بن عبدالله بن عباس و ابوجعفر محمد بن علی گفتند: «از زمان معاویه تا امروز هیچ خمسی در بین ما تقسیم نشده است.»<sup>۲</sup> اما نتیجهٔ اجتهاد خاص معاویه در این باره را حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، ابن سعد در طبقات، ابن عبدالبرّ در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه در شرح حال «حکَم بن عمرو» آورده‌اند. و نیز، طبری و ابن اثیر و ذهبی و ابن کثیر در حوادث سال ۵۰ هجری؛ حاکم گوید:

«زیاد، حکم بن عمرو غفاری را با سپاهی به سوی خراسان فرستاد و آنها غنایم بسیاری بدست آوردند و زیاد به او نوشت: «اما بعد، امیرالمؤمنین [= معاویه] فرمان داده تا طلا و نقره‌ها را برای او جداسازی و هیچ زر و سیمی را بین مسلمانان تقسیم ننمایی!»

و در تاریخ طبری چنین است که: «امیرالمؤمنین فرمان داده تا همه طلاها و نقره‌ها و نفایس را برای او کنار بگذاری و تا آنها را جدا نکردی هیچ چیز را جابه‌جا مکن!»

و حکم بن عمرو به او نوشت: «اما بعد، نامه‌ات رسید. نوشته‌ای که امیرالمؤمنین فرمانم داده تا همه زر و سیم‌ها و نفایس را برای او کنار بگذارم و

۱ - طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۵ ص ۲۸۹.

۲ - همان.



چیزی را جا به جا نکنم؛ در حالی که فرمان خدا برتر از فرمان امیرالمؤمنین است، و به خدا سوگند! اگر [راههای] آسمان و زمین بر بنده‌ای مسدود گردد و او خدا ترس باشد، به یقین خدای سبحان راه نجاتی برای او قرار خواهد داد! و بعد به سپاهیان گفت: «صبحگاهان برای دریافت غنایم خود حاضر شوید.» و آنها آمدند و او خمس غنایم را کنار گذاشت و بقیه را میان آنها تقسیم کرد. گوید: «زیاد به او نوشت: «به خدا سوگند! اگر زنده ماندم بند از بندت را ذره ذره جدا خواهم کرد!»

و حاکم گوید: «معاویه پس از آنکه از اقدام حکم در تقسیم غنایم باخبر شد، مأموری را به سوی او فرستاد تا در بندش کرده و محبوسش نماید و او در همان حال بمرد و مدفون شد و گفت: «من دادخواهی می‌کنم.» و در شرح حال او در تهذیب التهذیب گوید: «معاویه مأمور دیگری فرستاد و او حکم را در بند و زندانی کرد و وی در حال قید و بند وفات کرد.»<sup>۱</sup> و طبری و دیگران گویند: «حکم گفت: «خداوند! اگر نزد تو خیری دارم، مرا بمیران!» که در مرو خراسان وفات کرد.»

مؤلف گوید: «برخی از علما این خبر را ناخوش داشته و آن را ناقص و تحریف شده آورده‌اند؛ مانند ذهبی که در تاریخش گوید: «پس به او نوشت: «هیچ طلا و نقره‌ای را تقسیم مکن.» و او در پاسخ نوشت: «به خدا سوگند! اگر آسمانها بسته باشند....»

---

۱ - مستدرک حاکم و تلخیص آن در حاشیه، ج ۳ ص ۴۴۲. طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۷ قسمت اول ص ۱۸. استیعاب، ج ۷ ص ۱۱۸. اسدالغابه، ج ۲ ص ۳۶. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۱. تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۳۹۱. تاریخ ذهبی، ج ۲ ص ۲۲۰. تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۴۷، و تهذیب التهذیب، ج ۵ ص ۲۸۸. و نیز، به شرح حال حکم در تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۹۲، و جوامع السیره، ص ۳۰۶ مراجعه نمایید.

و ابن کثیر نوشته است: «نامه زیاد به او رسید؛ از زبان معاویه که: «طلا و نقره‌های غنیمتی را برای معاویه و بیت‌المال او کنار بگذارد.»

و ابن حجر در شرح حال حَکَم در تهذیب و اصابه گوید: «معاویه او را به حکومت خراسان منصوب کرد و سپس دربارهٔ چیزی مورد عتابش قرار داد و مأمور دیگری فرستاد و او حَکَم را زندانی و در بند کرد و وی در قید و بند خویش بمرد.»

این، داستان «حَکَم بن عمرو» بود. داستانی که برخی اشتباه کرده و گفته‌اند: «این داستان مربوط به «ربیع بن زیاد حارثی» است»، در حالی که ربیع هنگامی که خبر کشته شدن «حجر بن عدی» را شنید گفت: «خداوند! اگر ربیع را نزد تو خیری هست، او را بمیران.» که در همان مجلس که بود وفات کرد.<sup>۱</sup>

و این حال «خُمس» در زمان معاویه بود، اما حال «میراث رسول خدا (ص)» در زمان او، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده و گوید:

«معاویه پس از وفات حسن بن علی، ثلث فدک را به تیول «مروان» داد و ثلث دیگر را به «عمرو بن عثمان بن عفان» و ثلث سوم را به «یزید بن معاویه» و آنها همواره آن را دست به دست می‌دادند تا سرانجام همه آن از آن مروان شد.<sup>۲</sup> و ابن سعد در طبقات گوید: «معاویه هنگامی که مروان را از حکومت مدینه برکنار کرد و بر او غضب نمود، فدک را از او گرفت و همچنان در اختیار وکیل او در مدینه بود تا ولید بن عتبّه بن ابی سفیان آن را درخواست کرد و معاویه نپذیرفت و بعد، سعید بن عاص درخواست آن کرد و معاویه خواسته او را هم اجابت نکرد و چون برای بار آخر دوباره مروان را حاکم مدینه گردانید، آن را بدون درخواست مروان به او بازگردانید و محصولات گذشته‌اش را نیز بدو داد و

۱ - مراجعه کنید: اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۶۴، شرح حال ربیع.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۰.

همچنان در اختیار مروان بود.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: برخی اشتباه کرده و پنداشته‌اند که معاویه اولین کسی بود که فدک را به تیول مروان داد، در حالی که عثمان پیش از معاویه آن را به تیول او داده بود، و شاید سبب اشتباه آن باشد که آخرین بار این معاویه بود که فدک را به مروان بازگردانید!

در زمان خلفای بنی امیه پس از معاویه:

خلفای بنی امیه - به جز عمر بن عبدالعزیز - تصرف در «خمس» را تصرف در ملک خویش می‌دانستند و گاهی آن را به هر که می‌خواستند می‌بخشیدند و زمانی آن را با دیگر اموالی که بر آنها چیره می‌شدند، در ردیف گنجینه‌های خود قرار می‌دادند؛ همان‌گونه که «ولید بن عبدالملک» بنا بر نقل سنن نسائی آن را به فرزندش «عمر» بخشید.

گوید: «عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ای به عمر بن ولید نوشت: «و پدرت کل خمس را سهم تو قرار داد؛ در حالی که سهم پدرت همانند سهم یکی از مسلمانان است! و در خمس حق خدا و حق رسول خدا و ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل مقرر است، و چه بسیارند دادخواهان پدرت! و چگونه از کثرت اینهمه دشمن و دادخواه‌رهایی می‌یابد؟! و نیز همدمی آشکار تو با آلات طرب و مطربان که بدعتی است در اسلام! و لذا بر آن شده‌ام تا کسی را به سوی تو نفرستم که محفل زشت را از بن براندازد!»<sup>۲</sup>

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۸.

۲ - سنن نسائی، باب قسم الفیء، ج ۲ ص ۱۷۸. و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، گوید: ولید [= پدر عمر] جباری ستمگر و در سخن گفتن لحن و پر اشتباه بود. در شوال سال ۸۶ هجری به خلافت رسید و در نیمه جمادی الآخر سال ۹۶ هجری در ۵۱ سالگی وفات کرد.

و ما جز این حدیث، حدیث دیگری را نیافتیم که پس از معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز، دربارهٔ خمس و میراث رسول خدا (ص) و تغییر وضعیت آن، از آنچه که در زمان معاویه بوده، سخن گفته باشد.

### در زمان عمر بن عبدالعزیز:

عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد قاضی مدینه نوشت که دربارهٔ «کتیبه» [= یکی از قلعه‌های خیبر] تحقیق و روشن کند که آیا کتیبه، خمس رسول خدا (ص) از خیبر بوده یا از اموال شخصی آن حضرت می‌باشد؟ او تحقیق کرد و پاسخ داد: «کتیبه خمس رسول خدا (ص) بوده است» و عمر بن عبدالعزیز چهار یا پنج هزار دینار طلا برای او فرستاد و فرمانش داد تا پنج یا شش هزار دینار دیگر که از «کتیبه» وصول می‌کند بر آن بیفزاید تا به ده هزار دینار برسد و آن را میان بنی‌هاشم تقسیم کند و مرد و زن و کوچک و بزرگ را یکسان بدهد؛ و او چنان کرد.<sup>۱</sup>

و ابن سعد از جعفر بن محمد روایت کند که گفت: «عمر بن عبدالعزیز سهم ذی القربی را بین فرزندان عبدالمطلب تقسیم کرد و به زنان آنها که از غیر فرزندان عبدالمطلب بودند سهمی نداد.»

و نیز، روایت کند و گوید: «هنگامی که نامه عمر بن عبدالعزیز به والی مدینه رسید که خمس را بر بنی‌هاشم تقسیم کند، والی بر آن شد تا فرزندان مطلب را از

---

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۷ - ۲۸۸، که ما آن را فشرده آوردیم. و ابوحفص، عمر بن عبدالعزیز بن مروان اموی، در سال ۶۳ هجری به دنیا آمد و در صفر سال ۹۹ هجری با او بیعت شد و خلافت او دو سال و پنج ماه ادامه یافت و در رجب سال ۱۰۱ هجری وفات کرد. شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۴۳، و تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۲۲۸، و العبر، ج ۱ ص ۱۲۰، آمده است. و ابوبکر بن محمد قاضی مدینه، در سال ۱۲۰ هجری وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۳۹۹).

خمس محروم سازد که فرزندان عبدالمطلب گفتند: «تا آنها نگیرند، ما نیز در همی نمی‌گیریم!» و والی آن را به عمر بن عبدالعزیز گزارش کرد و او پاسخ داد: «من آنها را از هم جدا ندانستم؛ آنها در پیمان قدیم و دیرین از فرزندان عبدالمطلب به شمارند؛ پس، آنها را همانند فرزندان عبدالمطلب بدار» و بدانهانیز پرداخت شد.<sup>۱</sup>

و ابویوسف در کتاب «الخراج» روایت کرده و گوید: «عمر بن عبدالعزیز سهم رسول خدا و سهم ذوی القربی را برای بنی‌هاشم فرستاد».<sup>۲</sup>  
و ابن سعد گوید: «فاطمه دختر حسین در نامه‌ای از اقدام او تشکر کرد و نوشت: «براستی که بی‌خادمان را خدمت کردی و برهنگان تن پوش به خود گرفتند!» و عمر از آن شادمان شد».  
و گوید: «عمر بن عبدالعزیز گفت: «اگر زنده ماندم، همه حقوقتان را به شما خواهم داد»».<sup>۳</sup>

#### سرانجام فدک:

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان گوید: «عمر بن عبدالعزیز که به خلافت رسید، به کارگزار خود در مدینه نوشت و فرمان داد تا «فدک» را به نوادگان «فاطمه (رض)» بازگرداند».<sup>۴</sup>  
و در شرح نهج البلاغه گوید: «ابوبکر بن حزم کارگزار او در پاسخ نوشت: «نوادگان فاطمه علیها السلام در آل عثمان و آل فلان و آل فلان زاده شده‌اند؛

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۹.

۲ - الخراج، ص ۲۵.

۳ - طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۴ - معجم البلدان، ماده «فدک».

فدک را به کدامین آنها بازگردانم؟» که پاسخش داد: «اما بعد، من اگر بنویسم و فرمانت دهم تاگوسفندی را قربانی کنی، برای من می نویسی: شاخدار باشد یا بی شاخ؟! یا اگر دستورت دهم گاوی را قربانی کنی، از من می پرسی: چه رنگی باشد؟ این نامه‌ام که بم تو رسید، فدک را در بین نوادگان فاطمه از علی (ع) تقسیم کن، والسلام.»

گوید: «بنی امیه این اقدام عمر بن عبدالعزیز را ناپسند شمردند و او را سرزنش کرده و گفتند: «کار شیخین [= ابوبکر و عمر] را تقیح کردی.»

و گروهی از اهل کوفه برای اعتراض نزد او رفتند و چون بر این کار، مورد عتابش قرار دادند، گفت: «شماندانستید و من دانستم، و فراموش کردید و یادآور شدم! همانا ابوبکر بن عمر بن حزم از پدرش از جدش برای من روایت کرد که رسول خدا (ص) فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ هر چه به خشمش آورد، به خشمم آورد و هر چه خشنودش کند، خشنودم کند.» و فدک در زمان ابوبکر و عمر، صافیه و خالصة [رسول خدا (ص)] بود و پس از آن در اختیار مروان قرار گرفت و او آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید و من و برادرانم آن را از او به ارث بردیم و من از برادرانم خواستم تا سهم خود را به من بفروشند، که برخی فروختند و برخی بخشیدند تا همه آن در اختیار من قرار گرفت و تصمیم گرفتم آن را به نوادگان فاطمه بازگردانم.» آنها گفتند: «اگر چنین است، پس اصل را نگهدار و غله آن را بین آنها تقسیم کن.» و او چنین کرد.<sup>۱</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، نخستین ردّ مظلّم او فدک بود که حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) را فراخواند، و گفته شده: بلکه علی بن الحسین (ع) را فراخواند و فدک را به او

بازگردانید؛ و فدک در طی حکومت عمر بن عبدالعزیز در دست نوادگان فاطمه (ع) بود.<sup>۱</sup>

### پس از عمر بن عبدالعزیز

پس از عمر بن عبدالعزیز، سخنی درباره «خمس» وجود ندارد. اما فدک، یاقوت حموی و ابن ابی الحدید گویند:

«یزید بن عاتکه<sup>۲</sup> [= یزید بن عبدالملک] که به حکومت رسید، آن را از نوادگان فاطمه بازستاند و دوباره در اختیار مروانیان قرار گرفت و آنها آن را دست به دست می دادند تا خلافت را از کف دادند و پس از آنها، ابوجعفر منصور، پس از شورش نوادگان امام حسن (ع)، آن را در اختیار گرفت و بعد، مهدی پسر منصور آن را به اولاد فاطمه بازگردانید و بعد، موسی بن مهدی و هارون برادرش آن را بازستاندند و پیوسته در اختیار آنها بود تا مأمون به حکومت رسید و آن را به فاطمیان بازگردانید.

۱ - همان، ج ۴ ص ۸۱.

۲ - یزید بن عبدالملک مروان، مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه، پس از عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و بنابر وصیت برادرش سلیمان باید از سیره عمر بن عبدالعزیز پیروی می کرد که اطرافیان او را از شیوخ و نزدیکان او آوردند تا گواهی دهند که خلفا را حساب و کتاب و عذاب نباشد؛ و چنان شد که معشوقه اش به نام حبابه بر عزل و نصب والیان و دیگر امور حکومتی چیره گردید. روزی که سرمست و طربناک بود گفت: «رهایم کنید تا به پرواز درآیم» که معشوقه اش گفت: «این امت را به که وامی گذاری» گفت: «به تو!» و هنگامی که این زن وفات کرد سه روز تمام جنازه اش را رها کرد تا بوافتاد و همواره او را می بوئید و می بوسید و گریه می کرد و خود وی چند روز پس از او، در سال ۱۰۵ هجری، فوت کرد. گفته شده: «او از شدت عشق مرد و خلیفه ای جز او که در عشق مرده باشد سراغ ندارند.» مراجعه کنید: فهرست اغانی. تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۹۰ - ۹۳. تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۳۱۸، و مرآة الجنان، ج ۱ ص ۲۲۴-۲۲۵.

ابوبکر از محمد بن زکریا و او از مهدی بن سابق روایت کند که گفت: «مأمون برای ردّ مظالم مجلس گرفت و اولین نامه‌ای که به دستش رسید در آن نگریست و گریست و به کسی که بالای سرش ایستاده بود گفت: «فریاد بزن و بگو:» وکیل فاطمه کجاست؟» که شیخی با لباده و عمامه و پای افزاری جلو باز برخاست و پیش آمد و درباره «فدک» با او به مناظره پرداخت؛ مأمون برای او دلیل می‌آورد و او برای مأمون! سپس فرمان داد تا آن را به نام آنها بنویسند و پس از نوشتن بر او خوانده شد و آن را تنفیذ کرد که «دعبل» برخاست و خطاب به مأمون اییاتی را خواند که ابتدای آن چنین است:

«اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برّد مأمون هاشم فدک»<sup>۱</sup>

سیمای زمانه وه چه خندان گردید

تا ردّ فدک به‌هاشم از مأمون دید

صاحب فتوح البلدان مشروح نوشته مأمون را آورده و گوید: «در سال ۲۱۰ هجری امیر المؤمنین مأمون پسر هارون الرشید فرمان داد تا فدک را به نوادگان فاطمه بازگردانند؛ او به کارگزار خود در مدینه نوشت: «اما بعد، همانا امیر المؤمنین با جایگاهی که از دین خدا و خلافت رسول‌الله و خویشاوندی با آن حضرت دارد، سزاوارترین کسی است که به سنت او عمل کرده و فرمانش را تنفیذ و بخشوده هایش را تسلیم و صدقاتش را تثبیت کند، که توفیق و عصمت امیر المؤمنین از خدا و به سوی خدا و با عملی است که برای قرب به خدا انجام

و صدقه او گردانید و این امری آشکار و معروف بود و میان اهل بیت رسول‌الله



درباره آن اختلافی نبود و همواره آن کس که به او سزاوارتر بود [یعنی فاطمه (ع)] و فدک بدو بخشیده شده بود، آن را مطالبه می‌کرد؛ و اکنون امیرالمؤمنین بر آن شد که آن را به وارثان او بازگرداند و تسلیم آنهاش کند تا به خدا و رسول خدا تقرّب جوید و حق و عدل خدائی را اقامه، و فرمان و صدقه رسول الله را تنفیذ نماید؛ و لذا فرمان داد تا این حکم را در دیوانهای او ثبت کرده و در بخشنامه‌ای به کارگزارانش ابلاغ نمایند.

و اگر بنابر آن است که - پس از وفات رسول خدا (ص) - در هر موسمی همه کسانی را که صدقه و بخشوده و وعده‌ای به آنان داده شده، صدا بزنند و سخن آنها را تصدیق کنند و وعده آنها را به انجام برسانند، مسلماً تصدیق سخن فاطمه - رض - درباره آنچه که برای او مقرر شده، برتر و شایسته‌تر باشد.

لذا امیر المؤمنین به مبارک طبری خادم و کارپرداز خود [در فدک] فرمان می‌دهد تا «فدک» را با همه حدود و حقوق و کارکنان و محصول آن به وارثان فاطمه دختر رسول خدا (ص) بازگرداند و آن را تسلیم «محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، و محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» گرداند، که امیر المؤمنین این دو را متولی آن گردانید تا کارگزار صاحبانش باشند.

و بدان که این تدبیر امیرالمؤمنین و الهامی است که خداوند به خاطر اطاعت و تسلیم و تقرّبش به خدا و رسول خدا، بدو ارزانی داشته است! اکنون او [= مبارک طبری] را آگاه ساز و با محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله نیز، به گونه‌ای برخورد کن که با مبارک طبری برخورد می‌کردی، و آنها را در بازسازی و اصلاح فدک و فرونی غلات آن اعانت نما - انشاء الله - و السلام.

این حکم در روز چهارشنبه دوم ذی القعدة سال ۲۱۰ هجری مکتوب شد. اما هنگامی که متوکل علی الله - ره - جانشین مأمون شد فرمان داد تا آن را به وضعی

که پیش از مأمون - ره - داشت بازگردانند.<sup>۱</sup>

دنباله این خبر را ابن ابی الحدید یاد آور شده و گوید: «فدک همچنان به دست آنها بود تا زمان متوکل فرا رسید و آن را به تیول «عبد بن عمر بازیار» داد. در فدک یازده اصله نخل خرما بود که رسول خدا (ص) آنها را با دست خود غرس کرده بود و نوادگان فاطمه خرمای آن را برمی گرفتند و به گاه ورود حاجیان بدانها هدیه می کردند و از این راه صله و اموال فراوانی به آنها می رسید، که عبد بن عمر بازیار مردی به نام «بشران بن ابی امیه ثقفی» را به مدینه فرستاد تا آنها را قطع کرد. سپس به بصره بازگشت و فلج شد.»<sup>۲</sup>

این آخرین خبر و نظر خلفا درباره «خمس و فدک» بود. اما نظر و دیدگاه علمای مکتب خلفا در این باره چنان است که می آید:

#### دیدگاه علمای مکتب خلفا درباره خمس:

در بحث پیشین نظر خلفا درباره «خمس» و اقدامات گوناگون آنها را، یکی پس از دیگری عرضه داشتیم و تناقض آشکار برخی با برخی دیگر را مشاهده کردیم. دیدگاه علمای مکتب خلفا درباره «خمس» نیز به همانگونه دنباله رو اقدامات خلفاست؛ چنانکه:

ابن رشد گوید: «علما درباره «خمس» اختلاف کرده و به چهار مذهب مشهور تقسیم شده اند:

شافعی گوید: «خمس بنابر نصّ آیه شریفه بر پنج سهم تقسیم می شود.»

دیگری گوید: «خمس بر چهار سهم تقسیم می شود.»

و سومی گوید: «امروزه بر سه سهم تقسیم می شود؛ چون سهم پیامبر و ذی

۱ - فتوح البلدان، داستان فدک، ص ۳۷ و ۳۸.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱.

القربی با وفات پیامبر ساقط شده است.»

قول چهارم اینکه: «خمس به منزله «فیء» است که به فقیر و غنی هر دو داده می شود.»

آنها که گفته اند چهار سهم یا پنج سهم می شود، درباره اینکه سهم رسول خدا و سهم ذوی القربی پس از فوت آن حضرت چه می شود، اختلاف کرده و گروهی گفته اند: «به سایر اصناف دارای حق بازگردانده می شود» و گروهی گفته اند: «بلکه بر بقیه سپاه بازگردانده می شود» و گروهی گفته اند: «بلکه سهم رسول خدا (ص) از آن امام است و سهم ذوی القربی به خویشاوندان امام می رسد» و گروهی گفته اند: «بلکه این دو سهم به مصرف سلاح و سپاه می رسد.» و نیز درباره ذوی القربی و خویشاوندی و اینکه آنها کیانند اختلاف کرده اند.<sup>۱</sup> ابن قدامه در «مغنی» پس از آنکه روایت می کند که ابوبکر خمس را بر سه سهم تقسیم کرد، گوید: «و این نظر اصحاب رأی - ابوحنیفه و پیروان او - است که گویند: «خمس بر سه گروه تقسیم می شود: «یتیمان و مسکینان و ابن السبیل [= در راه مانده]» و سهم رسول خدا (ص) و سهم خویشاوند او را نیز با فوت آن حضرت حذف کرده اند.»

و مالک گوید: «فیء و خمس یکی هستند و در بیت المال قرار داده می شوند.» و سفیان ثوری و حسن بصری گویند: «امام آن را در جائی که خدای عزوجل فرموده قرار می دهد.»

و گوید: «اما آنچه ابوحنیفه گفته، با ظاهر آیه خمس مخالف است؛ چون خدای متعال نام پیامبر و خویشاوند آن حضرت را برده و برای آنها نیز، همانند سه گروه دیگر، حقی قرار داده است و کسی که با آن حضرت مخالفت کند با

نصّ قرآن مخالفت کرده است. و اما اینکه ابوبکر و عمر - رض - سهم ذی القربی را در راه خدا مصرف کرده‌اند، هنگامی که آن را نزد احمد [بن حنبل] یادآور شدند سکوت کرد و سرش را جنبانید و آن را نپذیرفت و نظر داد که سخن ابن عباس و موافقان او شایسته‌تر است؛ چون موافق کتاب خدا و سنت رسول‌الله (ص) است.<sup>۱</sup>

و ابویعلی و ماوردی نظر داده‌اند که: «تعیین مصرف خمس وابسته به اجتهاد خلفا است».<sup>۲</sup>

اکنون که سخن ما از اجتهاد خلفا درباره خمس و حق دختر رسول خدا (ص) گسترده و پردامنه شد، برای درک و دریافت جامع الأطراف موضوع و اخذ نتیجه، این بحث را فشرده کرده و برخی توضیحات را بر آن می‌افزایم:

---

۱ - المغنی ابن قدامة، باب تسمية الفیء والغنیمه، ج ۷ ص ۳۰۱.

۲ - الاحکام السلطانیة ماوردی، ص ۱۲۶، و الاحکام السلطانیة ابویعلی، ص ۱۲۰.

### فشرده بحثی که گذشت:

برای درک ژرفای اجتهاد خلفا دربارهٔ خمس و حقِّ دختر رسول خدا(ص) - پس از آن که در طی قرون متمادی دچار غموض و پیچیدگی شده بود - ناچار از آن شدیم که ابتدا به بحث و بررسی مصطلحات اسلامی: «زکاة و صدقه و فیء و صَفَى و انفال و غنیمت و خمس» پردازیم و دریافتیم که:

۱ - «زکات» در شریعت اسلامی یعنی: «تمام حقِّ خدا در اموال».

۲ - و «صدقه» نامی است برای آنچه که باید از نقدین [= طلا و نقره] و غلات و چهارپایان - اگر به حدِّ نصاب برسند - کنار گذاشت و پرداخت، و آنچه که باید در روز عید فطر پرداخته شود. و از جمله دلایل ما آن است که: «خمس و صدقه و صفی» در نامه رسول خدا(ص) برای بیان انواع زکات آمده بود. بنابراین، «صدقه» نوعی از انواع زکات است نه در عرض زکات! و اضافه بر آن، می‌گوییم: «چگونه می‌شود که «زکات» به معنای «صدقه» باشد، در حالی که زکات در آیات مکی، و پیش از آن که حکم صدقه در مدینه نازل شود، آمده است؟!»<sup>۱</sup> و اکنون

---

۱ - مانند آیه ۴ سوره مؤمنون: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾: «و کسانی که زکات می‌پردازند». و

در پرتو آنچه یادآور شدیم، زکاتی که در این حدیث شریف آمده و فرموده: «اگر زکات مالت را پرداختی، حق خدا در مال را به انجام رسانیده‌ای» تفسیرش آن می‌شود که: «اگر آنچه را که درباره اموالت بر تو واجب شده پرداختی، حق خدا را به انجام رسانیده‌ای.» و اما پراخت غیر آن، مستحب است نه حق واجب. و نیز، حدیث: «هر که مالی را به دست آورد، تا پایان سال، زکات ندارد.» بدین معنی است که: «خدای را در مال او، تا پایان سال، حقی نیست.» همچنین است حال امثال آن دو، اما واژه «صدقه» در آنچه یادآور شدیم و آنچه که انسان قربه‌الی الله می‌پردازد، مستحب یا واجب، مشترک است؛ و فرق میان آنها این است که: «حق واجب را اگر حاکم اسلامی از نقدین و غلات و چهارپایان قهراً بگیرد، زکات و صدقه واجب است، نه صدقه‌ای که انسان قربه‌الی الله می‌پردازد.

۳- «فیء»: اموال کفار که بدون جنگ به دست می‌آید» و اجماع مسلمانان بر آن است که اموال بنی‌نضیر جزء فیء است، و تصرف رسول‌خدا (ص) در آن، همانند تصرف مالک در ملک خویش بود.

۴- «انفال» جمع نفل، به معنای: «بخشش و هبه» است و «نفل» زیاده بر واجب را گویند. انفال در قرآن کریم به هنگام جنگ بدر به کار رفت که خداوند مسلمانان را از تملک آنچه که بدون جنگ از مشرکان به دست آورده بودند، بازداشت؛ و نیز، هر سرزمینی که صاحبانش بدون جنگ از انجا کوچ کنند، و آنچه در تیول پادشاهان بوده، و جنگل‌ها و بیشه‌ها و مرداب‌ها و زمینهای موات و امثال آنها.

۵- «غنیمت و مغنم»: عرب در جاهلیت و اسلام، چیزی را که بدون زحمت به

---

آیه ۱۵۶ سوره اعراف: «فَسَأْكِبْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وِ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ»: «و آن [رحمتی] را برای تقوا پیشگان و زکات پردازان مقرر می‌دارم». و آیات ۱۳ و ۳۱ و ۵۵ سوره مریم و ۷۳ سوره انبیاء، در حالی که صدقه در سال هفتم یا هشتم یا نهم هجری واجب گردید.

دست می آمد، غنیمت می نامید. و «اغتنام» یعنی: «در انتظار غنیمت و مال غنیمتی به سر بردن» و هرگاه سلاح و مرکب و جامه کسی با ستیز و دشمنی از او گرفته شود، آن را «سلب» نامند؛ و هرگاه تمام مال او گرفته شود، آن را «حرب» گویند؛ و الفاظ: «نهیة و نهی» در نزد عرب زمان جاهلیت و اسلام، مرادف و مساوی: «غنیمت و مغنم» در عصر ماست؛ و اولین باری که ماده «غنم» در قرآن کریم در کسب مال مطلق - بدون لحاظ دستیابی آسان - استعمال گردید، درباره جمع آوری اموال مشرکان در بدر بود که پس از آن که خداوند ملکیتش را از افراد سلب کرد، «انفال»ش نامید و آن را برای خدا و رسول قرار داد و بعد، «غنایم» را برای دیگر افراد اختصاص داد و پرداخت «خمس» [= یک پنجم] از مطلق آن را برای خدا و رسول و خویشاوندان آن حضرت [و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان] تشریع فرمود، و مورد اخذ و دریافت را به مطلق غنایم و دست آوردها، تعمیم داد؛ حال آن که در جاهلیت یک چهارم غنایم سهم ویژه رئیس بود و خداوند به جای یک چهارم، یک پنجم را واجب کرد و به جای یک سهم ویژه رئیس، آن را به شش سهم تقسیم فرمود.

دلیل دیگری که پرداخت «خمس» را از مطلق غنایم و دست آوردها واجب می داند - اضافه بر آنچه یادآور شدیم - اجماع مسلمانان است بر اینکه رسول خدا (ص) از مالی که از زمین استخراج شده بود، معدن یا کنج، خمس گرفت؛ و این چیزی نبود که مسلمانان از راه ستیز در جنگ به دست آورده باشند.

و دلیل دیگر از سنت، فرمان رسول خدا (ص) به هیئت نمایندگی قبیله عبدالقیس در پرداخت «خمس غنایم» بود. چون آنها از آن حضرت خواستند تا احکام اسلامی را به آنان بیاموزد تا آن را فراگیرند و به قبیله خود یاد دهند؛ زیرا از ترس قبیله مضر، جز در ماههای حرام نمی توانستند از محدوده خود خارج

شوند؛ و تصور اینکه این قبیله، قبیله‌ای جنگجو بوده باشند، تا مراد از «مغنم و غنیمت» در این فرمان «غنایم جنگی» باشد، مردود است. پس، بناچار باید مراد از «مغنم» مطلق اموال اکتسابی باشد.

همچنین مضمون نامه‌های رسول خدا (ص) به سایر قبایل عرب است که اسلام آورده بودند، و نیز، دستور العملهایی که برای والیان خود می‌نوشتند، مانند آنچه که در دستورالعمل والیان آن حضرت در یمن آمده که: «والی باید خمس غنایم را بگیرد؛ و نیز، صدقاتی را که بر مؤمنان واجب شده است».

و نیز، آنچه که در نامه رسول خدا به قبیله سعد آمده که: «باید خمس و صدقه را به فرستاده آن حضرت پردازند.» چون این قبیله در هیچ جنگی درگیر نشده بود تا پیامبر (ص) خمس غنایم جنگی آنها را مطالبه نماید، و جز این نیست که آن حضرت پرداخت صدقات واجب و پرداخت خمس کسب و درآمد آنها را مطالبه فرموده است.

همچنین، مراد از «خمس غنایم» در سایر نامه‌های آن حضرت به قبایل عربی مسلمان شده، خمس درآمدهای کسب و کار آنها بوده است.

و آنچه که نظر ما را تأیید و تأکید می‌کند این است که حکم جنگ در اسلام، مخالف آنی است که عرب جاهلی بر آن بود؛ چون هر قبیله‌ای در جاهلیت حق داشت به غیر همپیمان خود یورش برد و اموال آنها را هرگونه که شد غارت کند و به گاه یورش، هر کس هر چه را غارت کرده و به یغما ستانده بود، مالک آن می‌شد و چیزی جز پرداخت یک چهارم آن به رئیس قبیله بر عهده نداشت؛ ولی در اسلام چنین نبود تا پیامبر هم بتواند خمس و یک پنجم غنایم جنگی آنها را به جای یک چهارمی که به رئیس خود می‌دادند مطالبه نماید؛ نه، رهبر اسلامی کسی است که جنگ را براساس قوانین اسلام مقرر می‌دارد و مسلمانان دستورات او را تنفیذ و اجرا می‌کنند. و بعد، این حاکم است که خود یا



نماینده‌اش پس از پیروزی شخصاً غنائم را در اختیار می‌گیرد و هیچ یک از جنگجویان - جز اموال شخصی کشته شده - چیزی را مالک نمی‌شوند؛ بلکه هر کس هر چه را به دست آورده، حتی نخ و سوزن را تحویل می‌دهد و گرنه از خیانت کاران محسوب شده و ننگ و عار خانوادگی و آتش قیامت را بر خود خریده است. سپس همین حاکم «خمس غنائم» را برمی‌دارد و بقیه را بر مجموعه سپاه تقسیم می‌کند.

پس، این حاکم است که در اسلام اعلان جنگ می‌دهد، و اوست که غنائم را در اختیار می‌گیرد و خمس آن را برمی‌دارد و بقیه را تقسیم می‌کند نه غیر او. و حال که روش کار در اسلام چنین است، و جدا کردن خمس غنائم جنگی در زمان رسول خدا (ص) از شئون آن حضرت در این امت بوده است، چرا رسول خدا (ص) در نامه‌های مذکور، یکی پس از دیگری، از مردم می‌خواست که خمس خود را بپردازند؟ چاره‌ای نیست جز آن که بگوییم: «خمس نیز همانند صدقات و مالیات واجب از واجباتی بوده که مخاطبان نامه‌ها باید آن را از مال خود می‌پرداختند، و خاص غنائم جنگی نبوده است».

بنابراین، رسول خدا (ص) از کسی که اسلام می‌آورد می‌خواست تا خمس دست آوردهای خود را، جدای از صدقات واجب، بپردازد و در آن زمان مدلول «غنائم و مغانم» مساوی با مطلق دست آوردهای مالی بود. و بعد، پس از فتوحات گسترده، و پس از آن که خلفا از پرداخت خمس به صاحبان اصلی آن خودداری نمودند، و پس از آن که مسلمانان این حکم را فراموش کردند، مدلول این ماده نیز دچار تطوّر و دگرگونی شد.

اما جایگاه خمس در آیه شریفه صریحاً بیان شده که خمس از آن خدا و رسول خدا و خویشاوندان رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان آنهاست، و خمس با این حساب به شش سهم تقسیم می‌شود، و آنچه که در

برخی از روایات آمده که: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی است» اگر مراد این است که مسیر و راه آنها یکی است و پیامبر هر دو را یکسان تصرف می‌کند، این صحیح است، وگرنه با ظاهر آیه مخالفت دارد.

و در روایات متواتر از امامان اهل‌البیت (ع) آمده است که: «سهم ذی‌القربی در زمان رسول خدا از آن اهل‌البیت بوده و پس از آن حضرت سهم سایر ائمه اهل‌البیت است، و سهام سه‌گانه: «خدا و رسول و ذوی‌القربی» مشمول عنوان مذکور است؛ چون سهم خدا در اختیار رسول خدا بوده تا هر جا که خواست قرارش دهد، و این دو سهم پس از رسول خدا از آن امامی است که جانشین او می‌شود؛ و بدین‌خاطر نصف خمس در این دوران از آن امام عصر (عج) به جهت امامت اوست و نصف دیگر خمس سهم دیگر خویشاوندان پیامبر، به جز اهل‌البیت، است؛ یعنی سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از اقربای رسول خدا (ص) است، که از راه پیوند و قرابت پدری با رسول خدا سزاوار دریافت و مصرف آن در نیازمندی‌های خود شده‌اند، که اگر زیاده آمد در اختیار حاکم است و اگر کم بود بر والی است که نیازشان را جبران سازد. و خمسی را که هر یک از آنها می‌گیرد و مالک آن می‌شود، پس از مرگش به وارثان او و خویشاوندان پیامبر - به جز اهل‌البیت - یعنی به کسانی که به خاطر فقر مستحق نیمی از خمس هستند منتقل می‌شود که آنها اولاد ذکور عبدالمطلب و اولاد ذکور مطلب‌اند، کسانی که «صدقه» بر آنها حرام است و رسول خدا (ص) به هیچ یک از آنان، حتی خادمانشان، اجازه نداد متولی امر «صدقات» گردند و از سهم «عاملین علیها» یعنی کارگزارانش بهره‌مند شوند؛ آن حضرت حتی خادم خود را از اشتراک با کارگزار امور «صدقات» بر حذر داشت تا چیزی از صدقه به او

نرسد؛<sup>۱</sup> و اهل البیت (ع) نیز آن حضرت را پیروی کردند.

و از این بیان، اشتباه کسانی چون «ابن هشام» که پنداشته اند رسول خدا (ص) بسرعمویش علی (ع) را برای دریافت «صدقات» روانه یمن کرد نیز آشکار می شود؛ چون او را بنابر تصریح دیگران برای دریافت خمس فرستاده بود.

ابن هشام در باب: «خروج امیران و کارگزاران صدقات» گوید: «رسول خدا (ص) امیران و کارگزاران صدقات را روانه کرد... و علی بن ابی طالب را به «نجران» فرستاد تا «صدقات» آنها را گردآوری کرده و با دریافت «جزیه» آنها نزد او بازگردد.»

سپس در باب: «مؤافاة علی رضوان الله علیه با رسول خدا (ص) در حج» گوید: «هنگامی که علی - رض - از یمن برای ملاقات رسول خدا (ص) به مکه آمد، مردی از همراهانش را جانشین خود در سپاه گردانید و با شتاب نزد پیامبر آمد و آن شخص به هر یک از افراد سپاه حله ای از جامه دانی که همراه علی بود پوشانید و هنگامی که او به سوی سپاه بازگشت و حله ها را بر دوش آنها دید گفت: «وای بر تو! آنها را پیش از رسیدن به رسول خدا (ص) از آنان بستان» و او آنها را ستانید و در جامه دان قرار داد و افراد سپاه از او گله مند شدند.»

راوی گوید: «مردم از علی - رض - شکوه کردند و رسول خدا (ص) به سخن برخاست و شنیدم که می فرمود: «ای مردم! از علی شکوه نکنید که به خدا سوگند او در کار خدا یا در راه خدا خشن تر از آن است که از او شکوه شود!»<sup>۲</sup>

۱ - سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۷۳ - ۲۷۵، و امتاع الاسماع، ص ۵۰۹. و بیهقی در سنن الکبری روایت کند که: «ام کلثوم از دادن صدقه به موالی و خادمان خود جلوگیری کرد و از جدش رسول خدا (ص) روایت کرد که فرموده: «ما اهل البیت از صدقه نهی شده ایم و موالی و خادمان ما نیز از ما هستند» و گفت: «پس از صدقات نخورید.»

۲ - همان، ج ۴ ص ۲۷۵.

و در فصل: «اعزام نیروها و خراج بگیریان» گوید:

«و دیگری غزوه علی بن ابی طالب (رض) در مسیر یمن است که دو بار انجام شد؛ بدین گونه که رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب را به یمن فرستاد و خالد بن ولید را با سپاهی دیگر بدانسوی روانه کرد و فرمود: «هرگاه به هم رسیدید، فرمانده کل علی بن ابی طالب است»<sup>۱</sup>

روایات مذکور بر آن است که امام (ع) سه بار به سوی یمن رفته است؛ دو بار برای جنگ و یک بار برای جمع صدقات، و چون اخبار این سفرها بر علما پوشیده و مشتبه شده، اکنون فشرده آن را برای تبیین صواب بیان می داریم:

در صحیح بخاری از «براء بن عازب» گوید: «رسول خدا (ص) ما را با خالد بن ولید روانه یمن کرد. سپس علی را به جای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو هر یک از آنها که خواست با تو همراه شود، با تو باشد...»<sup>۲</sup>

مشروح این خبر را بیهقی از «براء» روایت کرده و گوید: «رسول خدا (ص) خالد بن ولید را به یمن فرستاد تا آنها را به اسلام فراخواند و من در گروه خالد بن ولید بودم که شش ماه در آنجا درنگ کردیم و او به اسلامشان فراخواند و آنها پذیرفتند. سپس رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب را فرستاد و فرمانش داد تا گروه خالد را بازگرداند، مگر کسانی را که با خالد بوده و اکنون دوست دارند با علی باشند، آنها با علی بمانند.» براء گوید: «و من در زمره کسانی بودم که با علی ماندند و چون به نزدیک یمانیان رسیدیم و آنها به سوی ما آمدند، علی پیش رفت و با ما نماز گزارد و بعد، همه ما را در یک صف آرایش داد و فراروی ما قرار گرفت و نامه رسول خدا (ص) را برای آنها قرائت کرد که قبیله همدان همگی

۱ - همان، ج ۴ ص ۳۱۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۳۴۳. طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۱۶۹، و

عیون الاثر، ج ۲ ص ۲۷۱.

۲ - صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۳ ص ۵۰.

اسلام آوردند و علی اسلام آنها را به رسول خدا (ص) گزارش کرد و آن حضرت با خواندن آن نامه به سجده افتاد و پس از برخاستن فرمود: «سلام بر همدان! سلام بر همدان»<sup>۱</sup>

و در عیون الاثر و امتاع الاسماع، پس از آن گویند: «فرمود: «سلام بر همدان» و سه بار آنرا تکرار کرد. سپس مردم یمن پی در پی به اسلام گرویدند»<sup>۲</sup>  
این خبر یکی از آن دو غزوه بود که بخاری آن را ناقص آورده و دیگری تمام؛ چون در دنباله خبر چیزی است که مقام صحابی شهیر «خالد بن ولید» را در برابر منقبت و شایستگی امام علی (ع) پائین آورده است، و امام محدثان، بخاری، از فرط تعصب و غیرتی که به نخبگان و بالا نشینان صحابه دارد، از یادآوری موضوعی که حاوی اندک خدشه‌ای در مقام آنها باشد خودداری می‌کند!

و فشرده خبر غزوه دوم - در شمارش و نه در ترتیبی که واقعی و مقریزی و ابن سیده آورده‌اند - چنین است که: «رسول خدا (ص) علی را با سه هزار نفر به سرزمین «مذحج» فرستاد - و سپاه او اولین سپاهی بود که به این بلاد وارد شد - او افرادش را به اطراف گسیل داشت و آنها با غنایم و اسیران بازگشتند و بعد، علی با گروهی از آنها رویاروی شد و آنان را به اسلام فراخواند که نپذیرفتند و یارانش را تیرباران کردند. لذا بر آنها یورش برد و بیست تن از سواران آنها را بکشت. بقیه فرار کردند و او دنبالشان نکرد و به اسلامشان فراخواند که پذیرفتند و عده‌ای از رؤسای آنان براساس اسلام با او بیعت کردند و او غنایم را به پنج قسمت تقسیم کرد و چهار قسمت آن را به افراد سپاهش داد و به سرعت با آنها بازگشت تا رسول خدا (ص) را دیدار کند و ابورافع را جانشین خود بر آنها قرار داد و آنها

۱ - عیون الاثر، باب سريّة علی بن ابی طالب، ج ۲ ص ۲۷۲، و امتاع الاسماع، ص ۵۱۰.

۲ - این خبر را ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۵ ص ۱۰۵، در باب ارسال علی بن ابی طالب و خالد بن ولید به یمن، آورده است.

از ابو رافع خواستند تا ایشان را جامه پوشانند و او به هر یک دو جامه پوشانید و هنگامی که علی بازگشت و آنها را دید، جامه‌ها را از آنان برگرفت و ایشان از او به پیامبر شکوه کردند.<sup>۱</sup>

این فشرده اخبار آن دو غزوه بود. اما خبر ارسال علی (ع) برای جمع آوری اموال، بخاری و ابن قیم گویند: «این سفر برای دریافت خمس بود»<sup>۲</sup> و ابن هشام و پیروان او گویند: «این سفر برای دریافت صدقه و جزیه اهل نجران بود.»

در این باره اخبار پراکنده دیگری نیز در کتابهای صحاح و مسانید و سیره‌ها وجود دارد که از سفرهای امام به یمن گزارش می‌کند، جز آن که آنها نوع سفر را مشخص نکرده‌اند؛ مانند روایت بخاری و مسلم و نسائی و احمد که گویند: «علی که در یمن بود مقداری طلای ناخالص همراه با خاک برای پیامبر فرستاد.»<sup>۳</sup>

و در روایتی گویند: «طلاها در پوستی دباغی شده جای داشت و هنوز ذوب و جدا سازی نشده بود.»<sup>۴</sup>

۱ - مغازی واقفی، ج ۳ ص ۱۰۷۹ - ۱۰۸۱. امتاع الاسماع، ص ۵۰۳ - ۵۰۴، و عیون الاثر، ج ۲ ص ۲۷۱ - ۲۷۲.

۲ - صحیح بخاری، باب بعث علی و خالد الی الیمن، ج ۳ ص ۵۰، و حاشیه ابن قیم بر شرح المواهب، ج ۱ ص ۱۲۱، که در فصل امیران پیامبر گویند: «و علی بن ابی طالب را در یمن متولی امر خمس و قضاوت گردانید.»

۳ - صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۱۸۸. سنن نسائی، ج ۲ ص ۳۵۹. مسند احمد، ج ۳ ص ۶۸ و ۷۲ و ۷۳ و نزدیک به آن در صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۵۵، و صحیح مسلم، کتاب الزکاة حدیث ۱۴۳، و سنن ابوداود، ج ۳ ص ۳۰۱ و ج ۴ ص ۱۷۴، باب تحریم الدم، و ص ۲۴۳، کتاب السنّة، باب قتال الخوارج.

۴ - همان، کتاب المغازی، ج ۳ ص ۵۰. صحیح مسلم، ج ۲ ص ۷۴۱ حدیث ۱۴۳ و ص ۷۴۳ حدیث ۱۴۴، و مسند احمد، ج ۳ ص ۴، که ایجاز مخل آن در ص ۳، آمده است.

و در اینجا روایات دیگری است که می‌گوید: «رسول خدا(ص) او را برای قضاوت و شرح برخی از احکام آن به یمن فرستاد.» مانند روایت مسند احمد و سنن ابوداود، باب چگونگی قضاوت، از علی(ع) که گوید:

«رسول خدا(ص) مرا برای قضاوت به یمن فرستاد و من گفتم: «یا رسول الله! مرا به سوی گروهی می‌فرستی که درگیریها دارند و من از قضاوت چیزی نمی‌دانم.» فرمود: «خداوند به زودی قلبت را هدایت و زبانت را استوار می‌کند.» و در مسند احمد گوید: «سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد و فرمود: «خداوند ثابت و استوارت بدارد. و اگر دو نفر فراروی تو به مخاصمه و دادخواهی نشستند، هرگز قضاوت مکن تا سخن نفر دوم را همانند سخن اولی بشنوی، که این در تبیین موضوع قضاوت برای تو شایسته‌تر است.» گوید: «پس از آن هرگز در قضاء تردید نکردم»<sup>۱</sup>

راویان برخی از قضاوت‌های آن حضرت در این سفر را گزیده و روایت کرده‌اند که از جمله: «سه نفر از مردم یمن که در یک طهر واحد با زنی همبستر شده بودند، برای مخاصمه و دادخواهی درباره فرزند آن زن، نزد علی آمدند و او به دو نفر از آنها فرمود: «فرزند را با رضایت به این یکی بسپارید.» آن دو نپذیرفتند. سپس به همان دو نفر فرمود: «فرزند را با رضایت به این یکی بسپارید.» آن دو نپذیرفتند و او فرمود: «شما شریکانی ستیزه جوئید! من بین شما قرعه می‌زنم تا به نام هر که افتاد، کودک از آن او باشد و دو ثلث دیه، به نفع دو همراهش، بر عهده او قرار بگیرد، و قرعه زد و کودک را به صاحب قرعه داد. خبر آن را که برای رسول خدا(ص) آوردند چنان شاد و خندان شد که دندانه‌های

۱ - سنن ابوداود، ج ۳ ص ۳۰۱ حدیث ۳۵۸۲. سنن ابن ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۱۰، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۴۹ و ص ۱۱۱ حدیث ۸۸۲ و ۸۴ حدیث ۶۳۶ و ۸۸ حدیث ۶۶۶.

پسین آن حضرت نمایان گردید.<sup>۱</sup>

داستان دیگر از زبان خود امام (ع) است که فشرده آن را بیان می‌داریم. گوید: «رسول خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و بعد، گروهی برای شکار شیر گودالی حفر کرده بودند و شیری در درون آن افتاد. مردم گرد آمده و به تماشای آن پرداختند که مردی در درون گودال افتاد و به دیگری آویخت و او نیز به دیگری تا چهار نفر به درون افتادند و شیر آنها را زخمی کرد و در نهایت مردی با سلاح آن را کشت و آن چهار نفر زخمی نیز همگی مردند و بعد، خونخواهان دو طرف سلاح برداشتند و آماده جنگ شدند که علی برای خاموش کردن این فتنه نزد ایشان آمد و گفت: «آیا می‌خواهید بجنگید؟ در حیات رسول خدا (ص)؟»

و در روایتی دیگر فرمود: «آیا می‌خواهید دویست نفر را به خاطر چهار نفر بکشید؟! من در میان شما قضاوتی می‌کنم که اگر پسندیدید، بدان عمل می‌کنید و گرنه اکنون از هم جدا شوید تا نزد پیامبر بروید و او شخصاً در میان شما قضاوت کند و کسی که آن را نپذیرد حقی ندارد. اکنون از قبیله‌هایی که آن چاه را حفر کرده‌اند یک چهارم دیه و یک سوم دیه و نصف دیه و یک دیه کامل را بگیرید که سهم اولیای اولین نفر یک چهارم است چون از بالای چاه به هلاکت رسیده، و سهم دومین نفر، یک سوم دیه است و سهم سومین نفر نصف دیه است و سهم چهارمین نفر دیه کامل است». آنها نپذیرفتند و در کنار مقام ابراهیم نزد رسول خدا آمدند و داستان را بازگفتند. فرمود: «من در میان شما قضاوت می‌کنم» و آماده شد که یکی از آنها گفت: «علی در میان ما قضاوت کرد.» و داستان آن را

---

۱ - سنن ابن ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۴۸. سنن ابوداود، باب من قال بالقرعة، ج ۲ ص ۲۸۱، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۰۷. عبارات حدیث را فشرده آوردیم و ظاهر آن است که این حادثه در زمان جاهلیت آنها اتفاق افتاده و آن زن کودک را پس از اسلام آوردنشان زاده باشد و داوری آنها نزد امام در حال اسلامشان بوده است.



بیان داشت و پیامبر (ص) آن را تنفیذ و تأیید فرمود.<sup>۱</sup>

اینها اخبار مأموریت‌های امام علی (ع) به یمن بود که علما به اشتباه اخبار حوادث این مأموریت‌ها را به غیر آن نسبت داده‌اند؛ برخی از آنها اخبار این مأموریت‌های سه گانه را یک جا در کنار هم آورده،<sup>۲</sup> و دیگران در دو جای متفاوت؛<sup>۳</sup> و بدین خاطر و به خاطر مسائلی جز آن،<sup>۴</sup> اخبار این مأموریت‌ها دچار غموض و ابهام و اشتباه شده است، و امید آن که ما بتوانیم حقیقت را، از طبعیت حوادث روایت شده، کشف نمائیم؛ و اکنون می‌توانیم بگوئیم که - مثلاً - «غزوه مدحج اولین مأموریت امام (ع) به سوی یمن بوده است، و غزوه همدان دومین مأموریت، و مأموریت سوم برای حکومت و قضاوت و جمع‌آوری خمس بوده است، و دلیل ما اینکه:

نخست - علما درباره غزوه مدحج گفته‌اند: «سپاه او اولین سپاهی بود که وارد این بلاد - یعنی یمن - شد.».

دوم - وقوع جنگ در غزوه مدحج و نه غزوه همدان، که این جنگ باید پیش از اسلام آوردن آنها باشد، و درباره غزوه همدان گفته‌اند: «همدان همگی اسلام

۱ - مسند احمد، ج ۱ ص ۷۷ حدیث ۵۷۳ و ۵۷۴، و ص ۱۲۸ حدیث ۱۰۶۴، و ص ۱۵۲ حدیث ۱۳۰۹. مجمع الزوائد، ج ۶ ص ۲۸۷، و المنتقی حدیث ۳۹۹۴.

۲ - مانند ابن‌کثیر در تاریخ که همه اخبار این مأموریت‌ها را تحت عنوان: «باب بعث رسول الله علی بن ابی طالب و خالد بن ولید الی الیمن» آورده است.

۳ - مانند ابن‌هشام و پیروان او که آن را در: «باب خروج امیران و کارگزاران بر صدقات در سال دهم» و: «باب تعداد سرباها و مأموریت‌ها» آورده است.

۴ - در دورانی که امام علی (ع) بر همه منابر مسلمانان به ویژه در خطبه‌های نماز جمعه لعن می‌شد، مسلماً اجازه نشر اخبار حاوی فضیلت و منقبت او نیز داده نمی‌شد؛ چون والیان شهرها و سردمداران حکومتی از زمان معاویه تا عصر عباسیان - به جز دوران عمر بن عبدالعزیز و سقاح - هر کس را که از امام علی (ع) به نیکی یاد می‌کرد از خود می‌رانند.

آوردند» و گفته‌اند: «سپس اهل یمن پی در پی اسلام آوردند» بنابراین، پس از آن در یمن جنگی نبود و رسول خدا (ص) تنها والیان و مسئولان امور مالیه و از جمله امام علی (ع) را به یمن گشیل داشت و این سومین مأموریت امام (ع) بدانسو بود که پیامبر (ص) او را برای حکومت و قضاوت و دریافت خمس روانه کرد و در این بار قضاوت‌هایی کرد که سواران به دوردست‌هایش بردند؛ و در همین مرحله بود که آن بسته خاک طلا را برای پیامبر فرستاد و این طلا از غنایم جنگب نبود، چون اهل یمن پیش از آن اسلام آورده بودند و پیامبر والیان و قاضیان و مأموران مالیه برای آنها فرستاده بود، و چون غنایم جنگی را سپاه جنگ کننده پس از پایان جنگ با خود به مدینه می‌برد، چه سهام خمس آن باشد، چه بقیه غنایم تقسیم شده بر سپاه، و ارسال مال در این حالت، پیش از بازگشت سپاه به مدینه بی‌معنی است؛ بلکه ارسال چنین مالی باید از سوی حاکم و کارگزار امور مالیه باشد.

و نیز، بسته خاک طلا از صدقات هم نبود، چون ثابت شد که پیامبر (ص) امام را برای کارگزاری صدقات نفرستاد، و مؤید آن حکم فقهی امامان اهل‌البیت (ع) است که تنها «طلا و نقره مسکوک را مشمول حکم زکاة می‌دانند»<sup>۱</sup>

همچنین، آن بسته، از «جزیه‌های» مردم نجران هم نبوده، چون جزیه آنها منحصر به هزار حله چهل درهمی بوده است؛<sup>۲</sup> بنابراین، آن بسته یا از خمس معادن بوده یا خمس دستاوردهای مکاسب.

و بنابر آنچه یادآور شدیم، پیامبر (ص) امام (ع) را در این مأموریت برای دریافت خمس به یمن فرستاد، همانگونه که دو فرستاده دیگرش: «أبی و عنبسه»

۱ - مراجعه کنید: فصل زکاة النقدین در کتابهای فقهی مکتب اهل‌البیت همچون مصباح الفقاهه

فقیه همدانی، ص ۵۳ از کتاب الزکاة.

۲ - امتاع الاسماع، ص ۵۰۲.

را به قبایل «هذیم» قضاعه و «جذام» فرستاد تا صدقات و خمس آنها را دریافت کنند؛<sup>۱</sup> و شاید دیگر عاملان رسول خدا که در شمار کارگزاران صدقات به حساب آمده‌اند، علاوه بر صدقه مأمور دریافت خمس نیز بوده‌اند و خمس را از موارد مربوط دریافت کرده و به رسول خدا (ص) می‌رسانیده‌اند؛ و چون خلفا پس از رسول خدا (ص) خمس را برداشتند،<sup>۲</sup> راویان و عالمان نیز از یادآوری آن کوتاهی کردند، که ذکر آن در دوران خلافت اسلامی، با سیاست خلفا در تضاد بود؛ و اگر بر آنچه یادآور شدیم، ثروت و مکنت ساکنان شبه جزیره عربستان در آن زمان را نیز مورد توجه قرار دهیم، که عمده ثروت آن قبایل دامها و اندکی درخت و زراعت بود، و همه اینها از موارد شمول صدقات بوده نه از موارد شمول خمس، و مدینه مرکز اسلام نیز شهری زراعی بوده و عمده ثروت مردم آن زراعت و دام بوده، و تجارت در انحصار مردم مکه و برخی قبایل اهل کتاب قرار داشته، و اینکه کشیده شدن مسلمانان مدینه به جنگ بر ضد قریش و یهود و دیگر قبایل عربی، که در طی ده سال به حدود هشتاد غزوه و سریه رسید - یعنی هر سال هشت درگیری جنگی - همه اینها موجب شد تا راههای تجاری حجاز جولانگاه یورش و جنگ و چپاول طرفین جنگی قرار گیرد و تجارت این سالها به رکود انجامد و بدین خاطر، وجود مورد سودآور، جز موارد صدقات، نادر و اندک شده بود.

همه این عوامل موجب شد تا اخبار دریافت خمس به وسیله رسول خدا (ص) از دستاوردهای کسب، در کتابهای سیره و حدیث منتشر نگردد. اما اخبار دریافت خمس از گنج و معادن، و فرستادن متولیان امور خمس با متولیان امور صدقات را، تا آنجا که ما در مصادر مربوط - که اندکی از آن را در اختیار داشتیم

۱ - همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲ - چنانکه فاطمه (ع) درباره آن با ابوبکر به مخاصمه برخاست.

- یافتیم آوردیم.

حکم خمس و صدقه پس از رسول خدا(ص):

امامان اهل البیت (ع) در تحریم «صدقه» بر «ذوی القربی» راه رسول خدا(ص) را ادمه دادند؛ و امام جعفر صادق(ع) در پاسخ کسی که پرسید: «اگر از خمس منع شدید، آیا صدقه برای شما حلال است؟» فرمود: «نه به خدا، چیزی که بر ما حرام شده، با غضب حق ما از سوی ظالمان، بر ما حلال نگردد، و بازداشتن ما از دستیابی بدانچه که خدا بر ما حلال کرده، چیزی را که همو بر ما حرام کرده، حلال نخواهد کرد.»

اما خلفا کل ما ترک رسول خدا(ص) را، به شرح زیر، در اختیار گرفتند:

۱ - باغستانهای هفت گانه مورد وصیت «مخیرق».

۲ - اراضی آن حضرت از اموال بنی نضیر.

۳ و ۴ - قلعه‌های سه گانه خیبر.

۶ - ثلث سرزمین وادی القری.

۷ - مهر روز (محل بازار مدینه).

۸ - فدک.

رسول خدا(ص) شش باغ از باغستانهای هفت گانه را وقف کرده بود که جزء صدقات [موقوفه] رسول خدا(ص) شمرده می‌شد و نیز، بخشی از اراضی بنی نضیر را به ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابودجانه بخشیده بود، و زنانش را نیز از قلعه‌های خیبر بهره‌مند ساخته بود و «فدک» را به فاطمه داد و مسافت یک تیزانداز «وادی القری» را به حمزه بن نعمان عذری بخشید.

و هنگامی که رسول خدا(ص) رحلت فرمود، ابوبکر و عمر نزد علی آمدند و

عمر گفت: «نظرت درباره‌ی ماترک رسول خدا چیست؟»

علی گفت: «ما سزاوارترین مردم به رسول خدا هستیم.»

عمر گفت: «و آنچه در خیر است؟»

علی گفت: «و آنچه در خیر است.»

عمر گفت: «و آنچه در فدک است؟»

علی گفت: «و آنچه در فدک است.»

عمر گفت: «هان! به خدا سوگند تا بدانجا که گردنهای ما را با ارها قطع کنی، نه! و ابوبکر سلاح و مرکب و پای افزار رسول خدا را به علی داد و گفت: «بقیه ما ترک صدقه است» و یک باره کلّ ما ترک رسول خدا (ص) حتی فدک را مصادره کرد و متعرض چیزی از بخشوده‌های پیامبر به سایر مسلمانان نشد، و فاطمه درباره سه چیز با او به مخاصمه برخاست:

۱- درباره «فدک» که رسول خدا (ص) به او بخشیده بود، که ابوبکر از وی بیته خواست و یک مرد و یک زن به نفع او گواهی دادند و شهادتشان رد شد چون دو مرد یا یک مرد و دو زن نبودند.

۲- درباره ارث خود از رسول خدا (ص)، که فاطمه ده روز پس از وفات پیامبر همراه علی و عباس نزد ابوبکر آمد و گفت: «میراث من از پدرم رسول الله؟» که ابوبکر گفت: «منقول یا غیر منقول؟» گفت: «فدک و خیر و صدقه او در مدینه را به ارث می‌برم، همان گونه که دخترانت از تو ارث می‌برند» و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند پدرت بهتر از من بود و تو به خدا سوگند بهتر از دختران منی.» و در روایتی دیگر فاطمه به او گفت: «اگر بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟»

ابوبکر گفت: «فرزندان و خانواده‌ام.»

گفت: «پس چه شد که تو به جای ما از رسول خدا ارث برده‌ای؟!»

گفت: «ای دختر رسول خدا! من چنین نکردم؛ من از پدرت نه زمینی را به ارث برده‌ام و نه طلا و نقره و غلام و فرزندی را.»

گفت: «پس سهم ما در خیر و خالصه ما در فدک چه می شود؟»  
گفت: «شنیدم که رسول خدا می گفت: «ما گروه انبیا ارث برده نمی شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است. آل محمد تنها از این مال می خورد - یعنی از مال خدا - و سهمی بیش از خوراک ندارند» و هر که را پیامبر خرجی می داد بر عهده من است» که علی تلاوت کرد: «و ورث سلیمان داود» یعنی: «سلیمان از داود ارث برد» و گفت: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» یعنی: «از من و از آل یعقوب ارث ببرد». ابوبکر گفت: «آن اینچنین است، و تو به خدا سوگند می دانی، همانگونه که من می دانم» و علی گفت: «این کتاب خداست که سخن می گوید» و بعد، سکوت کردند و بازگشتند.»

۳- درباره سهم ذی القربی، که چون ابوبکر فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی محروم ساخت و آن را به مصرف سلاح و مرکب رسانید، فاطمه نزد او آمد و گفت: «تو خود از ستمی که درباره ما اهل البیت روا داشتی آگاهی: صدقات و اوقاف رسول خدا و غنایمی را که خداوند در قرآن کریم به ما بازگردانیده و سهم ذوی القربی قرار داده است، همه را ظالمانه از ما گرفتی. سپس این آیه [انفال / ۴۱] را بر او تلاوت کرد: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربی...» یعنی: «و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی است...»  
و در روایتی گفت: «آهنگ» «ما انزل الله» کردی تا آنچه را که خدا از آسمان درباره ما نازل فرموده از ما بازداری؟!»

ابوبکر گفت: «پدر و مادرم فدای تو و پدر و فرزندان باد! من شنوا و مطیع کتاب خدا و حق رسول الله و حق دختر او هستم، من نیز آنچه را که تو از کتاب خدا می خوانی می خوانم ولی علمم بدان نمی رسد که این سهم از خمس تماماً به شما می رسد!».

فاطمه گفت: «آیا از آن تو و خویشاوندان توست؟»  
گفت: «نه، بقیه آن را در مصالح مسلمانان خرج می‌کنم.»  
گفت: «این حکم خدا نیست!»

و در روایتی است که ابوبکر گفت: «رسول خدا به من فرمود: «خداوند متعال پیامبرش را تا زنده است سهمی مخصوص می‌دهد و چون جانش را ستاند سهمیه‌اش قطع گردد.»

و در روایتی دیگر گفت: «شنیدم که رسول خدا می‌گفت: «سهم ذوی القربی تنها در حیات من بدانها می‌رسد و پس از مرگم سهمی ندارند» که فاطمه به خشم آمد و گفت: «تو به آنچه از رسول خدا شنیدی داناتری! من پس از این جلسه از تو چیزی نخواهم خواست و به خدا سوگند هرگز با شما سخن نگویم» و از دنیا رحلت کرد و با آن دو سخن نگفت.

باری، فاطمه (ع) هنگامی که تمام دلایل خود را اقامه کرد و گواهانش را معرفی نمود و دید که ابوبکر نه می‌پذیرد و نه چیزی را باز پس می‌دهد، بر آن شد تا این مخاصمه را در ملأ عام و در حضور مسلمانان مطرح سازد و از یاران پدرش یاری بخواهد و آنها را در این مسئولیت سهیم سازد. لذا در حلقه گروهی از نزدیکان، با گامهای پیامبرگونه، به مسجد پدرش رفت و بر ابوبکر که در جمع مهاجران و انصار بود وارد شد و خطابه خواند و گفت:

«ای مردم! من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص)! از گذشته می‌گویم: «لقد جاءکم رسول من انفسکم...»: «براستی پیامبری از خود شما نزدتان آمد...» سپس فرمود: «آیا به عمد کتاب خدا را رها کرده و آن را پشت سر انداخته‌اید؟ چون خداوند می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود»: «سلیمان از داود ارث برد.» و در بیان داستان یحیی بن زکریا می‌فرماید: «رب هب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب»: «خداوندا مرا از نزد خود ولی بیخشی که از من و از آل یعقوب ارث

ببرد» و فرموده: «و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله»: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در حکم خدا [از دیگران] سزاوارترند» و فرموده: «یوصیکم الله فى اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم الارث پسر به اندازه سهم دو دختر باشد» و فرموده: «ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الأقربین بالمعروف حقاً على المتقین»: «اگر خیری [=مالی] بر جای گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان به شایستگی وصیت کند».

و اکنون شما پنداشته‌اید که من از پدرم حق وارثی نمی‌برم و پیوند خویشاوندی میان ما نیست؟! آیا خداوند شما را به آیتی اختصاص داده و پیامبرش را از شمول آن خارج کرده است؟! یا می‌گویید: «اهل دو ملت از هم ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم از ملت واحده نیستیم؟! شاید شما از پیامبر خدا (ص) به عام و خاص قرآن داناترید! آیا حکم جاهلیت را می‌جوئید؟! سپس فاطمه (ع) به خانه‌اش بازگشت و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این بریدگی ادامه یافت تا رحلت نمود. آن حضرت تنها شش ماه پس از رسول خدا (ص) زنده بود و چون وفات کرد، شوهرش شبانه به دفن او پرداخت و ابوبکر را آگاه نکرد.

آری، ابوبکر با حدیثی که تنها راوی آن خود او بود اجتهاد کرد و دختر رسول الله را از ارث پدرش محروم ساخت و خمس را از خویشاوندان پیامبر بازداشت و براین منوال کار خود را به پایان برد!

#### در دوران عمر:

امام علی (ع) در پاسخ سنوال کسی که گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! ابوبکر و عمر در حق شما اهل البیت و خمس شما چه کردند...؟» فرمود: «عمر گفت: شما را حقی است و من باور ندارم که اگر فزونی گیرد، کل آن برای شما باشد.



اکنون اگر می‌خواهید به مقداری که به نظرم می‌رسد به شما بپردازم و ما از او نپذیرفتیم مگر تمام آن را، و او از پرداخت آن به ما امتناع کرد.»

عمر بر آن بود تا بخشی از ما ترک رسول خدا (ص) در مدینه را به امام (ع) و عمویش عباس تحویل دهد، و این اقدام او پس از آنی بود که ثروت بلاد مفتوحه به سوی آنها سرازیر شده بود.

آری، عمر اجتهاد کرد و منع ذوی القربی از رسیدن به سهام خمس خویش را ادامه داد و باز اجتهاد کرد و مصادره میراث رسول خدا را تداوم بخشید و در پایان که ثروت بلاد مفتوحه بر آنان باریدن گرفته بود، اجتهاد کرد و خواست بخشی از سهم آنها را تحویلشان دهد که دورانش به آخر رسید.

#### در دوران عثمان:

عثمان خمس غزوه اول آفریقا را به عبدالله بن ابی سرح پسر خاله و برادر رضاعی خود بخشید و خمس غزوه دوم را به پسر عمو و دامادش مروان بن حکم هدیه کرد و «فدک» را به تیول او داد و «مهر روز» محل بازار مدینه را به تیول پسر عمو و داماد دیگرش حارث درآورد؛ محلی که رسول خدا (ص) آن را وقف مسلمانان کرده بود! و نیز صدقات قضاعه را به عمویش حکم بخشید و هنگامی که عامل صدقات از بازار مسلمانان بازگشت نزد او آمد و گفت: «آن را تحویل حکم بده».

بیهقی درباره بخششهایی از ماترک رسول خدا (ص) که عثمان به تیول خویشاوندانش داده بود، گوید: «عثمان با حدیثی که از رسول خدا روایت شده بود که: «هرگاه خداوند سهمی را به پیامبری اختصاص دهد، آن سهم از آن کسی است که جانشین او گردد.» عثمان با این روایت اجتهاد کرد و چون خودش با ثروتی که داشت از آن بی‌نیاز بود، آن را به خویشاوندان خود داد و نسبت به آنها «صله رحم» نمود!».

عثمان علاوه بر آن که در ماترک رسول خدا اجتهاد کرد و آن را به تیول خویشاوندانش داد، اجتهاد دیگری کرد و خمس را به آنها بخشید، و در اجتهاد بعدی اش صدقات را در اختیار آنها قرار داد و اجتهاد کرد و باز هم اجتهاد کرد! و چه فراخ است باب این اجتهاد؟!!

### در دوران امام علی(ع):

امام(ع) نیز در حکومت خود نمی توانست چیزی از سنت ابوبکر و عمر را تغییر دهد؛ به ویژه در امور مالی که به اهل البیت(ع) بازمی گشت.

### در دوران معاویه:

اجتهاد معاویه در محروم ساختن خویشاوندان رسول خدا از خمس و مصادره میراث آن حضرت، مشابه خلفای پیشین بود و آنچه بر آن افزود این بود که به والی خود نوشت: «همه طلاها و نقره ها و نفایس غنیمتی را برای او کنار گذارند و چیزی از آن را بین مسلمانان تقسیم نکنند!».

### در دوران عمر بن عبدالعزیز:

عمر بن عبدالعزیز کوشید تا از نص شرعی پیروی کند و در این راه بخشی از سهام خمس نوادگان رسول خدا را همراه با «فدک» بدانان بازگردانید که در نهایت به گونه ای مشکوک وفات کرد.

### پس از عمر بن عبدالعزیز:

یزید بن عبدالملک اجتهاد کرد و دوباره «فدک» را از بنی فاطمه ستاند و «سفاح» عباسی که به حکومت رسید آن را به فاطمیان بازگردانید. سپس نوبت اجتهاد «منصور» عباسی رسید و آن را از ایشان ستاند و بعد، «مهدی» آن را به بنی فاطمه بازگردانید. سپس «موسی» پسر مهدی اجتهاد کرد و آن را از ایشان

گرفت و «مأمون» آن را باز پس داد و در اختیار آنان بود تا آنکه «متوکل» به حکومت رسید و اجتهاد کرد و آن را از ایشان ستاند و به تیول «عبدالله بازیار»<sup>۱</sup> داد و او نیز، یازده اصله نخل خرمائی را که رسول خدا (ص) با دست خود در «فدک» غرس کرده بود قطع کرد؛ و این آخرین خبری است که از اجتهاد خلفا درباره خمس و میراث پیامبر (ص) به ما رسیده است. اما دیدگاه علمای مکتب خلفا چنان است که می آید:

#### دیدگاه علمای مکتب خلفا در مورد مصرف خمس:

دیدگاه علمای مکتب خلفا در مورد مصرف خمس پس از رسول خدا (ص)، به تبع اقدام خلفا درباره آن، متفاوت است. گروهی گویند: «سهم رسول خدا (ص) از آن امام یعنی خلیفه است، و سهم ذی القربی از آن خویشاوندان امام.» و گروهی گویند: «هر دو سهم باید به مصرف سلاح و امکانات برسد.» و دیگران گویند: «تعیین مورد مصرف خمس منوط به اجتهاد خلفاست.»

برخی از آنها اقدام عمر در محروم کردن اهل البیت از خمس را امری اجتهادی دانسته و گویند: «عمر در حکم خود از راه اجتهاد خارج نشد و کسی که بر کار عمر اشکال کند جز این نیست که در اجتهادی که روش صحابه بوده اشکال می کند.»

و در پاسخ کسی که از عمر انتقاد کرده و گوید: «او برای زنان پیامبر حقوق ویژه قرار داد، و فاطمه و اهل البیت را از خمیشان محروم ساخت... و این روش در زمان پیامبر سابقه نداشت» گویند: «این از باب مخالفت مجتهد با مجتهد دیگر

۱ - بازیار واژه‌ای فارسی و به معنای: پرورنده باز است. ظاهراً او مسئول بازارهای شکاری متوکل بوده است.

در مسائل اجتهادی است»<sup>۱</sup>.

و فراموش نکنیم که همه این سخنان در مورد خمس غنایم فتوحات است، چون معتقدان به این سخنان می‌گویند: «آیه کریمه: ﴿و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول و لذی القربی...﴾ تنها به خمس غنایم فتوحات نظر دارد؛ بنابراین، آنها می‌گویند «- با آنکه خداوند سبحان موارد مصرف خمس غنایم فتوحات را در این آیه تعیین فرموده، در عین حال - تعیین موارد مصرف خمس منوط به اجتهاد خلفاست.»!! و خلفا نیز موارد مصرف خمس را اینگونه تعیین کرده‌اند:

ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و فاطمه دختر رسول خدا (ص) و سایر خویشاوندان و نزدیکان هاشمی آن حضرت و نوادگان مطلب را از سهم خمستان محروم ساختند. و عثمان، اجتهادی بر این اجتهاد افزود و خمس و میراث رسول خدا را برای صلۀ رحم یک جا به خویشاوندان خود داد و بعد، معاویه اجتهاد دیگری را ضمیمه آن کرد و فرمان داد تا تمام زر و سیم‌ها و نفایس غنیمتی فتوحات را برای او کنار بگذارند و همه آنها را در خزانه ویژه خود جای داد و بعد، دیگر خلفای اموی و عباسی خمس را در گنجینه‌های خاص خود جای دادند و آن را به مصرف شاعران فاسق و کنیزان مطرب رسانیدند!!

و سرانجام، علمای مکتب خلفا اجتهاد کردند و هر چه را که خلفا انجام داده بودند، آن را از احکام اسلامی برشمردند و مسلمانان را به پیروی از آن فراخواندند و مخالف آن را مخالف سنت و جماعت نامیدند! پس، اینکه می‌گویند: «خلیفه در این مسئله اجتهاد کرد» معنایش این است که:

۱ - یعنی مخالفت عمر با رسول خدا (ص) از باب مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر است!!

«نظر خلیفه این بود» و این از «مسائل اجتهادی» است. یعنی: «نظر خلیفه درباره این مسئله همان حکم اسلامی است» بنابراین، آنها می‌گویند: «خداوند فرمود، رسول خدا فرمود، و خلفا هم اجتهاد کردند، و اجتهاد خلفا در ردیف کتاب خدا و سنت رسول الله، مصدري برای تشریع اسلامی است! و انا لله و انا الیه راجعون!!»

\*\*\*

اقدام و آراء و استدلال مکتب خلفا درباره «خمس» را با اندکی تفصیل یادآور شدیم و به دیدگاه امامان اهل البیت (ع) درباره خمس نیز اشاره کردیم، که خمس از نظر آنها به شش سهم تقسیم می‌شود: سه سهم برای خدا و رسول و خویشاوندان رسول است و آن حضرت این سهام را در حیات خود می‌گرفت و پس از او باید در اختیار امامان دوازده گانه اهل البیت (ع) قرار گیرد، و سه سهم دیگر از آن فقرای بنی هاشم و یتیمان و در راه ماندگان مستمند آنهاست.<sup>۱</sup>

و نیز فرموده‌اند: «جدا سازی خمس از تمام اموالی که یک مسلمان از راه جنگ و غیر آن به دست می‌آورد واجب است؛<sup>۲</sup> و در این دو مسأله به عموم آیه خمس و سنت موجود رسول خدا (ص) در نزد خود استدلال کرده‌اند، و فقهای مکتب آنان در مقام استدلال به عموم آیه خمس گویند:

«این آیه اگر چه درباره غنایم غزوه بدر نازل شده، ولی این مورد نمی‌تواند تخصیص بزند، و تخصیص بدون دلیل باطل است» اشکال وارد بر این استدلال و پاسخ آن چنین است:

اشکال: «این آیه درباره غنایم غزوه بدر نازل شده و شامل چیزی جز غنایم جنگی نمی‌شود.»

۱ - مشروح آن در باب: «موارد مصرف خمس از نظر مکتب اهل البیت» گذشت.

۲ - مراجعه کنید: مجموعه‌های حدیثی و رساله‌های عملیه فقهای مکتب اهل البیت (ع).

پاسخ: «نزول آیه در غزوه بدر حکم عامّ وارد در آیه، که وجوب ادای خمس از غنائم باشد را، تخصیص نمی‌زند، و این حکم را خاصّ غنائم جنگی نمی‌کند؛ نمونه آن در غیر این مورد، حکم تازیانه زدن بر کسانی است که درباره زنا کردن کسی شهادت دهند و تعدادشان به چهار نفر نرسد، حکمی که در داستان «افک» نازل شد و مورد آن، یعنی داستان افک، این حکم عامّ وارد در آیات را، که تازیانه زدن بر شهود کمتر از چهار نفر باشد، تخصیص نزد. همچنین است حکم «ظهار» که در سوره مجادله نازل گردید و مختص آن زن و مرد مجادله کننده آن روز نشد، اگر چه درباره مجادله آن دو نازل شده بود، و در سایر موارد نیز چنین است.

و نیز در پاسخ اشکال گفته‌اند: «تخصیص آیه و تقیید آن به غنائم جنگی، به اقامه دلیل سزاوارتر است<sup>۱</sup>؛ و کسی که آیه را تخصیص می‌زند باید دلیل بیاورد.»<sup>۲</sup>

و مؤید این پاسخ‌ها، موضوعی است که قرطبی یکی از علمای مکتب خلفا در تفسیر آیه یادآور شده و گوید: «اتفاق علما بر آن است که مراد از «ما غنمتم من شیء» در سخن خدای متعال، اموال کفار است، اموالی که مسلمانان با قهر و غلبه بدان نایل شده‌اند، ولی چنانکه بیان داشتیم، زبان عرب اقتضای این تخصیص را ندارد.»<sup>۳</sup>

پس، تخصیص غنائم به غنائم جنگی، به نظر زبان شناسان بر خلاف معنای متبادر از لفظ است و نظر علمای مکتب خلفا بر تخصیص آیه، مخالف معنای

۱ - مسالک الافهام، ج ۲ ص ۸۰.

۲ - الخلاف شیخ طوسی، ج ۲ ص ۱۱۰ و ج ۱ ص ۳۸۵، و نزدیک به آن در مصباح الفقیه، کتاب

الخمس، ص ۱۹.

۳ - تفسیر قرطبی، ج ۸ ص ۱.

متبادر از اطلاق آیه است.

و نیز، در پاسخ اشکال گفته‌اند: «این آیه اگر چه در مورد خاص - یعنی غزوه بدر - نازل شده، ولی روشن است که به آن مورد خاص اختصاص ندارد؛ و حتی کسانی از مکتب خلفا که به عدم وجوب خمس در مطلق غنائیم قائلند، آیه را به خصوص آن امور تخصیص نزده‌اند، بلکه آن را به مطلق غنائیم جنگی به دست آمده تعمیم داده‌اند؛ و ما اگر در گرفتن حکم از این آیه بنا را بر جمود بگذاریم و به هیچ وجه از مورد آن تجاوز ننمائیم، لازمه‌اش آن می‌شود که خمس جز بر کسانی که در غزوه بدر حضور یافته و غنائیم آن غزوه را از مشرکان به دست آورده‌اند، بر دیگری واجب نباشد؛ در حالی که هیچ کس بدان قائل نیست، پس بناچار باید از مورد آیه تجاوز کنیم، و ما از مورد به مطلق آنچه که غنیمت بر آن صادق است تجاوز می‌کنیم، چه در جنگ به دست آمده باشد یا از تجارت یا صنعت یا غیر آنها.<sup>۱</sup>

علمای مکتب اهل البیت علاوه بر استدلال به آیه خمس، به روایات رسیده از امامان اهل البیت (ع) نیز استدلال می‌کنند؛ همانگونه که در سایر احکام انجام می‌دهند؛ چون رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین و جز آن فرمان داده تا مسلمانان بدانها تمسک جویند؛ حال، چه حدیث خود را به جدّ خویش رسول خدا (ص) اسناد دهند، یا اسناد ندهند، فرقی نمی‌کند، و از جمله احادیثی که به رسول خدا (ص) اسناد داده‌اند حدیثی است که صدوق در خصال از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب از پیامبر (ص) روایت کرده، که به او فرموده: «ای علی! عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خداوند آنها را در اسلام جاری ساخت: او زنهای پدران را بر پسران حرام

کرد و خدای عزوجل این آیه [نساء / ۲۲] را نازل فرمود: «و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء»: «با زنانی که پدرانتان با آنها ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید»، و گنجی یافت و خمس آن را جدا ساخت و صدقه داد و خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ...»<sup>۱</sup> و...

و این حدیث بر آن است که آیه خمس، غیر غنائم جنگی را هم شامل می‌شود، و سنت رسول خدا (ص) در این باره را نیز پیشتر یاد آور شدیم، و این فشرده دلایل پیروان مکتب اهل البیت در این مقام بود.





## ۶ - اجتهاد خلیفه عمر دربارهٔ مُتعه حج و مُتعه نساء:

عمر مُتعه حج و متعه نساء [= ازدواج موقت] را حرام کرد و این اقدام او از مسائل اجتهادی شمرده شد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و احمد بن حنبل در مسند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کنند که گفت: «ما در زمان رسول خدا (ص) متعه حج و متعه نساء انجام می دادیم و چون عمر ما را نهی کرد، از آن دست برداشتیم.»<sup>۱</sup> و در تفسیر سیوطی و کنز العمال از سعید بن مسیب، گوید: «عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.»<sup>۲</sup>

و در بدایة المجتهد، زاد المعاد، شرح نهج البلاغه، المغنی ابن قدامة و المحلی ابن حزم از قول عمر روایت کرده اند که او گفته است: «دو متعه بود که در زمان رسول خدا (ص) انجام می شد و من از آن دو نهی می کنم و بر انجام آن کیفر

---

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۱ و ج ۳ ص ۱۶۷ - ۱۶۸، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ ص ۱۸۲، و ج ۱۲ ص ۲۵۱ - ۲۵۵. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۶۳ و همانند آن در ص ۳۶۵، و فشرده آن در ص ۳۲۵.

۲ - تفسیر سیوطی، ج ۲ ص ۱۴۱. کنز العمال، ج ۸ ص ۲۹۳. مشکل الآثار طحاوی، ص ۳۷۵.

می‌دهم: متعه حج و متعه نساء [= ازدواج موقت].<sup>۱</sup>

و در روایت جصاص و ابن حزم گوید: «دو متعه بود که در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌شد و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن تازیانه می‌زنم: متعه نساء و متعه حج»<sup>۲</sup>

روایات گذشته اجمالاً بر آن بود که خلیفه عمر در دو حکم اسلامی: «متعه حج و متعه نساء» دو اجتهاد کرده و نظر شخصی خود را اعمال نموده است، که اینک بحث و بررسی آن را پی می‌گیریم:

---

۱ - بداية المجتهد، ج ۱ ص ۳۴۶. زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۰۵. شرح نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۶۷. المغنی، ج ۷ ص ۵۲۷. المحلی، ج ۷ ص ۱۰۷. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۱۶۷. تفسیر رازی، ج ۳ ص ۲۰۱ و ۲۰۲. کنز العمال، ج ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴. البیان و التبیین، ج ۲ ص ۲۲۳، و شرح معانی الآثار، ص ۳۷۴.

۲ - احکام القرآن جصاص، ج ۱ ص ۲۷۹، و المحلی، ج ۷ ص ۱۰۷. و شاید منشأ اختلاف در لفظ و عبارت آن باشد که خلیفه این سخن را دو بار گفته باشد، یک بار گفته: «بر انجام آندو کیفر می‌دهم» و بار دیگر: «بر انجام آندو تازیانه می‌زنم».

### الف - مُتَعِه حَجّ

«متعه حجّ» در ضمن «حجّ تمتّع» انجام می‌شود و بیان آن اینکه، حج بر سه نوع است: حجّ تمتّع، حجّ افراد و حجّ قرآن.

۱ - حجّ تمتّع، و آن بر کسانی واجب می‌شود که در محدوده مسجد الحرام نباشند؛ و صورت انجام آن چنین است که، شخص حج گزار در ماههای حج یعنی: شوال و ذیقعد و ذیحجه، از میقات، مُحَرَّم به عمره حج می‌شود و تلبیه می‌گوید و به مکه می‌آید و هفت بار طواف بیت الله می‌کند و دو رکعت نماز طواف می‌گزارد و هفت بار سعی میان صفا و مروه به جای می‌آورد و سپس تقصیر می‌کند و از احرام بیرون می‌آید و همه محرمات این احرام بر او حلال می‌شود و در مکه مقیم می‌ماند تا روز ترویّه [= هشتم ذیحجه] فرا رسد و دوباره برای حجّ محرم شود و به عرفات برود و پس از غروب روز نهم به سوی مشعر حرکت کند و از آنجا به منی برود و قربانی کند و با تراشیدن سر یا تقصیر از احرام خارج شود و دیگر مناسک حج را به جای آورد. این حج را «حجّ تمتّع» و عمره آن را «عمره تمتّع» نامیده‌اند، چون خدای متعال فرموده: «فَمَنْ تَمَتَّعَ

بالعمرة الى الحج» یعنی: «هر کس که با ختم عمره تمتع، حج را آغاز کند»<sup>۱</sup> و چون حاجیان در بین دو احرام عمره و حج، مُحَلّ می‌شوند و از آنچه بر آنها حرام شده بود بهره می‌جویند. فاصله میان این دو احرام همان «متعّه حج» است که خلیفه عمر و پیروان او آن را حرام کردند، ولی بیشتر مسلمانان این زمان آن را انجام می‌دهند.

## ۲ و ۳ - حجّ افراد و حجّ قرآن

نخست - در فقه اهل البیت (ع):

صورت «حجّ افراد» آن است که، حاجی از میقات یا از منزل خود - اگر نزدیکتر از میقات باشد - مُحَرَّم می‌شود و به عرفات می‌رود و روز نهم را در آنجا می‌ماند و بعد، بقیه مناسک حج را تماماً به جای می‌آورد و از احرام خارج می‌شود و تنها یک عمره مفرد بر عهده اوست که آن را هم در طول سال از نزدیکترین حَلّ [= محلّ خارج حَرَم] یا یکی از میقات‌ها شروع و به پایان می‌رساند؛ و چون شخص حاجی هر یک از آن دو را جدای از هم به جای می‌آورد، آنها را «حجّ افراد» و «عمره مفرد» نامیده‌اند.

و صورت «حجّ قرآن» در جمیع مناسک همان صورت «حجّ افراد» است، و وجه تمایز آن اینکه، حج گزار در حج قرآن قربانی را در حال احرام قرین خود می‌سازد و با خود به قربانگاه می‌برد، حال آنکه در حج افراد اصلاً قربانی واجب نیست؛ و یکی از این دو حج بر ساکنان مکه واجب تخییری است.<sup>۲</sup>

دوم - در فقه مکتب خلفا:

الف - حجّ قرآن در فقه مکتب خلفا آن است که، حاجی قارن، عمره و حج را قرین هم بیاورد؛ یعنی: بین آن دو را با نیت واحد و تلبیه واحد جمع کرده و

۱ - بقره / ۱۹۶.

۲ - دلیل المناسک آیه الله حکیم ره، چاپ نجف ۱۳۷۷ هـ، ص ۳۷ - ۴۵.

بگوید: «لَیْکَ به یک حج و یک عمره»، یا در ماههای حج احرام عمره ببندد و تلبیه گوید و از آن خارج نشود تا با حج پیونددش دهد. و قارن اگر از اهل مکه نباشد باید همانند متمتع قربانی کند.<sup>۱</sup> و حج افراد جدای از آن دو است و حج گزار تنها تلبیه حج می گوید و بس. و گفته می شود «حج تنها به جای آورد»<sup>۲</sup> و در برخی روایات است که: «حجّ مجرد به جای آورد»<sup>۳</sup>

\* \* \*

اینها انواع حج در نزد مسلمانان است. اما مشرکان جاهلی بنابر روایت صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد، سنن بیهقی و دیگر کتب از ابن عباس، گوید: «آنها انجام عمره در ماههای حج را از بدترین گناهان روی زمین می دانستند، و ماه محرم را ماه صفر به حساب می آوردند و می گفتند: «هرگاه پشت شتران بهبودی یافت و رنج سفر پایان گرفت و آثار آن ناپدید شد و ماه صفر به آخر رسید، انجام عمره برای عمره گزار حلال می گردد».<sup>۴</sup>

نووی در شرح صحیح مسلم گوید: علما در شرح این روایت گفته اند: «اینکه گوید: «آنها ماه محرم را ماه صفر به حساب می آوردند» اشاره به «نسیء» و تأخیری است که انجامش می دادند و محرم الحرام را صفر می نامیدند و حلالش می کردند و تحریم محرم را تا بعد از صفر به تأخیر می انداختند تا با سه ماه حرام پی در پی مواجه نشوند و برای غارت و چپاول در تنگنا قرار نگیرند».

۱ - بنابر نقل بدایة المجتهد نظر برخی از پیروان مالک برخلاف آن است.

۲ - بدایة المجتهد، ج ۱ ص ۳۴۸، و نهایة اللغة، ماده «قران».

۳ - سنن بیهقی، ج ۵ ص ۵، باب من اختار الافراد.

۴ - فتح الباری، ج ۴ ص ۱۶۸ - ۱۶۹. صحیح مسلم، باب جواز العمره، حدیث ۱۹۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۹ و ۲۵۲ و ۳۳۲ و ۳۳۹. سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب العمره. سنن نسائی، کتاب الحج، ص ۷۷. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۴. المنتقی، حدیث ۲۴۲۲، مشکل الآثار، ج ۳ ص ۱۵۵، و شرح معانی الاخبار، ج ۱ ص ۲۸۱.

و ابن حجر در بیان علت اقدام آنها گوید: «تعلیق جواز انجام عمره به پایان ماه صفر بدان خاطر بود که عمره در نظر آنان باید در غیر ماههای حج انجام می شد و صفر از ماههای حج نبود، چنانکه محرم نیز از ماههای حج نبود و آنها محرم را صفر قرار می دادند، چون در پایان آن هنوز پشت شترانشان از بار سفر بهبودی نیافته بود و لذا آن را بر سبیل تبعیت به ماههای حج ملحق می کردند و اولین ماه عمره را ماه محرم به تأخیر افتاده که در اصل ماه صفر بود قرار می دادند، چون عمره در نزد آنان مربوط به غیر ماههای حج بود.»<sup>۱</sup>

این رسم قریش و سنت آنها در انجام عمره بود که رسول خدا (ص) - چنانکه می آید - در این باره با آنها مخالفت فرمود:

#### سنت رسول خدا (ص) در انجام عمره:

ابن قیم گوید: «رسول خدا (ص) پس از هجرت چهار عُمَره گزارد که همگی در ماه ذیقعد بود» و در تأیید سخن خود روایاتی را از انس و ابن عباس و عایشه آورده که دو نفر اخیر گفته اند: «رسول خدا (ص) جز در ماه ذیقعد عمره نگزارد»<sup>۲</sup>

ابن قیم گوید: «مراد آن است که عُمَره های آن حضرت در ماههای حج و در مخالفت با روش مشرکان بوده است؛ که آنها انجام عمره در ماههای حج را نمی پسندیدند و می گفتند: «این از بدترین گناهان است.» و این خود دلیلی است بر آنکه انجام عمره در ماههای حج بدون شک از ماه رجب افضل است.»

گوید: «مسلم است که خداوند جز بهترین و برترین زمانها را برای عُمَره

۱ - مراجعه کنید: شرح نووی بر صحیح مسلم، و فتح الباری شرح ابن حجر بر صحیح بخاری.

۲ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۰۹. مشروح این روایات در صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۱۲. صحیح مسلم،

کتاب الحج، حدیث ۲۱۷-۲۲۰، ص ۹۱۶-۹۱۷. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۷ و ج ۵ ص ۱۰-۱۲، و

تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۰۹، آمده است.

گزارای پیامبر خود انتخاب نمی‌کرد، و انجام عمره در ماههای حج همانند وقوع حج در همان ماههاست؛ و این ماهها، ماههای ویژه خدای متعال برای انجام عبادت و وقت مخصوص آن است، و عمره «حجّ اصغر» است و بهترین زمان انجام آن ماههای حج، و ماه ذیقعد میانه آنهاست، و این انتخابی الهی است؛ پس کسی که بهره‌ای از علم دارد باید که آن را برگزیند.

اکنون که سنّت مشرکان و سنت رسول خدا (ص) در انجام عمره را مرور کردیم، به بحث «مُتَعَّ حَج» در کتاب و سنت بازمی‌گردیم و بعد، کیفیت اجتهاد خلفا در آن را یادآور می‌شویم:

#### مُتَعَّ حَج در کتاب خدا:

خداوند سبحان مقرر داشت تا در ماههای حج، برخلاف سنت مشرکان، بین عُمَره و حج، و تمتّع میان آنها جمع گردد و در سوره بقره / ۱۹۶ فرمود:

﴿فَإِذَا امْتَمَّ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ لِيَ الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«و هرگاه در امان بودید، پس کسی که با، عمره حج، تمتّع می‌جوید، آنچه از قربانی که می‌سورش شد [قربانی کند] و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز پس از بازگشت، روزه بدارد که آن ده روز کامل است. آن برای کسانی است که خانواده آنها نزد مسجد الحرام [= ساکن مکه و حرم] نباشد. و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است».

خداوند سبحان در این آیه تمتّع جستن با عمره حج را، برای کسانی که خانواده آنها اهل مکه و حرم نباشد و ایمن باشند، تشریع فرموده و در آیه بعد فرموده: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ﴾: «حج در ماههای معلومی است» و جمع میان عُمَره و حج لازمه‌اش آن است که آن دو در ماههای حج واقع گردند، و این دو



آیه با وضوح و روشنی بدین حکم تصریح دارند، و عمران بن حصین صحابی نیز - بنابر روایت صحیح بخاری - به همین موضوع اشاره کرده که گوید: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما با رسول خدا (ص) انجامش دادیم و قرآن به حرمت آن نازل نشد و پیامبر (ص) تا واپسین دم حیات از آن نهی نفرمود...»<sup>۱</sup>

این روایت در صحیح مسلم چنین است: «آیه متعه - یعنی متعه حج - در کتاب خدا نازل شد و رسول خدا (ص) ما را به انجام آن فرمان داد. سپس هیچ آیه‌ای که متعه حج را نسخ کند نازل نگردید، و رسول خدا تا واپسین دم حیات از آن نهی نفرمود...»<sup>۲</sup>

این حکمی است که همه مفسران و علما بر آن اجماع کرده‌اند و خلافتی در آن نیست، و شگفت آنکه خداوند سبحان این آیه را با اعلام: «ان الله شدید العقاب»: «خداوند سخت کیفر است» به پایان برده است.

آری، خداوند متعال «متعه حج» را با صراحت تمام در این آیه تشریع فرمود و رسول خدا (ص) در حجة الوداع آن را به انجام رسانید و خبر متواتر آن در کتابهای صحیح حدیثی - چنانکه می‌آید - روایت و منتشر گردید:

متعه حج در سنت رسول خدا (ص):

از آنجا که عمره در ماههای حج نزد قریش جاهلی از بدترین گناهان بود، رسول خدا (ص) در تبلیغ حکم «عمره تمتع» به تدریج و آهستگی پیش رفت. بنگرید:

در صحیح بخاری، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه و سنن بیهقی از عمرین

۱ - صحیح بخاری، ج ۳ ص ۷۱، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹.

۲ - صحیح مسلم، باب جواز التمتع، ص ۹۰۰ حدیث ۱۷۲. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۳۳۸. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۲، و طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۴ قسمت دوم ص ۲۸.

خطاب روایت کنند که گفت: «از رسول خدا (ص) در «وادی العقیق»<sup>۱</sup> شنیدم که می فرمود: «فرستاده ای از پروردگارم نزد من آمد و گفت: «در این وادی مبارک نماز بگزار و بگو: «یک عمره در یک حج داخل است».

و در روایت دیگری است که: «بگو: یک عمره با یک حج همراه است».  
و در عبارت سنن بیهقی است که فرمود: «جبرئیل نزد من آمد» و در آخر آن آمده است: «پس، عمره تا روز قیامت داخل در حج شد»<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) عمر را از نزول این وحی که باید «عمره و حج» را با هم انجام دهند آگاه کرد، و در این تبلیغ خاص حکمتی نهفته بود که آن را از آنچه که در دوران او [= عمر] درباره عمره پدید آمد درمی یابیم.

آری، رسول خدا در وادی عقیق «عمر» را از نزول وحی آگاه کرد، و در وادی عسفان «سراقة بن مالک» را، چنانکه ابوداود روایت کرده و گوید:

«رسول خدا (ص) در «عسفان» بود که سراقه به آن حضرت گفت: «یا رسول الله! مسائل و احکام را برای ما به گونه ای بیان کن که گویی با قوم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی» و پیامبر فرمود: «خداوند متعال در این حج شما عمره ای را داخل فرمود؛ پس هرگاه وارد شدید، هر کس طواف بیت را به جای آورد و سعی صفا و مروه را انجام داد، مُجَلّ می شود و از احرام بیرون می آید، مگر کسی که قربانی به همراه دارد»<sup>۳</sup>

۱ - در معجم البلدان گوید: «عقیق همان جایی است که درباره آن: «اُنک بواد مبارک» آمده، و آن در میانه وادی ذی الحلیفه است، و همان جایی است که گفته شده: میقات و محلّ احرام مردم عراق از ذات عرق است» و ابن حجر در شرح حدیث مذکور در فتح الباری گوید: «فاصله آنجا تا مدینه چهار میل است».  
۲ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۶، و ج ۴ ص ۱۷۷. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۹، سنن ابن ماجه، ص ۹۹۱، حدیث ۲۹۷۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۳ - ۱۴. فتح الباری، ج ۴ ص ۱۳۵، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۷ و ۱۲۸ و ۱۳۶.

۳ - سنن ابوداود، ج ۱ ص ۱۵۹، حدیث ۱۰۸۱، و المنتقی، ابن تیمیه، حدیث ۲۴۲۷. و سراقة بن

آن حضرت در «سرف» که شش میل یا بیشتر با مکه فاصله دارد نیز، به همه اصحاب خود ابلاغ کرد که: «هر کس دوست دارد احرام خود را احرام عمره قرار دهد، چنین کند.» چنانکه عایشه آن را روایت کرده و گوید: «با رسول خدا در ماههای حج و شبهای حج و احرام حج حرکت کردیم تا در «سرف» فرود آمديم. گوید: آن حضرت به سوی اصحاب خود رفت و فرمود: «هر کس قربانی به همراه ندارد و دوست دارد که احرام خود را احرام عمره قرار دهد چنین کند، و کسی که قربانی به همراه دارد چنین نکند.» گوید: «و انجام دهندگان و تارکان آن، همه از اصحاب او بودند.»<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت ظاهر می شود که تارکان آن از مهاجران قریش بوده اند، کسانی که در جاهلیت عمره را از بدترین گناهان می دانسته اند.

پیامبر (ص) پس از رسیدن به «بطحاء مکه» نیز این تبلیغ را تکرار کرد. ابن عباس گوید: «پیامبر روز چهارم ذیحجه در بطحاء با ما نماز گزارد و فرمود: «هر کس بخواهد احرام خود را احرام عمره قرار دهد، چنین کند.»<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) بدین گونه تبلیغ این حکم را با تدریج و آهستگی انجام داد تا آنگاه که طواف و سعی صفا و مروه را تمام کردند و حکم نهائی درباره آن نازل گردید و همه را به انجام آن فرمان داد. بیهقی گوید:

۲۴ مالک ساکن قدید در نزدیکی مکه بود و همان کسی است که رسول خدا (ص) را به گاه هجرت به مدینه تعقیب کرد تا او را به قریش بازگرداند و یکصد شتر دستمزد و جعاله دریافت دارد که دست و پای اسبش در زمین فرو رفت. در فتح مکه اسلام آورد و در سال ۲۴ هجری وفات کرد. مسلم در صحیح خود ۱۹ حدیث از او روایت کرده است. شرح حالش در تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۴۸، جوامع السیره ص ۲۸۳، و سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۱۰۳ و ۲۵۰ و ۳۰۹، آمده است. و عسکان بین جحفه و مکه است و جحفه در چهار منزلی مکه می باشد.

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۹. صحیح مسلم، ص ۸۷۵ حدیث ۱۲۱ و ۱۲۳ به اختصار. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶، و مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴ ص ۱۰۲.

۲ - سنن بیهقی، ج ۵ ص ۴.

«... پیامبر (ص) در بین صفا و مروه بود که حکم قطعی و نهائی بر او نازل شد و فرمان داد تا هر یک از اصحاب که احرام حج بسته و قربانی به همراه ندارد، آن را عمره قرار دهد و فرمود: «اگر در ابتدای راه بودم این قربانی را با خود نمی آوردم، ولی چون سرم را بسته و قربانی ام را به همراه آورده ام، حق برون شدن از احرام را ندارم مگر در محلّ قربان کردن» و سراقه بن مالک برخاست و گفت: «یا رسول الله! احکام را به گونه ای برای ما بیان کن که گوئی با مردم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی! آیا این عمره ما برای امسال مان است یا برای همیشه؟» که پیامبر فرمود: «بلکه برای همیشه است و عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید...»<sup>۱</sup>

\* \* \*

در احادیث گذشته آمده بود که رسول خدا (ص) به عمر فرمود: «پروردگار من فرمانم داده تا بگویم: «یک عمره در یک حج داخل است» یا: «یک عمره با یک حج همراه است» یعنی: من باید در این سفر نیت کنم که «حج و عمره» را با هم به انجام رسانم. و در پاسخ سراقه در «عسفان» فرمود: «خداوند در این حج شما عمره ای را داخل فرمود» و تبلیغ آن را به این حج اختصاص داد. سپس در «سرف» و در «بطحاء» به تمام حجاج ابلاغ کرد: هر که دوست دارد آن را عمره قرار دهد! با عبارت: «هر که دوست دارد!» و چون وقت انجام و بیرون شدن از احرام عمره فرا رسید به همه آنها ابلاغ کرد که: «عمره برای همیشه داخل در حج گردید». و این سخن سراقه که در دو نقطه حساس گفت: «یا رسول الله! احکام را برای ما به گونه ای بیان کن که گوئی با مردم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی!» مرادش آن بود که ما به گذشته و آنچه قریش جاهلی بر آن بوده اند کاری نداریم. خلاصه، اقدام رسول خدا (ص) و چگونگی تبلیغ آن حضرت در بیان اینکه

عمره بخشی از حج است و خروج از احرام عمره و تمتع جستن پس از آن به فرمان شارع مقدس می‌باشد، به تواتر رسیده است. بنگرید:

در مسند احمد و المنتقی از «أنس» گوید: «با شعار حج حرکت کردیم ولی چون به مکه رسیدیم رسول خدا فرمانمان داد که آن را عمره قرار دهیم و فرمود: «اگر در ابتدای راه بودم آن را عمره قرار می‌دادم، ولی من قربانی به همراه آورده و حج و عمره را قرین و پیوسته قرار داده‌ام.»<sup>۱</sup>

و در صحیح مسلم و مسند احمد از «ابوسعید خدری» گوید: «با رسول خدا حرکت کردیم و با همه وجود ندای حج سر دادیم ولی چون به مکه رسیدیم فرمانمان داد تا آن را عمره قرار دهیم، مگر کسی که قربانی به همراه داشت، و چون روز ترویه فرا رسید و قصد منی کردیم، احرام حج بستیم»<sup>۲</sup>

و در زاد المعاد ابن قیم گوید: در صحیح مسلم و بخاری از «عایشه» روایت کرده‌اند که گوید: «با رسول خدا (ص) به راه افتادیم و سخنی جز حج نداشتیم... ولی چون به مکه رسیدیم پیامبر (ص) به اصحابش فرمود: «آن را عمره قرار دهید» و مردم از احرام بیرون آمدند، مگر کسی که قربانی به همراه داشت...»<sup>۳</sup>

گوید: و در عبارت صحیح بخاری آمده است: «با رسول خدا (ص) به راه افتادیم و جز حج قصدی نداشتیم ولی چون وارد شدیم و طواف بیت را انجام دادیم پیامبر (ص) فرمود: «هر کس قربانی به همراه ندارد از احرام بیرون آید» و کسانی که قربانی به همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند، و زنان آن حضرت نیز

۱ - مسند احمد، ج ۳ ص ۲۶۶، و المنتقی، حدیث ۲۳۹۳.

۲ - صحیح مسلم، حدیث ۲۱۱ و ۲۱۲ و از قول جابر در ص ۹۱۴. مسند احمد، ج ۳ ص ۳ و ۵ و ۷۱ و ۷۵ و ۱۴۸ و ۲۶۶، و المنتقی، حدیث ۲۴۱۸.

۳ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶ - ۲۴۷، که اصل آن در صحیح مسلم، ص ۸۷۳ و ۸۷۴، حدیث شماره ۱۲۰، موجود است، و نیز در سنن ابن ماجه حدیث ۲۹۸۱.

که قربانی به همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند.<sup>۱</sup>

گوید: و در صحیح مسلم از ابن عمر از «حفصه» زوجه پیامبر (ص) روایت کند که گفت: «پیامبر در حجة الوداع به زنانش فرمود از احرام بیرون آیند. من به او گفتم: شما چرا از احرام بیرون نمی آئید؟ فرمود: «من سر خود را بسته و قربانی ام را به همراه آورده ام لذا از احرام بیرون نیایم تا این قربانی را نحر و ذبح کنم.»<sup>۲</sup>

گوید: و در صحیح بخاری از ابن عباس گوید: «مهاجران و انصار و زنان پیامبر در حجة الوداع مُحرم شدند و ما نیز احرام بستیم و چون به مکه رسیدیم فرمانمان داد تا آن را عمره قرار دهیم. رسول خدا (ص) فرمود: احرام حج خود را عمره قرار دهید، مگر کسی که قربانی به همراه دارد...»<sup>۳</sup>

و کامل ترین حدیث این باب، حدیث «جابر بن عبدالله انصاری» در کیفیت حج رسول خداست که صاحبان صحاح آن را روایت کرده و ما فشرده آن را از صحیح مسلم بیان می داریم، گوید:

«رسول خدا (ص) نه سال درنگ کرد و حج نگذاشت؛ سپس در سال دهم ندا داد که رسول الله به حج می رود. مردم بسیاری به مدینه آمدند و همگی بر آن بودند تا به رسول خدا اقتدا کنند و اعمال خود را همانند او انجام دهند. ما نیز با آن حضرت به راه افتادیم تا به «ذی الحلیفه» رسیدیم. رسول خدا در مسجد نماز گزارد و بعد بر ناقه خود «قصواء» سوار شد تا ناقه او را به «بیداء» رسانید و من هر چه نظر کردم فراروی و چپ و راست و ماورای آن حضرت را پر از سواره و پیاده دیدم. آری، رسول خدا در جمع ما بود و بر او قرآن نازل می شد و او تأویل

۱ - صحیح بخاری، کتاب الحج، ج ۱ ص ۱۸۹. صحیح مسلم، ص ۸۷۷، حدیث ۱۲۸. سنن

ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۶.

۲ - صحیح مسلم، ص ۹۰۲، حدیث ۱۷۷ - ۱۷۹، و سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱. حدیث ۱۸۰۶.

۳ - صحیح بخاری، کتاب الحج، ج ۱ ص ۱۹۱.

آن را می دانست. لذا هر چه انجام می داد ما نیز انجام می دادیم، که ندای توحید سر داد... و ما نیتی جز حج نداشتیم و عمره را نمی شناختیم، تا آنگاه که با او به بیت الله رسیدیم و او در برابر رکن استلام کرد... - جابر همچنان به توصیف عمل رسول خدا می پردازد تا آنجا که گوید: - و چون به پایان طواف خود بر مروه رسید فرمود: «من اگر در ابتدای راه بودم قربانی با خود نمی آوردم و آن را عمره قرار می دادم، و هر یک از شما که قربانی به همراه ندارد از إحرام بیرون آید و آن را عمره قرار دهد.»

جابر گوید: «در این هنگام «سراقه بن مالک» برخاست و گفت: «یا رسول الله! آیا این حکم برای امسال ما است یا برای همیشه؟» که رسول خدا (ص) انگشتانش را در هم فرو برد و دو بار فرمود: «عمره [بدینگونه] داخل در حج شد» و فرمود: «نه، بلکه برای همیشه و همواره»<sup>۱</sup> و در صحیح بخاری گوید: سراقه گفت: «آیا این حکم خاص ماست؟» فرمود: «نه، بلکه برای همیشه است»<sup>۲</sup>.

#### برداشت صحابه از حکم عمره تمتع:

در گذشته کیفیت بیان تدریجی و آرام پیامبر در تبلیغ حکم عمره تمتع به صحابه را یادآور شدیم. در این بحث، چگونگی برداشت صحابه از این حکم را پی می گیریم.

در صحیح مسلم از «ابن عباس» گوید: «پیامبر و صحابه روز چهارم از دهه ذیحجه به مکه رسیدند و آنها تلبیه حج می گفتند که پیامبر فرمود آن را عمره قرار دهند.»

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۸۶ - ۸۸۸، حدیث ۱۴۷. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۸۲. سنن ابن ماجه، ص ۱۰۲۲. سنن دارمی، ج ۲ ص ۴۴. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۲. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۷، دیث ۹۹۱، و المحلی، ج ۷ ص ۱۰۰.

۲ - صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۶۶.

و در روایت دیگر بعد از آن فرمود: «إحرام خود را به عمره بدل کنند، مگر کسی که قربانی به همراه دارد».<sup>۱</sup>

و در روایت سوم گوید: «پیامبر و صحابه صبح روز چهارم با إحرام حج وارد مکه شدند و فرمانشان داد تا آن را عمره قرار دهند، که این بر آنها گران آمد و گفتند: «یا رسول الله! چه حلالی؟» فرمود: «تمام حلال‌ها»<sup>۲</sup>

و در روایت چهارم، گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «این عمره‌ای است که بدان تمتع می‌جوئیم و هرکس قربانی به همراه ندارد کاملاً از احرام بیرون آید که عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید».<sup>۳</sup>

و در روایت دیگری در صحیح بخاری و مسلم از جابر، گوید: «با رسول خدا، در سالی که آن حضرت قربانی به همراه داشت، حج گزارده و نیت حج تنها کردند، که پیامبر فرمود: «از إحرامتان بیرون آید و بیت الله و صفا و مروه را طواف کنید و تقصیر نمایید و همه چیز را بر خود حلال کنید تا روز ترویبه فرا رسد و نیت حج کنید و آنچه را که پیشتر انجام دادید مُتَعَه قرار دهید - یعنی عمره تمتع بدانید - که گفتند: «چگونه آن را متعه قرار دهیم در حالی که حبش نامیدیم؟» فرمود: «هر چه به شما دستور می‌دهم انجامش دهید که من نیز اگر قربانی به همراه نداشتم همان را که به شما دستور دادم انجام می‌دادم، ولی اکنون تا این قربانی را به قربانگاه نرسانم هیچ حرامی بر من حلال نگردد».<sup>۴</sup>

۱ - صحیح مسلم، ص ۹۱۱، حدیث ۲۰۱ - ۲۰۳. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶، حدیث ۱۷۹۱، از ابن عباس گوید: پیامبر فرمود: «اگر کسی نیت حج کرد و به مکه وارد شد و بیت الله را طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود، از احرام خارج شده و این عمره است».

۲ - همان، ص ۹۰۹، حدیث ۱۹۸. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۱، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶.

۳ - همان، ص ۹۱۱، حدیث ۲۰۱ - ۲۰۳. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۸. المنتقی، حدیث ۲۴۲۳، و مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴ ص ۲۰۲.

۴ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. صحیح مسلم، ص ۸۸۴ - ۸۸۵، حدیث ۱۴۳، و زاد المعاد، ج ۱



و در روایت دوم از جابر گوید: گفتند: «یعنی در حالی که از... برخی از ما منی می چکد به منی برویم؟!...»<sup>۱</sup>

و در روایت سوم از عطا، گوید: از جابر بن عبدالله در جمع مردم شنیدم که گفت: «ما صحابه رسول خدا (ص) احرام حج تنها و بدون عمره بستیم و با رسول خدا در صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شدیم که پیامبر دستورمان داد تا از احرام بیرون آییم و فرمود: «از احرام بیرون آید و با زنانمان مباشرت کنید.» گوید: «و این را از آنها نخواست، ولی زنانشان را بر آنها حلال کرد، سپس به او خبر رسید که ما می گوییم: «اکنون که بین ما و بین عرفه تنها پنج روز فاصله است به ما دستور می دهد که با زنانمان مباشرت کنیم و در حالی که از آلات تناسلی ما آب می چکد به عرفه برویم!» گوید: و رسول خدا (ص) به سخن پرداخت و فرمود: «شما خوب می دانید که من باتقواترین و راستگوترین شمایم، و اکنون اگر قربانی به همراه نداشتم به مانند شما از احرام بیرون می آمدم؛ پس، از احرام بیرون آید که اگر من هم در ابتدای راه بودم قربانی با خود نمی آوردم...»<sup>۲</sup>

و در روایت چهارم گوید: «رسول خدا (ص) در صبح روز چهارم ذیحجه با نیت حج تنها وارد مکه شد و چون رسیدیم فرمان داد تا عمره اش قرار دهیم و با زنانمان مباشرت کنیم، که گفتگوها بالا گرفت... و خبر آن به پیامبر (ص) رسید و آن حضرت به خطبه برخاست و فرمود: «شنیده ام که مردمی چنین و چنان

ص ۲۴۸.

۱- همان، ج ۱ ص ۲۱۳ و ج ۴ ص ۱۶۶. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶، حدیث ۱۷۸۹. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۰۵. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۳ و ج ۴ ص ۳۳۸، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶.

۲- فتح الباری، ج ۱۷ ص ۱۰۸ - ۱۰۹. صحیح مسلم، ص ۸۸۳، حدیث ۱۴۱. سنن ابوداود، باب أفراد الحج. سنن ابن ماجه، باب التمتع بالعمرة. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۳۸ و ج ۵ ص ۱۹. زاد المعاد، ج ۳ ص ۲۴۶، و مسند احمد، ج ۳ ص ۳۵۶.

می‌گویند! به خدا سوگند که من از آنها نیکوکارتر و خدا ترس ترم...»<sup>۱</sup>  
و در روایت «براء بن عازب» گوید: «رسول خدا و صحابه حرکت کردند و همگی احرام حج بستیم و چون وارد مکه شدیم فرمود: «حجّ تان را عمره قرار دهید» مردم گفتند: «یا رسول الله! ما احرام حج بستیم چگونه آن را عمره قرار دهیم؟!» فرمود: «ببینید چه می‌گویم و انجامش دهید» که همان سخن را تکرار کردند و آن حضرت به خشم آمد و نزد عایشه رفت و او آثار خشم را در چهره‌اش دید و گفت: «چه کسی شما را به خشم آورده که خدایش به خشم آورد؟!» فرمود: «چرا به خشم نیایم در حالی که دستوری می‌دهم و پیروی نمی‌شوم؟!»<sup>۲</sup>

عایشه درباره این ماجرا گوید: «رسول خدا (ص) در روز چهارم یا پنجم وارد مکه شد و بعد با خشم نزد من آمد. گفتم: «یا رسول الله! چه کسی شما را به خشم آورده که خدا به جهنم‌اش اندازد؟!» فرمود: «مگر متوجه نشدی که مردم را به کاری فرمان دادم و آنها در انجامش تردید می‌کنند؟»<sup>۳</sup>

و ابن عمر گوید: گفتند: «یا رسول الله! آیا انسان به منی برود و از آلتش منی بچکد؟!» فرمود: «آری» و به دنبال آن، بسترها گسترده شد.<sup>۴</sup>

و جابر گوید: «با رسول خدا (ص) به نیت حج احرام بستیم و چون به مکه رسیدیم فرمود تا از احرام برون آییم و آن را عمره قرار دهیم که این کار بر ما

۱ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۵۲، و سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۹۹۲، حدیث ۲۹۸.

۲ - سنن ابن ماجه، ص ۹۹۳. مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۶. مجمع الزوائد، باب فتح الحج الى العمرة. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۷. المنتقى، حدیث ۲۴۲۸.

۳ - صحیح مسلم، ص ۸۷۹، حدیث ۱۳۰. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۷. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹، و منحة المعبود، حدیث ۱۰۵۱.

۴ - صحیح مسلم، ص ۸۸۴، حدیث ۱۴۲. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۸. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶ و ج ۵ ص ۴. المنتقى، حدیث ۲۴۲۶، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۳.

گران آمد و در تنگنایمان قرار داد و خبر آن به پیامبر رسید، و ندانستیم از آسمان خبردار شد یا از سوی مردم، که فرمود: «ای مردم! از احرام به درآید، که من نیز اگر این قربانی را به همراه نداشتم، همان می کردم که شما کردید» گوید: «پس، از احرام برون آمدم و حتی با زنان مباشرت کردیم و هر چه بر غیر محرم روا بود انجام دادیم، تا آنگاه که روز ترویة فرا رسید و مکه را پشت سر گذاشتیم و احرام حج بستیم.»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری گوید: گفتیم: «چه حلالی؟» فرمود: «تمام حلالها» گوید: «پس نزد زنان آمدم و بوی خوش استعمال کردم و چون روز ترویة فرا رسید احرام حج بستیم.»<sup>۲</sup>

\* \* \*

و بدین سان، با اکراه و سختی پذیرفتند که حج و عمره را با هم بگذارند و در فاصله میان آن دو از احرام به درآیند و تمتع بجویند؛ چون این کار مخالف عادات عصر جاهلی بود. و نیز، هنگامی که ام المؤمنین عایشه پیش از حج به خاطر عادت ماهانه از عمره محروم شد، پیامبر (ص) به او فرمود تا بعد از حج - به تصریح روایات زیر - عمره بگذارد:

عایشه پس از حج عمره می گزارد:

در صحیح مسلم از عایشه گوید: «با پیامبر حرکت کردیم و جز حج نیستی نداشتیم و چون به منطقه «سرف» یا نزدیک آن رسیدیم من دچار عادت ماهانه شدم و در حالی که می گریستم پیامبر (ص) وارد شد و گفت: «عادت شده ای؟» گفتم: «آری» فرمود: «این چیزی است که خدا بر دختران آدم مقرر داشته است،

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۸۲، حدیث ۱۳۸، و المنتقی، حدیث ۲۴۰۰ و ۲۴۱۵.

۲ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶.

پس هر چه حاجیان انجام می دهند انجام بده جز آنکه پیش از غسل، بیت الله را طواف مکن.<sup>۱</sup>

و در روایت پیش از آن گوید: «هنگامی که حج را به پایان بردیم، رسول خدا (ص) مرا با عبدالرحمن بن ابی بکر به منطقه «تنعیم» فرستاد و من عمره گزاردم و او فرمود: «این به جای عمره ات.»<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری گوید: «با رسول خدا (ص) برای حجة الوداع حرکت کردیم و احرام عمره بستیم. سپس پیامبر فرمود: «هر کس قربانی به همراه دارد نیت حج با عمره کند و از احرام برون نشود تا هر دو را انجام دهد.» من در حال عادت وارد مکه شدم و طواف بیت به جای نیاوردم و سعی صفا و مروه نکردم و از حال خود به رسول خدا شکوه کردم که فرمود: «سرت را بگشا و شانه بزنی و نیت حج کن و عمره را رها ساز.» گوید: چنان کردم و چون حج را به پایان بردیم، پیامبر مرا با عبدالرحمن بن ابی بکر به تنعیم فرستاد و من عمره گزاردم و او فرمود: «این به جای عمره ات.»

گوید: «همه کسانی که نیت عمره کرده بودند طواف بیت گزاردند و سعی صفا و مروه نمودند و از احرام برون شدند و پس از بازگشت از منی طواف دیگری به جای آوردند...»<sup>۳</sup>

و در روایت دیگری گوید: «مرا همراه خود بر شتر سوار کرد و من

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۷۳، حدیث ۱۱۹. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۴، و سنن ابن ماجه، حدیث ۲۹۶۳. و سرف در چند میلی مکه به سوی مدینه است.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۷۰، حدیث ۱۱۱، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۳۸ - ۱۳۹. و تنعیم در سه میلی یا چهار میلی مکه است و از آن رو «تنعیم» اش گفته اند که سمت راستش کوه نعیم و سمت چپش کوه ناعم است. و نیز تنعیم نزدیکترین مکان حلّ به مکه است.

۳ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۳، حدیث ۱۷۸۱. منحة المعبود، حدیث ۹۹۰، و صحیح مسلم، ص ۸۷۰، حدیث ۱۱۱.

خواستم مقنعه‌ام را بردارم و از گردنم جدا سازم که او با چویدستش به پایم زد. گفتم: مگر کسی را می‌بینی؟ سپس نیت عمره کردم و بازگشتم تا در «حصبه» [= محل رمی جمرات] به رسول خدا رسیدیم.<sup>۱</sup>

و در روایت صحیح بخاری است که عایشه گفت: «یا رسول الله! شما عمره گزاردید و من عمره نگزاردم.» فرمود: «عبدالرحمن! خواهرت را به تنعیم ببر تا عمره بگزارد.» و او بر شترش نشانید تا عمره گزارد.<sup>۲</sup>

و در سنن ابوداود و سنن بیهقی از ابن عباس گوید: «رسول خدا (ص) عایشه را از «حصبه» به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار مشرکان که می‌گفتند: «هرگاه پشت شتران بهبودی یافت و آثارش ناپدید شد و ماه صفر فرا رسید، انجام عمره برای عمره گزار حلال می‌شود.» و در عبارت بیهقی گوید: «رسول خدا (ص) عایشه را در ذیحجه به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار مشرکان، چون این تیره قریشی و پیروان آنها می‌گفتند: «هرگاه آثار سفر ناپدید شد و پشت شتران بهبودی یافت و ماه صفر فرا رسید، انجام عمره برای عمره گزار حلال می‌شود» آنها انجام عمره را تا پایان ذیحجه و محرم حرام می‌دانستند.»

و در عبارت طحاوی گوید: «به خدا سوگند! رسول خدا (ص) عایشه را در ذیحجه به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار جاهلیت.»<sup>۳</sup>

\* \* \*

آنچه که درباره عمره تمتع با حج یاد آور شدیم، همگی در حجة الوداع و در

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۸۰، حدیث ۱۳۴.

۲ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۸۴.

۳ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۰۴. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۶۱، حدیث ۲۳۶۱. سنن بیهقی، ج ۴ ص

۲۵۴، و مشکل الآثار طحاوی، ج ۳ ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

آخرین سال حیات رسول خدا (ص) رخ داد، و چنین می‌نماید که امتناع کنندگان از انجام عمره تمتع با حج و کسانی که این اقدام بر آنها گران آمده، به دلایل زیر، مهاجران قریشی اصحاب رسول خدا (ص) بوده‌اند:

نخست - حدیث ابن عباس که گوید: «این تیره قریشی و پیروان آنها که عمره را تا پایان ذیحجه و محرم حرام می‌دانستند.»

دوم - کسانی که پس از رسول خدا (ص) نیز مسلمانان را از انجام آن بازداشتند، یعنی حاکمان قبیله قریش، که بیان آن خواهد آمد و مراد آنها بنابر پندار خودشان حرمت گذاری به حج بود و اینکه مردم دوبار به مکه بروند: یک بار برای حج و یک بار برای عمره، چون در این کار بهار قریش - یعنی ساکنان مکه - بود، و این معنی از سخن خلیفه عمر به هنگام نهی از عمره تمتع دانسته می‌شود.

#### عمره تمتع در زمان ابی بکر:

قریش در دوران جاهلیت جمع میان حج و عمره را در ماههای حج حرام کرد و آن را از بدترین گناهان دانست؛ اما اسلام آن را تشریع فرمود و رسول خدا (ص) انجامش داد و سُنَّتْش نهاد، و حاکمان قریش پس از پیامبر انجام آن را روا ندانستند، و حج را از عمره جدا کردند، و اولین کسی که حج تنها به جای آورد خلیفه قریشی ابوبکر بود که بنابر روایت بیهقی از «عبدالرحمن بن اسود» از پدرش گوید: «با ابوبکر حج گزاردم و او حجّ تنها به جای آورد، و با عمر، که او نیز حج تنها به جای آورد، و با عثمان که او هم حج تنها گزارد.»<sup>۱</sup>

### عُمَره تَمَتُّع در زمان عمر:

اولین کسی که پس از رسول خدا حج تنها به جای آورد، خلیفه قریشی ابوبکر بود، و اولین کسی که پس از رسول خدا (ص) مسلمانان را از انجام تَمَتُّع نهی کرد، خلیفه قریشی عمر بود، که روایات زیر دلیل آن است:

در صحیح مسلم و مسند طرابلسی و سنن بیهقی از جابر، گوید: «با رسول خدا عمره تَمَتُّع به جای آوردیم و چون عمر به حکومت رسید گفت: «خداوند هر چه را می خواست و بدانگونه که می خواست برای پیامبرش حلال می کرد، و قرآن به جا و در جایگاههای خود نازل شده است؛ پس، حج و عمره را برای خدا و بدانگونه که خدا فرمانتان داده به انجام رسانید و از ازدواج موقت با این زنان دست بکشید که هرگز مردی را نزد من نیاورند که با زنی عقد موقت بسته باشد، مگر آنکه او را رجم و سنگسار می کنم.»

و دنباله آن در صحیح مسلم چنین است که گفت: «حجَّتَان را از عُمَره تان جدا کنید که این کار حج شما و عمره شما را کاملتر می کند.»<sup>۱</sup>

این روایت در سنن بیهقی با تفصیلی فراگیرتر آمده و جابر گوید: «با رسول خدا (ص) عمره تَمَتُّع گزاردیم و با ابوبکر نیز، و هنگامی که عمر به حکومت رسید مردم را مخاطب ساخت و گفت: «رسول خدا (ص) همان رسول الله است و قرآن همان قرآن، و دو متعه در زمان رسول خدا جاری بود و من اکنون از جریان هر دو نهی می کنم و بر انجامشان کیفر می دهم: یکی از آنها «متعه نساء» [= ازدواج موقت] بود، که بر مردی دست نیابم که زنی را به عقد موقت درآورده باشد، مگر آنکه در سنگها دفنش نمایم!

و دیگری «متعه حج» است؛ حجَّتَان را از عمره تان جدا کنید که این کار حج

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵. مسند طرابلسی، ص ۲۴۷، حدیث ۱۷۲۹، و سنن بیهقی،

شما و عمره شما را کاملتر می‌کند.»<sup>۱</sup>

در روایت اول، خلیفه عمر اشاره می‌کند که خداوند عمره تمتع با حج را بدانگونه که خواسته برای پیامبرش حلال کرده، وگرنه عمره تام و تمام با حج جمع نمی‌شود؛ پس، حجتان را از عمره تان جدا کنید که این کار حج و عمره شما را کاملتر می‌کند.

و در روایت دوم «اسودبن یزید» حادثه‌ای را که باعث شد تا عمر از جمع میان حج و عمره نهی کند بیان داشته و گوید: «عصر روز عرفه با عمر در عرفات ایستاده بودیم که مردی با موی آراسته و بوی خوش نزد ما آمد و عمر به او گفت: «تو مُحرم هستی؟» گفت: «آری» عمر گفت: «سیمای تو به سیمای مُحرم نمی‌ماند، مُحرم زولیده و خاک آلود و بدبوست» و او گفت: «من عمره تمتع به جای آوردم و با همسرم همراهم و امروز احرام بسته‌ام.» که عمر گفت: «در این ایام تمتع مجوئید، و من اگر اجازه متعه بدانهادهم، در زیر این درختچه‌ها با همسران‌شان درمی‌آمیزند و سپس با آنها حج می‌گزارند.»<sup>۲</sup>

ابن قیم پس از نقل این روایت گوید: «این موضوع روشن می‌کند که این سخن نظر شخصی عمر بوده است.» و ابن حزم گوید: «اینچنین بوده و چه نیکوست آن، و مسلم است که پیامبر (ص) به نزد زنان‌ش رفته و پس از آن مُحرم شده است، و هیچ خلافتی نیست که مباشرت پیش از احرام در یک لحظه هم مباح است.» و ابوموسی اشعری داستان گفتگوی خود با عمر درباره «متعه حج» را بیان داشته و گوید: «رسول خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و در سالی که حج گزارد و من

۱ - سنن بیهقی، ج ۷ ص ۲۰۶.

۲ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۸ - ۲۵۹. و اسودبن یزید نخعی، ابوعمر و یا عبدالرحمن، مخضرم و ثقه و بر حدیث و فقیه و از طبقه دوم راویان است. حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. در سال ۷۴ یا ۷۵ وفات کرد. (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۷۷).



به آن حضرت پیوستم، به من فرمود: «اباموسی! زمانی که محرم شدی چه گفتی؟» گوید: «گفتم: لَبِیک و نیت من همانند نیت رسول خدا (ص) باشد.» فرمود: «آیا قربانی به همراه آورده‌ای؟» گفتم: «نه» فرمود: «پس برو و طواف بیت به جای آور و سعی صفا و مروه کن و از احرام بدرآی...».

و تمام این حدیث در روایت پیش از آن چنین است که گوید: «پس طواف بیت گزاردم و سعی صفا و مروه کردم و سپس نزد زنی از خویشاوندانم آمدم او موهایم را شانه زد و سرم را شست.»

و در روایت دیگری گوید: «سپس نیت حج کردم» و در مسند احمد «روز ترویبه» را بر آن افزوده و گوید: «من در زمان ابی بکر و عمر مردم را بدان فتوا می‌دادم، تا آنگاه که در موسم حج ایستاده بودم و مردی آمد و گفت: «تو نمی‌دانی امیرالمؤمنین درباره مناسک چه حکم تازه‌ای مقرر داشته است!»

و در عبارت بیهقی گوید: «نزدیک حجر الاسود و مقام ابراهیم بودم و آنچه را که پیامبر به من فرموده بود برای مردم بیان می‌کردم که مردی آمد و آهسته‌ام گفت: «در فتوایت شتاب مکن که امیرالمؤمنین در مناسک حکم جدیدی مقرر داشته است.»<sup>۱</sup> و من گفتم: «ای مردم! هر کس را که به چیزی فتوا دادم درنگ کند که امیرالمؤمنین اکنون به سوی شما می‌آید و شما باید به او اقتدا کنید» و چون آمد گفتم: «یا امیرالمؤمنین! حکم جدیدی که درباره مناسک داده‌ای چیست؟». و در عبارت بیهقی گوید گفتم: «چیز تازه‌ای در مناسک پدید آمده؟» که عمر از این سخن برآشف و گفت: «اگر به کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا فرمان به تمام می‌دهد.»<sup>۲</sup>

و در روایتی است که «گفت:» خداوند عز و جل فرموده: «و اَتَمُّوا الْحَجَّ وَ

۱- سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۰.

۲- همان، ج ۴ ص ۳۳۸، و ج ۵ ص ۲۰، و منحة المعبود، حدیث ۱۵۰۲.

العمره لله: «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید»<sup>۱</sup> و اگر سنت پیامبرمان علیه الصلوة و السلام را بگیریم، پیامبر تا قربانی نکرد از احرام بیرون نیامد.<sup>۲</sup> خلیفه عمر در حدیث دیگری دیدگاه خود را درباره کاملتر بودن حج و عمره بیان داشته است؛ حدیثی که مالک در مؤطاً و بیهقی در سنن از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: «عمر بن خطاب گفت: «حج و عمره تان را از هم جدا سازید که این برای حج هر یک از شما کاملتر، و برای عمره او که در غیر ماههای حج انجام دهد تامّ و تمام‌تر است.»<sup>۳</sup>

#### فشرده احادیث گذشته:

خلیفه عمر بر آن بود که جدائی میان حج و عمره برای کمال آندو بهتر است و باید چنان باشد که حج در ماههای حج انجام شود و عمره در غیر آن ماهها، و برای دیدگاهش از کتاب خدا آیه کریمه: ﴿وَاتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾ را دلیل می‌آورد و از سنت، اقدام رسول خدا (ص) در حجة الوداع را که تا قربانی نکرد از احرام بیرون نیامد.

حال آنکه مراد از اتمام حج و عمره در آیه کریمه، ادای مناسک و اتمام سنت‌های این دو فریضه با همه حدود و لوازم آنهاست، حدود و لوازمی که مصدود و خائف از ادای آنها ناتوان است. و آیه کریمه پس از این جمله بر تشریع «عمره تمتع» تصریح دارد و می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ یعنی: «کسی که با عمره تمتع حج را آغاز کند» و پیامبر (ص) تصریح کرده که

۱- بقره / ۱۹۶.

۲- صحیح مسلم، ص ۸۹۵ - ۸۹۶، ص ۱۵۵ و ۱۵۶. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۸ - ۱۸۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵ و ۱۸. مسند احمد، ج ۴ ص ۳۹۳ و ۳۹۵ و ۴۱۰. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۸۸ و کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶، و نیز بخاری، ج ۱ ص ۲۱۴ فشرده.

۳- تفسیر سیوطی، ج ۱ ص ۲۱۸. حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۲۰۵، و شرح معانی الآثار، ص ۳۷۵.

چون قربانی به همراه داشته از احرام بیرون نیامده، و فرموده: «اگر در ابتدای راه بودم قربانی به همراه نمی‌آوردم و آن را عمره قرار می‌دادم» و فرموده: «عمره برای همیشه داخل در حج گردید» و حاشا که اباحفص این معانی را در نیابد! به ویژه پس از آنکه ابن عباس گوید: «شنیدم که عمر می‌گفت: به خدا سوگند من شما را از این متعه نهی می‌کنم و [می‌دانم که] آن در کتاب خدا هست و خود من همراه با رسول خدا (ص) آن را انجام دادم!» یعنی عمره توأم با حج را!¹

پس، استشهاد خلیفه به کتاب و سنت غیر موجّه است. و آنچه او را بدین کار واداشته چیزی است که خود در حدیث دیگری بدان تصریح کرده است. راوی گوید: «عمر بن خطاب از انجام عمره در ماههای حج نهی کرد و گفت: «من خود آن را با رسول خدا (ص) انجام دادم و اکنون از آن نهی می‌کنم، چون برخی از شما در ماههای حج ژولیده و خسته به عمره می‌آید و ژولیدگی و خستگی و لیبیک‌گوئی‌اش تنها در عمره اوست، سپس وارد می‌شود و طواف بیت می‌گزارد و از احرام به در می‌آید و جامه می‌پوشد و بوی خوش استعمال می‌کند و با اهل خود، اگر با او باشند، در می‌آمیزد تا روز ترویبه فرارسد و نیت حج کند و به منی برود و لیبیک حجّی را گوید که نه ژولیدگی دارد و نه خستگی، مگر یک روز! حال آنکه حجّ افضل از عمره است و اگر آنها را به حال خود بگذاریم در زیر این درختچه‌های اراک با همسرانشان در می‌آمیزند؛ و این در حالی است که ساکنان بیت الله را نه پستان شیر دهی است و نه کشتزار حاصلخیزی، و ربیع و بهار آنها تنها به دست کسانی است که بر آنها وارد می‌شوند!»²

و در روایت دیگری است که عمر گفت: «من می‌دانم که پیامبر و اصحابش

۱ - سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۶، و چاپ بیروت، ج ۵ ص ۱۳۵. تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۲۲.

ابن‌کثیر گوید: اسناد این حدیث خیلی خوب است ولی آن را روایت نکرده‌اند!

۲ - کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶، و حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۲۰۵.

آن را انجام داده‌اند، ولی خوش ندارم اینها در زیر سایه درختچه‌های آراک با همسرانشان درآمیزند و پس از آن به حج بروند و قطرات آب غسل از سرهایشان بچکد.<sup>۱</sup>»

خلیفه عمر در این دو حدیث تصریح می‌کند که انگیزه او از انجام این کار دو چیز است:

نخست - احترام حج، و در این باره همان دلیلی را می‌آورد که صحابه آوردند و انجام عمره تمتع با حج در حجة الوداع را نمی‌پذیرفتند، و از اینجا درمی‌یابیم که گویندگان این سخن در هر دو مقام یک طیف‌اند: مهاجران قریشی که عمره تمتع را مخالف سیره و سنت جاهلی خود در حج و عمره می‌دانستند! دوم - جلوگیری از جمع میان حج و عمره در یک سفر، که در یکی از دو حدیث بدان تصریح کرده و گوید: «ساکنان مکه را نه پستان شیر دهی است و نه کشتزار حاصلخیزی، و ربیع و بهار آنها تنها به دست کسانی است که بر آنها وارد می‌شوند.»

پس، خلیفه فرمان می‌دهد تا حج و عمره از هم جدا شوند و عمره در غیر ماههای حج انجام شود تا مسلمانان دو بار به مکه بروند: یک بار برای حج و یکبار برای عمره، که با این کار بهار ساکنان مکه و تبار قریشی او مضاعف گردد. و این معنی در پاسخ او به علی بن ابی طالب نیز، آمده است؛ چنانکه بیهقی روایت کرده و گوید:

«علی بن ابی طالب به عمر گفت: «از متعه نهی کرده‌ای؟!» گفت: «نه، ولی خواستم تا بیت الله بیشتر زیارت شود.» گوید: و علی گفت: «کسی که حج افراد

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۹۶، حدیث ۱۵۷. مسند طرابلسی، ج ۲ ص ۷۰، حدیث ۵۱۶. مسند احمد، ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰. سنن نسائی، ج ۱ ص ۱۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۰. سنن ابن ماجه، ص ۶۹۲ حدیث ۲۹۷۹، و کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶.

گزارد نیکوست، و کسی که حج تمتع گزارد، مسلماً به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

آنچه گذشت تمامی اخبار نهی عمر از عمره تمتع بود؛ اخباری که ما با کمبود مصادر خود بدان دست یافتیم، و با همه کاستی‌ها باز هم تا حدودی اجتهاد و رأی شخصی خلیفه و انگیزه او را در این حکم روشن می‌سازد، و ما را به این نتیجه می‌رساند که عمر به شدت از متعه حج نهی می‌کرد و مردم را به خاطر انجام آن کیفر می‌داد.<sup>۲</sup> ابن کثیر گوید: «صحابه رضی الله عنهم به وفور از او بیمناک بودند و جرأت مخالفتش را نداشتند.»<sup>۳</sup> و ما کسی را نیافتیم که در دوران حکومت وی با او معارضه کرده یا زبان به مخالفتش گشوده باشد، مگر سخن امام علی به او که: «هر کس حج تمتع گزارد، مسلماً به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است.»<sup>۴</sup>

و پس از نهی عمر بود که انجام حج تنها سنتی عمری شد و خلفای قریشی و از جمله آنها عثمان بدین سنت اقتدا کردند.

### عمره تمتع در زمان عثمان:

عثمان در جداسازی حج و عمره از یکدیگر پیرو سنت عمر شد و هیچ جای شگفتی نیست، چون هر دو از مهاجران قریشی بودند و نسبت به این حکم دیدگاه یکسانی داشتند و تنها امام علی (ع) بود که آشکارا با او به مخالفت برخاست و همراهان خود را فرمان داد تا آشکارا به مخالفت با او برخیزند، حال

۱- سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱.

۲- شرح صحیح مسلم، ج ۱ ص ۱۷۰، به نقل از قاضی عیاض.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۴۱.

۴- سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱.

آنکه در زمان خلیفه عمر و هنگامی که گفت: «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) جاری بود و من اکنون از آن دو نهی می‌کنم و بر انجامشان کیفر می‌دهم: متعه حج و متعه نساء»<sup>۱</sup> و مردم را به خاطر آن کیفر می‌داد، در آن زمان هیچکس را یارای مخالفت آشکار با حکم او نبود. و اینک چگونگی معارضه امام علی (ع) با خلیفه عثمان را از زبان روایات پی می‌گیریم:

در مسند احمد از عبدالله بن زبیر گوید: «به خدا سوگند با عثمان بن عفان در «جحفه» بودم و گروهی از مردم شام از جمله حبیب بن مسلمه فهری نیز با او بودند که سخن از «عمره تمتع» به میان آمد و او گفت: «حج و عمره کامل آن است که هر دو در ماههای حج انجام نشوند؛ پس اگر عمره را به تأخیر اندازید تا این خانه را دو بار زیارت کنید افضل و برتر باشد و خداوند متعال خیر را توسعه داده است» در این هنگام علی بن ابی طالب که در دل درّه بود و شترش را علف می‌داد از گفته عثمان آگاه شد و آمد تا فراروی عثمان ایستاد و گفت: «آهنگ براندازی سنت رسول خدا (ص) کرده‌ای و رخصتی را که خداوند در کتاب خود به بندگان داد بر آنها تنگ می‌گیری و از آن نهی می‌کنی، حکمی را که برای نیازمند و دورنشین است؟! سپس ندای حج و عمره توأمان سر داد، که عثمان رو به مردم کرد و گفت: «مگر من از آن نهی کردم؟ من که از آن نهی نکردم، این تنها یک نظری بود که بدان اشارت کردم تا هر که خواهد بدان عمل کند و هر که خواهد رهايش سازد.»<sup>۲</sup>

و در موطأ مالک از جعفر بن محمد از پدرش گوید: «مقداد بن اسود در «سقیاء» وارد بر علی بن ابی طالب شد و به او که شتران جوانش را نواله می‌داد گفت: «این عثمان بن عفان از انجام توأمان حج و عمره نهی می‌کند!» که علی بن ابی طالب با

۱ - مصادر این روایت در ابتدای این بحث آمده است.

۲ - مسند احمد، ج ۱ ص ۹۲، حدیث ۷۰۷، و ذخائر المواريث، ص ۴۱۶.

دستهایی که تا ارنج به نواله آغشته بود و من آن را فراموش نمی‌کنم حرکت داد و نزد عثمان آمد و گفت: «تو از انجام توأمان حج و عمره نهی می‌کنی؟» عثمان گفت: «این نظر من است» و علی خشمگین برون آمد و می‌گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بِحُجَّةٍ وَّ عَمْرَةٍ مَعاً» یعنی: «لَبَّيْكَ، خدایا پذیرفتم و نیت انجام حج و عمره توأمان نمودم.»<sup>۱</sup>

و در سنن نسائی، مستدرک الصحيحین و مسند احمد از سعید بن مسیب گوید: «علی و عثمان برای حج به راه افتادند و در بخشی از راه که بودیم، عثمان از عمره تمتع نهی کرد و علی گفت: «هرگاه دیدید حرکت کرد حرکت کنید. سپس علی و اصحابش لبیک عمره گفتند و عثمان آنها را نهی نکرد و علی گفت: «آیا این خبر که تو از تمتع نهی می‌کنی صحیح است؟» عثمان گفت: «آری» و علی گفت: «پس نشنیدی که رسول خدا تمتع به جای آورد؟» گفت: «چرا»<sup>۲</sup> و امام سندی در حاشیه این حدیث گوید: «سخن علی که گفت: «هرگاه دیدید حرکت کرد حرکت کنید» مرادش این بود که با او حرکت کنید و لبیک عمره بگوئید تا بداند که شما سنت را بر قول او مقدم داشتید و اطاعت از او را در مقابل سنت روا نمی‌دانید.»<sup>۳</sup>

این حدیث در مسند احمد با عبارتی دیگر چنین است که: «عثمان برای انجام حج حرکت کرد، در بخشی از راه به علی خبر دادند که عثمان اصحاب خود را از انجام عمره تمتع همراه با حج نهی کرده است. علی به اصحابش گفت: «هرگاه حرکت کرد حرکت کنید، و بعد علی و اصحابش لبیک عمره گفتند و عثمان به

۱ - موطأ مالک، ص ۳۳۶، حدیث ۴۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۹.

۲ - سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۵۷، حدیث ۴۰۲. مستدرک الصحيحین، ج ص ۴۷۲، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۹.

۳ - امام سندی، ابوالحسن محمد بن عبدالهادی حنفی ساکن مدینه منوره و متوفای سال ۱۱۳۸ هـ.

آنها چیزی نگفت. علی گفت: «آیا درست است که تو از تمتع نهی کرده‌ای؟ آیا رسول خدا (ص) تمتع به جای نیاورد؟ راوی گوید: «و نمی‌دانم عثمان چه پاسخی به او داد.»<sup>۱</sup>

آری، خلیفه عثمان در این موارد - چنانکه دیدیم - درباره «عمره تمتع» نرمی و تسامح نشان داده است و در موارد دیگر - که می‌آید - درستی و غلظت: در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن بیهقی و غیر آنها از شعبه از قتاده از عبدالله بن شقیق، گوید: «عثمان از متعه نهی می‌کرد و علی بدان فرمان می‌داد. عثمان به علی جمله‌ای گفت و علی گفت: «تو خوب می‌دانی که ما با رسول خدا (ص) [عمره] تمتع به جای آوردیم. عثمان گفت: «آری، ولی ما خائف بودیم!»

و در روایتی در مسند احمد گوید: «عثمان به علی گفت: «تو چنین و چنانی!» و در روایت دیگری گوید: «و عثمان به علی سخنی گفت.» و در پایان این روایت، شعبه به قتاده می‌گوید: «خوف آنها چه بود؟» گفت: «نمی‌دانم!»<sup>۲</sup>

در این حدیث، گفته عثمان به علی را کتمان کرده‌اند و به جای آن، یک بار جمله «تو چنین و چنانی» را آورده‌اند، و یک بار جمله «سخنی گفت» را. اما این جمله عثمان که گفت: «آری، ولی ما خائف بودیم!» این خوف را نه قتاده فهمید

۱ - مسند احمد، ج ۱ ص ۶۰، حدیث ۴۲۴.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۹۶، حدیث ۱۵۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۹۷، حدیث ۷۵۶، و روایت دوم در ص ۶۰ حدیث ۴۳۱ و ۴۳۲. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲. المنتقی، حدیث ۲۳۸۲. کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۳۳. شرح معانی الأخبار، ص ۳۸۰ و ۳۸۱، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۷، فشرده. ابن کثیر در ص ۱۲۹ نیز پس از آوردن این حدیث گوید: «و این اعترافی است از عثمان (رض) بدانچه که علی روایت کرد، و معلوم است که علی (رض) در حجة الوداع با همان نیتی مُحرم شد که پیامبر (ص) با آن احرام بسته بود.»



و نه ما فهمیدیم و نه منجم می فهمد! چون رسول خدا (ص) در حجة الوداع به آنها فرمان داد تا «عمره تمتع» به جای آورند و آنها نیز، آن را در آخرین سال حیات رسول خدا (ص) به جای آوردند؛ یعنی در سال گسترش اسلام و نابودی همیشگی شرک در شبه جزیره عربستان!

ابن کثیر گوید: «و من نمی دانم این خوف بر چه چیز قابل حمل است و از چه جهتی بوده است؟!»

و پیش از آن گوید: «خداوند اسلام را برای او تثبیت نموده و بلد الحرام را فتح کرده بود و در سال گذشته در پهنشت منی اعلام شده بود که بعد از این سال هیچ مشرکی نباید حج بگزارد و هیچ کس نباید برهنه طواف کند.»<sup>۱</sup>  
در حدیث گذشته عثمان دلیل صحت فتوای خود را چنین بیان داشت که: «آنها بدان خاطر که خائف بودند عمره تمتع به جای آوردند»، ولی در روایات آینده به هیچ دلیلی استناد نمی کند و درشتی بیشتری نشان می دهد:

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن نسائی، مسند طیالسی، مسند احمد و دیگر کتب از سعید بن مسیب گوید: «علی و عثمان در عسفان همراه شدند و چون عثمان از متعه یا عمره نهی می کرد، علی گفت: «برای چه، امری را که رسول خدا انجام داده هدف گرفته و از آن نهی می کنی؟» عثمان گفت: «ما را رها کن!» گفت: «نمی توانم تو را رها کنم» و بعد، علی که چنین دید لبیک هر دو [= حج و عمره] را با هم سر داد.»<sup>۲</sup>

و نیز، در صحیح بخاری، سنن نسائی، سنن دارمی، سنن بیهقی، مسند احمد،

۱ - تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۳۷، چاپ دار احیاء التراث العربی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۹۷، حدیث ۱۵۹. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. مسند طیالسی، ج ۱ ص

۱۶. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۳۶، سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲. منحة المعبود، ج ۱ ص ۲۱۰، حدیث ۱۰۰۵.

شرح معانی الآثار، ص ۳۷۱. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۸. و ص ۲۲۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۲۹، و

چاپ دار الاحیاء، ص ۹۸. و عسفان ایستگاهی است میان جحفه و مکه (معجم البلدان).

مسند طیالسی و دیگر کتب از مروان بن حکم، گوید: «شاهد عثمان و علی بودم و دیدم که عثمان از متعه و از جمع میان حج و عمره تمتع نهی می‌کرد و علی که چنین دید لبیک هر دو را سر داد: لبیک عمره و حج با هم را، و گفت: «من چنان نیستم که سنت پیامبر (ص) را به خاطر سخن کسی رها سازم».

و در عبارت نسائی گوید: «عثمان از متعه و از جمع میان حج و عمره با هم نهی می‌کرد، لذا [به علی] گفت: «با آنکه من از انجامشان نهی می‌کنم تو آن دو را انجام می‌دهی؟» و علی گفت: «من کسی نیستم که سنت رسول خدا (ص) را به خاطر احدی از مردم رها سازم».

و در روایت دیگری است که: «به خاطر سخن تو رها سازم»<sup>۱</sup>  
ابن قیم پس از ذکر این احادیث گوید: «این گفتگوها بیانگر آن است که جمع کننده میان حج و عمره در نزد آنها «متمتع» شمرده می‌شد، و این کاری بود که رسول خدا (ص) انجامش داده بود و عثمان نیز بدان اعتراف داشت؛ چون هنگامی که علی (ع) به او گفت: «چرا از کاری که رسول خدا (ص) انجامش داده نهی می‌کنی؟» به او نگفت: «رسول خدا (ص) انجامش نداده است» و اگر در این باره با او موافق نبود، ادعایش را انکار می‌نمود. و علی (ع) نیز برای موافقت با پیامبر (ص) و اقتدای به او، و بیان اینکه سنت آن حضرت نسخ نشده، نیت انجام حج و عمره توأمان کرد و لبیک جمعی سر داد تا عملاً نشان دهد که به پیامبر (ص) اقتدا کرده و از قرآن و «سنت» پیروی می‌کند که عثمان با تأویل و

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. سنن دارمی، ج ۲ ص ۶۹. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۲ و ج ۵ ص ۲۲. مسند طیالسی، ج ۱ ص ۱۶، حدیث ۹۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۹۵، حدیث ۷۳۳، و ص ۱۳۶، حدیث ۱۳۹. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۷. شرح معانی الآثار، ص ۳۷۶. کنز العمال، ج ۳ ص ۳۱. منحة المعبود، حدیث ۱۰۰۴، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۹ و چاپ دار الاحیاء، ص ۹۶ و ۹۸.

نظر شخصی خود از آن نهی کرده بود!<sup>۱</sup>

\*\*\*

از مجموع روایات گذشته دانستیم که امام علی (ع)، با اعلام آشکار نیت حج تمتع، بر آن بود تا به عمد و آشکار با خلیفه عثمان مخالفت نماید، و خلیفه نیز این موضوع را گاهی با تسامح و زمانی با شدت پی گیری می نمود، و به گمان ما تسامح او در ابتدای حکومتش بود و شدت وی در دنباله آن، و این شدت به جایی رسید که انجام دهنده آن را تازیانه می زد و سر می تراشید! ابن حزم روایت کند و گوید: «به عثمان خبر رسید که مردی نیت عمره و حج توأمان می کند. گفت: «نزد منش بیاورید» و چون آوردند تازیانه اش زد و سرش را تراشید»<sup>۲</sup> تازیانه اش زد تا کیفرش باشد و سرش را تراشید تا زبانزد و مایه عبرت گردد! اما با همه این سخت گیریها، معارضه و مقاومت مسلمانان از همین زمان آغاز شد و امام علی (ع) آغاز کننده نخستین بود که آشکارا به مخالفت با آنها برخاست و همراهانش را بدان فرمان داد، و این معارضه پس از آن در دوران خلفای دیگر توسعه و گسترش یافت.

عمره تمتع در دوران امام علی (ع):

دیدیم که امام علی (ع) در زمان عثمان به شدت با او معارضه می کرد و در اقامه « سنت رسول خدا (ص) » پای می فشرده،<sup>۳</sup> و بدیهی است که اقامه آن در دوران خود او که معارضی هم نداشت بسی شایسته تر می نمود، به ویژه که عمده

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۸.

۲ - المحلی، ج ۷ ص ۱۰۷.

۳ - ابن کثیر در تاریخ خود (۵ / ۱۳۲) از حسن بن علی (ع) گوید: «با علی حرکت کردیم و به ذا الحلیفه رسیدیم و علی گفت: «من می خواهم حج و عمره را توأمان انجام دهم، و هر که چنین خواهد همان را بگوید که من می گویم» سپس لبیک گفت: لبیک به یک حج و یک عمره».

مسلمانان نیز همراه و همسوی او بودند، و بدین خاطر زمینه‌ای برای بحث و گفتگو پیرامون عمره تمتع نبود تا برای ما روایت شود و در کتابهای حدیث جای گیرد؛ ولی در دوران معاویه، آنگاه که کوشید تا «سنت عمر» را زنده بدارد، دوباره این بحث و گفتگو آغاز شد:

### عمره تمتع در دوران معاویه:

معاویه در عصر خود با همه توان بر آن بود تا سنت خلفای سه گانه: ابوبکر و عمر و عثمان را احیاء کند، بخصوص در مواردی که باعث رنجش اهل البیت (ع) و مخالف مکتب آنان، و به ویژه امام علی (ع) بود؛ و این سیاست عام معاویه بود، سیاستی که او و ندیمانش با همه توان به انجام آن همت گماشته بودند.<sup>۱</sup> بنگرید:

در سنن نسائی از ابن عباس گوید: «این معاویه مردم را از «متعه» نهی می‌کند؛ در حالی که پیامبر (ص) «تمتع» به جای آورد.»<sup>۲</sup>

و در سنن دارمی از محمد بن عبدالله بن نوفل، گوید: «در موسم حجی شنیدم که معاویه از سعد بن مالک می‌پرسید: «چگونه عمره تمتع را با حج روا می‌داری؟» گفت: «حسنة‌ای زیباست».

معاویه گفت: «عمر از آن نهی می‌کرد، آیا تو از عمر برتری؟!»

او گفت: «عمر از من برتر بود، ولی پیامبر (ص) آن را انجام داد و او از عمر

۱ - از نمونه‌های آن، سیاست خلفا در جلوگیری از نشر حدیث پیامبر (ص) بود که ابوبکر و عمر از انتشار آن ممانعت کردند و معاویه از آنها پیروی کرد و بر فراز منبر رسول خدا (ص) گفت: «هیچ کس نباید حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر شنیده نشده روایت کند» و نیز گفت: «بر شما باد که احادیث رایج در زمان عمر را روایت کنید» مراجعه کنید: کنز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۶۴ و منتخب کنز، ج ۴ ص ۶۱.

۲ - سنن نسائی، باب التمتع.

برتر بود.<sup>۱</sup>

و ظاهر برخی روایات بر آن است که این جدّ و جهد دوران معاویه ویژه شخص او نبود، بلکه برخی از پیشمرگانش نیز او را بر این کار یاری می‌کردند، بنگرید:

در موطأ مالک، سنن نسائی، سنن ترمذی، سنن بیهقی و دیگر کتب از محمد بن عبدالله بن حارث، گوید: «شنیدم که سعد بن وقاص و ضحاک بن قیس، در سالی که معاویه بن ابی سفیان به حج رفته بود، سخن از انجام عمره تمتع همراه با حج به میان آوردند و ضحاک بن قیس گفت: «آن را انجام نمی‌دهد مگر کسی که به حکم خدای عزوجل جاهل باشد» که سعد گفت: «برادر زاده! آنچه گفתי خیلی بد بود!» ضحاک گفت: «عمر بن خطاب از انجام آن نهی کرد» و سعد گفت: «رسول خدا (ص) انجامش داد و ما نیز همراه او انجامش دادیم».<sup>۲</sup>

ضحاک بن قیس، قریشی فهری است، و بدین خاطر بود که سعد به او گفت: «برادر زاده!» ضحاک هفت سال پیش از رحلت پیامبر (ص) به دنیا آمد، فرمانده پیشمرگان معاویه شد و در جنگهای همراه او به جنایات بزرگ و هولناکی دست یازید: در زمان امام علی (ع) به نواحی عراق یورش برد و هر که را دید از دم تیغ گذرانید، حجاج بیت الله را مورد هجوم قرار داد و اموالشان را غارت کرد و برخی از آنها را نیز بکشت. متولی دفن معاویه شد و یزید را از مرگ او با خبر ساخت و پس از یزید با عبدالله بن زبیر بیعت کرد و با مروان در «مرج راهط» جنگید و در سال ۶۴ هجری در آنجا کشته شد.<sup>۳</sup>

۱ - سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۵.

۲ - موطأ مالک، ج ۱ ص ۳۴۴، حدیث ۶۰. سنن نسائی، باب التمتع، ج ۲ ص ۱۵. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۸. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۷. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۳۸۸، گوید: «این حدیث صحیح است»

زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۱۸. بدایع المنن، حدیث ۹۰۳، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۷ و ۱۳۵.

۳ - مراجعه کنید: اسد الغابه، شرح حال ضحاک، و نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با

آری، این ضحاک بن قیس رئیس پیشمرگان معاویه است، و دست یازیدن چنین کسی به ریسمان معاویه و امداد وی در رسیدن بدانچه می جسته شگفتی ندارد.

همچنین ظاهر می شود که معاویه - اضافه بر آنچه یادآور شدیم - برای بازداشتن از انجام حج تمتع، از جعل حدیث نیز یاری جست؛ چنانکه بیهقی و ابوداود و دیگران روایت کنند که: «معاویه به گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) گفت: «آیا می دانید که رسول خدا (ص) از تن پوش پوست پلنگ ها نهی فرمود؟» گفتند: «خداوند! آری!» گفت: «من نیز گواهی می دهم.» سپس گفت: «آیا می دانید که پیامبر (ص) از پوشیدن طلا، مگر مقطّعاً نهی فرموده است؟» گفتند: «خداوند! آری!» گفت: «آیا می دانید پیامبر (ص) از انجام توأمان حج و عمره نهی کرده است؟» گفتند: «خداوند! نه!» گفت: «به خدا سوگند که این هم با آنهاست!»<sup>۱</sup>

ابن قیم پس از نقل این روایت گوید: «و ما نیز خدا را گواه می گیریم که این وهم و خیال معاویه است یا دروغی بسته شده بر او، و رسول خدا (ص) هرگز از انجام آن نهی نکرده است.»<sup>۲</sup>

ابن قیم چنین می گوید چون به معاویه حسن ظن دارد، و طُرفه آنکه معاویه حدیث دیگری را در همین موضوع از همراهی اش با رسول خدا (ص) روایت کرده که مدعی خود او را نقض می کند. این روایت در صحیح بخاری، صحیح مسلم و مسند احمد چنین است که: «ابن عباس گوید: «معاویه به من گفت: «آیا

می دانی که من بخشی از موی رسول خدا (ص) را در مرو با سر نیزه کوتاه کردم؟  
و من به او گفتم: «این را نمی دانم مگر دلیلی بر علیه خودت!»  
ابن قیم گوید: «و این از جمله مواردی است که مردم از معاویه نپذیرفته و به  
اشتباهش نسبت داده اند.»<sup>۱</sup>

در روایت نخست، اصحاب پیامبر (ص) خدا را گواه می گیرند که آن  
حضرت، در ضمن آنچه نهی کرده، از انجام توأمان حج و عمره نهی نکرده  
است، و معاویه سوگند می خورد که این نهی همراه با آنهاست. و این روایت  
معاویه ما را بدانجا می رساند که آن روایت دیگری که در موافقت با نظر معاویه  
نقل شده نیز، در عصر خود او ساخته شده است؛ روایتی که به زودی در آخر  
همین باب آن را بررسی می کنیم.

اما روایت دوم که روایت نخست را نقض می کند، در این روایت معاویه بر  
آن است تا مباحثات کرده و بگوید که از مقربان و خادمان رسول خدا (ص) بوده  
است و فراموش کرده که این ادعای او با روایت نخست و فتوای معروفش  
تناقض دارد!

معاویه همچنین در راه احیای سنت عمر با مخالفت شدید سعد بن ابی وقاص  
روبرو شد، مسلم در صحیح خود از «غنیم بن قیس» گوید: «از سعد بن ابی وقاص  
درباره منعه پرسیدم و او گفت: «ما آن را انجام دادیم و این [= معاویه] امروز کافر  
به «عرش» است.»<sup>۲</sup>

راوی گوید: «مراد از عرش خانه های مکه است.»

۱ - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۰۷. صحیح مسلم، باب التقصیر فی العمره، حدیث ۲۰۹. سنن  
ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۹ - ۱۶۰، حدیث ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳. مسند احمد، ج ۴ ص ۹۶ - ۹۸. المنتقی، ج ۲ ص  
۲۷۰، حدیث ۲۵۷۹ و ۲۵۸۰، منحة المعبود، حدیث ۱۵۰۳.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۹۸، حدیث ۱۶۴. شرح نووی، ج ۷ ص ۳۰۴. المنتقی، حدیث ۲۳۸۶، و  
تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۷ و ۱۳۵.

مؤلف گوید: واژه «عرش» را «عُرْش» دانسته‌اند تا جمع «عُرُش» به معنای: «خانه‌های مکه» باشد، در حالی که شاید سعدبن ابی‌وقاص آن را «عَرَش» تلفظ کرده و مرادش آن بوده که معاویه در آن روز به «پروردگار عرش» کافر بوده است.

سعدبن ابی‌وقاص بدین‌گونه در مکانهای مختلف با معاویه معارضه می‌کرد، چون خود را فاتح عراق و بازمانده شورای شش نفره عمر برای خلافت می‌دانست، جایگاهی که دیگر صحابه از آن برخوردار نبودند تا بتوانند با سردمداران خلافت در آن روز به مخالفت برخیزند؛ بلکه در بین آنها کسانی چون «عمران بن حصین» صحابی نیز بودند، کسی که در طول حیات خویش دم برنیامد تا آنگاه که در بستر مرگ افتاد رأی خود را آشکار ساخت؛ چنانکه مسلم و دیگران از «مطرف» روایت کرده‌اند که گفت:

«عمران بن حصین در بیماری منجر به مرگش مرا خواست و گفت: «من برای تو احادیثی را روایت می‌کنم که شاید پس از من سودت رساند، و اگر زنده ماندم آنها را از سوی من مکتوم بدار و اگر مُردم و خواستی آنها را روایت کن: همانا بر من ثابت و مسلم شده و می‌دانم که پیامبر خدا (ص) حجّ و عمره را توأمان انجام داد؛ سپس نه آیتی درباره آن نازل شد و نه رسول خدا (ص) از انجام آن‌دو نهی فرمود؛ [آری] مردی نظرش را آنگونه که خواست درباره آن اظهار [و اعمال] کرد.»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری گوید: «من امروز حدیثی را برای تو نقل می‌کنم که

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۹۹، حدیث ۱۶۶ و ۱۶۸ و ۱۶۹، و شرح نووی، ص ۳۰۵ - ۳۰۶. و در اسد الغابه [۴ / ۱۳۷] گوید: عمران بن حصین را عمر برای قضاوت به کوفه فرستاد. او مستجاب الدعوه بود و فرشتگان در بیماری منجر به مرگش بر او سلام کردند. در سال ۵۲ هجری در خلافت معاویه در بصره وفات کرد.



خداوند در آینده بدان سودت رساند، و می‌دانم که رسول خدا(ص) گروهی از خاندان خود را در دهه ذیحجه به عمره برد و هیچ آیتی که آن را نسخ کند نازل نگردید تا آن حضرت به لقای الهی پیوست و پس از آن هر کس هر چه خواست نظر داد.»

و در روایتی دیگر: «مردی - یعنی عمر - نظر خود را اعمال کرد.»<sup>۱</sup>

\* \* \*

آری، روال کار در دوران معاویه اینچنین بود تا آنگاه که او مرد و با پسرش یزید بیعت شد و وی در نخستین سال حکومتش به جنگ با امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت او پرداخت و پس از آن به جنگ با صحابه و تابعین در مدینه الرسول برخاست تا آنجا را گشود و آن فجایع را به بار آورد و بعد برای جنگ با ابن زبیر مکه را نشانه رفت تا در نهایت به هلاکت رسید و با عبدالله بن زبیر بیعت شد که او نیز در احیای سنت خلفا، درباره عمره تمتع - چنانکه می‌آید - بسی کوشا بود:

**عمره تمتع در دوران عبدالله بن زبیر:**

عبدالله بن زبیر قریشی اسدی مکنی به ابوبکر و ابوحیب، مادرش اسماء دختر ابی بکر و خاله‌اش عایشه ام المؤمنین بود. او پس از هجرت در مدینه به دنیا آمد و در جنگ جمل همراه خاله‌اش عایشه حضور داشت. امام علی (ع) درباره او فرموده: «ما زال الزبیر منّا اهل البیت حتّٰی نشأ ابنه عبدالله»: «زبیر همواره از ما اهل البیت بود تا آنگاه که پسرش عبدالله بزرگ شد!».

۱ - صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۱۶۵ و ۱۶۶. مسند احمد، ج ۴ ص ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸ و ۴۳۹. سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۵. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. سنن ابن ماجه، حدیث ۲۹۷۸. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۴۴ و ج ۵ ص ۱۴. المنتقی، حدیث ۲۳۸۰ و ۲۳۸۱. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۷ و ۲۲۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۳۷.

عبدالله بن زبیر پس از مرگ معاویه به مکه پناه برد و از بیعت با یزید امتناع کرد و پس از شهادت امام حسین (ع) مردم را به سوی خود فراخواند که سپاه یزید پس از «واقعه حرّه» به سوی او آمدند و چهار روز به پایان محرم سال ۶۴ هجری وارد مکه شدند و در حرم محاصره اش کردند و در جنگ با او، کعبه را با دو شاخ گوسفند فدای اسماعیل (ع) در سقف آن، همه را به آتش کشیدند. عبدالله پس از مرگ یزید در حجاز و یمن و عراق و خراسان حکومت یافت و چون عبدالملک مروان به خلافت رسید حجاج بن یوسف را به جنگ او گسیل داشت و او در نیمه جمادی الآخر سال ۷۳ هجری به قتلش رسانید.<sup>۱</sup>

\* \* \*

ابن زبیر بیش از ده سال در مکه حکومت کرد و همراه با برادرش در بازداشتن مسلمانان از انجام عمره تمتع بسی کوشید و در این راه، میان او و پیروان مکتب امام علی (ع) مناظرات و مباحثاتی در گرفت که روایات زیر بیانگر آن است:

در صحیح مسلم گوید: «ابن عباس به انجام «متعّه» فرمان می داد و ابن زبیر از آن نهی می کرد...»<sup>۲</sup>

و نیز، در صحیح مسلم و بخاری از «ابی حمزه ضُبَیعی» گوید: «عمره تمتع به جای آوردم و گروهی از انجام آن نهی کردند و من نزد ابن عباس آمدم و درباره آن از او سؤال کردم و او مرا به انجامش فرمان داد. گوید: سپس به سوی بیت الله رفتم و خوابیدم که شخصی به خوابم آمد و گفت: «عمره ای مقبول و حَجّی مبرور» گوید: نزد ابن عباس آمدم و او را از آنچه دیده بودم آگاه ساختم و او گفت: «الله اکبر! سنّت ابی القاسم (ص)»<sup>۳</sup>

۱ - مراجعه کنید: اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۶۱ - ۱۶۳.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵.

۳ - صحیح مسلم، باب جواز العمره فی الشهر الحج، حدیث ۲۰۴، ص ۹۱۱. صحیح بخاری، ج ۱

و در مسند احمد و دیگر کتب از «کریب» مولای ابن عباس، گوید: «به او گفتم: ای ابن عباس! آیا می دانی چه گفته ای که: «هر کس قربانی به همراه خود نیاورده و بیت الله را طواف کرده، حج نگزارده و باید با نیت عمره از احرام به در آید، و هر حاجی که بیت الله را طواف کرده و قربانی به همراه خود آورده، عمره و حج برای او جمع آمده است.» حال آنکه مردم چنین نمی گویند؟!»

ابن عباس گفت: «وای بر تو! رسول خدا (ص) با اصحاب خود به نیت حج حرکت کردند و آن حضرت فرمان داد که: «هر کس قربانی به همراه ندارد بیت الله را طواف کند و با نیت یک عمره از احرام در آید.» که یکی از همراهان می گفت: «یا رسول الله! این همان حج است» و رسول خدا (ص) می فرمود: «این حج نیست ولی یک عمره است.»<sup>۱</sup>

#### درگیری ابن عباس و ابن زبیر درباره «عمره تمتع»:

در صحیح مسلم از «مسلم القرّی» گوید: «از ابن عباس درباره حج تمتع پرسیدم و او آن را جایز شمرد، و این در حالی بود که ابن زبیر از آن نهی می کرد! ابن عباس گفت: «این مادر ابن زبیر است که جواز آن را از رسول خدا (ص) روایت می کند! نزد او بروید و از او پرسید!» راوی گوید: نزد او رفتیم و زنی درشت و نابینا دیدیم و او گفت: «رسول خدا (ص) آن را اجازه فرمود.»<sup>۲</sup>

۱۲ ص ۱۹۰. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۱. سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب ۸۰. سنن دارمی، باب ۴۱، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹. و ابوحزمه نصرین عمران ضبعی بصری ساکن خراسان ر سال ۱۲۸ وفات کرد. حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده اند. (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۳۰۰).

۱ - مسند احمد، ج ۱ ص ۲۶۱، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۳. و کریب بن ابی مسلم از طبقه سوم راویان است که حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده اند (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۳۴).

۲ - صحیح مسلم، باب فی متعة الحج، حدیث ۱۹۴، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱ - ۲۲. و مسلم بن منخراق عبدی از طبقه چهارم روات است (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۲۴۶).

و در زاد المعاد، گوید: «عبدالله بن زبیر گفت: «حج را تنها بگزایید - یعنی حج و عمره را با هم نگزایید - و سخن این کورتان را رها سازید.» که عبدالله بن عباس گفت: «آن کس که قلبش کور است تو هستی! آیا از مادرت درباره آن نمی‌پرسی؟» و عبدالله نزد مادرش فرستاد و او گفت: «ابن عباس درست گفته است، بار رسول خدا (ص) به سوی حج رفتیم و آن را عمره قرار دادیم و به طور کامل از احرام بیرون آمدیم تا آنجا که بوی خوش، مردان و زنان را فرا گرفت.»<sup>۱</sup>

### درگیری عروقه بن زبیر و ابن عباس:

در مسند احمد گوید: «عروقه بن زبیر به ابن عباس گفت: «ابن عباس! تا کی این مردم را گمراه می‌کنی؟!» ابن عباس گفت: «ای عُرَیْه [= ای کوچولو] چه شده؟!» عروه گفت: «در ماههای حج ما را به انجام عمره فرمان می‌دهی، در حالی که ابوبکر و عمر از انجام آن نهی کرده‌اند؟!» ابن عباس گفت: «رسول خدا (ص) آن را انجام داده است...»<sup>۲</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «ابن عباس گفت: «آنها را چنان می‌بینم که به زودی هلاک شوند، من می‌گویم: پیامبر (ص) فرمود و او می‌گوید: ابوبکر و عمر نهی کردند!»<sup>۳</sup>

و در روایتی دیگر گوید: «عروه گفت: «آیا از خدا پروا نمی‌کنی که اجازه متعه می‌دهی؟» و ابن عباس گفت: «از مادرت پرس ای کوتوله!» عروه گفت: «اما

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۸ فصل فی احلال من لم یکن ساقی الهدی. زوائد المسانید الثمانية، ج ۱ ص ۳۳، حدیث ۱۱۰۸، و مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴ ص ۱۰۳.

۲ - مسند احمد، ج ۱ ص ۲۵۲، حدیث ۲۲۷۷، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۱. و «عُرَیْه» مصغر عروه است، عروقه بن زبیر از طبقه دوم روات است و در سال ۹۴ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند. (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۹).

۳ - مسند احمد، ج ۱ ص ۳۳۷، حدیث ۳۱۲۱، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۷.

ابوبکر و عمر آن را انجام ندادند! و ابن عباس گفت: «من از رسول خدا (ص) برای شما می‌گویم و شما از ابوبکر و عمر پاسخ می‌دهید؟!»<sup>۱</sup>

و در روایتی دیگر در زاد المعاد گوید: «عرو بن زبیر به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) گفت: «مردم را در این روزهای ده گانه به انجام عمره فرمان می‌دهی، حال آنکه در آنها عمره‌ای نیست! و او گفت: «آیا در این باره از مادرت نمی‌پرسی؟» عروه گفت: ابوبکر و عمر آن را انجام ندادند» و آن مرد گفت: «از همین جا به هلاکت رسیدند و خدای عزوجل را چنان می‌بینم که به زودی عذابتان فرماید! من از رسول خدا (ص) برای شما می‌گویم و شما از ابوبکر و عمر خبر می‌دهید؟!» عروه گفت: «همانا به خدا سوگند که آن دو به سنت رسول خدا (ص) از تو داناتر بودند» و آن مرد سکوت کرد.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: به گمان ما آن مرد همان ابن عباس بوده است.

و در مجمع الزوائد گوید: «عرو بن زبیر نزد ابن عباس آمد و گفت: «ابن عباس! دیر زمانی است که مردم را گمراه می‌کنی!» او گفت: «کو توله چه شده؟!» عروه گفت: «شخصی به نیت حج یا عمره حرکت می‌کند و چون طواف گزارد به گمان تو از احرام خارج می‌شود، در حالی که ابوبکر و عمر از آن نهی می‌کردند» ابن عباس گفت: «وای بر تو! آیا آن دو نفر نزد تو مقبول‌ترند یا آنچه که در کتاب خداست و آنچه که رسول خدا (ص) در بین اصحاب و امت خود سنت نهاده است؟!» عروه گفت: «آندو به کتاب خدا و آنچه رسول خدا (ص) سنت نهاده، از من و تو داناتر بودند.»

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۷، و زوائد المسانید الثمانيه، ج ۱ ص ۳۶۰، حدیث ۱۲۱۴ با اندکی اختلاف در عبارت.

۲ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۷.

راوی گوید: «و عروه او را دشمن می‌داشت»<sup>۱</sup>

عروه از انجام عمره تمتع نهی می‌کند:

در صحیح مسلم از «محمد بن عبدالرحمن» گوید: «مردی عراقی به من گفت: «از عروه بن زبیر پرس: کسی که احرام حج ببندد و طواف بیت الله گزارد آیا از احرام برون می‌شود یا نمی‌شود؟ و اگر پاسخ داد: از احرام برون نمی‌شود، به او بگو: مردی چنین می‌گوید.» گوید: «از عروه پرسیدم و گفت: «هر کس احرام حج بسته باشد جز با انجام حج از احرام برون نمی‌شود.» گفتم: «مردی چنین می‌گوید» گفت: «خیلی بد گفته است» سپس آن مرد عراقی به دیدار من آمد و موضوع را پرسید و من ماجرا را برای او بیان داشتم و او گفت: به او بگو: «مردی خبر می‌دهد که رسول خدا (ص) آن را انجام داده است و نیز حال اسماء و زبیر [پدر و مادر عروه] که آن را انجام داده‌اند چه می‌شود؟!» گوید: «نزد عروه آمدم و موضوع را بیان داشتم و او گفت: «این شخص کیست؟» گفتم: «نمی‌دانم» گفت: او را چه می‌شود چرا خودش نزد من نمی‌آید و از من نمی‌پرسد؟ به گمانم که او عراقی است» گفتم: «نمی‌دانم» گفت: «او یقیناً دروغ گفته است، چون عایشه (رض) مرا خبر داد که رسول خدا (ص) حج گزارد و اولین اقدام او به گاه ورود به مکه آن بود که وضو گرفت و طواف بیت الله گزارد. سپس ابوبکر حج گزارد و اولین اقدام او طواف بیت بود و جز آن نبود - یعنی عمره و غیر عمره نبود - و عمر نیز همانند آن. سپس عثمان حج گزارد و او را دیدم که اولین کارش طواف بیت بود و پس از آن چیزی نبود. سپس مهاجران و انصار را دیدم که

۱ - مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۴. و روشن می‌شود که این حدیث غیر حدیثی است که ابن قیم در زاد المعاد آورده است، و اختلاف در آنجا مربوط به عمره در دهه اول ذیحجه است و در اینجا مربوط به برون شدن از احرام پس از طواف و سعی است.

چنین می‌کردند و پس از آن چیزی نبود. سپس آخرین کسی را که دیدم انجامش داد، ابن عمر بود که آن را با عمره نقض نکرد، و این ابن عمر هم اکنون در بین آنهاست، چرا از او نمی‌پرسند؟ و هیچ یک از گذشتگان، به گاه ورود، پیش از طواف به کار دیگری نمی‌پرداختند و پس از آن هم از احرام برون نمی‌شدند. و من خود مادر و خاله‌ام را دیدم که هنگام ورود به هیچ کاری جز طواف بیت نمی‌پرداختند و پس از آن از احرام برون نمی‌شدند، و نیز، مادرم به من خبر داد که او و خواهرش با زییر و فلان و فلان فقط عمره گزاردند و چون رکن [کعبه] را مسح کردند از احرام برون شدند. پس این شخص در آنچه که یادآور شده دروغ گفته است.»<sup>۱</sup>

#### توضیح حدیث عروه:

عروه در این حدیث - چنانکه دیدیم - از فعل رسول خدا (ص) سخن نمی‌گوید: آری، آنچه را که او به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت می‌دهد، نسبت درستی است.

اما این سخن او که گفت: «و هیچ یک از گذشتگان... از احرام برون نمی‌شدند و من خود مادر و خاله‌ام را دیدم... که بیت را طواف می‌کردند و از احرام برون نمی‌شدند... پس این شخص در آنچه که یادآور شده دروغ گفته است...» این سخن عروه هم در روایات فراوان گذشته تکذیب شده است و هم با روایتی که مسلم از مادر او، أسماء دخت ابی بکر، روایت کرده مخالف است. أسماء گوید:

«در حال احرام حرکت کردیم و رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس قربانی به همراه دارد در احرام خود باقی بماند، و هر کس قربانی به همراه ندارد از احرام

برون شود.» و من که قربانی به همراه نداشتم از احرام برون شدم و زییر که قربانی به همراه داشت در احرام باقی ماند.»

گوید: «لباسم را پوشیدم و برون شدم و نزد زییر نشستم و او گفت: «از نزد من برخیز!» و من گفتم: «می ترسی با تو درآویزم؟»

و در روایت دیگری بعد از آن گوید: «زییر گفت: «از من فاصله بگیر، از من فاصله بگیر!» و من گفتم: «می ترسی با تو درآویزم؟»

و در حدیث بعد از عبدالله مولای اسماء دخت ابی بکر روایت کند که او یادآور اسماء می شد و می گفت: «اسماء هرگاه از «حجون» می گذشت می گفت: درود و سلام خدا بر رسولش باد. ما با آن حضرت در اینجا فرود آمدیم، در زمانی که بس بی بار و ندار بودیم. من و خواهرم عایشه و زییر و فلان و فلان احرام عمره بستیم و چون بیت الله را مسح کردیم از احرام برون شدیم. سپس در پایان روز احرام حج بستیم.»<sup>۱</sup>

و اما آنچه را که عروه در سخن خود به [عبدالله] ابن عمر نسبت می دهد و می گوید: «این ابن عمر است که در بین آنهاست چرا از او نمی پرسند؟» ما موضع ابن عمر را در روایاتی که از او رسیده، مختلف و متفاوت یافتیم:

#### موضع عبدالله بن عمر:

در صحیح مسلم، سنن ابی داود و نسائی و ترمذی و بیهقی و دیگر کتب از «ابن عمر» گوید: «رسول خدا (ص) در حجة الوداع عمره تمتع به جای آورد و در حالی که برخی از مردم قربانی به همراه داشتند و برخی قربانی به همراه نداشتند، آن حضرت پس از ورود به مکه به مردم فرمود: «هر یک از شما که قربانی به

۱ - صحیح مسلم، ص ۹۰۷-۹۰۸، احادیث ۱۹۱-۱۹۳، حدیث اخیر در صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۱۴. و حجون کوهی است در بالای مکه.



همراه آورده به هیچ روی از احرام خود برون نیاید تا حجّش را به انجام رساند، و هر کس قربانی به همراه نیاورده، طواف بیت گزارد و سعی صفا و مروه انجام دهد و تقصیر نماید و از احرام برون آید و سپس نیت حج کند و قربانی نماید...»<sup>۱</sup>

و در روایت ترمذی از پسرش «سالم» گوید: «شنیدم که مردی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره عمره تمتع در حج سؤال کرد و عبدالله گفت: «آن حلال است» مرد شامی گفت: «پدرت از آن نهی کرده است!» و عبدالله گفت: «به نظر تو اگر پدرم از آن نهی کرده و رسول خدا (ص) آن را انجام داده باشد، آیا باید فرمان پدرم را پیروی کنم یا فرمان رسول الله (ص) را؟» که آن مرد گفت: «بلکه فرمان رسول خدا (ص) را» و عبدالله گفت: «آری، رسول خدا (ص) آن را انجام داد.»<sup>۲</sup>

و در روایتی گوید: «پیامبر (ص) پیش از انجام حج، عمره به جای آورد.»<sup>۳</sup> و ابن کثیر گوید: «عبدالله بن عمر [با قول پدرش] مخالفت می کرد و چون به او گفته می شد: «پدرت از آن نهی کرده است!» می گفت: «می ترسم سنگی از آسمان بر شما فرود آید! همانا رسول خدا (ص) آن را انجام داد، آیا سنت رسول خدا (ص) را پیروی کنیم یا سنت عمر بن خطاب را؟!»<sup>۴</sup>

۱ - صحیح مسلم، باب وجوب الدم علی المتمتع، ص ۹۰۱، حدیث ۱۷۴، و شرح نووی، ج ۸ ص ۲۰۸. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۰، حدیث ۱۸۰۵. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۹ که گوید: «این حدیثی صحیح است». سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۷ و ۲۰ و ۲۳. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۶. ۲۳۶، و المنتقی، حدیث ۲۳۸۷ و ۲۴۱۶.

۲ - صحیح ترمذی، ج ۴ ص ۳۸، باب ما جاء فی المتمتع من کتاب الحج.

۳ - سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۴، باب العمرة قبل الحج.

۴ - تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۴۱.

البته خلاف این موضع را نیز از او روایت کرده‌اند،<sup>۱</sup> و شاید سبب اختلافِ فتاوی او درباره عمره، اختلاف زمانهای فتوا و روایات رسیده از او باشد، چنانکه اگر در زمان پدرش از او سؤال شده باشد یا در زمان عثمان، پاسخ شایسته را پاسخی می‌دیده که با موضع خلفای والا مقام موافق باشد، اما در عصر ابن‌زبیر که خلفای اموی با او درگیر بودند، مخالفت امری سهل و آسان بوده است. و همین امر زمینه بروز اختلاف شدید پیرامون «عمره تمتع» در این دوران شد، به گونه‌ای که گروهی از آن نهی می‌کردند، گروه بنیانگذاران و هواداران تشکیلاتی خلافت، و گروهی دیگر آن را نیکو شمرده و از فرمان رسول خدا (ص) بدان خبر می‌دادند، گروه باقیمانده اصحاب رسول خدا (ص)، کسانی چون جابر بن عبد الله انصاری که بیان‌کننده سنت رسول خدا (ص) بود، چنانچه ابونضره گوید: «نزد جابر بودم که شخصی پیش او آمد و گفت: «ابن عباس و ابن‌زبیر درباره دو متعه [حج و نساء] اختلاف کرده‌اند، و جابر گفت: «این دو متعه را همراه با رسول خدا (ص) انجام دادیم، سپس عمر ما را از انجام آندو نهی کرد و ما آندو را تکرار نکردیم.»<sup>۲</sup>

این اختلاف مدتی در بین پیروان هر دو گروه باقی ماند و از مظاهر آن، روایت موسی بن نافع اسدی است که گوید: «با نیت عمره تمتع وارد مکه شدم و سه روز پیش از ترویبه رسیدم و برخی از مکّیان به من گفتند: «حجّ تو مکی می‌شود» لذا نزد «عطاء بن ابی رباح» رفتم تا از او فتوا بگیرم و او گفت: «جابر بن عبد الله برای من روایت کرد که با رسول خدا (ص)، در زمانی که آن حضرت قربانی به همراه می‌برد، حج گزارده است و آنها نیت حج افراد کرده بودند که پیامبر (ص) به آنها فرمود: «پس از طواف بیت الله و سعی صفا و مروه و تقصیر از

۱ - سنن بیهقی، ج ۴ ص ۵.

۲ - صحیح مسلم، ص ۹۱۴، حدیث ۱۲۴۹.

احرام خود بدر آید که حرامها بر شما حلال باشد، و چون روز ترویہ فرا رسد نیت حج نمائید و آنچه را که پیشتر انجام دادید متعه قرار دهید» گفتند: «چگونه آن را متعه قرار دهیم در حالی که حجّش نامیده ایم؟!» فرمود: «آنچه را که فرمانتان دادم انجام دهید که من نیز اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، همان می کردم که فرمانتان دادم، ولی اکنون هیچ حرامی بر من حلال نگردد تا این قربانی را به محلّ خود برسانم» و آنها انجامش دادند.<sup>۱</sup>

در عصر ابن زبیر نشانه های پیروزی احیاگران سنت رسول خدا (ص) آشکار گردید و دلهای مردم متمایل به «عمره تمتع» گردید، چنانکه مسلم در صحیح روایت کند که: «مردی از بنی الهجیم به ابن عباس گفت: «این چه فتوایی است که مردم را خاطرخواه و مفتون کرده، که هرکس طواف بیت بگزارد از احرام خارج می شود؟!» ابن عباس گفت: «سنت پیامبر شماست اگر چه خوش ندارید!»

و در روایت پس از آن چنین است که: «این موضوع در بین مردم شایع شده، که هرکس طواف بیت بگزارد از احرام خارج می شود. طواف عمره است.»<sup>۲</sup> ابن قیم روایت پیشین ابن عباس را توضیح داده و گوید: «ابن عباس درست گفته است: هرکس طواف بیت بگزارد و قربانی به همراه نداشته باشد، مفرد باشد یا قارن یا متمتع از احرام خارج می شود یا وجوباً یا حکماً، این سستی است که امکان ردّ و دفع ندارد، و این همانند دیگر سخن آن حضرت (ص) است که فرمود: «هرگاه روز از اینجا رخت بربست و شب از اینجا فرارسید، روزه دار افطار می کند.» که در این حدیث معنای «افطار می کند» یا حکم است [که باید

۱ - سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶، و صحیح مسلم، ص ۸۸۴، حدیث ۱۴۳. و: «حج تو مکی می شود» یعنی: چون احرامت را از مکه آغاز می کنی و فضیلت احرام از میقات را از دست می دهی، ثوابت اندک می شود، چون زحمت کمتر است.

۲ - صحیح مسلم، ص ۹۱۲ - ۹۱۳، حدیث ۲۰۶ و ۲۰۷.

افطار کند] یا وقت افطار او فرا رسیده و این وقت در حق او وقت افطار گردیده است. همچنین است حال آن کسی که طواف بیت گزارده که او نیز، یا حکماً از احرام خارج شده، و یا اینکه این وقت در حق او وقت احرام نیست بلکه وقت برون شدن از احرام است، و این حکم برای کسی که قربانی به همراه ندارد قطعی است، و این صریح سنت است.»

و نیز، از ابی الشعثاء از ابن عباس روایت شده که گفت: «هرکس به نیت حج آمده، طواف بیت الله آن را عمره می گرداند، بخواهد یا نخواهد!» گوید گفتم: «مردم آن را بر تو انکار می کنند!» گفت: «این سنت پیامبرشان است اگر چه نپسندند!»<sup>۱</sup>

باری، ابن عباس بدین گونه در عصر ابن زبیر مجاهده کرد و با اعانت دیگر پیروان مکتب اهل البیت امثال جابر بن عبدالله انصاری، چنان شد که قول به «عمره تمتع» در بین پیروان مکتب خلفا نیز تسری یافت، همان گونه که در روایت ابن حزم از منصور بن معتمر آمده و گوید:

«حسن بصری به حج رفت و من نیز در همان سال با او به حج رفتم و هنگامی که به مکه رسیدیم، مردی به نزد حسن آمد و گفت: «یا اباسعید! من مردی خراسانی ام که با زحمت از راه دور آمده و با نیت حج وارد شدم» حسن به او گفت: «آن را عمره قرار بده و از احرام برون شو». مردم آن را بر حسن انکار کردند و نظر او در مکه متشر گردید و آن شخص به نزد «عطاء بن ابی رباح» آمد و نظر حسن را برای او بازگو کرد و عطاء گفت: «آن شیخ راست گفته ولی ما از بیان آن بیمناکیم!»<sup>۲</sup>

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۳۹.

۲ - المحلی، ابن حزم، ج ۷ ص ۱۰۳ و منصور بن معتمر ابوعتاب سلمی کوفی، حدیث او را همه

این بیم و ترس در عصر بنی عباس از بین می رود و قول به «عمره تمتع» در آن دوران منتشر می گردد که شاید علت گسترش، موضعگیری جدّشان عبدالله بن عباس باشد، و در همین عصر بود که «احمد بن حنبل» قول به عمره تمتع را بنیان نهاد و بسیار طبیعی بود که این قول در بین پیروان مکتب او استمرار یابد.

گواه آن، قول ابن قیم است که گوید: «و این - یعنی حج تمتع - را کسانی که نام بردیم و غیر آنان، از پیامبر روایت کرده اند، و گروهی از بزرگان تابعین آن را از آنها روایت کرده اند، به گونه ای که به مرز نقل غیر قابل تشکیک و یقین آور رسیده است و هیچکس نمی تواند آن را انکار کرده یا بگوید: «چنین چیزی واقع نشده است» و این مذهب اهل بیت رسول الله (ص) و مذهب عالم امت و دریای آن ابن عباس و پیروان او و مذهب ابوموسی اشعری و مذهب امام اهل سنت و حدیث احمد بن حنبل و پیروان او، و مذهب اهل حدیث همراه اوست.<sup>۱</sup> و بدین گونه، حرج و تنگنای ایجاد شده برای مسلمانان در پیروی از سنت رسول خدا (ص) تا به امروز زایل گردید.

#### احادیثی که برای توجیه اقدام خلفا ساخته شد:

تا اینجا مجاهدات رسول خدا (ص) برای میراندن سنت جاهلی پدید آمده درباره «عمره تمتع» را یاد آور شدیم و پس از آن، تلاش مکتب خلفا برای احیای

۱۲ صاحبان صحاح روایت کرده اند. در سال ۱۳۲ هجری وفات کرد (التقریب، ج ۲ ص ۲۷۷) و حسن بصری، احادیث مرسل و بی سند بسیار روایت کرده و در روایات تدلیس می نمود، در رأس طبقه سوم روات است و در سال ۱۱۰ هـ نزدیک نود سالگی وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده اند. (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۶۵). و عطاء بن ابی رباح، متوفای ۱۱۴ هـ، حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده اند. (تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۲۲).

۱ - زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۹، آری مذهب ابوموسی اشعری انجام عمره تمتع در حج بود و تا پیش از آنکه بدعت خلیفه را از او بشنود بدان فتوا می داد، ولی پس از آن پیرو نظر او شد.

آن سنت را، و نیز، تلاش و کوششی را که مکتب اهل البیت برای میراندن همان سنت جاهلی و احیای سنت رسول خدا (ص) به کار بستند، که با اقبال و گرایش مردم به «عمره تمتع» مواجه گردید. اکنون این بحث را با ارائه تلاش وافر برخی از پیروان مکتب خلفا برای توجیه و دفاع از موضع خلفا درباره «عمره تمتع» با احادیث زیر به پایان می‌بریم:

۱ - مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران از «قاسم بن محمد بن ابی بکر» از ام‌المومنین عایشه، گوید: «رسول خدا (ص) حجّ تنها به جای آورد.»<sup>۱</sup>

۲ - و از «عروقه بن زبیر» از عایشه، گوید: «رسول خدا (ص) حجّ تنها به جای آورد.»<sup>۲</sup>

۳ - و از جعفر بن محمد از پدرش از جابر، گوید: «رسول خدا (ص) حجّ تنها به جای آورد.»<sup>۳</sup>

۴ - و از عبدالله بن عمر، گوید:

الف - «پیامبر (ص) حجّ تنها به جای آورد و ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین کردند.»

ب - «با رسول خدا (ص) نیت حجّ تنها کردیم.»

و در روایتی گوید: «رسول خدا (ص) نیت حجّ تنها کرد.»<sup>۴</sup>

۱ - صحیح مسلم، ص ۸۷۵، حدیث ۱۲۲. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۲، حدیث ۱۷۷۷. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۳، حدیث ۲۹۶۴. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۳. المنتقی، ج ۲ ص ۲۲۸، حدیث ۲۳۸۹. مسند احمد، ج ۶ ص ۳۶، و موطأ مالک، ج ۲ ص ۳۳۵، حدیث ۳۷.  
۲ - سنن ابن ماجه، ص ۹۸۸، حدیث ۲۹۶۵. موطأ مالک، ج ۲ ص ۳۳۵، حدیث ۳۸. و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۰ - ۱۲۳، که بحث مشروحی درباره عمره تمتع دارد.

۳ - سنن ابن ماجه، ص ۹۸۹، حدیث ۲۹۶۶.

۴ - سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۶، باب ماجاء فی افراد الحج، و - حدیث ب - در صحیح مسلم ص -

- ۵- و از سعید بن مسیب، گوید: «مردی از اصحاب رسول خدا (ص) نزد عمر بن خطاب آمد و گواهی داد که به هنگام بیماری منجر به فوت رسول خدا (ص) از آن حضرت شنیده که از انجام عمره پیش از حج نهی کرده است.»<sup>۱</sup>
- ۶- و از جابر، گوید: «رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان حجّ تنها به جای آوردند.»<sup>۲</sup>
- ۷- و از حارث بن بلال، گوید: «گفتم: یا رسول الله! حج فقط برای ما فسخ و جدا شد یا برای همه مردم؟» فرمود: «فقط برای ماست.»<sup>۳</sup>
- ۸- و از عبدالله و حسن دو فرزند محمد بن علی از پدرشان، گوید: «علی بن ابی طالب (رض) فرمود: «پسر! حجّ تنها به جای آور.»<sup>۴</sup>
- ۹- و از ابوذر، گوید: «متعّه در حج خاص اصحاب محمد بود.»
- ۱۰- و در روایتی گوید: «این متعّه در حج رخصت و تخفیفی برای ما بود.»
- ۱۱- و در روایت دیگری گوید: «این دو متعّه جز برای ما شایسته نیست.»
- ۱۲- و از عبدالرحمن بن ابی الشعثاء، گوید: «نزد ابراهیم نخعی و ابراهیم تیمی رفتیم و گفتم: «من تصمیم دارم عمره و حج را در این سال با هم جمع کنم» که ابراهیم نخعی گفت: «ولی پدرت حاضر به چنین تصمیمی نبود.»

۱۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵، حدیث ۱۸۴، و المنتقی، ج ۲ ص ۲۲۸، حدیث ۱۳۹۱.

۱ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۷، حدیث ۱۷۹۳، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹.

۲ - سنن ابن ماجه، ص ۹۸۹، حدیث ۲۹۶۷.

۳ - سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۸. سنن ابن ماجه، ص ۹۹۴، حدیث ۲۹۸۴، و المنتقی، ج ۲ ص ۲۳۸، حدیث ۲۴۲۹. و حارث بن بلال از طبقه سوم روات است و حدیث او را برخی از صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۳۹).

۴ - سنن بیهقی، ج ۵ ص ۵. و عبدالله بن محمد بن علی بن ابیطالب از طبقه چهارم روات است که در سال ۹۰ هـ در شام وفات کرد. (التقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۴۸) و برادرش حسن از طبقه سوم روات بود و در سال ۱۰۰ هـ وفات کرد. صاحبان صحاح احادیث هر دو را روایت کرده‌اند. (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۷۱).

او سپس از تیمی از پدرش روایت کند که در ریزه ابوذر را دیده و این موضوع را برای او بیان داشته و او گفته است: «این تنها برای ما بود نه شما». و در سنن بیهقی گوید: «ابوذر درباره کسانی که نیت حج می‌کردند و آن را با عمره فسخ و جدا می‌ساختند، می‌گفت: «این تنها برای کسانی بود که با رسول خدا (ص) همراه بودند.»<sup>۱</sup>

### اشکالات وارد بر این احادیث:

امام حنبلیان، احمد بن حنبل، درباره حدیث هفتم گوید: «حدیث بلال بن حارث نزد من ثابت نیست و من بدان فتوا نمی‌دهم، چون این شخص را نمی‌شناسم.»

و گوید: «به نظر من حتی اگر حارث بن بلال هم شناخته شود، باز هم یازده نفر از اصحاب پیامبر (ص) موضوع فسخ را روایت کرده‌اند، و حارث بن بلال را در برابر آنها چه جایگاهی است؟!»<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: «مراد امام حنبله از روایت فسخ به وسیله یازده نفر از صحابه، روایت آنها درباره «فسخ احرام» و تمتع از حلال در فاصله میان عمره و حج

۱ - دو روایت ۱۱ و ۱۲، در صحیح مسلم، ص ۸۹۷، حدیث ۱۶۰ - ۱۳، و در شرح نووی، ج ۸ ص ۲۰۳، و در سنن ابن ماجه، ص ۹۹۴، حدیث ۳۹۸۵، سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۷ با اندکی اختلاف در عبارت. و روایات ۹ و ۱۰ و ۱۲، در سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲، و بخش آخر روایت ۱۲ در ج ۴ ص ۳۵۴، و در المنتقی، حدیث ۲۴۳۰. و عبدالرحمن بن ابی‌الشعثاء مقبول و از طبقه ششم روات است. (التهدیب، ج ۶ ص ۱۹۴ و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۸۴) و ابراهیم بن یزید متوفای ۹۶ یا ۹۵ هـ است (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۶ و الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۱ ص ۱۸ - ۱۹) و ابراهیم التیمی، شاید ابواسماء کوفی باشد که در سال ۹۲ یا ۹۴ هـ در زندان حجاج بن یوسف وفات کرد. (تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۶، و الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۱ ص ۱۹).

۲ - سنن ابن ماجه، کتاب المناسک، ص ۹۹۴. و المنتقی، ابن تیمیه، ج ۲ ص ۲۳۸، و تاریخ ابن کثیر،



است، و اینکه گفته است: «حارث را نمی‌شناسیم» شاید مراد او عدم شناخت وثاقت حارث باشد.<sup>۱</sup>

امام احمد همچنین درباره حدیث ابوذر گوید: «خدای بر اباذر ببخشايد! این حکم در کتاب خدای رحمان آمده است: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾: «و کسی که با عمره، تمتع بجوید تا وقت حج فرا رسد». مراد امام احمد آن است که: «حکم این آیه عام است و اختصاص به گروهی خاص ندارد، و ابوذر چگونه با این آیه مخالفت کرده است؟!» امام احمد توجه نکرده که این روایت را به نام ابوذر جعل کرده‌اند، همان‌گونه که روایات دیگر را جعل کرده و به غیر او نسبت دادند!

و همان‌گونه که به رسول خدا (ص) نسبت دادند که: «حجّ تنها به جای آورد» و به امام علی (ع) نسبت دادند که به پسرش محمد گفته است: «پسرم! حجّ تنها به جای آور» در حالی که در مباحث پیشین مخالفت او با خلیفه عثمان را دیدیم! اما آنچه که از «سعید بن مسیب» روایت کرده‌اند که: «مردی از اصحاب رسول خدا (ص) نزد عمر آمد و شهادت داد که در بیماری منجر به فوت رسول خدا (ص) از آن حضرت شنیده که «از عمره پیش از حج نهی کرده است»، ما که ندانستیم این صحابی که بوده، و چگونه شده که نه خلیفه عمر در زمان خود به قول این صحابی استشهاد کرده و نه عثمان و نه معاویه و نه ابن‌زبیر و نه برادرش و نه دیگران هیچ یک به قول او استشهاد نکرده‌اند؟! »

آری، همه این احادیث و امثال آنها، در دورانهای متأخر و برای توجیه اقدام خلفا در تحریم «حج تمتع» جعل گردیده است؛ و چه نیکو سخنی است سخن ابن‌قیم در زاد المعاد، و ابن‌حزم در المحلی:

ابن‌قیم گوید: «و ما خدا را بر خود گواه می‌گیریم که اگر برای هر حجی احرام

بستیم بر خویشتن واجب بدانیم که آن را با عمره فسخ نمائیم تا از خشم رسول خدا (ص) در امان مانده و فرمان او را پیروی کرده باشیم، که به خدا سوگند، این حکم در حیات و ممات آن حضرت نسخ نگردیده، و سخن معارض آن صحیح نیست، و اختصاص به اصحاب آن حضرت، سوای آیندگان، نداشته است؛ بلکه خداوند بر زبان «سراقه» انداخته تا از آن حضرت سؤال کند که: «آیا این حکم اختصاص به آنها دارد؟» و رسول خدا (ص) پاسخ دهد که: «این حکم تا ابد الابد برقرار است» و ما نمی دانیم چه چیز را بر این احادیث مقدم بداریم، و چه چیز را بر این فرمان مؤکد برتری دهیم، فرمانی که رسول خدا (ص) بر مخالف آن خشم گرفته است!! و چه نیکوست پاسخ امام احمد (ره) به «سلمه بن شیب» که چون به او گفت: «یا ابا عبدالله! همه کارهای تو نزد من نیکوست به جز یک مورد!» گفت: «چه موردی؟» گفت: «فتوای تو در فسخ حج به عمره!» و او گفت: «ای سلمه! تو را عاقل می پنداشتم! من در این باره یازده حدیث صحیح از رسول خدا (ص) دارم، آیا آنها را به خاطر رأی تو رها سازم؟».

و نیز گوید: «همانا فرمان فسخ حج به عمره را چهارده نفر از اصحاب رسول خدا (ص) از او روایت کرده اند و احادیث آنها همگی صحیح است و آنها عبارتند از: ام المؤمنین عایشه و حفصه، علی بن ابی طالب، فاطمه دخت رسول الله (ص)، اسماء دخت ابی بکر صدیق، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، براء بن عازب، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عباس، سبره بن معبد جهنی و سراقه بن مالک (رض).»<sup>۱</sup>

و ابن حزم گوید: «فرمان مؤکد رسول خدا (ص) در فسخ حج به عمره، برای کسانی که قربانی به همراه نیاورده بودند را، جابر بن عبدالله و پانزده نفر از صحابه

- رضی الله عنهم - روایت کرده‌اند، و بیست و چند نفر از تابعین آن را از ایشان روایت کرده‌اند و تعداد بی شماری که جز خدا آمارشان را نداند آن را از ایشان روایت کرده‌اند؛ پس هیچ کس توان خروج از این فرمان را ندارد.<sup>۱</sup>

و گوید: «پیامبر (ص) به تمام کسانی که با او بودند و قربانی به همراه نداشتند فرمان داد تا با عمره از احرام به درآیند، و این آخرین اقدام او بر بلندای صفا در مکه بود، و نیز خبر داد که «عمره تمتع» از همراه بردن قربانی برتر است، و از عدم انجام آن [= عمره تمتع] تأسف خورد، و این حکم تا روز قیامت برقرار است، و هر حکمی که چنین باشد ایمان داریم که هرگز نسخ نگردد، و هر کس نسخ حکمی با این صفت را جایز بداند، مسلماً دروغ شمردن خبر رسول خدا (ص) را جایز دانسته و این از کسی که تعمّد داشته باشد کفر محض است! و در همان فرمان مؤکد آمده است که: «عمره داخل در حج گردید» و این همان نظر ماست، چون حج بدون عمره پیشین، عمره تمتع یا عمره مقرون به آن جایز نیست و همین بسنده است.»

سپس گوید: «و این - یعنی: قول رسول خدا (ص) و فرمان او - برای پیروی، بسی شایسته‌تر از رأی و نظر عمر است!»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر روایاتی را که می‌گوید: «فسخ حج [به عمره] خاصّ اصحاب رسول خدا (ص) بوده» آن روایات را آورده و بعد برای بطلان آنها به قول «سراقة» و پاسخ پیامبر (ص) استشهاد کرده که گفت: «یا رسول الله! این برای امسال ماست یا برای ابد؟» و پیامبر (ص) فرمود: «برای ابد الأبد است» سپس گوید:

«پس تخصیص و نسخ باطل گردید و [این حکم] برای همیشه از آن دو در

۱- المحلی، ج ۷ ص ۱۰۱.

۲- همان، ج ۷ ص ۱۰۲ - ۱۰۳، که ما فشرده آن را آورده‌یم.

امان ماند و به خدا سوگند هر که این خبر را بشنود و پس از آن، به خاطر سخن کسی، با فرمان رسول خدا (ص) معارضه نماید، اگر چه آن کس ام المؤمنین عایشه و حفصه و دو پدر آن دو باشند، مسلماً به هلاکت رسیده است! چه رسد به دروغهای تار عنکبوتی که سست ترین خانه هاست، آن هم از قول حارث بن بلال و امثال او... کسانی که در بین مردم ناشناخته و مجهولند! و هیچ کس حق ندارد از سخن آن حضرت (ع) که فرمود: «عمره تا روز قیامت داخل حج شد» به این بسنده کند که مراد آن حضرت «جواز عمره در ماههای حج بوده است»... و هر که چنین کند، آشکارا بر رسول خدا (ص) دروغ بسته است!.

گوید: «و برخی از آنان شگفتی دیگری آفریده، و پس از آنکه روایت ثابت و مسلم ابن عباس را یاد آور شده: «که مشرکان انجام عمره در ماههای حج را از زشت ترین گناهان می دانستند» گوید: «رسول خدا (ص) تنها بدان خاطر آنها را به انجام عمره فرمان داد، تا قولاً و عملاً از جواز عمره در ماههای حج آگاهشان کرده باشد» و این فاجعه ای بس عظیم است که اولین نتیجه آن دروغ بستن بر پیامبر خدا (ص) است، که ادعا می کنند: «پیامبر (ص) فرمان نسخ حج به عمره را تنها بدان خاطر صادر کرد که جواز عمره در ماههای حج را بدانان بیاموزد» و اکنون از آنها پرسیده می شود: فرضاً که چنین باشد - و به خدا پناه می بریم از اینکه چنین باشد - آیا این فرمان به حق صادر شده یا به باطل؟ اگر بگویند: «به باطل صادر شده» که کافر شده اند، و اگر بگویند.. «به حق بوده» می گویم: «به هر حال فرمان آن حضرت (ع) برای هر چه که بوده باشد، مسلماً پس از صدور، حکمی حق و واجب شده بود؛ اضافه بر آنکه، اگر این واقعه چنانکه گفته اند تا بدین حد سبک و بی مقدار بوده، برای چه تنها به کسانی اختصاص یافته که قربانی به همراه نداشتند؟!».

و شگفت آورتر از همه اینها آنکه، این جاهل قائل بدین نظر به خوبی

می دانسته که پیامبر (ص) پیش از فتح مکه، چند سال متوالی همراه با اصحاب خود عمره به جای آورده و در ذی قعدة سال فتح مکه نیز عمره گزارده و سپس در «حجة الوداع» در «ذی الحلیفه» به آنها فرموده: «هر که از شما که می خواهد نیت عمره کند بکند، و هر که می خواهد نیت حج و عمره کند بکند، و هر که می خواهد نیت حج کند بکند.»<sup>۱</sup> و آنها همه اینها را انجام دادند. پس، خدا را ای مسلمانان! آیا صحابه - رضی الله عنهم - بدان پایه از کودنی و بلاهت و نادانی رسیده بودند که، با وجود این همه نشانه، نمی فهمیدند که عمره در ماههای حج جایز است؟ در حالی که سالهای پیاپی آن را با رسول خدا (ص) در ماههای حج انجام داده بودند؟! آیا پس از آن همه دلیل اکنون نیازمند آن شده بودند که حج شان در عمره فسخ گردد تا جواز آن را بدانند؟! به خدا سوگند که الاغ هم این راه را با دلایلی کمتر از این تمیز می دهد! و ه که چه جسورانه و شگفت سنت ثابته را در راه تقلید قربانی می کنند: یک بار با دروغ رسوا، یک بار با حماقت مشهور و بار دیگر با پستی و پلشتی؟! حسبنا الله و نعم الوکیل..»

مؤلف گوید: «ابن قیم و ابن حزم و دیگر پیروان مکتب امام احمد بن حنبل فراموش کرده اند که انگیزه انکار منکران «عمره تمتع» ناشی از جهل به روایات صحیحه متواتره از رسول خدا (ص) در این باره نبود تا نیازمند آگاهی باشند؛ چنانکه سبب آن، عدم فهم مدلول و معنای این روایات هم نبود تا با مدلول آنها آشنا گردند، بلکه انگیزه و مقصد اصلی آنها توجیه موضع خلفا در برابر این حکم شرعی بود، که انصافاً در قرون متمادی در این راه کوششها کردند: گروهی با نیت خیر به جعل احادیث پرداختند و برخی چون بیهقی برای خلفا عذرها تراشیدند! او گوید: «مراد عمر از فرمان به ترک «عمره تمتع» در حج، تمامیت [و

۱ - مراد او آن است که «عمره تمتع» در ابتدای امر در حجة الوداع اختیاری بود و حکم قطعی و حتمی آن به هنگامی که رسول خدا (ص) در دور هفتم طواف خود بود، نازل گردید.

کمال] عمره‌ای بود که خدای عزّوجلّ بدان فرمان داده بود، و عمر - رض - سر آن داشت تا بیت الله در هر سالی دو بار زیارت گردد و خوش نداشت که مردم «عمره تمتع» را با حج پیوند دهند تا لازمه‌اش آن شود که فقط سالی یک بار به بیت الله بروند».

و در دفاع از دیگر خلفا گوید: «آنها فرمان عمر بن خطاب - رض - را با خیرخواهی پیروی کردند»<sup>۱</sup>

آری، برخی از علما در این راه حق و باطل را در هم آمیختند و صحیح را از سقیم جدا نساختند، و برخی به نقض دیدگاه خود پرداختند و دیگران کوشیدند و از سیره خلفا احکامی را استنباط کردند که دلیلی از کتاب و سنت بر آن اقامه نشده است؛ چنانکه هر پژوهشگری که در این باب قصد پیروی آنان کند دچار سرگشتگی و حیرت می‌گردد و به هیچ رأی ثابت و درستی از آنها دست نمی‌یابد! و دلیل ما - اضافه بر آنچه تا بدینجا آوردیم - مطالبی است که «نووی» در شرح صحیح مسلم آورده و گوید:

«علماء در این انواع ثلاثه [= حج تمتع، حج قران و حج افراد] از حیث اینکه کدام افضلند، اختلاف کرده‌اند. شافعی و مالک و بسیاری گفته‌اند: «افضل آنها حج افراد است سپس تمتع و بعد قران» و احمد و عده‌ای گفته‌اند: «افضل آنها قران است» و این دو مذهب دو قول دیگر شافعی است.<sup>۲</sup> [و به نظر ما] صحیح تفضیل افراد است سپس تمتع و بعد قران. اما «حجّ پیامبر (ص)» مورد اختلاف است که آیا آن حضرت مُفَرَّد بوده یا متمتع یا قارن، و این سه نظریه علما بر حسب مذاهب پیشین آنهاست و هر طایفه‌ای یک نوع را ترجیح داده و ادعا کرده که حج پیامبر (ص) آنگونه بوده است... تا آنجا که گوید: و از دلایل ترجیح

۱ - السنن الکبری، بیهقی، ج ۵ ص ۲۱.

۲ - اختلاف نظر و فتوای شافعی دلیل حیرت او در این حکم شرعی بوده است.

افراد آن است که «خلفای راشدین - رض -» پس از پیامبر (ص) حج را مفرد و جدا ساختند و بر افراد و جدائی آن [از عمره] مواظبت کردند: ابوبکر و عمر و عثمان - رض - چنین کردند و فعل علی - رض - مختلف<sup>۱</sup> بود و اگر حج افراد افضل نبود و نمی دانستند که پیامبر (ص) حج افراد به جای آورده، از آن مواظبت نمی کردند. اضافه بر آن ایشان امامان برتر و پیشوایان اسلام و مقتدای عصر خویش و پس از آن بوده اند، و مواظبت بر خلاف فعل رسول خدا (ص) شایسته آنها نباشد. اما اختلاف علی - رض - و دیگران تنها برای بیان جواز [تمتع] بوده است،<sup>۲</sup> که توضیح آن در روایات صحیح آمده است. و از دلایل ترجیح حج افراد اینکه، قربانی کردن در حج افراد به اجماع علما واجب نیست و این از کمال آن است، در حالی که در حج تمتع و حج قران واجب است و این قربانی برای جبران از دست دادن میقات و غیر آن است و آنچه نیازمند جبران نباشد افضل است.

دلیل دیگر اینکه، امت اسلام بدون هیچ کراهتی بر جواز افراد اجماع کرده اند؛<sup>۳</sup> ولی عمر و عثمان و برخی دیگر حج تمتع و قران را نمی پسندیدند؛ پس حج افراد افضل است و خدا داناتر.

۱ - اگر مراد او از مختلف بودن فعل امام علی (ع)، اختلاف فعل آن حضرت با افعال خلفا در این باره بوده، چنانکه از قول او در دنباله همین مطلب به دست می آید، سخن صحیحی است. اما اگر مراد او این باشد که افعال امام برخی با برخی دیگر اختلاف داشته است، این دروغ و افترای بر امام (ع) است.

۲ - امام (ع) تصریح فرموده که مخالفت او با آنها برای احیای سنت رسول خدا (ص) بوده است؛ سنتی که از اقامه آن جلوگیری می کردند. توضیح بیشتر را در صفحات پیشین بخش: «در عصر عثمان» بجوئید.

۳ - بلکه برخی از ابنای امت با رسول خدا (ص) مخالفت کردند و خشم رسول خدا (ص) را با تردید درباره فسخ حج افراد به تمتع بر خود خریدند و امامان اهل البیت (ع) در پیروی از رسول خدا (ص) با آنها مخالفت کردند و پیروان مکتب اهل البیت و دیگر کسانی که سنت رسول خدا (ص) را پسندیدند نیز راه مخالف آنها را پیمودند. پس امت اسلامی بر آن اجماع نکرده اند!

و اگر گفته شود: «چگونه شد که صحابه رسول خدا(ص) درباره حج آن حضرت دچار اختلاف شدند، حال آنکه یک حج بود و هر یک از آنها مشاهده خود از قضیه واحد را خبر می دهند؟»<sup>۱</sup> قاضی عیاض گوید:

«مردم درباره این احادیث سخنان بسیاری گفته اند. برخی منصفانه و نیکو. برخی مقصر و متکلف، برخی طولانی و بسیار و برخی کوتاه و مختصر.» گوید: «و فراتر از همه ابوجعفر طحاوی حنفی است که بیش از هزار صفحه درباره آن سخن گفته است. و نیز ابوجعفر طبری که با او در این باره هم صدا شده، سپس عبدالله بن صفره و بعد مهلب و قاضی ابوعبدالله مرابط و قاضی ابوالحسن بن قصار و بغدادی و حافظ ابوعمر بن عبدالبر و دیگران.»<sup>۲</sup>

گوید: «بهترین چیزیکه در این باره می توان گفت و ما در سخنان آنها یافته و از گزیده های آنان گزیده ایم و با جمع بندی روایات و سیاق احادیث همگون یافته ایم این است که: «پیامبر(ص) انجام این سه نوع حج را بر همه مردم مباح فرمود تا دلیل جواز جمیع آنها باشد، و اگر به یک نوع فرمان می داد نوع دیگر غیر مجزی و ناکافی پنداشته می شد. سپس همه آنها [که فرموده یا شنیده شده بود] به آن حضرت نسبت داده شد و هر یک از آنان آنچه را که پیامبر(ص) به او فرمان داده و برای او مباح دانسته بود روایت کرد و آن را، به خاطر فرمان او یا با تأویل و اجتهاد خود، به آن حضرت نسبت داد...»<sup>۳</sup>.

۱ - این اختلاف پس از مخالفت خلفا با سنت رسول خدا(ص) پدید آمد، آنجا که برخی از پیروان این مکتب برای توجیه اقدام خلفا به روایت احادیث خلاف واقع پرداختند.

۲ - و نیز، ابن قیم جوزیه که در زاد المعاد حقّ موضوع را ادا کرده است. همچنین ابن حزم، و ما نیز این بحث را درباره آن نوشتیم. آری این موضوع در قرون متمادی هزاران صفحه را به خود اختصاص داد، در حالی که اگر مسلمانان به صریح قرآن و سنت اکتفا می کردند صفحه کوچکی آنها را بسنده بود!

۳ - نه، سوگند به آن که پیامبرانش را به هدایت و دین حق فرستاد، رسول خدا(ص) در حجة الوداع



نووی در جای دیگری از شرح خود گوید: «مازری گوید: «در باره متعهای که عمر انجام آن را در حج نهی کرده اختلاف شده است: برخی گفته‌اند: «آن فسخ حج به عمره است» و برخی گفته‌اند: «آن عمره در ماههای حج است که حج همان سال را به دنبال آن به جای آورند» و بنابراین، نهی عمر از آن برای ترغیب به «حج افراد» بوده که افضل است نه آنکه او معتقد به بطلان یا تحریم آن بوده است.»<sup>۱</sup>

و قاضی عیاض گوید: «ظاهر حدیث جابر و عمران و ابوموسی این است که متعهای که در آن اختلاف کرده‌اند، تنها فسخ حج به عمره است» گوید: «و بدین خاطر بود که عمر - رض - مردم را به خاطر انجام آن عقوبت می‌کرد. او آنها را به مجرد انجام تمتع در ماههای حج عقوبت نمی‌کرد، بلکه تنها بدان خاطر بود که او و سایر صحابه معتقد بودند که فسخ حج به عمره مخصوص همان سال بوده است، برای حکمتی که پیشتر یاد آور شدیم. ابن عبدالبر گوید: «در بین علما خلافی نیست که تمتع مراد از قول خدای متعال که فرموده: «فمن تمتع الى الحج فما استيسر من الهدى»: «و هر کس در پایان عمره تمتع حج را آغاز کند، آن چه از قربانی که میسر شد» این تمتع، انجام عمره در ماههای حج پیش از حج است.» گوید: «و حج قرآن نیز نوعی از تمتع است، چون با سقوط سفرش از بلد خویش به خاطر عبادت دیگر، تمتع برده است.» گوید: «فسخ حج به عمره نیز

---

۱۲ تنها به «حج تمتع» فرمان داد و از غیر آن نهی فرمود و هیچکس از معاصران و پسینیان عصر او نپنداشتند که پیامبر (ص) به غیر حج تمتع فرمان داده است، و این اقوال در توجیه اقدام خلیفه گفته شده و گویندگان آن از بطلان قول خویش آگاهند!

مراجعة کنید: شرح نووی، ج ۸ ص ۱۳۴ - ۱۳۷.

۱ - خلیفه عمر از «حج تمتع» نهی کرد و بر انجام آن کفر کرد و فرمان داد تا حج و عمره را جدای از هم بگذارند، همانگونه که روایات گذشته بر آن تصریح داشت، و این دانشمندان چنین سخنانی را تنها برای معذور داشتن خلیفه می‌گویند!



اهل البیت (ع) و بزرگان صحابه ساخته و منتشر کردند. چنانکه برای توجیه کار خلفا اقدام آنها را اجتهاد نامیدند و گفتند: «خلفا خیرخواهانه تأویل و اجتهاد کردند» و حق آن است که این علما نیز در آنچه انجام دادند تأویل و اجتهاد کرده و این سخنان را گفتند!

### منشأ خلاف و اختلاف و راه رفع آن:

مسلمانان صدر اول سخنانی را از دو لب مبارک رسول خدا (ص) شنیدند که آنها را به عمره تمتع - یعنی جمع بین حج و عمره - فرمان داد و این سخن را همانگونه که شنیده بودند روایت کردند؛ و چون رسول خدا (ص) چگونگی انجام سنت خود در عمره تمتع را نیز به آنها آموخته بود، آن را هم به همانگونه که دیده و شنیده بودند نقل کردند و از همان دوران نخستین، احادیث و سنت رسول خدا درباره عمره تمتع در جامعه اسلامی پیشین و پسین متداول گردید و همچنان تا عصر خلیفه صحابی «عمر بن خطاب» متداول و جاری بود که او مسلمانان را از انجام این سنت - یعنی عمره تمتع - نهی کرد. سپس خلیفه صحابی «عثمان بن عفان» راه او را پیمود و بعد، حاکم مکه «عبدالله بن زبیر» و خلیفه صحابی «معاویه بن ابی سفیان» آن راه را ادامه دادند. پس از آن برخی از پیروان مکتب خلفا با قیام به جعل احادیث و نسبت دادن آن به رسول خدا (ص) چنان نمودند که آن حضرت از عمره تمتع - یعنی جمع بین حج و عمره - نهی کرده است، و صد البته که این احادیث را خیرخواهانه در تأیید سیاست برخی از خلفای راشدین جعل و منتشر ساختند و مسلمانان نیز [دانسته و ندانسته] آنها را رواج دادند تا به تدریج در ردیف مجموعه احادیث صحیح نخستین قرار گرفت و هنگامی که خلیفه اموی «عمر بن عبدالعزیز» فرمان تدوین حدیث را صادر کرد، این دو مجموعه صحیح و جعلی روایت شده از رسول خدا و منسوب به آن حضرت (ص) در کتابهای صحاح و مسانید و سنن حدیثی مکتب خلفا جای

گرفت و اختلاف میان احادیث از اینجا نشأت گرفت. و به نشر خلاف و اختلاف بین مسلمانان انجامید، و اکنون به جایی رسیده که رفع اختلاف میان احادیث روایت شده از رسول خدا و منسوب به آن حضرت (ص) ممکن نیست مگر آنکه هر حدیث مخالف سنت رسول خدا (ص) را کنار بگذاریم اگر چه در کتابهای صحاح حدیثی وارد شده باشد. همچنین است رفع اختلاف و ایجاد وحدت کلمه در بین مسلمانان، که جز با مراجعه به سنت رسول خدا (ص) و ترک مخالف آن - اگر چه سنت خلفای راشدین باشد - امکان پذیر نیست!

### حدیث پیروی از سنت خلفای راشدین:

از آنچه گذشت به یقین درمی یابیم که حدیث مشهور: «لزوم پیروی از سنت خلفای راشدین»، صحیح نیست، اگر چه در کتابهای صحیح و مسند مکتب خلفا وارد شده است؛ چون ما در سنت های خلفای راشدین موارد مخالف سنت پیامبر (ص) را یافته و می دانیم که رسول خدا (ص) فرمان عمل بدانچه مخالف سنتش باشد نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

«فعلیکم بستی و سنة خلفاء الراشدين المهدیین عضوا علیها بالنواجز»  
 «بر شما باد که سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده را پیروی کنید. با چنگ و دندان نگهدارش باشید»<sup>۱</sup>

### اشکالات این حدیث:

این حدیث منسوب به رسول خدا (ص) اضافه بر آنچه یادآور شدیم، واجد

۱ - مسند احمد، ج ۴ ص ۱۲۶ و ۱۲۷. سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۴۴ - ۴۵. سنن ابن ماجه، مقدمه، ج ۱ ص ۱۵ - ۱۶. سنن ابوداود، کتاب السنة، حدیث ۴۶۰۷. سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۴۴ - ۱۴۵. این کتب چهارگانه مذکور پس از مسند احمد از کتابهای صحیح حدیثی شش گانه مکتب خلفا به شمارند.

اشکالاتی به شرح زیر است:

الف - در باب: «مطلحات بحث امامت و خلافت» در همین کتاب دانستیم که لفظ «خلیفه» در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی و محاورات و احادیث مسلمانان عصر نخستین اسلامی، حتی عصر خلیفه دوم، به معنای عام حاکم مسلمانان - بدان گونه که در سده های اخیر فهمیده می شود - استعمال نشده است. لفظ خلیفه در قرآن و حدیث و محاورات مسلمانان تا عصر خلیفه دوم تنها به معنای لغوی آن به کار می رفته و مراد از آن «خلیفه شخص» یعنی جانشین او بوده است، یعنی لفظ خلیفه مضاف بدون مضاف الیه به کار نمی رفته است.

بنابراین، ما هرگاه لفظ خلیفه را به معنای حاکم عام اسلامی در حدیث منسوب به رسول خدا (ص) یا یکی از مردم آن عصر بیابیم به عدم صحت آن یقین داریم. همچنین است توصیف خلفای چهارگانه نخستین به «خلفای راشدین» که این عنوان پس از استیلای برخی از خلفای جبار اموی و عباسی بر حکومت جعل گردیده است و پیروان مکتب خلفا، خلفای چهارگانه نخستین را خلفای راشدین توصیف کرده اند. و اکنون درمی یابیم که هر حدیث واجد وصف خلفای راشدین، پس از عصر خلفای نخستین ساخته و پرداخته شده است.

ب - این حدیث تصریح می کند که رسول خدا (ص) سنت خلفای راشدین را در ردیف کتاب خدا و سنت رسول او (ص) یکی از مصادر تشریع اسلامی قرار داده است! و حاشا که رسول خدا (ص) چنین کرده باشد!

ج - اگر رسول خدا (ص) فرمان پیروی از سنت خلفای راشدین را داده باشد، نتیجه آن فرمان به متناقضین است، چون امام علی (ع) در جمع آنهاست و او با سنت دو خلیفه پیشین عمر و عثمان درباره «عمره تمتع» مخالفت نموده و آن را انجام داده و بر انجامش تشویق کرده است. بنابراین، رسول خدا (ص) هم فرمان عمل به چیزی را صادر کرده و هم از آن نهی کرده است! و حاشا که

رسول خدا(ص) چنین کرده باشد!

لذا با توجه به آنچه یادآور شدیم، به نظر ما این حدیث در صدر احادیث ساختگی مؤید سیاست خلفا قرار می‌گیرد.

و از آنجا که خلفای نخستین تا زمان معاویه و عبدالله بن زبیر از صحابه رسول خدا(ص) بودند و آنها کسانی‌اند که در اجتهاد و سنت خویش به شدت با یکدیگر اختلاف کرده‌اند، این سخن پیروان مکتب خلفا که می‌گویند: «تردید درباره احدی از صحابه روا نیست و اخذ احکام از همه آنها صحیح است» این سخن - چنانکه در مبحث عدالت صحابه گذشت - سخن صحیحی نیست.

همچنین، با بررسی داستان «عمره تمتع» بین عثمان و امام علی، برای ما روشن می‌شود که امامان اهل البیت(ع) همواره به پیروی از سنت رسول خدا(ص) فرمان می‌دادند و در این راه مجاهده می‌کردند و پیروان مکتب خویش را بدان فرامی‌خواندند.

و نیز، از آنچه که بین ابن عباس و ابن زبیر در همین قضیه گذشت و به نوعی نزاع و مخاصمه میان مکتب اهل البیت و مکتب خلفا کشیده شده بود، درمی‌یابیم که نزاع آنها به سبب التزام مکتب اهل البیت به پیروی از سنت رسول خدا(ص)، در برابر عمل اجتهادی و نظر شخصی مکتب خلفا در مقابل سنت پیامبر(ص) بوده است.

\*\*\*

در مباحث گذشته با چگونگی پیدایش این دو مکتب آشنا شدیم و دیدیم که مکتبی با چنگ و دندان سنت رسول خدا(ص) را پاس می‌دارد و براین باور است که هیچ کس حق ندارد در مقابل سنت رسول خدا(ص) اجتهاد کند، و در این راه مجاهده می‌کند، و آن مکتب اهل البیت است. و مکتب دیگری با توان بسیار بر این باور است که خلفا و صاحبان سلطه و قدرت صحابه حق اجتهاد در

مقابل سنت رسول خدا (ص) را دارا هستند؛ و با چنگ و دندان از سنت آنها پاسداری می‌کند، و آن مکتب خلفاست.

و چون تمام آن وقایع و درگیریها پیرامون سنت رسول خدا (ص) اتفاق افتاده است، ما نیز بناچار فصول این کتاب و دیگر مباحث خود در طول بیش از چهل سال را، در مسیر تمحیص و ناب سازی سنت رسول خدا (ص) و شناخت راههای وصول به آن ترتیب دادیم تا سیره و حدیث صحیح و غیر مشوب به اجتهادات آن مجتهدان را بشناسیم و خدا بر آنچه می‌گوییم شاهد و وکیل است. پس، سرزنش کنندگان معذورمان دارند!

### فشرده این بحث:

در بحث خود از موارد اجتهاد عمر به موضوع «عمره تمتع» پرداختیم و دیدیم که انجام عمره در ماههای حج، از نظر قریش عصر جاهلی، حرام و از زشت‌ترین گناهان بود و می‌گفتند: «هرگاه ماه صفر پایان یافت، عمره برای عمره‌گزار حلال می‌شود» و دیدیم که رسول خدا (ص) در این حکم با آنها مخالفت کرد و هر چهار عمره خود را در ماههای حج گزارد.

اما «عمره تمتع» را در نص کتاب خدا چنین یافتیم: «فمن تمتع بالعمرة الى الحج...»: «و هر کس با پایان عمره تمتع حج را آغاز کند...» و رسول خدا (ص) در «حجة الوداع» آن را سنت نهاد، زیرا آن حضرت پس از هجرت نه سال درنگ کرد و حج نگزارد تا در ذی قعدة سال دهم که تمام جزیره العرب و بخشی از یمن اسلام آورده بودند، آهنگ حج نمود و ندای حج سرداد و گروه بسیاری که قصد اقتدا و پیروی از اعمال و مناسک رسول خدا (ص) را داشتند با آن حضرت روانه شدند و او در حالی از مدینه حرکت کرد که زنان و اهل بیت و عامه مهاجران و انصار و بسیاری از قبایل عرب و مردم دوردست با او همراه

شده بودند<sup>۱</sup> و جمعیتی فراهم آمده بود که جز خالق و رازق آنها کسی تعدادشان را نمی دانست،<sup>۲</sup> و در بین راه نیز خلائق بیشماری با آنها همراه شدند، به گونه ای که فراروی و پشت سر و چپ و راست آن حضرت، تا چشم کار می کرد انباشته از مردم بود.<sup>۳</sup>

جابر گوید: «رسول خدا (ص) در بین ما بود و قرآن بر او نازل می شد و او تأویل و معنای آن را می دانست و لذا هر چه او انجام می داد انجام می دادیم»<sup>۴</sup>  
رسول خدا (ص) هنگامی که به «وادی العقیق» رسید به «عمر بن خطاب» فرمود: «رسولی از پروردگارم نزد من آمد - و در روایتی جبرئیل نزد من آمد - و گفت: بگو: «یک عمره در یک حج، و اکنون عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید.» و در منطقه «عسفان» که بودند، «سراقه» به آن حضرت گفت: «احکام را برای ما به گونه ای بیان کن که گوئی همین امروز متولد شده ایم» و پیامبر فرمود: «خداوند متعال در این حج شما، همین حج، عمره ای را اضافه کرد. پس هرگاه وارد شدید، هرکس طواف بیت گزارد و سعی صفا و مروه نمود از احرام خارج می شود، مگر کسی که قربانی به همراه دارد.»

آن حضرت در «سرف» نیز این حکم را به تمام اصحابش ابلاغ کرد و فرمود: «هر کس قربانی به همراه ندارد و دوست دارد که آن را عمره قرار دهد، چنان کند.» عایشه گوید: «انجام دهندگان و ترک کنندگان آن، همه از اصحاب او (ص) بودند. آن حضرت در «بطحاء مکّه» نیز تبلیغ آن را تکرار کرد و فرمود: «هر کس

۱ - امتاع الاسماع مقریزی، ص ۵۱۰ - ۵۱۱.

۲ - سیره ابن سید الناس، ج ۲ ص ۲۷۳.

۳ - زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۱۳. ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۵ ص ۱۰۹ - ۱۱۰، گوید: «حجة الوداع از آن رو حجة البلاغ نامیده شده که آن حضرت (ع) در این حج شریعت خدا را قولاً و عملاً به مردم ابلاغ کرد. همچنین حجة الاسلام نامیده شده، چون پیامبر (ص) حج دیگری جز آن را از مدینه نگزارد.

۴ - همان، ص ۱۹۶.



که خواست آن را عمره قرار دهد، چنان کند.

مؤلف گوید: «از آنچه گذشت ظاهر می شود که پیامبر (ص) تبلیغ حکم «عمره تمتع» را به تدریج انجام داده است، چون در «وادی العقیق» تنها عمر را از نزول وحی و فرمان جمع میان حج و عمره آگاه کرد، و در «عسفان» به سراقه فرمود که خداوند در همین حج که در آنید عمره ای را داخل گردانید و هر کس طواف بیت گزارد و سعی صفا و مروه نمود از احرام خارج می شود، مگر کسی که قربانی به همراه دارد. و در «سرف» این حکم را به تمام اصحاب خود ابلاغ کرد و عمل کنندگان به آن و ترک کنندگانش همه از اصحاب او بودند، و ظاهر آن است که تارکین اصحاب او از مهاجران قریش بودند، کسانی که در جاهلیت آن را از زشت ترین گناهان می دانستند! و بدین خاطر بود که رسول خدا (ص) تبلیغ حکم «عمره تمتع» را به تدریج انجام داد.

تا آنگاه که پیامبر (ص) در بین صفا و مروه و در آخرین مرحله سعی بود<sup>۱</sup> و وقت ادای آن فرارسید حکم نهائی بر او نازل گردید و به اصحابش فرمود: «هر کس نیت حج کرده و قربانی به همراه ندارد، آن را عمره قرار دهد» و فرمود: «اگر من هم بدانجا که آغاز کردم بازمی گشتم، قربانی به همراه نمی آوردم، ولی من سر خود را بسته و قربانی به همراه آورده ام و اکنون هیچ حرامی از من حلال نگردد تا این قربانی به قربانگاهش برسد، که «سراقه» برخاست و گفت: «احکام را برای ما به گونه ای بیان کن که گوئی همین امروز متولد شده ایم. آیا این عمره ما مخصوص امسال ماست یا برای همیشه است؟» و پیامبر دو بار فرمود: «نه، بلکه برای همیشه است» و انگشتانش را در یکدیگر فرو برد و دو بار فرمود: «این عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید»

به اینجا که رسید قیامتی برپا شد و کسانی از صحابه آن حضرت که عمره را

در ماههای حج حرام می دانستند، این حکم را بس عظیم و ناروا دانستند و به سختی از آن دلتنگ شدند و توان از کف داده و گفتند: «یا رسول الله! کدام حلال؟» فرمود: «همه حلالها، این عمره ای است که با آن تمتع می جوئیم و هر کس قربانی به همراه ندارد کاملاً از احرام برون شود که عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید» و فرمود: «بدون احرام اقامت کنید تا روز ترویبه که فرا رسید نیت حج کنید و آنچه را که پیشتر انجام داده اید متعه به حساب آورید» گفتند: «چگونه آن را متعه به حساب آوریم در حالی که حجّش نامیده ایم؟!» فرمود: «هر چه فرمانتان دادم همان کنید که من نیز اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، همان می کردم که به شما فرمودم» و فرمود: «از احرام برون شوید و با زنان مباشرت کنید» که دامنه اعتراض گسترش یافت و به پیامبر (ص) خبر رسید که می گویند: «اکنون که تا عرفة بیش از پنج روز نمانده فرمانمان می دهد که با زنانمان در آمیزیم و در حالی به عرفة برویم که از آلت های ما منی می چکد!» آری، پاسخ پیامبر (ص) را بدینگونه دادند تا به خشم آمد و چون به نزد عایشه رفت و او آثار خشم را در سیمای آن حضرت مشاهده کرد گفت: «چه کسی به خشمتم آورده که خدا بر او خشم بگیرد - و در روایتی گفت: - خدا در آتشش افکند» فرمود: «چرا به خشم نیایم در حالی که فرمانی می دهم و پیروی نمی شوم!»

سپس به سخن برخاست و فرمود: «به من خبر رسیده که گروهی چنین و چنان گفته اند! به خدا سوگند که من از آنها نیکوکارتر و خدا ترس ترم - و در روایتی فرمود: - شما خوب می دانید که من از شما خدا ترس تر و راستگوتر و نیکوکارترم و اگر قربانی به همراه نداشتم از احرام برون می شدم» گفتند: «یا رسول الله! آیا برخی از ما در حالی به منی برود که از آلتش منی می چکد؟» فرمود: «آری، از احرام برون شوید و بوی خوش استعمال کنید و با زنان در آمیزید و کارهای

حلال انجام دهید» و چون روز ترویبه فرا رسید نیت حج کردند.

بدین گونه با سختی و دشواری خدا و رسولش را اطاعت کردند و در ماههای حج عمره گزاردند مگر «ام المؤمنین عایشه» که چون در عادت ماهانه بود از آن محروم شد و پیامبر (ص) فرمانش داد تا حج گزارد و چون پاک شد و حج را به اتمام رسانید، به برادرش عبدالرحمن فرمود که او را برای انجام عمره از «تنعیم» همراهی کند تا با حج تنها بازنگردد. و بعد، رسول خدا (ص) وفات کرد و ابوبکر حج را از عمره جدا ساخت و چون عمر به خلافت رسید راه او را ادامه داد و چون روز عرفه مردی را با موهای شانه زده و مرتب دید و علتش را پرسید و او گفت: «عمره تمتع به جای آورده و تنها امروز مُحرم شده» عمر گفت: «در این حال تمتع مجوئید!» و [گفت:] من اگر اجازه انجام متعه را به آنها بدهم در زیر این درختان اراک با زنان درآمیزند و سپس با آنها به حج روند!.

و گفت: «حج و عمره خود را از هم جدا کنید، حج را در ماههای حج و عمره را در غیر ماههای حج به جای آورید که حج و عمره شما کاملتر گردد. و هنگامی که «ابوموسی اشعری» از او پرسید: «این نوآوری تازه در مناسک را از کجا آورده ای؟» گفت: «اگر کتاب خدا را بگیریم، خداوند فرموده: ﴿فَاتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾: «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید» و اگر سنت پیامبرمان (ع) را بگیریم، آن حضرت تا قربانی نکرد از احرام برون نشد.»

عمر در این احادیث و امثال آنها یادآور شده که تمامیت حج و عمره در جدائی میان آن دو است، و عمره را در غیر ماههای حج قرار داده و گفته است: «پیامبر تا قربانی نکرد از احرام برون نشد» و ابوموسی و غیر او جرأت نداشتند تا به عمر بگویند: «پیامبر (ص) بارها تصریح فرمود که چون قربانی به همراه آورده از احرام برون نشده و تا قربانی نکند نمی تواند از احرام برون آید» در حالی که «عمره تمتع» در کتاب خدا آمده است، چنانکه امام علی (ع) نیز به او اعتراض

کرد و فرمود: «هر که عمره تمتع به جای آورد به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است» و شاید پس از این اعتراض بود که عمر در تنگنا قرار گرفت و در رویارویی با آنها چهره واقعی خود را نشان داد و گفت:

«متعتان کان علی عهد رسول الله و أنا انهی عنهما و اعاقب علیهما...»

«دو متعه در زمان رسول خدا انجام می شد و من اکنون از آنها نهی کرده و بر انجامشان عقوبت می کنم...»

و می گفت: «به خدا سوگند من شما را از «متعه نهی می کنم و آن در کتاب خداست و خود با رسول خدا انجامش دادم»

شاید خلیفه این سخنان را با صراحت بیان داشته تا سایر صحابه را از پیروی امام علی (ع) و روایت از رسول خدا (ص) بازدارد تا به تضعیف جایگاهش نیانجامد و به گمان ما او در سخن دیگرش راز این نهی را آشکار کرده و گوید: «خوش نداشتم در سایه درختان اراک با زنان درآمیزند و سپس با قطرات آب غسل به حج بروند» و گوید: «همانا اهل این خانه - یعنی اهل مکه - را نه پستانی است و نه بستانی، و بهار آنها تنها به دست کسانی است که بر آنها وارد می شوند!»

بنابراین، خلیفه قریشی در زمان خود همان سخنانی را تکرار می کند که در رویارویی با رسول خدا (ص) در حجة الوداع بیان می داشتند و از «عمره تمتع» سرباز می زدند!

و سخن حق در این واقعه آن است که بگوییم: خلیفه در نهی از عمره تمتع اجتهاد کرده، و خیر خویشاوندان قریشی ساکن مکه را در نظر گرفته و قصد تمامیت حج و عمره را داشته که فرمان جدائی حج و عمره را صادر کرده و انجام عمره را در غیر ماههای حج قرار داده، اگر چه در این اجتهاد با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالفت کرده است. و بعد، مسلمانان معاصرش سنت او را پیروی

کردند و حج را تنها به جای آوردند و خلیفه قریشی عثمان نیز راه او را ادامه داد و در زمان خود گفت: «تمامیت حج و عمره در آن است که در ماههای حج با هم نباشند، و اگر این عمره را به تأخیر اندازید تا دو بار به زیارت بیت الله بروید، افضل خواهد بود» که امام علی (ع) با او مخالفت کرد و فرمود: «آهنگ براندازی سنت رسول خدا کرده و از آن نهی می‌کنی؟ سستی که برای صاحبان حاجت و مردم دور از خانه است؟! و سپس تلبیه یک حج و یک عمره را سر داد، که عثمان در این مرحله نهی خود را انکار کرد و گفت: «این تنها یک نظر بود که بدان اشارت کردم».

و در مرحله‌ای دیگر امام (ع) به او گفت: «تو از [عمره] تمتع نهی می‌کنی؟» گفت: «آری» فرمود: «آیا نشنیدی که رسول خدا (ص) [عمره] تمتع به جای آورد؟» گفت: «چرا» و علی و همراهانش لیبیک عمره سر دادند.

و در دیگری به او فرمود: «از اینکه آهنگ براندازی فعل رسول خدا کرده و از آن نهی می‌کنی، چه می‌خواهی؟» که عثمان گفت: «ما را رها کن» فرمود: «نمی‌توانم رهایت کنم» و علی پس از آن لیبیک حج و عمره سر داد.

و در دیگری، هنگامی که امام مشاهده کرد که عثمان از متعه و جمع میان حج و عمره نهی می‌کند، لیبیک هر دو را سر داد: لیبیک عمره و حج با هم را، عثمان گفت: «تو در حالی که من از آن دو نهی می‌کنم انجامشان می‌دهی؟» که علی گفت: «من آنی نیستم که سنت رسول خدا را برای قول احدی از مردم رها سازم». خلیفه که چنین دید بر دیگران که در مقام و منزلت امام علی (ع) نبودند سخت گرفت و فرمان داد که هر کس در ماههای حج لیبیک عمره گفت باید تازیانه بخورد و سرش تراشیده شود!

و در زمان معاویه، سعد وقاص به معاویه گفت: «عمره تمتع نیک و جمیل است» و معاویه گفت: «عمر از آن نهی کرده است!»

و فرمانده پیشمرگان او گفت: «این [=عمره تمتع] را کسی جز جاهل به حکم خدا انجام نمی‌دهد» و به نهی عمر استشهاد کرد.

معاویه همچنین روایتی را از زبان رسول خدا (ص) ساخت که آن حضرت از جمع میان عمره و حج نهی کرد. سپس آن را برای صحابه خواند که آنها انکارش کردند و او بر آن اصرار ورزید.

و چنان می‌نماید که ارباب و ارباب در زمان معاویه شدت گرفته بود، چون «عمران بن حصین صحابی» نفایس و دانش‌های خود را تا دم مرگ کتمان کرد و تنها در بیماری منجر به مرگ خود، پس از آنکه از شخص مورد اعتماد پیمان گرفت که تا زنده است آن را مکتوم دارد، او را آگاه کرد که رسول خدا (ص) حج و عمره را با هم جمع کرد و سپس نه از آن نهی کرد و نه آیتی به نسخ آن نازل گردید، تا آنگاه که رحلت نمود و مردی [=عمر] هرچه خواست به نظر خودش ابراز داشت!

\*\*\*

و اکنون، از مجموع آنچه گذشت درمی‌یابیم که دوران معاویه از دو جهت با دوره‌های پیشین متفاوت بود:

نخست - آنها سنت عمر را آشکارا دین خود گرفته و آن را اعلام می‌کردند، چنانکه ضحاک پیشمرگ معاویه گفت: «این [=عمره تمتع] را کسی جز جاهل به حکم خدا انجام نمی‌دهد» و در مقابل سعد وقاص که به فعل رسول خدا (ص) استشهاد می‌کرد، او و معاویه به نهی عمر استشهاد کردند!

دوم - با جعل حدیث از زبان رسول خدا (ص) به تأیید سنت عمر می‌پرداختند و پس از دوران معاویه، پیروان مکتب خلفا این دو جهت را استمرار بخشیدند، چنانکه هر دو فرزند زبیر، عبدالله و عروه، در مکه از «عمره تمتع» نهی کردند، و در مقابل ابن عباس که از پیروان مکتب ائمه هدی بود و بدان فرمان می‌داد، به

نهی ابوبکر و عمر استشهاد کردند، و چون به ابن عباس گفتند: «تا کی مردم را گمراه می‌کنی و به انجام عمره در ماههای حج فرمان می‌دهی، در حالی که ابوبکر و عمر از انجام آن نهی کرده‌اند؟» ابن عباس گفت: «می‌بینم که به زودی هلاک می‌شوند! من می‌گویم: پیامبر فرمود، و آنها می‌گویند: ابوبکر و عمر نهی کردند!» و بین این دو طرف خصومت و دشمنی و دشنام‌گوئی شدیدی در گرفت، و عروه حدیثی ساخت و بر رسول‌خدا و صحابه او دروغ بست و گفت: «آنها همیشه در حجة الوداع و غیر آن، حجّ تنها گزاردند» و به قول مادر و خاله‌اش استشهاد کرد، در حالی که آن دو می‌گفتند: «ما در حجة الوداع عمره گزاردیم!»

پیروان مکتب خلفا پس از دوران معاویه نیز، احادیثی را جعل کرده و به رسول‌خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) نسبت دادند که آن دو حجّ تنها گزاردند و بر انجام آن فرمان دادند. و نیز، به ابوذر نسبت دادند که او گفته است: «عمره تمتع تنها خاص ما صحابه رسول‌خدا (ص) بود» و احادیث ساختگی دیگری که با اتقان و استحکامی شگفت در صنعت جعل و افترا پدید آوردند و - مثلاً - از قول ابی ذر در «ربذه»، و از قول امام علی در نصیحت به فرزندش محمد حنیفه، و از قول یکی از صحابه پیامبر (ص) به عمر خبر دادند که پیامبر در بیماری منجر به مرگ خود از انجام آن [= عمره تمتع] نهی کرده است!

ولی با همه این تلاشها طرفی نیستند و دلهای مردم با «عمره تمتع» پیوند خورد، چنانکه آن را به گوش ابن عباس رسانیدند، و البته که علت آن عدم پیروی آنها از سنت عمر نبود، بلکه سبب آن عدم تمکن آنها از اطاعت او در این مورد خاص بود. چون برای مسلمانان دور از مکه امکان نداشت تا در یک سال دو نوبت بار سفر ببندند: یک بار در غیر ماههای حج برای عمره و یک بار در ماههای حج برای حج! چنانکه آن شخص خراسانی در مکه از «حسن بصری»

استفتاء کرد و گفت: «من با سختی از راه دور آمده‌ام...» و دیگری از «مجاهد» پرسید و گفت: «این اولین حج من است و دلم با من همراهی نمی‌کند، کدامین را کاملتر می‌دانی: در احرام خود درنگ کنم [تا وقت حج فرا رسد] یا آن را عمره قرار دهم؟»<sup>۱</sup>

آری، امثال آنها ساکن حجاز نبودند تا بتوانند، چنانکه عمر و عثمان و پیروان آنها فرموده بودند، دو بار به مکه بیایند! چه رسد به کسانی که در تمام عمر خود تنها یکبار امکان حج می‌یابند، امثال آنها چگونه به سنت عمر عمل کنند؟ از قدیم گفته شده: «اگر خواستی پیروی نشوی چیزی را که در توان مخاطب نیست طلب کن!» و بدین خاطر بود که مسلمانان ناچار شدند سنت عمر، یعنی جدائی حج از عمره، را که در توانشان نبود رها سازند. البته برخی از آنها در حد توان خود، بخشی از آن را گرفتند و بر احرام خود در بین حج و عمره پای فشردند، و گروهی چون پیروان امام احمد یکباره سنت عمر را ترک کردند.

در عین حال، مسلمانان پیرو مکتب خلفا در طی قرون از توجیه اقدام خلفا عقب نشینی نکرده و تا توانستند به روایت حدیث از پیامبر و اهل البیت و اصحاب آن حضرت در تأیید نظر خلفا ادامه دادند، و در تأیید اقدام آنها گفتند: «خلفا برای ترغیب و تشویق می‌زدند و سر می‌تراشیدند، چون حج تنها را افضل می‌دانستند!» و تا آنجا پیش رفتند که اقدام خلفا را «اجتهاد» نامیدند و این موضوع را از مسائل اجتهادیه دانستند و گفتند: «خلیفه در این مسأله اجتهاد کرده است!» بنابراین، مسلم شد که خداوند این حکم را فرموده، پیامبرش آن را ابلاغ کرده، و خلیفه عمر [در برابر آن] اجتهاد نموده و حاصل اجتهاد او حکمی از احکام شرعی اسلام شده است!!!



## مثالی و عبرتی

چنانکه دیدیم، عمره تمتع - بعد از آن همه تندخوئی‌ها و ممانعت‌ها - سرانجام به وسیله حدود هفتاد هزار تا یکصد هزار نفر از همراهان رسول خدا (ص) در حجة الوداع مورد عمل قرار گرفت. یعنی این سنت نبوی را چنین تعداد کثیری از رسول خدا (ص) روایت کردند، روایت کسانی که با دو چشم خود دیده و با ارکان و جوارح خود به انجامش رسانده بودند. و در عین حال، خلیفه صحابی عمرین خطاب توانست مسلمانان را از آن نهی کرده و بر انجامش عقوبت کند!

و دیدیم که مسلمانان - صحابی و تابعی - او را در این قضیه تأیید کردند و از جمله تأیید آنها روایت احادیثی از رسول خدا (ص) بود که می‌گفت: آن حضرت از انجامش نهی کرده... و دیگر مواردی که در این قصه مشاهده کردیم! این داستان! نمونه‌ای است برای دیگر موارد اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت، و پیروی مسلمانان - صحابه و تابعین و دیگران - از آنها، و نیز، عبرتی است برای ما که بدانیم: مخالفت آنها با رسول خدا (ص) در حکم روز غدیر و با نص آن حضرت در حق امام علی (ع)، که در همین سفر اتفاق افتاد، و مخالفت آنها با احادیث دیگر امثال آن، امر غریبی نیست، بویژه که انگیزه اجتهادی آنها در قضیه حکومت و امارت، بسی قوی‌تر از انگیزه آنها به تغییر سنت عمره تمتع بوده است. پس، ای خردمندان! عبرت بگیرید!!

## ب - متعه نساء یا ازدواج موقت

از عمر بن خطاب متواتراً خبر داده‌اند که او گفته است:  
«متعتان کان علی عهد رسول الله و أنا انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعه  
الحج و متعه النساء».

«در زمان رسول خدا (ص) دو گونه متعه [= بهره بردن حلال] جاری بود که من  
اکنون آنها را ممنوع کرده و بر انجام آن کیفر می‌دهم: متعه حج و متعه نساء».<sup>۱</sup>  
بحث «متعه حج» و چگونگی اجتهاد خلیفه عمر در نهی از آن را پیشتر بیان  
داشتیم.

در این بحث «متعه نساء» و علت منع آن از سوی عمر را بررسی کرده و  
چگونگی اجتهاد خلیفه در آن را، بیان می‌داریم.

### ۱ - متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا:

در تفسیر قرطبی گوید: «علمای گذشته و حال اتفاق نظر دارند که متعه، «ازدواج

---

۱ - تفسیر قرطبی، جلد ۲ ص ۳۷۰. تفسیر فخر رازی، جلد ۲ ص ۱۶۷، ۲۰۱ و ۲۰۲. کنز العمال،

جلد ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴. البیان و التبیین جاحظ، جلد ۲ ص ۲۲۳.

موقت<sup>۱</sup>ی است که ارث ندارد، و جدایی اش بدون طلاق و در پایان مدت تعیین شده است.

ابن عطیه گوید: متعه [= ازدواج موقت] آن است که مرد، زن را با حضور دو شاهد و اجازه سرپرست او، برای مدتی معین، به زوجیت بگیرد. با این شرط که از یکدیگر ارث نبرده، و مرد مهریه مورد توافقشان را به او بپردازد. و چون مدت تعیین شده فرا رسد، حق از مرد بر زن نیست مگر آن که باید تا وقوع عادت ماهانه و پاک شدن رَحِم، عده نگهدارد - زیرا فرزند [احتمالی] بدون شک [به آن دو] ملحق می گردد - و پس از نگهداری عده و یقین به عدم بارداری، ازدواج او با مرد دیگر جایز است.<sup>۱</sup>

در صحیح بخاری از رسول خدا (ص) روایت کند که:

«إِذَا رَجَلَ وَ امْرَأَةً تَوَافَقَا فَعِشْرَةَ مَابَيْنَهُمَا ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَإِنْ أَحْبَبَا أَنْ يَتَزَايِدَا أَوْ يَتَارَكَا».

«هر مرد و زنی [در ازدواج موقت] توافق کردند، زندگی موقت آن دو تا سه شب ادامه می یابد. پس از آن اگر دوست داشتند، بر آن افزوده یا از هم جدا می شوند».<sup>۲</sup>

در مصنف ابن ابی شیبہ از جابر روایت کند که گفت:

«هرگاه مدت تعیین شده پایان یابد و بخواهند دوباره از سر گیرند، باید مهریه دیگری به زن بپردازد».

از او پرسیدند: عده زن چه قدر است؟

جواب داد: به مقدار یک حیض [= عادت ماهانه] که باید برای شوهر خود

۱ - تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۲.

۲ - صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۱۶۴، باب: نهی رسول الله (ص) عن نکاح المتعة اخيراً.

نگهدارد.<sup>۱</sup>

در تفسیر قرطبی از ابن عباس روایت کند که گفت: «عَدَّة زن به مقدار یک حیض [= عادت ماهانه] است و نیز گفت: از یکدیگر ارث نمی‌برند».<sup>۲</sup>

در تفسیر طبری از «سدي» در ذیل آیه: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل مسمی - فآتوهنّ...» گوید: «این متعه چنین است که مرد و زن برای مدتی معین با حضور دو شاهد و با اجازه سرپرست زن، ازدواج می‌کنند، و چون مدت پایان گیرد، مرد را بر زن حقی نیست و زن آزاد است و تنها باید رحم خود را پاک سازد [= عَدَّة نگهدارد]، و از یکدیگر ارث نمی‌برند».<sup>۳</sup>

زمخشری در تفسیر کشاف گوید: گفته شده: «این آیه: «فما استمتعتم به منهنّ...» درباره متعه [= ازدواج موقت] سه روزه نازل شده و حکم آن تا زمانی که خداوند مکه را به روی رسول خود (ص) گشود [= فتح مکه] باقی بود و سپس «نسخ» گردید، و آن چنین بود که: مرد، زن را برای مدتی معلوم، یک شب، دو شب یا یک هفته با دادن جامه یا چیز دیگر [= مهریه] به عقد خود در می‌آورد و کام خود را از او گرفته و آزادش می‌گذارد. نامش را از آن رو «متعّه» [= بهره‌وری] گویند که، مرد از زن کام گرفته یا زن از مرد «مهریه» می‌گیرد».<sup>۴</sup>

آنچه گذشت، تعریف «متعۀ نساء» یا «ازدواج موقت» در مصادر مکتب خلفا بود. تعریف آن در «فقه امامیه» چنان است که می‌آید:

۱ - المصنّف، عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۹، باب المتعة.

۲ - تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۱۳۲. تفسیر نیشابوری، جلد ۵ ص ۱۷.

۳ - تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۹.

۴ - تفسیر کشاف، جلد ۱ ص ۵۱۹.

## ۲ - ازدواج موقت در فقه مکتب اهل البیت:

متعۀ نساء یا ازدواج موقت آن است که: زن، شخصاً یا به وسیله وکیل خویش، خود را برای مدتی معلوم با مهریه تعیین شده به ازدواج مردی درآورد که مانع شرعی ازدواج با او را نداشته باشد - مانع شرعی مانند: خویشاوندی نسبی یا سببی یا شیری یا عدۀ یا شوهر داشتن - و هنگامی که مدّت معلوم پایان پذیرد، یا شوهر، مابقی مدت را به زن ببخشد، از مرد جدا می شود، و اگر دخول و زناشویی انجام گرفته باشد، زن باید به مقدار دو بار قاعدگی [= عادت ماهانه] عدۀ نگه دارد، و اگر از کسانی است که عادت ماهانه و قاعدگی ندارد، و به سن یائسگی نرسیده، باید چهل و پنج روز صبر کند، اما اگر دخول انجام نگرفته، مانند زن مطلقه پیش از دخول است و لازم نیست عدۀ نگه دارد.

فرزند ازدواج موقت، در همه احکام شرعی، حکم فرزند ازدواج دائم را دارد.<sup>۱</sup>

## ۳ - ازدواج موقت در کتاب خدا:

خداوند سبحان می فرماید:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً﴾.

«و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه آنها را بپردازید، و اگر بعد از مهریه معین، بر چیزی توافق کردید، با کی بر شما نیست که خداوند علیم و حکیم است».<sup>۲</sup>

۱ - مراجعه کنید: رساله های عملیه فقهای امامیه و نیز، احکام نکاح المتعه در کتب فقه استدلالی

مانند: شرح لمعه، شرایع و...

۲ - نساء / ۲۴.

### تفسیر آیہ در روایات مکتب خلفا:

۱- عبدالرزاق در مصنف خود از عطا روایت کند کہ گفت: «ابن عباس این آیہ را این چنین قرائت و تفسیر کردہ است: ﴿فما استمتعتم بہ منہن﴾ - الی اجل - فاتوہن اجورہن...» یعنی: زنانی را کہ - برای مدت معلوم - از آنان کام جستید، مہریہ آنہا را بپردازید.<sup>۱</sup>

۲- در تفسیر طبری از «حیب بن ابی ثابت» روایت کند کہ گفت: «ابن عباس «مصحف»ی بہ من داد و گفت: این قرآن بر پایہ قراءت [و تفسیر] «أبی» است. گوید: تفسیر این آیہ در آن مصحف چنین بود: ﴿فما استمتعتم بہ منہن﴾ - الی اجل مسمی... یعنی: زنانی را کہ - برای مدتی معلوم و تعیین شدہ - از آنان کام جستید...»<sup>۲</sup>

۳- و نیز در تفسیر طبری از «ابی نصرہ» با دو طریق روایت کند کہ گفت: «از ابن عباس درباره «متعہ نساء» پرسیدم، گفت: مگر سورہ نساء را خواندہ ای؟ گفتم: چرا، گفت: آیہ ﴿فما استمتعتم بہ منہن﴾ - الی اجل مسمی﴾ را در آن خواندہ ای؟ گفتم: اگر آن را بدین گونه خواندہ و فرا گرفته بودم، از شما نمی پرسیدم. گفت: [ہمان کہ گفتم] همان گونه است».

۴- و نیز، از «ابی نصرہ» روایت کنند کہ گفت: «این آیہ را بر ابن عباس قرائت کردم: ﴿فما استمتعتم بہ منہن﴾ ابن عباس گفت: ﴿الی اجل مسمی﴾ - برای مدت معلوم. گوید: گفتم: من آن را این گونه نخواندہ و نمی دانم. گفت: بہ خدا سوگند

۱ - المصنف، جلد ۷ ص ۴۹۷ و ۴۹۸، باب المتعہ، تألیف: عبدالرزاق بن ہمام صنعانی متولد ۱۲۶ و متوفای ۲۱۱ ہجری، نشر مجمع علمی بیروت، چاپ ۱۳۹۰ - ۱۳۹۲. حدیث او را ہمہ صاحبان صحاح شش گانہ روایت کردہ اند. شرح حال او را در: جمع بین رجال الصحیحین، تقریب التہذیب و بدایۃ المجتہد، جلد ۲ ص ۶۳ می یابید.

۲ - تفسیر طبری، جلد ۵ ص ۹.

که خداوند آن را این گونه نازل فرموده است و این را سه بار تکرار کرد.

۵- از «عمیر» و «ابی اسحاق» روایت کنند که آیه را چنین قرائت [و تفسیر] کرده است: «فما استمتعتم به منهن - الی اجل مسمی -...»

۶- از «مجاهد» روایت کنند که گفت: «فما استمتعتم به منهن» یعنی نکاح متعه [= ازدواج موقت].

۷- از «عمرو بن مژه» روایت کنند که از «سعید بن جبیر» شنیده است آیه را چنین قرائت [= تفسیر] کرده است: «فما استمتعتم به منهن - الی اجل مسمی -...»

۸- «قتاده» گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] «ابی بن کعب» بدین گونه است:

«فما استمتعتم به منهن - الی اجل مسمی -...»

۹- از «شعبه بن حکم» روایت کنند که گفت: «از او پرسیدم آیا این آیه منسوخ شده است: گفت: خیر».<sup>۱</sup>

۱۰- در احکام القرآن «جصاص» نیز روایت «ابی نصره» و «ابی ثابت» از ابن عباس و حدیث قرائت «ابی بن کعب» آمده است.<sup>۲</sup>

۱۱- بیهقی در «سنن کبیر»ی خود از «محمد بن کعب» روایت کند که ابن عباس گفت: «متعه [= ازدواج موقت] از ابتدای اسلام بوده و مسلمانان این آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] می کردند: «فما استمتعتم به منهن - الی اجل مسمی -...»<sup>۳</sup>

۱۲- «نووی» در شرح بر صحیح مسلم گوید: «آیه در قرائت [و تفسیر]

۱- روایات شماره: [۲ تا ۹] از تفسیر طبری است، برخی از آنها را خلاصه کردیم.

۲- احکام القرآن، جلد ۲ ص ۱۴۷.

۳- سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

- ابن مسعود چنین است: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل -...»<sup>۱</sup>
- ۱۳ - زمخشری در تفسیرش گوید: از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «این آیه از آیات محکم است» یعنی نسخ نشده، خود او همیشه آیه را چنین قرائت [و تفسیر] می‌کرد: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل مسمّی -...»<sup>۲</sup>
- ۱۴ - قرطبی گوید: «جمهور علما گویند: مراد این آیه نکاح متعه [= ازدواج موقت]ی است که در صدر اسلام بوده است. و ابن عباس و ابی بن کعب و ابن جبیر آیه را اینگونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل مسمّی - فأتوهنّ أجورهنّ» یعنی: «زنانی را که - برای مدت معین و تعیین شده - [عقد کرده و] از آنان کام جستید، مهریه آنها را بپردازید.»<sup>۳</sup>
- ۱۵ - در تفسیر ابن کثیر آمده است: «ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل مسمّی - فأتوهنّ أجورهنّ فریضه»<sup>۴</sup>
- ۱۶ - در تفسیر سیوطی نیز، حدیث ابی بن ثابت و ابی نصره و روایت قتاده و سعید بن جبیر از قرائت [و تفسیر] ابی بن کعب، و حدیث مجاهد و سدی و عطا از ابن عباس، و حدیث حکم که گوید: آیه نسخ نشده، و روایت عطا از ابن عباس که گوید: حکم حلیّت متعه در سوره نساء «فما استمتعتم به...» می‌باشد و گوید: از یکدیگر ارث نمی‌برند و اگر توافق کردند که پس از مدت تعیین شده نیز ادامه دهند که بسیار خوب، و اگر از هم جدا شدند آن هم خوب است...»<sup>۵</sup>.

۱ - شرح نووی بر صحیح مسلم، جلد ۹ ص ۱۷۹.

۲ - تفسیر کشاف زمخشری، جلد ۱ ص ۵۱۹.

۳ - تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۰.

۴ - تفسیر ابن کثیر، جلد ۱ ص ۴۷۴.

۵ - تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۰ و ۱۴۱. روایت عطا در مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۷.



مؤلف گوید: همه این مفسران و غیر ایشان، آنچه را تا به حال گذشت در تفسیر آیه آورده‌اند. و چنانکه دیدیم، ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و غیر ایشان<sup>۱</sup> که از آنها روایت کرده‌اند آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: «فما استمتعتم به منهنّ - الی اجل مسمی -...» یعنی: - مثلاً - ابی بن کعب که آیه را چنین قرائت و تفسیر کرده، مقصودش آن بوده که این تفسیر را از رسول خدا (ص) شنیده است و رسول خدا (ص) آنگاه که فرموده: «الی اجل مسمی» آیه شریفه را با این جمله تفسیر کرده است.

#### ۴ - ازدواج موقت در سنت:

الف - در صحیح مسلم و صحیح بخاری و مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و مسند احمد و سنن بیهقی و غیر آنها از عبدالله بن مسعود روایت کنند که گفت: «ما در کنار رسول خدا (ص) می‌جنگیدیم و همسر نداشتیم. گفتیم: بهتر نیست خود را اخته کنیم؟ پیامبر (ص) ما را از این کار بازداشت. سپس به ما اجازه داد تا با پرداخت مهریه [جامه و امثال آن] زنان را به عقد موقت خود درآوریم. عبدالله سپس این آیه [مائده/۸۷] را تلاوت کرد: «یا ایها الذین آمنوا لا تحرّموا طیّبات ما احلّ الله لکم و لا تعتدوا انّ الله لا یحبّ المعتدین»؛ ای اهل ایمان! پاکیزه‌هائی را که خداوند برای شما حلال کرده، حرام نکنید و از حدّ تجاوز ننمائید که خداوند تعدّی کنندگان را دوست ندارد<sup>۲</sup>. ب - در صحیح

۱ - می‌باشد. و نیز مراجعه کنید: بدایة المجتهد ابن رشد، جلد ۲ ص ۶۳.

۱ - مانند: قاضی ابوبکر اندلسی [متوفای ۵۴۲] در احکام القرآن، جلد ۱ ص ۱۶۳. بغوی شافعی [متوفای ۵۱۰ یا ۵۱۶] در تفسیرش در حاشیه خازن، جلد ۱ ص ۴۲۳. الوسی [متوفای ۱۲۷۹] در تفسیرش، جلد ۵ ص ۵.

۲ - صحیح مسلم، کتاب النکاح، حدیث ۱۴۰۴ ص ۱۰۲۲ با سندهای متعدد. صحیح بخاری، جلد ۳

بخاری و صحیح مسلم و مصنف عبدالرزاق از جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع روایت کنند که گفته اند: «منادی [= جارچی] رسول خدا به سوی ما آمد و گفت: پیامبر (ص) به شما اجازه فرمود تا زنان را متعه کنید، یعنی «ازدواج موقت» نمائید».<sup>۱</sup>

ج - در صحیح مسلم، مسند احمد و سنن بیهقی از «سیره جهنی» روایت کنند که گفت: «رسول خدا (ص) به ما اجازه متعه [= ازدواج موقت] داد، من و مرد دیگری به خواستگاری زنی از قبیله بنی عامر رفتیم زنی قوی و گردن فرازا پرسید: مهریه چه می دهید؟ من گفتم: ردایم را و رفیقم نیز گفت: ردایم. ردای رفیقم از ردای من بهتر بود ولی من از او جواتر بودم. به ردای او که نگاه کرد آن را پسندید و به من که نگاه کرد خودم را پسندید و به من گفت: تو و ردایت مرا بس است. با او ازدواج موقت کردم و سه روز با او بودم که رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس با این زنان «ازدواج موقت» کرده، آنان را آزاد بگذارد».<sup>۲</sup>

د - در مسند طرابلسی از مسلم قریشی روایت کند که گفت: «نزد اسماء دخت

۱۵ ص ۸۵ در تفسیر سوره مائده باب: ۹ و کتاب النکاح آن جلد ۳ ص ۱۵۹ باب: ما یکره من التبتل با اندکی اختلاف در عبارت. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۶ با اندکی اضافه تا آخر حدیث. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۴. مسند احمد، جلد ۱ ص ۴۲۰ و در حاشیه آن گوید: ابن مسعود به این حکم عمل می کرد و ازدواج موقت را حلال می دانست. و در ص ۴۳۲ فشرده. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۰ و ۲۰۱. تفسیر ابن کثیر، جلد ۲ ص ۸۷.

۱ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۲، حدیث ۱۴۰۵. صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۱۶۴، باب: نهی رسول الله (ص) عن نکاح المتعة آخر. در عبارت بخاری گوید: «ما در سپاهی بودیم که فرستاده رسول خدا (ص) نزد ما آمد و...» عبارت مسند احمد نیز چنین است جلد ۴ ص ۵۱ و فشرده آن در ص ۴۷. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۸ با اندکی اختلاف.

۲ - صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۱۰۲۴، حدیث ۱۰۴۶، سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۲ و ۲۰۳. مسند احمد، جلد ۳ ص ۴۰۵.

ابی بکر رفتیم و از او درباره «ازدواج موقت» پرسیدیم، گفت: «ما در زمان رسول خدا (ص) آن را انجام دادیم»<sup>۱</sup>.

هـ - در مسند احمد و غیر آن از ابی سعید خدری روایت کنند که گفت: «ما در زمان رسول خدا (ص) متعه می کردیم و مهریه را جامه تعیین می کردیم»<sup>۲</sup>.

و - در مصنف عبدالرزاق است که: «برخی از ما با قدح پر از آرد متعه می کردیم»<sup>۳</sup>.

ز - در صحیح مسلم و مسند احمد و غیر آنها از عطا روایت کنند که گفت: «جابر بن عبدالله برای انجام عمره [به مکه] آمد و ما در منزل به دیدارش رفتیم. مردم از او مسائلی پرسیدند و سپس بحث «متعه» را پیش کشیدند. جابر گفت: آری ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی بکر و عمر «متعه» [ازدواج موقت] می کردیم»<sup>۴</sup>.

در عبارت «مسند احمد» بعد از آن گوید: «و این کار تا اواخر خلافت عمر ادامه داشت».

و در «بداية المجتهد» گوید: «این کار تا نیمه خلافت عمر ادامه داشت، سپس مردم را از انجام آن بازداشت»<sup>۵</sup>.

۱ - مسند طیالسی، حدیث ۱۶۳۷.

۲ - مسند احمد، جلد ۳ ص ۲۲. مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴.

۳ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۵۸.

۴ - صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۱۰۲۳ حدیث ۱۴۰۵. شرح نووی، جلد ۹ ص ۱۸۳. مسند احمد، جلد ۳ ص ۳۸۰ و رجال احمد، رجال الصحیحین. ابوداود در باب الصداق: گوید: در عهد رسول خدا (ص) و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، ازدواج موقت می کردیم سپس عمر از آن نهی کرد. و نیز رجوع کنید: عمدة القاری، جلد ۸ ص ۳۱۰.

۵ - بداية المجتهد، ابن رشد، جلد ۲ ص ۶۳.

## ۵- علت جلوگیری عمر از ازدواج موقت:

در صحیح مسلم، مصنف عبدالرزاق، مسند احمد، سنن بیهقی و غیر آنها از جابر بن عبدالله روایت کنند که گفت: «همه دوران رسول خدا (ص) و ابوبکر، مقداری آرد و خرما مهریه می دادیم و ازدواج موقت می کردیم تا آنکه عمر به خاطر کاری که «عمرو بن حریث» انجام داده بود، آن را ممنوع کرد».<sup>۱</sup>

در عبارت مصنف عبدالرزق از «عطاء» از «جابر» گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر «ازدواج موقت» می کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، «عمرو بن حریث» با زنی ازدواج موقت کرد - راوی گوید: جابر نامش را برد و من فراموش کردم - آن زن باردار شد و خبرش به عمر رسید. او را خواست و پرسید آیا درست است؟ گفت: آری. عمر گفت: چه کسی شاهد بوده؟ - عطا گوید: نمی دانم آن زن گفت: مادرم یا ولی اش را نام برد - عمر که می ترسید فریبی در کار باشد، گفت: چرا غیر آنها نبودند».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری است که جابر گوید: «عمرو بن حریث از کوفه به مدینه آمد و با کنیزی «ازدواج موقت» کرد. کنیز را که آبستن شده بود نزد عمر آوردند، داستان را از او پرسید، جواب داد: عمرو بن حریث با من «ازدواج موقت» کرده است. عمر از عمرو بن حریث نیز پرسید و او آشکارا تأیید کرد، عمر گفت: چرا غیر آن را انتخاب نکردی؟ - و این در هنگامی بود که عمر از ازدواج موقت

۱ - صحیح مسلم، نکاح المتعه، ص ۱۰۲۳، حدیث ۱۴۰۵. شرح نووی، جلد ۹ ص ۱۸۳. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۳۷، باب ما یجوزان یکون مهرا. مسند احمد، جلد ۳ ص ۳۰۴ که در عبارت آن گوید: تا آنکه عمر اخیراً ما را از آن نهی کرد. صاحب تهذیب التهذیب نیز فشرده آن را در شرح حال موسی بن مسلم، جلد ۱۰ ص ۳۷۱، آورده است. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۶. زاد المعاد، ابن قیم، جلد ۱ ص ۲۰۵. کنز العمال، جلد ۸ ص ۲۹۳.

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶ و ۴۹۷، باب المتعه.

نهی کرده بود.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از «محمد بن اسود بن خلف» گوید: عمرو بن حوشب با دوشیزه‌ای از قبیله بنی عامر بن لوی «ازدواج موقت» کرده و آن دختر باردار شد و داستان به گوش عمر رسید. عمر از وی توضیح خواست او گفت: عمرو بن حوشب او را متعه [ازدواج موقت] کرده است. داستان را از عمرو پرسید و او تأیید کرد. عمر گفت: چه کسی را گواه گرفتی؟ - راوی گوید: نمی‌دانم گفت: مادرش یا خواهرش یا برادر و مادرش را - عمر برخاست و بر منبر شد و گفت: چه می‌شود مردانی را که «ازدواج موقت» می‌کنند و بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند... راوی گوید: این سخن عمر را کسی برای من نقل کرد که خودش پای منبر او بوده و با گوش خود شنیده. گوید: مردم نیز از او پذیرفتند.<sup>۲</sup>

در کنز العمال از «امّ عبدالله» دخت ابی خثیمه روایت کند که: «مردی از شام آمد و در منزل او مسکن گزید و گفت: بی همسری مرا در تنگنا گذارده، زنی برایم بیاب تا با او «ازدواج موقت» نمایم. گوید: او را به خواستگاری زنی راهنمایی کردم، مهریه تعیین کردند و افراد عادل بر آن گواه گرفتند. پس از آن تا آنجا که خدا خواست با آن زن زندگی کردند سپس - از مدینه - بیرون رفت. خبر آن به گوش عمر بن خطاب رسید، مرا خواست و پرسید: آیا آن چه می‌گویند درست است؟ گفتم: آری. گفت: هرگاه آن مرد بازگشت مرا خبر کن. هنگامی که آمد عمر را آگاه کردم. در پی او فرستاد و گفت: چه چیز بر این کار وادارت

۱ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۶ که در عبارت آن گوید: داستان را از او پرسید و عمرو صریحاً به آن اعتراف کرد...

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰ و ۵۰۱. مؤلف گوید: به نظر من «عمرو بن حوشب» اشتباه است و درست آن «عمرو بن حریت» است، چنانکه بخشی از کلام عمر بعد از جمله: «بر آن گواه عادل نمی‌گیرند» نیز حذف شده است.

کرد؟ گفت: من این کار را با رسول خدا (ص) هم که بودم انجام دادم و آن حضرت تا زنده بودند ما را از آن نهی نکردند. سپس در دوران ابی بکر نیز ادامه داشت و او نیز تا زنده بود ما را از آن منع نکرد. سپس در زمان شما نیز نهی آن برای ما بیان نشده است. عمر گفت: آگاه باشید! قسم به آن که جانم به دست اوست، اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، تو را سنگسار می کردم. از هم جدا شوید تا «نکاح» و ازدواج از «سفاح» و زنا شناخته شود.<sup>۱</sup>

در مصنف عبدالرزاق از «عروه» روایت کند که: «ربیعۀ بن امیۀ بن خلف با یکی از زنان غیر عرب مدینه ازدواج [موقت] کرد و دو تن از زنان را که یکی «خوله بنت حکیم» بود بر آن گواه گرفت - خوله زنی صالحه بود - چیزی نگذشت که آن غیر عرب آبستن شد. خوله داستان را به عمر بن خطاب گزارش کرد. عمر برخاست و در حالی که از شدت خشم گوشه ردایش را می کشید بر منبر شد و گفت: «به من خبر رسیده که «ربیعۀ بن امیۀ» با زنی غیر عرب از زنان مدینه ازدواج کرده و دو زن را بر آن گواه گرفته است، من اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، اکنون سنگسار می کردم».<sup>۲</sup>

مالک در «موطأ» و بیهقی در «سنن» روایت کنند که: «خوله بنت حکیم بر عمر بن خطاب وارد شد و گفت: «ربیعۀ بن امیۀ» با زنی «ازدواج موقت» کرده و وی باردار شده است. عمر در حالی که ردای خود را می کشید، بیرون آمد و گفت: «این متعۀ [= ازدواج موقت] را اگر پیش از این نهی کرده بودم اکنون سنگسار می کردم».<sup>۳</sup>

۱ - کنز العمال، جلد ۸ ص ۲۹۴، چاپ دائرة المعارف حیدر آباد دکن ۱۳۱۲ هـ.

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۳. مسند شافعی، ص ۱۳۲. اصابه، شرح حال ربیعۀ بن امیۀ، جلد ۱ ص ۵۱۴.

۳ - موطأ مالک، ص ۵۴۲ حدیث ۴۲، باب نکاح المتعۀ. سنن بیهقی جلد ۷ ص ۲۰۶ که در عبارت آن گوید: او را سنگسار می کردم. کتاب الامم، شافعی، جلد ۷ ص ۲۱۹. تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۱.

در اصابه گوید: «سلمة بن امیه» با «سلمی» کنیز حکیم بن امیه ابن اوقس اسلمی «ازدواج موقت» کرد. سلمی از او بچه دار شد و وی فرزندش را حاشا کرد. موضوع به عمر رسید و او «ازدواج موقت» را ممنوع کرد.<sup>۱</sup>

عبدالرزاق در مصنف از ابن عباس روایت کند که گفت: «امیرالمؤمنین [= عمر] را کسی جز «امّ اراکه» بر نهی از «متعّه» نکشاند. او در حال بارداری بیرون شد و عمر سبب پرسید، وی گفت: «سلمة بن امیه بن خلف» با من «ازدواج موقت» کرده است...»<sup>۲</sup>

ابن ابی شیبّه در مصنف از علاء بن مسیب از پدرش گوید: عمر گفت: «اگر مردی را پیش من آرند که با زنی «ازدواج موقت» کرده باشد، اگر محصن [= همسر دار] باشد او را سنگسار می‌کنم و اگر عذب باشد تازیانه‌اش می‌زنم».<sup>۳</sup>

\* \* \*

در روایات گذشته چنین یافتیم که صحابه رسول خدا (ص) می‌گفتند: آیه «فما استمتعتم به منهن» درباره «ازدواج موقت» نازل گردیده و رسول خدا (ص) به انجام آن دستور فرموده، و آنان با مهریه تعیین شده از آرد و خرما یا جامه و لباس، در زمان پیامبر (ص) زنان را به «عقد موقت» خویش می‌خواندند، و این حکم در زمان ابوبکر و نیمی از خلافت عمر همچنان جریان داشته، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمرو بن حریث» آن را ممنوع کرده است. و نیز، دانستیم که «نکاح متعه» در دوره عمر، پیش از نهی او، آشکارا انجام می‌شده است. و دور نیست که تحریم او تدریجی و مرحله‌ای بوده باشد: ابتدا در امر شاهدان عقد سخت‌گیری کرده و دستور داده تا عدول مؤمنین را گواه بگیرند - چنانکه از

۱ - اصابه، جلد ۴ ص ۳۲۴ و جلد ۲ ص ۶۱ در شرح حال سلمی.

۲ - المصنف، عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۴۹.

۳ - المصنف، ابن ابی شیبّه، جلد ۴ ص ۲۹۳.

برخی روایات گذشته استشمام می‌شد - سپس نهی نهائی و قاطع خود را بیان داشته و گفته است: «اگر پیش از این ممنوع کرده بودم، اکنون سنگسار می‌کردم». و پس از این وقایع، نکاح متعۀ [= ازدواج موقت] در جامعه اسلامی ممنوع و حرام شد، و خلیفه عمر نیز، تا پایان دوران خود بر آن اصرار ورزید و نصیحت و خیرخواهی ناصحان در وی اثر نبخشید.

طبری در «سیرهٔ عمر» از عمران بن سواده روایت کند که وی از خلیفه اجازه خواست و بر او وارد شد و گفت: به قصد نصیحت آمده‌ام!

عمر گفت: درود صبح و شام بر توی ناصح!

او گفت: امت در چهار چیز بر تو ایراد می‌گیرند.

گوید: عمر سر تازیانه‌اش را بر زیر چانه و دنباله‌اش را بر روی ران خود نهاد و سپس گفت: بیاور!

عمران گفت: می‌گویند: تو عمره را در ماههای حج حرام کرده‌ای، در حالی که رسول خدا (ص) این کار را نکرده، و ابوبکر (رض) نیز، و آن حلال است. عمر گفت: آن حلال است. ولی اگر آنان در ماههای حج عمره بگزارند، چنین پندارند که از حجّشان کفایت کند و تخم بی جوجه گردد - یعنی مکه از عمره گزاران در بقیه سال خالی بماند - و حج آنها خلوت گردد، در حالی که حج نوری از انوار الهی است. پس کار من صواب بوده است.

عمران گفت: می‌گویند: تو «متعۀ نساء» [= ازدواج موقت] را حرام کرده‌ای، در حالی که آن اجازه و رخصتی خدائی بود. با مهریه مناسبی متعۀ می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم.

عمر گفت: رسول خدا (ص) آن را در زمان ضرورت حلال فرمود. پس از آن، مردم در رفاه شدند و اکنون کسی از مسلمانان را نمی‌شناسم که به آن عمل کرده یا به سوی آن بازگردد. الآن نیز هر که خواهد با مهریه مناسب ازدواج کند و پس



از سه روز با طلاق جدا شود. پس کار درستی کرده‌ام...<sup>۱</sup>

\*\*\*

مؤلف گوید: توجیه و عذر خلیفه عمر در تحریم «متععه حج» به اینکه: «اگر مسلمانان در ماههای حج عمره بگزارند چنین پندارند که حجشان کفایت کند» این توجیه با نهی او از جمع میان حج و عمره راست نیاید. علت واقعی و حقیقت مطلب عذری است که در روایت دیگری آمده و گفته است: «مردم مکه نه پستان شیرده دارند و نه زراعت [مفید]، بهار آنان تنها از میهمانان این خانه است، بنابراین باید دوبار به سوی آن بیایند: یک بار برای حج مفرد و دیگر بار برای عمره مفرده، تا قریش که اصل و ریشه مهاجرین اند، از آن بهره‌ور گردند!».

اما توجیه و عذر خلیفه درباره «نکاح متعه» به اینکه، «زمان رسول خدا (ص) زمان ضرورت بود و اکنون چنین نیست» این توجیه نیز غیر مقبول است، چون بیشتر روایاتی که بر وقوع «متععه» در عصر رسول خدا (ص) صراحت دارد، ناظر بر آن است که نزول حکم آن در جنگ‌ها و حال سفر بوده، و از این جهت هیچ تفاوتی بین عصر پیامبر (ص) و عصر عمر تا دوران ما و دوره‌های آینده وجود ندارد.

زیرا، انسان از روزی که بر روی کره زمین پدیدار شده، همیشه نیازمند سفر بوده و روزها و ماهها و گاهی سالها از خانواده و اهل خویش دور می‌ماند. حال اگر مردی به سفر برود و سفرش طولانی باشد، با گزینه جنسی‌اش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند آن را از خود جدا کرده و در محل بر جای گذارد تا پس از بازگشت به کارش گیرد، یا آنکه گزینه جنسی با اوست و در سفر و حضر از وی جدا نگردد؟ حال که این گزینه با اوست آیا می‌تواند آن را انکار کرده و عصمت ورزد؟ و تازه اگر افراد نادری از ابنای بشر توان عفت ورزیدن داشته

باشند، آیا همه انسانها می‌توانند چنین باشند؟ یا آنکه بیشتر آنان غریزه خود را سرکوب می‌کنند؟ چنین گروه انبوهی از نسل بشر اگر در جامعه‌ای قرار گیرد که او را از تصرف در غریزه‌اش بازدارد و از او بخواهد با سرشت و فطرت و طبیعتش مخالفت ورزد، چه باید بکند؟ آیا راهی جز خیانت به جامعه برای او باقی می‌ماند؟

آیا اسلام که برای همه مشکلات انسان راه حل مناسب ارائه کرده، این مشکل را بی جواب گذارده است؟! نه، بلکه برای این مشکل نیز «ازدواج موقت» را تشریع فرموده است. و همان گونه که امام علی (ع) فرمود: «اگر منع عمر نبود هیچ کس جز شقی زنا نمی‌کرد». اما جوامع غیر اسلامی راه حل را در جواز زنا دیده و آن را در همه جا آزاد گذارده‌اند.

آنچه بیان شد تنها مشکل مسافران دور از وطن نیست. افراد بشر در وطن هم، در بسیاری اوقات از ازدواج دائم معذورند، و در این مشکل، زن و مرد برابرند. حال، انسانی که سالهای طولانی نمی‌تواند ازدواج دائم داشته باشد، اگر به «ازدواج موقت» پناه نبرد چه باید بکند؟ به ویژه که قرآن کریم به مردان مسلمان می‌فرماید: «و لا تواعدوهن سرا»؛ با آنها قرار پنهانی نگذارید. و به زنان مسلمان می‌فرماید: «و لا متخذات اخدان»؛ نباید دوست پنهان بگیرند؟!

اما آنچه خلیفه عمر در توجیه تحریم خود بیان کرده که: «ازدواج موقت را به ازدواج دائم تبدیل کند و پس از سه روز طلاق گوید»، نتیجه این کار دو حالت دارد: اول آنکه این تصمیم با علم و اطلاع قبلی زن و شوهر بوده و هر دو بر آن توافق کرده‌اند، که این همان «ازدواج موقت» یا نکاح متعه است.

دوم آن که شوهر چنین قصدی داشته و آن را از زن پنهان می‌دارد که این کار، فریب دادن زن و اهانت به اوست. چه آنکه آنها بر ازدواج دائم توافق کرده‌اند و مرد نیت درونی‌اش [= طلاق بعد از سه روز] را پنهان داشته است. حال، پس از

وقوع چنین ازدواج‌های به ظاهر دائم سه روزه، جایی برای اعتماد زنان و سرپرستان آنها به «ازدواج دائم» باقی خواهد ماند؟! و در پایان می‌گوییم: از گفت و گوی انجام شده میان عمران با خلیفه عمر و دیگر روایاتی که از گفت و گواهای عمر در این باره رسیده دقیقاً آشکار می‌گردد که: همه آن روایاتی که در تحریم «ازدواج موقت» از رسول خدا (ص) روایت شده و به کتابهای اصلی حدیث و تفسیر راه یافته، روایاتی جعلی و ساختگی است که بعد از عصر عمر ساخته شده است، زیرا، اگر یکی از صحابه رسول خدا (ص) در زمان خلافت عمر روایتی از آن حضرت در دست داشت که سیاست خلیفه را درباره «متعّه حج» و «متعّه نساء» تأیید کند، یقیناً آن را ابراز می‌داشت. چه، با آن همه تأکید و تهدید آشکار خلیفه در تحریم و عقوبت بر انجام متعّه، نیازی به کتمان آن از خلیفه نمی‌دید. خود خلیفه نیز، اگر در طول این مدت بر چیزی که سیاستش را تأیید کند دست می‌یافت، به آن استشهاد می‌کرد و نیازمند این همه شدت عمل و فشار بر مسلمانان نمی‌شد.

بدین‌گونه، دوران عمر، پس از آنکه او مخالفان سیاست خود را منکوب و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرد و حتی راویان حدیث پیامبر (ص) را از نقل روایت بازداشته بود، به پایان رسید!

این سیاست تا شش سال اول دوران خلافت عثمان نیز ادامه یافت، و حکم خلیفه در تحریم متعّه به تدریج در جامعه اسلامی منتشر گردید و بعد از آن، نسل تازه‌ای پدید آمد که از اسلام چیزی نمی‌دانست جز آنچه سیاست خلافت اجازه نشر و بیان آن را می‌داد!

## ۶- ازدواج موقت پس از عمر

در نیمه دوم خلافت عثمان نیروهای حاکمه خلافت انشعاب کردند و رودرروی هم قرار گرفتند: عایشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و پیروانشان در

یک صف، و مروان و فرزندان بنی العاص و سایر بنی امیه و پیروان آنها در صف دیگر، این درگیری باعث شد تا میدان عمل برای مسلمانان بازگردد و آزادی‌های نسبی مجال بروز یابد و بخشی از احادیث ممنوعه منتشر شود، و مسلمانان را به معارضه با خلفا بکشاند، و نسل جدید، از مسلمانان قدیم، چیزهایی را بشنود که نمی‌توانست شنید، و اموری را ببیند که هرگز ندیده بود. برخی از مخالفت‌ها درباره «متعۀ نساء» [= ازدواج موقت] چنین است:

در مصنف عبدالرزاق از ابن جریح از عطاء روایت کند که گفت: «اولین کسی که نام «متعۀ» [= ازدواج موقت] را از او شنیدم «صفوان بن یعلی» بود. گوید: او مرا خبر داد که معاویه در طائف زنی را به «عقد موقت» خود درآورد و من کار او را ناپسند شمردم. نزد ابن عباس رفتیم و برخی از ما داستان را برای او بازگو کرد. پاسخ شنید: آری [ازدواج موقت] رواست. راوی گوید: دل من آرام نگرفت تا آنکه جابر بن عبدالله وارد شد، به منزل او رفتیم. مردم از او سؤالاتی کردند و سخن را به «متعۀ» کشاندند، جابر گفت: آری، ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر «متعۀ» [= ازدواج موقت] می‌کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، «عمرو بن حریث» زنی را به «عقد موقت» گرفت و...»<sup>۱</sup>

و نیز، در مصنف عبدالرزاق است که: «معاویه بن ابی سفیان هنگام ورود به «طائف» زنی به نام «معانۀ» را به «عقد موقت» خود درآورد. جابر گوید: من «معانۀ» را در زمان خلافت معاویه دیده‌ام، او زنده بود و معاویه هر سال برای او هدیه‌ای می‌فرستاد تا از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

و نیز، در همان کتاب از «عبدالله بن خثیم» روایت کند که گفت: «در شهر مکه، زنی عراقی و عابده با پسرش به نام «ابو امیۀ» سکونت داشت و «سعید بن جبیر» به

۱ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶ و ۴۹۷، باب المتعۀ.

۲ - همان.

منزل او رفت و آمد می کرد. گوید: به سعید گفتم: خیلی نزد این زن می روی؟! سعید گفت: من او را با «نکاح متعه» به عقد خود در آوردم. گوید: سعید به او گفته است: «ازدواج موقت» از نوشیدن آب رواتر است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

باری، از همان دوران سخن گفتن از حلیت «ازدواج موقت» و فتوای به آن، آغاز گردید. در مصنف عبدالرزاق گوید: «علی (ع) در کوفه گفت: «اگر نبود رأی پیشین عمر بن خطاب، فرمان می دادم تا «ازدواج موقت» دایر گردد پس از آن هیچ کس زنا نمی کرد جز شقی و بدبخت!»<sup>۲</sup>

در تفسیر طبری، نیشابوری، فخر رازی، ابی حیان و سیوطی روایت کنند که امام (ع) فرموده: «اگر عمر «ازدواج موقت» را ممنوع نکرده بود، هیچ کس زنا نمی کرد مگر شقی و بدبخت».<sup>۳</sup>

در تفسیر قرطبی روایت کند که ابن عباس گفت: «ازدواج موقت» هدیه ای الهی بود که خداوند بر بندگانش بخشود [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر عمر از آن نهی نکرده بود، هیچ کس جز شقی نگون بخت زنا نمی کرد».<sup>۴</sup>

در مصنف عبدالرزاق، احکام القرآن جصاص، بدایة المجتهد ابن رشد، در المنثور سیوطی و ماده «شقی» از «نهاية اللغة» ابن اثیر، «لسان العرب» ابن منظور، «تاج العروس» زبیدی و غیر آنها روایت کنند که: «عطا گوید: شنیدم که ابن عباس می گفت: خدا عمر را ببخشاید، «متعه» چیزی نیست جز رحمت الهی که خداوند

۱ - همان مرجعه، ص ۴۹۹.

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰.

۳ - تفسیر طبری، جلد ۵ ص ۱۷، تفسیر نیشابوری، جلد ۵ ص ۱۷، تفسیر فخر رازی، جلد ۳ ص ۲۰۰، تفسیر ابی حیان، جلد ۳ ص ۲۱۸، تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۴۰.

۴ - تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۰.

بر محمد (ص) ارزانی داشت [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر نهی او نبود، هیچ کس جز نگون بختان شقی نیازمند زنا نمی شد.<sup>۱</sup>

در عبارت «مُصَنَّف» عبدالرزاق به جای «رحمت» لفظ «رخصت» و آمده است. عطا گوید: به خدا سوگند گویا سخن او را می شنوم که می گفت: «الّا شقی» مگر نگون بخت!

و عبارت «بداية المجتهد» چنین است: «و لو لا نهی عمر عنها ما اضطرّ الى الزّنا الّا شقی» و اگر عمر آن را ممنوع نکرده بود، هیچ کس جز نگون بخت ناچار از زنا نمی شد.

#### ۷- آنان که بعد از عمر بر حلیّت «متعّه» پای فشردند:

«ابن حزم» در «مَحَلّی» گوید: «پس از رسول خدا (ص) جماعتی از پیشینیان صحابه (رض) بر حلیّت آن باقی ماندند که عبارتند از: اسماء دخت ابی بکر، جابر بن عبدالله، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، ابو سعید خدری و سلمه و معبد پسران امیّه بن خلف، و جابر بن عبدالله [حلیّت] آن را در دوره رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر تا اواخر دوره عمر، از همه صحابه روایت کرده است».

گوید: «و عمر بن خطاب تنها در صورتی آن را مردود می کند که دو نفر عادل بر آن گواه نباشند، و با شهادت دو عادل، آن را روا می داند. و از تابعین هم: طاوس، عطاء، سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه - اعزّها الله - بر حلیّت آن پای

۱- احکام القرآن، جصاص، جلد ۲ ص ۱۴۷. تفسیر سیوطی در تفسیر آیه، جلد ۲ ص ۱۴۱. بداية المجتهد، جلد ۲ ص ۶۳. نهاية اللغة، جلد ۲ ص ۲۲۹. لسان العرب، جلد ۱۴ ص ۶۶. تاج العروس، جلد ۱۰ ص ۲۰۰. الفائق، زمخشری، جلد ۱ ص ۳۳۱. و نیز، رجوع کنید: تفسیر طبری، ثعلبی، رازی، ابی حیان نیشابوری و کنز العمال.

فشرده‌اند».<sup>۱</sup>

قرطبی در تفسیرش روایت کند که: «نکاح متعه [= ازدواج موقت] را تنها «عمران بن حصین»، برخی از صحابه و گروهی از اهل البیت (ع) جایز می‌دانند. و گوید: ابو عمر گوید: اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس حلال می‌دانند».<sup>۲</sup>

ابن قدامه در مغنی گوید: «از ابن عباس روایت شده که او «متعه» را جایز شمرده است. بیشتر «صحابه» و عطا و طاوس بر این عقیده بوده‌اند. ابن جریج بر آن فتوی داده و حلیت آن از قول ابوسعید خدری و جابر روایت شده و شیعه به سوی آن رفته است. زیرا، مسلم شده که رسول خدا (ص) آن را اجازه فرموده است».<sup>۳</sup>

#### ۸- پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت

یکی از طرفداران حرمت «ازدواج موقت» عبدالله بن زبیر است. «ابن ابی شیبه» در «مصنّف» خود از «ابن ابی ذئب» روایت کند که گفت: «شنیدم ابن زبیر خطبه می‌خواند و می‌گفت: «الا و انّ المتعة هی الزّنا» یعنی: «آگاه باشید که «متعه» همان «زنا» است».<sup>۴</sup>

دیگری: «ابن صفوان» است که حدیث او خواهد آمد.

دیگری: «عبدالله بن عمر» در یکی از دو دیدگاه خویش است. چنانکه شرح آن بیاید.

۱ - المحلّی، ابن حزم، جلد ۹ ص ۵۱۹ و ۵۲۰، مسأله ۱۸۵۴. نووی در شرح بر صحیح مسلم، رأی ابن مسعود را در جلد ۱۱ ص ۱۸۶، آورده است.

۲ - تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۳.

۳ - المغنی، ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۱.

۴ - مصنّف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۳، فی نکاح المتعة و حرمتها.

و نیز، در این باره میان پیروان عمر و مخالفان او مناقشات و درگیری هایی اتفاق افتاده که برخی از آنها را می آوریم:

## ۹- اختلاف میان موافقان و مخالفان

درباره «حلیّت» ازدواج موقت، بین ابن عباس و گروهی از مخالفان مانند ابن زبیر، مشاجرات و بحث هایی به شرح زیر در گرفته است:

مسلم در صحیح و بیهقی در سنن خود از «عروبة بن زبیر» روایت کنند که: «عبدالله بن زبیر در مکه به پا خاست و گفت: مردمانی که خدا دلهای آنان را همانند چشمانشان کور کرده است، به «ازدواج موقت» فتوا می دهند! - عبدالله کنایه به ابن عباس داشت که چشمانش را از دست داده بود - ابن عباس در پاسخ گفت: تو موجودی جلف و سبکسری! به جانم سوگند که متعه در زمان امام المتقین - مقصودش رسول خدا (ص) است - حلال بود. ابن زبیر گفت: خودت تجربه کن که به خدا سوگند اگر چنین کنی - متعه نمایی - تو را با سنگ های خودت سنگسار می کنم».

ابن شهاب گوید: «خالد بن مهاجرین سیف» مرا خبر داد و گفت: «من در نزد مردی نشسته بودم که شخصی پیش وی آمد و حکم «متعّه» را پرسید. او دستور به انجام آن داد. «ابو عمره انصاری» به وی گفت: آهسته تر! او گفت: برای چه؟ به خدا سوگند من در دوران امام المتقین آن را انجام داده ام»<sup>۱</sup>.

از سعید بن جبیر روایت کنند که گفت: «شنیدم عبدالله بن زبیر خطبه می خواند و بر ابن عباس درباره فتوایش در حلیّت «متعّه» اعتراض می کرد و او را سرزنش می نمود. ابن عباس گفت: اگر راست می گوید از مادرش پرسد. عبدالله از مادرش

۱ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۶ حدیث ۲۷، باب نکاح المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵. احتجاج

ابی عمره انصاری در مصنف عبدالرزاق جلد ۷ ص ۵۰۲ می باشد.



پرسید و پاسخ شنید: ابن عباس درست می‌گوید، آری این چنین بود. ابن عباس گفت: اگر بخواهم، مردانی از قریش را که از طریق آن [= ازدواج موقت] به دنیا آمده‌اند، نام می‌برم.<sup>۱</sup>

بدیهی است که این گفت‌وگوها باید در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در مکه واقع شده باشد، در آن دوران که نماز جمعه و جماعت در بیت الله الحرام برگزار می‌شد. و گمان قوی آن است که این گفت و شنودها در اوان خطبه نماز جمعه و در حضور بسیاری از مسلمانان بوده است. زیرا، به نظر ما ابن عباس خود را برتر از آن می‌دانست که در سخنرانی ابن زبیر حضور یابد مگر در نماز جمعه که به حضور در آن ملزم و مجبور بودند.

و نیز، کاملاً آشکار است که ابن زبیر و هیئت حاکمه او، یعنی هیئت حاکمه خلافت، هیچ گونه مستندی از قول و فعل و تقریر رسول خدا (ص) در نهی از «متعّه» در دست نداشتند. چه، اگر داشتند در برابر ابن عباس و برهان محکم او که می‌گفت: «متعّه در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌شده است» به آن استناد می‌کردند.

ولی بر خلاف هیئت حاکمه خلافت که در تحریم «متعّه حج و متعّه نساء» - تا به امروز هم - بر منطق زور تکیه کرده و می‌کنند، معتقدان به حلیت همیشه و هرگاه فرصت یافته‌اند با استناد به سنت رسول خدا (ص) با آنها مقابله کرده و دلایل خود را بیان داشته‌اند.

در صحیح مسلم و مسند احمد و طیالسی و سنن بیهقی و غیر آنها از ابی نصره روایت کنند که گفت: «نزد جابر بن عبدالله بودم که شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر درباره «متعّه حج و متعّه نساء» اختلاف کرده‌اند. جابر گفت: ما آن را در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌دادیم سپس عمر ما را از آن

۱- شرح معانی الآثار طحاوی، باب نکاح المتعّه...

بازداشت و ما دیگر انجام ندادیم»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری گوید: «به جابر گفتم: ابن زبیر «ازدواج موقت» را ممنوع و ابن عباس به آن دستور می دهد. جابر گفت: حدیث بر دست من می چرخد: ما در زمان رسول خدا (ص) متعه [= ازدواج موقت] می کردیم. دوران عمر بن خطاب که شد، خطبه خواند و گفت: خدای عز و جل برای پیامبرش هر چه خواست حلال فرمود، و قرآن در جایگاههای خود فرود آمد. اکنون «حج» خودتان را از «عمره» تان جدا کنید، و از نکاح با این زنان دست بکشید که اگر مردی را نزد من آورند که «ازدواج موقت» کرده باشد، او را سنگسار خواهم کرد»<sup>۲</sup>.

این روایت در عبارت بیهقی چنین است: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی بکر (رض) «متعه» می کردیم. هنگامی که «عمر بن خطاب» به خلافت رسید گفت: رسول خدا (ص) همان رسول الله (ص) و قرآن همان قرآن است. و این دو [که می گویم] دو «متعه» اند که در زمان رسول خدا (ص) برپا بودند و من [اکنون] آنها را ممنوع کرده و بر انجامشان کیفر می دهم: یکی از آنها «متعه نساء» است، اگر مردی را ببایم که زنی را به «عقد موقت» گرفته باشد، او را سنگسار و در سنگها مدفون خواهم کرد. دیگری «متعه حج» است. حج خودتان را از عمره تان جدا کنید که این کار، حج و عمره شما را کامل تر می کند»<sup>۳</sup>.

۱ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۳، حدیث ۱۴۰۵، باب نکاح المتعة. مسند احمد، جلد ۱ ص ۵۲، با اندکی اختلاف در عبارت و جلد ۲ ص ۳۲۵ و ۳۶۳ فشرده سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶. شرح معانی الاخبار، ص ۴۰۱ و کنز العمال، جلد ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۲ - صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵، باب المتعة بالحج. مسند طيالسی ص ۲۴۷، حدیث ۱۷۹۲. احکام القرآن جصاص، جلد ۲ ص ۱۷۸. تفسیر سیوطی، جلد ۱ ص ۲۱۶. کنز العمال، جلد ۸ ص ۲۹۴. تفسیر فخر رازی، جلد ۳ ص ۲۶.

۳ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶.

## ۱۰ - اختلاف میان ابن عباس و دیگران

در مصنف عبدالرزاق گوید: «[ابن] صفوان گفت: این ابن عباس فتوای به «زنا» می‌دهد. ابن عباس گفت: من فتوای به زنا نمی‌دهم. آیا [ابن] صفوان «امّ اراکه» را فراموش کرده است؟ به خدا سوگند که فرزند آن زن از «متعّه» [= ازدواج موقت] است. آیا او «زنا» کرده است؟ مردی از بنی جمح با او «ازدواج موقت» کرده است.»<sup>۱</sup>

در روایت دیگری است که «طاوس» گوید: «ابن صفوان گفت: ابن عباس فتوای به زنا می‌دهد! راوی گوید: ابن عباس تعدادی فرزندان «متعّه» را نام برد. گوید: من از آنها که بر شمرده تنها «معبدبن امیه» را به یاد می‌آوردم.»<sup>۲</sup>

معبدبن سلمه بن امیه کیست؟

در یکی از روایات دیدیم که ابن عباس گفت: «امیرالمؤمنین عمر را کسی جز «امّ اراکه» به این عکس العمل وادار نکرد. او در خال بارداری بیرون آمد و عمر علت پرسید. جواب داد: «سلمه بن امیه بن خلف» وی را به «عقد موقت» خویش درآورده است. بدین خاطر، هنگامی که «ابن صفوان» نظر ابن عباس را تخطئه کرد و آن را ناپسند شمرد ابن عباس به او گفت: از عمویت پیرس!<sup>۳</sup>

در «جمهره انساب» ابن حزم گوید: «امیه بن خلف جمعی فرزندان به نام علی، صفوان، ربیع، مسعود و سلمه داشت که «معبدبن سلمه» فرزند این سلمه بن امیه بن خلف است و مادرش «امّ اراکه» بوده، «سلمه» در دوران خلافت عمر یا

۱ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۸، باب المتعّه. مقصود ابن عباس از «مردی از جمح» سلمه بن امیه است. در عبارت متن «صفوان» آمده که صحیح آن «ابن صفوان» است. چنانکه در روایت دوم آمده، زیرا، صفوان قبلاً در مکه درگذشته بود و مناقشات ابن عباس درباره متعّه در دوران عبدالله بن زبیر بوده است.

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۹.

۳ - همان.

ابی بکر او را به «عقد موقت» خویش درآورد و «معبدبن سلمه» نتیجه این «ازدواج موقت» بود.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: «به نظر ما «صفوان بن امیه» پدر همین «ابن صفوان» است و چون صفوان برادر «سلمه بن امیه» می شود، ابن عباس به او گفت: از عمویت بپرس! و نیز گفت: آیا «امّ اراکه» را فراموش کرده؟ به خدا سوگند فرزند او - یعنی معبدبن سلمه پسر عموی ابن صفوان - فرزند «ازدواج موقت» است. آیا او زنا کرده است؟ و چون فرزندان به دنیا آمده از «متعه» را برشمرد، این «معبد» را از آنان دانست.

## ۱۱ - اختلاف عبدالله بن عمر با ابن عباس

روایات رسیده از «عبدالله بن عمر» درباره «ازدواج موقت» مختلف است. برخی از آنها بدین گونه است:

احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالرحمن بن نعیم اعرجی روایت کند که گفت: «نزد ابن عمر بودم که مردی از او درباره «متعه نساء» [= ازدواج موقت] پرسید، عبدالله خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند ما در زمان رسول خدا (ص)، زناکار و بدکار نبودیم...»<sup>۲</sup>

در مصنف عبدالرزاق گوید: «به «ابن عمر» گفته شد: ابن عباس «ازدواج موقت» را اجازه می دهد. او گفت: گمان ندارم ابن عباس چنین بگوید. گفتند: آری

۱ - جمهرة انساب، ابن حزم، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲ - مسند احمد، جلد ۲ ص ۹۵، حدیث ۵۶۹۴ و جلد ۲ ص ۱۰۴، حدیث ۵۸۰۸. مجمع الزوائد، جلد ۷ ص ۳۳۲ و ۳۳۳. و نیز در جلد ۴ ص ۲۶۵، از «ابن عمر» روایت کند که: از او درباره متعه پرسیدند، او گفت: حرام است. گفته شد: ابن عباس آن را بی اشکال می داند. او گفت: به خدا سوگند ابن عباس می داند که رسول خدا در فتح خیبر آن را ممنوع کرد، و ما زناکار نبودیم. صاحب مجمع الزوائد گوید: طبرانی آن را روایت کرده که در طریق آن «منصور بن دینار» ضعیف است. مؤلف گوید: آشکار است که او حدیث «ابن عمر» را تحریف کرده است.

به خدا سوگند چنین می گوید. عبدالله گفت: آگاه باشید! به خدا سوگند او در زمان عمر نمی توانست چنین بگوید، و عمر شدیداً شما را از آن باز می داشت، و من آن را جز «زنا» نمی دانم.<sup>۱</sup>

در «مصنّف» ابن ابی شیبّه و «درالمنثور» سیوطی روایت کنند که: «از عبدالله بن عمر درباره «متعّه نساء» «ازدواج موقت» پرسیدند، گفت: حرام است. به او گفته شد: ابن عباس بر آن فتوا می دهد! گفت: پس چرا در زمان عمر آن را «زمزمه» هم نمی کرد؟<sup>۲</sup>»

در سنن بیهقی پس از عبارت «حرام است» گوید: عمر بن خطاب اگر کسی را به خاطر آن می گرفت او را سنگسار می کرد.<sup>۳</sup>

## ۱۲ - اقدامات بعدی پیروان مکتب خلفا درباره «متعّه»

چنانکه دیدیم منطق مکتب خلفا در تحریم «ازدواج موقت» تا زمان حکومت ابن زبیر، بر محور زور و قدرت بود. پیروان این مکتب از آن پس تغییر موضع دادند و به جعل و تحریف روی آوردند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم: الف - در سنن بیهقی گوید: «ابن عباس فتوای بر «ازدواج موقت» می داد و اهل علم آن را ندیده می انگاشتند و ابن عباس از کوتاه آمدن در این باره سرباز می زد تا آنکه یکی از شعرا درباره فتوای او چنین سرود:

ياصاح هل لك في فتيا ابن عباس هل لك في ناعم خود مبتلة

تكون مثواك حتى مصدر الناس

ای داد! آیا می دانی فتوای ابن عباس چه می کند؟!

۱ - مصنّف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۲.

۲ - مصنّف ابن ابی شیبّه، جلد ۴ ص ۲۹۳. تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۰.

۳ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶.

آیا می‌دانی دوشیزه نازپرورده [ات] رابه کجا می‌برد؟  
 به آنجا که ژرفای منزلت مهمانپذیر مردمان گردد!  
 گوید: «اهل علم پس از شنیدن این اشعار بر شدت بیزاری از «متعه» افزودند و  
 بسیار ناپسندش شمردند».<sup>۱</sup>

در مصنف عبدالرزاق از «زهري» روایت کند که گفت: هنگامی که شاعر این  
 شعر را سرود: «یا صاحب هل لك فی فتيا ابن عباس»، دانشمندان «ازدواج موقت»  
 را زشت‌تر دانستند».<sup>۲</sup>

در این روایت آمده که، ابن عباس هرگز درباره «حلیت» ازدواج موقت کوتاه  
 نیامد، و چشم پوشی علما و شعر را از این کار باز نداشت.

ب - روایت پیشین «سعید بن جبیر» را تحریف کردند و آن را چنین روایت  
 نمودند که او گفته است: «به ابن عباس گفتم: می‌دانی چه کردی و چه فتوایی  
 داده‌ای؟ فتوایت را سواران به دور دست‌ها برده‌اند و شاعران درباره‌اش شعرها  
 سروده‌اند! گفت: چه گفته‌اند؟ گفتم: گفته‌اند:

قد قلت للشيخ لما طال مجلسه

یا صاحب هل لك فی فتيا ابن عباس

هل لك فی رخصة الاطراف آنسة

تكون مثواك حتی مصدر الناس

گفتم به شیخ زاندام کو طول داد مجلس

فتوای ابن عباس! آیا نبا شدت بس؟!

آیا رواست عذرا سرمایه و گذارد

تا ژرفنات گردد مهمانپذیر هرکس؟!

۱ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

۲ - مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۳.

ابن عباس گفت: «اَنَا لله وَاَنَا اليه راجعون» به خدا سوگند من به این فتواندادم و این را قصد نکردم، من از «متعّه» تنها همان مقدار را حلال دانستم که خداوند از «میتّه» و خون و گوشت خوک» حلال فرموده است.<sup>۱</sup>

در مغنی ابن قدامه گوید: «او برخاست و سخن راند و گفت: «متعّه [= ازدواج موقت] همانند: مردار و خون و گوشت خوک است. اما اجازه رسول خدا (ص) [در حلیّت متعّه] نیز، مسلماً نسخ شده است».<sup>۲</sup>

### اشکال این روایت

مخالفان «حلیّت متعّه» در نقل این روایت از قول «سعید بن جبیر» بر هم پیشی گرفتند، و فراموش کردند که «سعید بن جبیر» همان کسی است که در مکه<sup>۳</sup> متعّه [= ازدواج موقت] کرد. و نیز، فراموش کردند که اصحاب ابن عباس، مکّیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس، حلال می‌دانند.<sup>۴</sup> و اگر ابن عباس از فتوای خود بازگشته بود، اصحاب او مانند عطاء و طاوس و دیگران بر آن باقی نمی‌ماندند.<sup>۵</sup>

«هیشمی» در مجمع الزوائد از نادرستی این حدیث پرده برداشته و گوید: «در سند این حدیث «حجاج بن ارطاة» فریبکار است».<sup>۶</sup> و در «تهذیب التهذیب» در شرح حال او گوید: «او از «یحیی بن ابی کنیر و مکحول» - در حالی که چیزی از آنها نشنیده - روایت می‌کند، و حدیث شناسان بدان خاطر مدّلس و فریبکارش

۱ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

۲ - مغنی ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۳.

۳ - مراجعه کنید: مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶.

۴ - مراجعه کنید: تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۳.

۵ - مراجعه کنید: مغنی ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۱.

۶ - مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۵.

می‌دانند؛ چون حدیث بدون زیادت از او یافت نگردد».

ابن مبارک گوید:

«حجاج» فریکاری می‌کرد و برای ما از «عمرو بن شعیب» از «عزرمی» متروک حدیث می‌گفت».

یعقوب بن ابی شیبہ گوید: «احادیث او [= حجاج] واهی و سست و آشفته است».<sup>۱</sup>

ج - «ترمذی» و «بیہقی» از «موسی بن عبیدہ» از «محمد بن کعب» از «ابن عباس» روایت کنند که او گفته است: «متعه» [= ازدواج موقت] در اوایل اسلام بود. بدین گونه: مردی که وارد سرزمین ناشناس می‌شد به مدتی که قصد اقامت داشت با زنی ازدواج می‌کرد و وی کالا و اجناس او را نگهداری و زندگیش را سامان می‌داد، تا آنکه این آیه نازل شد: ﴿الَّا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَمْلُوكَاتِ اِيْمَانِهِمْ﴾: «مگر بر همسران یا کنیزان خویشان».

ابن عباس گفت: هر دامنی جز این دو حرام است».<sup>۲</sup>

### اشکال این حدیث

در سند این حدیث «موسی بن عبیدہ» است که در «تہذیب التہذیب» درباره او گوید: «احمد گوید: حدیث او منکر و ناشناخته است. به نظر من روایت او جایز نیست. احادیث ناپسندی را روایت می‌کند».<sup>۳</sup>

مولف گوید: در متن این حدیث آمده است: ازدواج موقت در اوایل اسلام بود، تا آنکه این آیه نازل شد: ﴿الَّا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ...﴾ و هر دامنی جز این دو

۱ - تہذیب التہذیب، جلد ۲ ص ۱۹۶ - ۱۹۸.

۲ - ترمذی، جلد ۵ ص ۵۰، باب نکاح المتعة. سنن بیہقی، جلد ۷ ص ۲۰۶.

۳ - تہذیب التہذیب، جلد ۱۰ ص ۳۵۶ - ۳۶۰.



دامن حرام است.

و من نمی توانم فهمید؛ اگر این سخن ابن عباس است، پس چرا بعد از نیم قرن که از نزول این آیه گذشته بود، با عبدالله بن زبیر به مخاصمه و مخالفت برمی خیزد و بر حلیت «ازدواج موقت» پای می فشارد؟! بعلاوه، مگر نکاح متعه «ازدواج موقت» از مصادیق «ازدواج» نیست؟ و نیز، اگر این روایت صحیح باشد و ابن عباس فتوای خود را پس از نزول این آیه - در زمان رسول خدا - رها کرده باشد پس چه وقت امام علی (ع) به او - که درباره «متعه» نرمش نشان می داد - فرمود: «تو مرد خودخواهی هستی؟!». <sup>۱</sup>

د - از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که گفت: «همراه با زنانی که با آنها «ازدواج موقت» کرده بودیم، بیرون آمدیم که رسول خدا (ص) فرمود: «اینها تا روز قیامت حرام اند». پس از این، آنها با ما وداع کردند، و بدین خاطر، آنها را محل جدائی نامیدند. در حالی که پیش از آن محل پیوند بود». <sup>۲</sup>

### اشکال این حدیث

«هتیمی» گوید: «این روایت را طبرانی در «اوسط» آورده و در سند آن، «صدقه» [بن عبدالله] است که احمد بن حنبل درباره او گوید: هیچ ارزشی ندارد. احادیث او منکر و ناشناخته است. و مسلم [صاحب صحیح] درباره او گوید: حدیث او منکر است». <sup>۳</sup>

مؤلف گوید: در متن حدیث آمده است که جابر از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: «اینها تا روز قیامت حرام اند». در حالی که در احادیث

۱ - این روایت را به زودی در باب احادیث صحیح می آوریم.

۲ - مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۳۴.

۳ - قول احمد و مسلم را از شرح حال «صدقه» در «تهذیب التهذیب» جلد ۳ ص ۴۱۶، آوردیم.

صحیح و متواتر از جابر روایت کنند که او گفته است: ما در زمان پیامبر (ص) و ابی بکر و عمر، «ازدواج موقت» کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمرو بن حریث» ما را از آن بازداشت.

هـ - «بیهقی» در سنن و «هیشمی» در مجمع الزوائد از ابی هریره روایت کنند که گفته است: «با رسول خدا (ص) به سوی غزوه تبوک بیرون شدیم و در «ثنية الوداع» فرود آمدیم. پیامبر (ص) زنانی را دید که گریه می کردند. فرمود: «برای چه می گریزند؟» گفته شد: اینها زنانی اند که شوهرانشان آنها را «متعه» [= ازدواج موقت] کرده و سپس از آنها جدا شده اند. رسول خدا فرمود: «حرّم او هدم المتعة النکاح والطلاق والعدّة والميراث» یعنی: «متعه، ازدواج و طلاق و عدّه و میراث را حرام - یا نابود - کرده است».

این روایت در «مجمع الزوائد» چنین است که: «رسول خدا (ص) چراغهایی دید و زنانی را که می گریستند»<sup>۱</sup>.

### اشکال این حدیث

در سند این حدیث، «مؤمل بن اسماعیل، ابو عبد الرحمن عدوی» است که در سال ۲۰۵ یا ۲۰۶ وفات کرده و در «تهذیب التهذیب» گوید: «بخاری گوید: حدیث او منکر و ناشناخته است».

و دیگری گفته است: «کتابهایش را دفن کرد و بعد [بدون نوشته] روایت می کرد و بدین خاطر، خطا و اشتباه او بسیار است، به اندازه ای که گاهی، توقف در برابر حدیث او بر اهل علم واجب است. زیرا او روایات منکر و ناشناخته را از قول شیوخ ثقه و مورد اعتماد نقل می کند، [= به آنان می بندد] و این بسیار بدتر است. چه، اگر این روایات منکر و ناشناخته از قول راویان ضعیف بود، برای آن

عذری می‌تراشیدیم».<sup>۱</sup>

مولف گوید: «در متن حدیث آمده بود که: «آنان در «ثنیّة الوداع» فرود آمدند» و ثنیّة الوداع چنانکه در «معجم البلدان» آمده، سنگلاخی است مشرف بر مدینه که هر که به سوی مدینه می‌رود از آن می‌گذرد. و گوید: صحیح آن است که این نامی جاهلی [= پیش از اسلام] و قدیمی است، و سبب این نام‌گذاری آن است که مسافران در آنجا وداع و خداحافظی می‌کردند.<sup>۲</sup>

مؤید آن این است که، هنگامی که رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کردند، زنان انصار به استقبال آن حضرت آمده و می‌گفتند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا فِي ثَنِيَّاتِ الْوِدَاعِ<sup>۳</sup>

مه در ثنیات الوداع بر ما نمودار آمده.

بنابراین، «ثنیّة الوداع» از دوران جاهلیت محل خداحافظی مسافران بوده است. و این نام‌گذاری مربوط به قبل از اسلام است نه بعد از آن.

علاوه بر آن، چرا تنها زنان متعه و ازدواج موقت برای خداحافظی بیرون آمده و زنان ازدواج دائم نیامده بودند؟! علت گریه آنها چه بوده؟! شوهران آنها که سفر بی‌برگشت نمی‌رفتند؟!!

و - «بیهقی» از علی بن ابی طالب (ع) روایت کند که گفت: «رسول خدا (ص) از متعه [= ازدواج موقت] نهی فرمود گوید: «ازدواج موقت برای کسی بود که [زن دائم] نمی‌یافت و هنگامی که حکم ازدواج و طلاق و عدّه و میراث میان زن و مرد نازل شد، حکم متعه نسخ گردید».<sup>۴</sup>

۱ - تهذیب التهذیب، جلد ۱۰ ص ۳۸۰ - ۳۸۱.

۲ - مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: ثنیّة الوداع.

۳ - مراجعه کنید: الروض المعطار، حمیری، ماده: ثنیّة الوداع.

۴ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۷.

### اشکال این حدیث

در سند این حدیث «موسی بن ایوب» است که «عقیلی» او را در ردیف «ضعفاء» آورده و «یحیی بن معین» و «ساجی» وی را «منکر الحدیث» دانسته‌اند.<sup>۱</sup> مؤلف گوید: در متن این حدیث به علی (ع) نسبت داده شده که آن حضرت فرموده است: «رسول خدا (ص) «متعہ» را ممنوع کرد»، در حالی که آن حضرت می‌فرماید: «اگر رأی گذشته عمر نبود فرمان می‌دادم تا «متعہ» [= ازدواج موقت] کنند که پس از آن هیچ کس جز نگون بخت شقی «زنا» نمی‌کرد». ز - بیہقی از عبد اللہ بن مسعود روایت کند کہ گفت: «متعہ منسوخ شدہ، طلاق و مہریہ و عدہ و میراث آن را نسخ کردہ است».<sup>۲</sup>

### اشکال این حدیث

راوی یکی از روایت‌ها «حجاج بن أرطاه» است از حکم از اصحاب عبد اللہ روایت کردہ است کہ معرفی او گذشت و دربارہ او گفتند: فریبکار و متروک است و بر احادیث می‌افزاید. اضافه بر آن، ما نمی‌دانیم «حکم» از کدام یک از اصحاب عبد اللہ روایت کردہ است؟! و در روایت دیگری آمده است: «برخی از اصحاب ما از «حکم بن عتیہ» از عبد اللہ بن مسعود: و روایت کردہ‌اند» ما نمی‌دانیم این «برخی اصحاب» کیانند، و «حکم بن عتیہ» کہ در سال (۱۱۳ هـ) یا بعد آن از دنیا رفته و تنها شصت و چند سال عمر داشتہ، چگونه از عبد اللہ بن مسعود کہ در سال (۳۲ هـ) وفات یافته، روایت کردہ است؟!<sup>۳</sup>

۱ - تہذیب التہذیب، شرح حال «موسی بن ایوب» جلد ۱ ص ۳۳۶.

۲ - سنن بیہقی، جلد ۷ ص...

۳ - مراجعہ کنید: تقریب التہذیب، جلد ۱ ص ۱۹۲ و ۴۵۹.

اضافه بر آن، متن حدیث با نظر مسلم عبدالله بن مسعود در «حلیت متعه» و قرائت و تفسیر وی از آیه: «فما استمتعتم به منهن - الی اجل -» تناقض دارد.<sup>۱</sup> و در متن احادیث: (هـ - و - ز) آمده بود: «نکاح و طلاق و عدّه و میراث، متعه [= ازدواج موقت] را حرام یا نابود کرد.» معنای این جمله آن است که «ازدواج موقت» پیش از ازدواج دائم و متعلقات آن، تشریع شده است، و اینکه «ازدواج موقت» تا تشریع «ازدواج دائم» برقرار بوده و با آن نسخ گردیده است، و لازمه این سخن آن است که همه ازدواج‌های پیامبر (ص) و صحابه در ابتدا - تا هنگام نزول حکم ازدواج دائم - «ازدواج موقت» باشد!!

ح - در «مجمع الزوائد» از «زید بن خالد جهنی» روایت کند که گفت: «من و رفیقم برای «ازدواج موقت» با زنی در حال چانه زدن بودیم که شخصی آمد و به ما خبر داد: رسول خدا (ص) «ازدواج موقت» را حرام فرموده، و نیز، خوردن گوشت هر حیوان وحشی ذی ناب [= نیش دار] و الاغ اهلی را حرام کرده است.<sup>۲</sup>

### اشکال این حدیث

«هیثمی» گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده، و در سند آن «موسی بن عبیده ربذی» ضعیف است.»<sup>۳</sup> و نظر ما درباره ضعف او گذشت.

از متن این حدیث چنین به دست می‌آید که راوی آن، روایت «سبره جهنی» در فتح مکه و روایت دیگری درباره «خیر» را با هم گرد آورده، و حکم تحریم خوردن حیوانات «ذی ناب» را بر آن افزوده و همه را با سند واحد و سیاق یکسان ترکیب و روایت کرده است.

۱ - به بخش: «آنان که بعد از عمر بر حلیت متعه پای فشردند» مراجعه نمائید.

۲ - مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۶.

۳ - همان مرجع.

ط - در «مجمع الزوائد» از حارث بن غزیه روایت کند که گفت: «شنیدم که پیامبر در روز فتح مکه سه بار فرمود: «ازدواج موقت» حرام است».<sup>۱</sup>

### اشکال این حدیث

همیشی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن «اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه» است».<sup>۲</sup> و دیگر دانشمندان درباره او گفته‌اند: «احادیث منکر و ناشناخته روایت می‌کند، به حدیث او استناد نمی‌کنند، او را رها کرده‌اند، روایت کردن از او جایز نیست، حدیث او نوشته نمی‌شود و...».<sup>۳</sup>

ی - در مجمع الزوائد از «کعب بن مالک» روایت کند که گفت: «رسول خدا (ص) از متعۀ نساء [= ازدواج موقت] نهی فرمود».

همیشی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و در سند آن «یحیی بن أنیس» است».<sup>۴</sup> و دانشمندان درباره او گفته‌اند: «او ضعیف است، اهل حدیث روایاتش را نمی‌نویسند، او کذاب است. حدیث او متروک است...».<sup>۵</sup>

ک - «بیهقی» در سنن کبرای خود از «عبدالله بن عمر» روایت کند که گفت: «عمر بر فراز منبر شد، خدای را سپاس و ثنا کرد و سپس گفت: «چه می‌شود مردانی را که با این «متعۀ ازدواج می‌کنند، در حالی که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده، آگاه باشید! هیچ‌کس را متعۀ کرده نزد من نیاورند مگر آنکه سنگسارش کنم».<sup>۶</sup>

۱ - همان مرجع.

۲ - همان مرجع.

۳ - تهذیب التهذیب، جلد ۱ ص ۲۴۰ در شرح حال اسحاق.

۴ - مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۶ همراه با نام راوی.

۵ - تهذیب التهذیب، جلد ۱۱ ص ۱۸۳ و ۱۸۴ در شرح حال یحیی بن أنیس.

۶ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶.

### اشکال این حدیث

در سند این حدیث «منصور بن دینار» است. یحیی بن معین درباره او گوید: حدیثش ضعیف است. نسائی گوید: [حدیث او] قوی نیست. بخاری گوید: در حدیث او جای بحث است و عقلی او را در ردیف «ضعفا» آورده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

تا اینجا احادیثی را آوردیم که بر حسب تعریف دانشمندان علم رجال، در سند آنها ضعف و اشکال بود. در بخش آینده، احادیثی را می آوریم که دانشمندان بر صحت آنها تسالم و توافق کرده اند، بدان خاطر که یا در کتابهایی به نام صحیح آمده و یا در درستی اسناد آنها اشکال نکرده اند:

حدیث اول: در صحیح مسلم، سنن نسائی و بیهقی و مصنف عبدالرزاق<sup>۲</sup> از «شهاب زهری» از عبدالله و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان روایت کنند که او از علی بن ابی طالب شنیده که به ابن عباس می گفت: «تو مرد خودخواهی هستی! رسول خدا در فتح خیبر از آن [= ازدواج موقت] و از خوردن گوشت الاغ اهلی، نهی فرمود».<sup>۳</sup>

این روایت با همین سند، با اندکی اختلاف، در صحیح بخاری، سنن ابی داود، ابن ماجه، ترمذی، دارمی و موطأ مالک، مصنف ابن ابی شیبه، مسند احمد و طیالسی و غیر آنها نیز، آمده است.<sup>۴</sup>

۱ - الجرح و التعديل رازی، جلد ۴ قسمت اول ص ۱۷۱. میزان الاعتدال، جلد ۴ ص ۱۸۴. لسان المیزان، جلد ۶ ص ۹۵.

۲ - عبارت متن از مصنف است.

۳ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷ باب نکاح المتعة. سنن نسائی، باب تحریم المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۱. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۱. مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۵.

۴ - صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۳۶ باب: غزوه خیبر و جلد ۳ ص ۱۶۴ باب: نهی رسول الله عن نکاح

حدیث دوم: از «ابی ذر» روایت کنند که گفت: «ازدواج موقت» برای ما، اصحاب رسول خدا (ص) تنها سه روز حلال شد و سپس رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود.<sup>۱</sup>

و اینکه گفت: «ازدواج موقت» برای ترس ما و جنگ ما بود.<sup>۲</sup>

حدیث سوم: در صحیح مسلم، سنن دارمی، ابن ماجه، ابی داود و غیر آنها از سبیره جهمی که در فتح مکه با رسول خدا (ص) بوده، روایت کنند که گوید: «پانزده روز در مکه اقامت کردیم. رسول خدا (ص) به ما اجازه دادند تا «ازدواج موقت» کنیم. من و مردی از خویشانم بیرون رفتیم. من تا حدودی زیبا و رفیق اندکی بدقیافه بود. با هریک از ما یک عدد «بَرْد» [= رد] بود. بَرْد من کهنه و بَرْد عموزاده‌ام نو و تازه بود. به پایین یا بالای مکه رسیده بودیم که زنی جوان و گردن‌فراز روبروی ما قرار گرفت. به او گفتیم آیا حاضری با یکی از ما «ازدواج موقت» کنی؟ گفت: مهریه چه می‌دهید؟ هریک از ما «بَرْد» خود را پهن کردیم. او شروع به بررسی کرد که رفیقم به او گفت: «بَرْد» این کهنه و «بَرْد» من نو و تازه است. جواب شنید: بَرْد این هیچ عیبی ندارد، سه بار یا دو بار آن را تکرار کرد. سپس با او «ازدواج موقت» کردم. و از مکه بیرون نشدیم مگر آنکه رسول خدا (ص) آن را تحریم کردند.<sup>۳</sup>

۱ المتعه اخیرا، و باب: لحوم الحمر الإنسیه، جلد ۳ ص ۲۰۸ و جلد ۴ ص ۱۳۵، باب: الحیلة فی النکاح. سنن ابی داود، جلد ۲ ص ۹۰. سنن ابن ماجه، جلد ۱۳ حدیث ۱۹۶۱. سنن ترمذی، جلد ۵ ص ۴۸ و ۴۹. موطأ مالک، ص ۵۴۲ حدیث ۴۲، از باب: نکاح المتعة. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۲. سنن دارمی، جلد ۲ ص ۱۴۰. مسند طیالسی، حدیث ۱۱۱. مسند احمد، جلد ۱ ص ۷۹ و ۱۳۰ و ۱۴۲ و فتح الباری، در بابهای یاد شده.

۱ - سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۷.

۲ - همان مرجع.

۳ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۴، باب نکاح المتعه، مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴. سنن بیهقی، جلد



در روایت دیگری گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «ای مردم! من خود به شما اجازه دادم [ازدواج موقت] نمائید، حال، خداوند آن را تا روز قیامت حرام فرمود».<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری گوید: «دیدم رسول خدا (ص) بین رکن [کعبه] و مقام [ابراهیم] ایستاده و می فرمود:....».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا (ص) در سال فتح، هنگامی که داخل مکه شدیم به ما فرمان متعه [= ازدواج موقت] داد و هنوز بیرون نرفته بودیم که ما را از آن نهی فرمود».<sup>۳</sup>

و در روایت دیگری گوید: «من در زمان رسول خدا (ص) با زنی از بنی عامر [ازدواج موقت] کردم و دو بُرد سرخ فام مهریه دادم. سپس رسول خدا (ص) ما را از متعه [= ازدواج موقت] نهی فرمود».<sup>۴</sup>

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا (ص) در فتح مکه از «متعه نساء» [= ازدواج موقت] نهی فرمود».<sup>۵</sup>

و در روایت دیگر: «رسول خدا از «متعه» نهی کرد و فرمود: متعه از امروزتان تا روز قیامت حرام است».<sup>۶</sup>

و در سنن ابی داود و بیهقی و... از «ربیع بن سبره» روایت کنند که گفت: «گواه

۱ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵، سنن دارمی، جلد ۲ ص ۱۴۰. سنن ابن ماجه، ص ۶۳۱ حدیث ۱۹۶۲. طبقات ابن سعد، جلد ۴ ص ۳۴۸.

۲ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۲.

۳ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۲ و ۲۰۴.

۴ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

۵ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۸. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۴.

۶ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷ و با شرح بیشتر در مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۶. سنن بیهقی،

بودم که پدرم حدیث می کرد: رسول خدا (ص) در «حجة الوداع» متعہ را ممنوع کرد»<sup>۱</sup>.

حدیث چهارم: «در صحیح مسلم، مصنف ابن ابی شیبہ، مسند احمد و غیر آنها از «سلمة بن اکوع» روایت کنند که گفت: «رسول خدا (ص) در سال [فتح] «اوطاس» ازدواج موقت را، سه روز، آزاد و سپس آن را ممنوع فرمود»<sup>۲</sup>.

### ۱۳ - اشکالات این احادیث

۱ - در حدیث امام علی (ع) که مهمترین کتاب های حدیث اعم از صحاح و مسانید و سنن و مصنفات آن را روایت کرده اند، و ما از طریق چهارده مرجع آن را آوردیم، در آن تصریح شده بود که رسول خدا (ص) در غزوه خیبر «دو چیز» را حرام فرمود:

۱ - نکاح متعہ [= ازدواج موقت].

۲ - خوردن گوشت الاغ های اهلی.

سند تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، تنها همین یک حدیث است، در حالی که سند تحریم گوشت الاغ های اهلی در خیبر، در روایات متعدد دیگری آمده، و در هیچ یک از آنها اشاره ای به تحریم «ازدواج موقت» نشده است. در بخش آینده این دو نوع از تحریم را مورد بررسی قرار می دهیم:

الف - تحریم ازدواج موقت در خیبر:

تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، از سوی رسول خدا (ص)، با واقعیت تاریخی آن روز نمی سازد. چنانکه عده ای از دانشمندان مانند «ابن قیم» بر آن تصریح

---

۱ - سنن ابی داود، جلد ۲ ص ۲۲۷، باب نکاح المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۴ و ۲۰۵. طبقات ابن سعد، جلد ۴ ص ۳۴۸.

۲ - صحیح مسلم، ص ۱۰۲۳، حدیث ۱۴۰۵. مصنف ابن ابی شیبہ، جلد ۴ ص ۲۹۲. مسند احمد، جلد ۴ ص ۵۵. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۴. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۳.

کرده‌اند.

ابن قیم در بخش: «زمان تحریم ازدواج موقت» در کتاب «زاد المعاد» خود گوید: «در فتح خیبر هیچ یک از صحابه با زنان یهودی «ازدواج موقت» نکردند، و در این باره از رسول خدا اجازه نخواستند، و هرگز هیچ کس آن را درباره غزوه خیبر روایت نکرده است، و در آن غزوه به هیچ روی یادی از متعه و انجام و تحریم آن نبوده است»<sup>۱</sup>.

و گوید: «در خیبر زن مسلمان نبود، و زنان موجود در آن یهودی بودند، و جواز ازدواج با زنان اهل کتاب تا آن روز ثابت نیست، تنها پس از فتح خیبر بود که خداوند ازدواج با آنها را حلال کرد و در سوره مائده (آیه ۵) فرمود: «اليوم احلّ لكم... و المحصنات من اللّذين اوتوا الكتاب من قبلکم...»: «امروز برای شما حلال شد... و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما...»

و این «حلیّت» در سالهای پایانی و پس از «حجة الوداع» یا در آن سال بود. پس، جواز ازدواج با زنان اهل کتاب در زمان فتح خیبر ثابت نیست...»<sup>۲</sup>.

«ابن حجر» در شرح حدیث مذکور، درباره «غزوه خیبر» گوید: «زمان فتح خیبر جای «ازدواج موقت» نبوده است. زیرا، در غزوه خیبر هیچ گونه متعه و ازدواج موقتی صورت نگرفته است»<sup>۳</sup>.

وی در شرح همین حدیث در باب: «منع رسول خدا (ص) از ازدواج موقت در سالهای آخرین» از «سهیلی» نقل کند که گوید: «اشکال این حدیث آن است که می گوید: منع از «ازدواج موقت» در زمان فتح خیبر بوده، و این چیزی است که

۱ - زاد المعاد، جلد ۲ ص ۱۵۸، فصل: فی بحث زمن تحریم المتعة.

۲ - زاد المعاد، جلد ۲ ص ۲۰۴، فصل: فی اباحة متعة النساء ثم تحريمها.

۳ - فتح الباری، جلد ۹ ص ۲۲.

هیچ یک از سیره نویسان و راویان حدیث آن را به رسمیت نمی‌شناسند.<sup>۱</sup>  
 «ابن حجر» همچنین سخن «ابن قیم» را - که اخیراً گذشت - نقل کرده است.<sup>۲</sup>

ب - تحریم گوشت الاغ‌های اهلی در خیبر:

«ابن حجر» از ابن عباس روایت کند که او برای حلال بودن گوشت الاغ اهلی به این آیه استدلال کرده است: «قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا»: «بگو من در آنچه به سویم وحی شده، حرامی نمی‌بینم...».<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: ممکن است نهی رسول خدا (ص) از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، تنها مخصوص الاغ‌های اهلی خیبر، و به خاطر یکی از علت‌هایی بوده که در روایات زیر آمده است:

در صحیح بخاری از «ابی اوفی» روایت کند که گفت: «در «غزوه خیبر» دچار گرسنگی شدیم، و در حالی که دیگ‌ها می‌جوشید و برخی گوشت‌ها قریب پختن بود، جارچی رسول خدا (ص) ندا داد: از گوشت این خران هیچ نخورید و همه را به دور ریزید. ابن ابی اوفی گوید: به ما خبر دادند که نهی رسول خدا (ص) برای آن بود که «خمس» آنها را جدا نکرده بودند. برخی هم گفته‌اند: رسول خدا (ص) به خاطر آنکه آنها نجاست خوار بودند، از خوردن گوشتشان نهی فرمود».<sup>۴</sup>

و نیز، شاید سبب تحریم، چیزی است که ابوداود در کتاب خراج سنن خود، باب «تعشیر اهل الذمة» از «عرباض بن ساریه سلمی»<sup>۵</sup> روایت کرده که او گفته

۱ - فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۲.

۲ - فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۴.

۳ - فتح الباری، جلد ۱۲ ص ۷۰: باب لحوم الخیل.

۴ - صحیح بخاری، باب: لحوم الخیل. شرح فتح الباری، جلد ۹ ص ۲۲.

۵ - ابونجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از طریق وی (۳۱) حدیث از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند

است: در خیبر فرود آمدیم و اصحاب رسول خدا(ص) با او بودند. صاحب خیبر که مردی سرکش و بدخو بود، رو به سوی رسول خدا(ص) کرد و گفت: ای محمد! آیا برای شما رواست که الاغ‌های ما را ذبح کنید، میوه‌هایمان را بخورید و زنانمان را بزنید؟ رسول خدا(ص) خشمگین شد و فرمود: «ای پسر عوف! اسب را سوار شو و جار بزن و بگو که: آگاه باشید! این کشتزار برای هیچ مؤمنی حلال نیست، و اینکه، همه برای نماز گرد هم آیند» گوید: همه جمع شدند. رسول خدا(ص) با آنان نماز گزارد و سپس برخواست و فرمود:

«آیا برخی از شما به تکیه گاه خویش تکیه زده و می‌پندارند خداوند چیزی را - جز آنچه در این قرآن است - حرام نکرده است؟ آگاه باشید که من موعظه نمودم و به چیزهایی امر و نهی کردم که به اندازه قرآن یا بیش از آن است. خداوند به شما اجازه نداده تا وارد خانه‌های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها، و حق ندارید زنانشان را بزنید و میوه‌هایشان را بخورید، و این حکم تا زمانی که مالیات و حقوق واجبشان را به شما می‌پردازند، برقرار است»<sup>۱</sup>.

بنابر آنچه «ابن ابی اوفی» روایت کرده، اصحاب رسول خدا(ص) سبب نهی آن حضرت از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی در آن روزها را، بیان داشته‌اند. برخی از آنان گفته‌اند: علت نهی آن بوده که «خمس» آنها را نپرداخته بودند. این موضوع را روایاتی که درباره «غلول و خیانت» رسیده تأیید می‌کند. و شاید نهی رسول خدا(ص) نهی از «غارت» اموال دیگران بوده است. چنانکه در حدیث زیر است:

۱۲ که صاحبان صحاح - غیر از بخاری و مسلم - آنها را آورده‌اند. در سال ۷۵ هجری یا در فتنه ابن زبیر وفات یافت. مراجعه کنید: اسد الغابه، جلد ۳ ص ۳۹۹. جوامع السیره، ص ۲۸۱. تقریب التهذیب، جلد ۲ ص ۱۷.

۱ - سنن ابی داود، جلد ۲ ص ۶۴.

در سنن ابی داود از مردی انصاری روایت کند که گفت: با رسول خدا (ص) به سفری رفتیم و مردم شدیداً به زحمت افتادند و نیازمند شدند، گوسفندانی را یافتند و آنها را غارت کردند. دیگرهای غذای ما می جوشید که رسول خدا (ص) کمان به دست سر رسید و با کمان خود دیگرها را واژگون کرد. سپس گوشت ها را با خاک در آمیخت و فرمود: «غارت کردن حلال تر از مردار نیست»<sup>۱</sup> دیگران هم که - چنانکه گذشت - گفتند: «نهی از خوردن گوشت الاغ های اهلی بدان سبب بود که آنها نجاست خوار بودند».

و به هر حال، نهی از خوردن گوشت خران اهلی، ویژه خران اهلی موجود در «غزوه خیبر» بود.

همچنین است موضوع تحریم «نکاح متعه» [= ازدواج موقت]، زیرا «عرباض بن ساریه» روایت کرد که آن یهودی سرکش بدخو به رسول خدا (ص) شکایت کرد و گفت: «آیا بر شما رواست که خران ما را بکشید و میوه هایمان را بخورید و زنانمان را بزیند؟» و رسول خدا (ص) همه را گرد آورد و به آنان گفت: «برای شما روا نیست داخل خانه های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها، و حق ندارید زنانشان را بزیند و میوه هایشان را بخورید. این حکم تا زمانی که آنها مالیات و حقوقی را که بر عهده دارند می پردازند، برقرار است».

بنابراین، نهی رسول خدا در این باره هم، تنها نهی از زدن زنان اهل کتابی بوده که «جزیه و مالیات» می دادند و نهی از نکاح متعه [= ازدواج موقت] نبوده است. داستان «غزوه خیبر» چنین بود که گذشت. جز آنکه یکی از موافقان تحریم متعه، روایتی را خلق و آن را از قول نواده های امام علی (ع) به آن حضرت نسبت داده که به ابن عباس موافق متعه فرموده: «تو مرد خودخواهی هستی» و به او خبر داده که رسول خدا (ص) در «غزوه خیبر» از «متعۀ نساء» [= ازدواج موقت] نهی

فرموده، و از خوردن گوشت خران اهلی نیز، این مبتکر خلاق فراموش کرده که امام علی (ع) همان کسی است که می فرمود: «اگر عمر از ازدواج موقت منع نکرده بود هیچ کس زنا نمی کرد مگر نگون بخت شقی»<sup>۱</sup>

و شگفت آورتر آنکه، اینان در اینجا از قول نواده های امام علی (ع) روایت تحریم «ازدواج موقت» را به آن حضرت نسبت داده اند، و با همین ترکیب سندی، روایت دیگری ساخته و گفته اند: «امام علی (ع) دستور فرمود تا «حج» را از «عمره» جدا سازند! و بعید نیست که خالق و مبتکر هر دو روایت یکی باشد».

۲- همچنین است حال آنچه که از ابوذر روایت کرده اند:

اینان - چنانکه گذشت - از ابوذر روایت کردند که گفته است: «متعّه حج» ویژه اصحاب محمد (ص) بود. و این رخصتی بود از آن ما! و درباره «متعّه نساء» [= ازدواج موقت] نیز، روایت کرده اند که گفته است: «ازدواج موقت» تنها برای ما اصحاب رسول الله (ص)، به مدت سه روز، حلال شد و سپس رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود. و اینکه گفته است: «ازدواج موقت» به خاطر بودن ما در خوف و جنگ بود».

و شگفت آنکه در هر دو روایت ابوذر، در اینجا و آنجا، در هر دو طریق، «ابراهیم تیمی» و «عبدالرحمن بن اسود» قرار دارند، و حال این دو روایت حال همان دو روایتی است که به امام علی (ع) نسبت دادند.

۳ و ۴- اما روایت «سبره جهنی»، صحیح آن همان است که در اول بحث از صحیح مسلم و مسند احمد و سنن بیهقی آوردیم که: «رسول خدا (ص) به آنان اجازه فرمود «ازدواج موقت» کنند، و اینکه او با زنی از بنی عامر «عقد موقت» بست و ردای خود را «مهریه» داد و سه روز با وی بود، سپس رسول خدا فرمود: «هرکس چیزی از این زنان «متعّه شده» نزد خود دارد آنان را آزاد نماید» یعنی:

۱- مصادر آن را در گذشته آوردیم.

رسول خدا (ص) آنان را فرمود تا از زنانی که با آنان «ازدواج موقت» کرده‌اند، جدا شده و آماده خروج از مکه باشند. پس از چندی «توجیه کنندگان» کار خلیفه عمر وارد صحنه شدند و عبارات این روایت را تحریف کردند و جمله: «لیخلّ سیلها = راه آنان را باز بگذارد» را به جمله: «انّھا حرام من یومکم هذا الی یوم القیامة = اینها از امروztان تا روز قیامت، حرام شدند» و امثال آن تبدیل کردند تا نشان دهند که «ازدواج موقت» در فتح مکه حرام شده [نه توسط خلیفه] اما چون این روایت با روایات دیگری که دربارهٔ «حرمت» متعۀ دارند، تناقض دارد، برخی از آنها با صراحت می‌گویند که «تحریم» پیش از «فتح مکه» و در زمان «فتح خیبر» بوده، و برخی می‌گویند: جواز و حرمت هر دو پس از فتح مکه بوده، و چون خود را به صحت و درستی همه این روایات ملتزم می‌دانند، نیازمند آن شدند تا برای این تناقض آشکار جوابی دست و پا کنند و بدین خاطر، چیزی را به شریعت محمدی (ص) نسبت دادند که ساحت مقدس اسلام شدیداً از آن بری و بیزار است، و گفتند: «این واقعه چند بار «نسخ» گردیده است!» که شرح آن چنین است:

#### ۱۴ - نسخ حکم ازدواج موقت

«مسلم» در صحیح خود عنوانی دارد به نام: «باب نکاح متعۀ و بیان اینکه، حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و نسخ گردید، و پس از آن، حکم نسخ تا روز قیامت باقی ماند.»

ابن کثیر در تفسیرش گوید: «شافعی و گروهی از علما بر آنند که: ازدواج موقت حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و دوباره نسخ گردید.»<sup>۱</sup>



ابن عربی گوید: <sup>۱</sup> «حکم» ازدواج موقت «دوبار دچار» نسخ» شد و سپس حرام گردید».

زمخشری نیز در کشاف به آن اشاره کرده است. <sup>۲</sup>

و دیگران گفته‌اند: «نسخ» بیش از دو بار واقع شده است. <sup>۳</sup> و حق با این گروه اخیر است. چه، اگر تکرار «نسخ» در یک حکم را به خاطر رفع تناقض احادیث بپذیریم، بناچار باید بگوییم که تکرار نسخ به تعداد احادیث متناقض است!!».

بنابراین، آنچه قرطبی پس از آوردن سخن «ابن عربی» نقل می‌کند صحیح است. او می‌گوید: «دانشمند دیگری که طرق احادیث «ازدواج موقت» را جمع کرده گفته است: مقتضای این احادیث آن است که حکم «ازدواج موقت» هفت بار حلال و حرام شده باشد. زیرا: «ابن عمره» روایت کرده که این حکم در اوائل اسلام بوده است. سلمة بن اکوع روایت کند که مربوط به سال فتح «اوطاس» است. از روایات [منسوب به] علی (ع) برمی‌آید که در «فتح خیبر» بوده. روایت ربیع بن سبره «حلیت» آن را به «فتح مکه» مربوط می‌کند. طرق این روایات همه در صحیح مسلم آمده است. و در غیر صحیح مسلم از قول علی (ع) روایت کند که نهی آن در «غزوه تبوک» بوده است. در سنن ابوداود از ربیع بن سبره روایت کند که نهی از آن [= ازدواج موقت] در «حجة الوداع» بوده است. و ابن داود این روایت اخیر را صحیح‌ترین روایات این باب می‌داند. و عمرو از حسن روایت کند که، پیش از آن و بعد از آن [= حجة الوداع] حلال نشده است. این سخن از قول «سبره» نیز روایت شده است.

و اینها هفت موضعی هستند که «متعّه» [= ازدواج موقت] در آنها حلال و

۱ - سخنان مشروح او می‌آید.

۲ - تفسیر کشاف، جلد ۱ ص ۵۱۹.

۳ - ابن رشد در بدایة المجتهد، جلد ۲ ص ۶۳، گوید: پنج بار واقع شده.

سپس حرام شده است...»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

بدین گونه، التزام پیروان مکتب خلفا به صحت احادیث وارد در کتاب هایی که نام صحیح یافته اند، آنان را بدانجا کشانیده که بگویند: «حکم متعۀ [= ازدواج موقت] در شرع اسلام بارها «نسخ» گردیده است.» و چه نیکو است سخن «ابن قیم» در این باره، او می گوید: «یقیناً چنین نسخی در شریعت بی سابقه است، و همانند آن در اسلام نشدنی است»<sup>۲</sup> و چه سخیف است سخن «ابن عربی» که در این باره گوید: «اما این باب [= نسخ مکرر] با وضوح و استحکام تمام در ناسخ و منسوخ احکام ثابت است. و از عجایب این شریعت آنکه «نسخ مکرر» در آن واقع می گردد...!!»<sup>۳</sup>.

اضافه بر آنچه آوردیم، نمی دانم چگونه می توان حتی یکی از این روایات را صحیح دانست در حالیکه به «تواتر» از «عمر» نقل کرده اند که او گفته است: «متعّتان کانتا علی عهد رسول الله (ص) أنا أنهی عنهما: متعّة النساء و متعّة الحج»: «دو متعّه در زمان رسول خدا (ص) جاری بود که من از آنها نهی می کنم «متعّه نساء [= ازدواج موقت] و متعّه حج».

و در عبارت دیگری گوید: «واحرّمهما»: و آن دو را حرام می کنم»<sup>۴</sup>. چگونه می شود یکی از این روایات صحیح باشد، در حالی که در روایت صحیح از جابر گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر متعّه [= ازدواج موقت] می کردیم؟».

۱ - تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲ - زاد المعاد، جلد ۲ ص ۲۰۴.

۳ - شرح ترمذی، جلد ۵ ص ۴۸ - ۵۱.

۴ - مصادر این روایت در اول بحث «متعّه حج و متعّه نساء» گذشت و نیز، مراجعه کنید: زاد المعاد،

و در روایت دیگری گوید: «تا آنکه اواخر خلافت عمر شد و...».  
و در روایت دیگر گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی بکر با مقداری خرمای و آرد، «متعّه» می کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمر بن حریث» آن را ممنوع کرد»<sup>۱</sup>.

و چگونه ممکن است یکی از این روایات صحیح باشد، و شخص «عمر» و هیچ یک از صحابه و تابعین تا زمان ابن زبیر آن را نشنیده باشد؟ و هیچ یک از مسلمانان در طول این دوران از آن باخبر نشده باشد؟ چه، اگر وجود می داشت، عمر را از آن آگاه می کردند، و به آن استشهاد می نمودند و هیئت حاکمه خلافت تا دوران ابن زبیر آن را منتشر ساخته و به آن استناد می کردند. به ویژه که معارضان و مخالفان تحریم مانند، ابن عباس و جابر و ابن مسعود و دیگران، ایشان را با استناد به سنت رسول خدا (ص) مجاب و محکوم می کردند، و دیگران را بر آن گواه می گرفتند و از کسانی مانند اسماء مادر ابن زبیر سؤال می کردند. و علی (ع) و ابن عباس آشکارا می گفتند: «اگر عمر از «ازدواج موقت» نهی نکرده بود هیچ کس جز نگویند بخت شقی، زنا نمی کرد» و هیچ کس هم نگفت که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده است.

بله، این مقدار را می پذیریم که، اینگونه احادیث خیرخواهانه جعل گردید تا موضع خلیفه عمر در این باره را تأیید و اشکالات وارد بر او را دفع نماید! همان گونه که احادیث جداسازی حج از عمره و برگزاری حج تنها نیز، برای خیرخواهی و دفع ایرادات وارد بر او وضع گردید. و این همانند احادیثی است که در فضیلت خواندن سوره های قرآن برای خیرخواهی و ثواب جعل و وضع کردند.

۱ - مصادر این روایات در بحث «سبب تحریم عمر از متعه نساء» گذشت.

«نواوی» در تقریب<sup>۱</sup> خود گوید: «جاعلان و حدیث سازان چند گروهند که خطرناکترین و زیانبارترین آنها کسانی اند که منسوب به زهد و ترک دنیا هستند و احادیث را برای خیرخواهی و ثواب می سازند و مردم ساخته های آنها را به خاطر اعتماد برایشان می پذیرند».

و در شرح آن گوید: «از نمونه های آنچه برای خیرخواهی و ثواب ساخته شده، روایتی است که حاکم با سند خود تا ابوعمار مروزی روایت کند که، به ابو عصمت، نوح بن ابی مریم گفته شد: تو چگونه از قول عکرمه از ابن عباس این همه روایت را در فضیلت تک تک سوره های قرآن به دست آورده ای، در حالی که هیچ یک از آنها نزد اصحاب عکرمه نیست؟! او گفت: من دیدم مردم از قرآن روی گردان شده و به فقه ابی حنیفه و مغازی ابن اسحاق روی آورده اند، بدین خاطر، این احادیث را برای ثواب و خیرخواهی جعل کردم...!!»<sup>۲</sup>.

و احادیث ساخته شده در تأیید موضع «عمر» در نهی از «متعہ حج و متعہ نساء» از این قبیل است. بویژه آنچه درباره «نهی رسول خدا (ص)» از متعہ [= ازدواج موقت] روایت شده که به نظر ما، بعد از دوران ابن زبیر و پیش از عصر تدوین حدیث، ساخته شده است، یعنی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری برای توجیه کار عمر جعل گردیده است.

خلاصه، یکی از آنان حدیثی ساخت و گفت: رسول خدا (ص) در غزوه خیبر از «متعہ نساء» [= ازدواج موقت] نهی فرمود.

و دیگری گفت: رسول خدا (ص) آن را حلال و در عمره قضیه حرام فرمود. و سومی گوید: این حکم در «فتح مکه» بوده است. و چهارمی گوید: در سال فتح «اوطاس» بوده است.

۱ - تقریب النواوی، حافظ محی الدین نواوی.

۲ - تدرب الراوی، در شرح نواوی، سیوطی جلد ۱ ص ۲۸۲.

و پنجمی گوید: در «غزوه تبوک» واقع شده است.  
و ششمی گفته است: در «حجة الوداع» بود.<sup>۱</sup> و بدین گونه، هر یک از آنان می خواهد بگوید که: «حلیت و حرمت» با هم و در زمان و مکان خاص و در دوران رسول خدا (ص) واقع گردیده، و تحریم «عمر» نیز، بدین خاطر بوده است. باری، احادیث با هم تناقض دارند و دانشمندان مکتب خلفا به دنبال رفع این تناقض برآمده و عذری جز آنچه که موجب نقض شریعت اسلامی است نیافتند و آن را به رسول خدا (ص) بستند و با آنکه افترای بر شرع محمدی بود، بدان تمسک جستند و گفتند: «این حکم دوبار حلال و دوبار نسخ گردید. و گفتند: حلال شدن و نسخ آن بیش از این بوده و تا هفت بار تکرار شده است!!».

آری، اینان تا آنگاه که به صحت اینگونه احادیث ملتزم بوده و بر این سخن خویش محافظت کنند، توهین به اسلام را فاجعه بزرگ و ویرانگر ندانند!!

علمای مکتب خلفا در تأیید تحریم متعه [= ازدواج موقت] به وسیله این احادیث سودها برده اند. نمونه آن، داستان یحیی بن اکثم<sup>۲</sup> و مأمون در اوایل قرن سوم هجری است که «ابن خلکان» آن را از قول محمد بن منصور - بدین گونه - روایت کرده است: گوید: «ما با مأمون خلیفه عباسی در راه شام بودیم که وی دستور داد ندا کنند: «ازدواج موقت حلال است» یحیی بن اکثم به من و

۱ - ابن حجر در فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۳، بدین گونه آن را سلسله وار آورده است.

۲ - ابو محمد یحیی بن اکثم مروزی، از فرزندان اکثم بن صیفی اسدی بود که متوکل او را مقام «قاضی القضاة» بخشیده و اداره امور مملکت اسلامی را بدو سپرد. منسوب به عمل قوم لوط بوده و شاعر درباره او گفته است:

«متی تصلح الدنيا و يصلح اهلها و قاضی القضاة المسلمین یلوط»

یعنی: رد چه وقت دنیا و اهل دنیا اصلاح می گردند، در حالی که قاضی القضاة مسلمین لواط می کنند». و دیگری درباره او گفته است: او قاضی ای است که زنا را موجب حد شرعی می داند، ولی بر لواط کار نزد او باکی نیست. وی در سال ۱۴۲ هـ وفات کرد. وفیات الاعیان، جلد ۵ ص ۱۹۷ - ۲۱۳.

«ابی‌العیناء» گفت: صبح زود به نزد او بروید و اگر جای سخن گفتن بود با او سخن بگوئید و گر نه سکوت کنید تا من وارد شوم.

گوید: نزد مأمون رفتیم، دیدیم مسواک می‌کند و خشمگینانه می‌گوید: «دو متعۀ بود که در زمان رسول‌خدا و ابی‌بکر انجام می‌شد و من از آن دو نهی می‌کنم!! تو که هستی ای «جُعَل» تا از آنچه رسول‌خدا(ص) و ابوبکر(رض) انجام داده‌اند، نهی کنی؟! «ابوالعیناء» به محمدبن منصور اشاره کرد و گفت: «مردی که درباره عمر بن خطاب چنین می‌گوید، ما با او سخن بگوئیم؟! گوید: بدین سبب خویشان داری کردیم تا «یحیی بن اکثم» آمد و نشست و ما هم نشستیم.

مأمون به یحیی گفت: «چه شده، تو را برافروخته می‌بینم؟» یحیی گفت: این اندوه از فاجعه‌ای است که در اسلام رخ داده!

مأمون گفت: چه چیز در آن حادث شده؟

گفت: ندای بر «حلیت» زنا!

مأمون پرسید: زنا؟!

یحیی گفت: آری، متعۀ [= ازدواج موقت] زناست!

مأمون گفت: این را از کجا می‌گوئی؟

یحیی گفت: از کتاب خدای عزوجل و حدیث رسول‌الله(ص):

خدای متعال فرموده: «قد افلح المؤمنون - الی قوله: - والذین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم او ما مالکت ایمانهم فانهم غیر ملومین. فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون» - یعنی «براستی که مؤمنان رستگار شدند - تا آنجا که فرموده: - آنان که دامن خویش نگه می‌دارند. و جز با همسران یا کنیزان خویش نمی‌آمیزند. اینان سرزنش نشوند. و هرکس راهی جز آن برگزیند آنان همان تجاوزکارانند».

بعد گفت: ای امیرمؤمنان! همسر موقت ملک یمین [=کنیز] است؟ مأمون گفت: خیر، یحیی گفت: همسر موقت همان همسری است که ارث می برد و ارث می گذارد و اولادش ملحق می گردد<sup>۱</sup> و شرایط آن را دارد؟ مأمون گفت: خیر، یحیی گفت: پس هر که از این دو [=ازدواج دائم و کنیز در اختیار] فراتر رود از تجاوزکاران است.

ای امیرمؤمنان! این «زهري» است که از عبدالله و حسن فرزندان محمد بن حنفیه، از پدرشان از علی بن ابی طالب (رض) روایت می کند که گوید: «رسول خدا (ص) به من دستور داد تا با صدای بلند «نهی از متعه و تحریم آن» را اعلام دارم. و این بعد از آنی بود که آن حضرت به انجامش فرمان داده بود». مأمون رو به سوی ما کرد و گفت: این حدیث از «زهري» مسلم و محفوظ است؟ گفتیم: آری ای امیرمؤمنان! عده ای از جمله «مالک» (رض) آن را روایت کرده اند. مأمون گفت: استغفرالله [=از خدا آمرزش می خواهم]، ندا دردهید که «متعه» [=ازدواج موقت] حرام است. و چنین کردند».

ابواسحاق، اسماعیل بن حماد بن زید، فقیه مالکی مذهب، روزی از «یحیی بن اکثم» سخن راند و مقامش را بسیار بزرگ شمرد و گفت: او را در اسلام دورانی است که برای هیچ کس مانند آن نبوده، و این روز را یادآور شد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

آری، دانشمندان مکتب خلفا در هنگام بحث و مناظره به این احادیث

۱ - قبلاً گذشت که در مکتب اهل بیت (ع) اولاد متعه [=ازدواج موقت] با اولاد «ازدواج دائم» از همه جهات یکسانند.

۲ - وفيات الاعيان، جلد ۵ ص ۱۹۹ و ۲۰۰، نشر «مکتبة النهضة المصرية» چاپ، مکتبة السعادة، سال ۱۹۴۹ میلادی.

احتجاج و استناد می‌کنند، و هنگامی که با سخن قطعی و مسلّم خلیفه عمر مواجه می‌شوند و می‌پذیرند که او گفته است: «دو متعۀ در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌شد و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن کیفر می‌دهم» می‌گویند: «خلیفه اجتهاد کرده است!» بنابراین، خداوند فرموده، رسول خدا (ص) فرموده، و خلیفه عمر [در مقابل آن] اجتهاد کرده است!!!<sup>۱</sup>

### فشرده این بحث:

به تواتر ثابت شد که خلیفه عمر گفته است: «دو متعۀ در زمان رسول خدا (ص) دایر بود و من اکنون از آن دو نهی کرده و بر انجامشان کیفر می‌دهم» که بحث متعۀ حج گذشت و تعریف متعۀ نساء در مکتب خلفا آن است که: «مردی زنی را با اذن ولیّ او در حضور دو شاهد با مدّت معین به ازدواج خود درآورد و مهر توافق شده را به او بپردازد و در پایان مدت چیزی بر عهده زن نباشد مگر عده که یقین کند باردار نیست؛ چون فرزند، بدون شک [به پدر] ملحق می‌شود. و اگر باردار نبود می‌تواند با دیگری ازدواج نماید. و عده او یکبار عادت ماهیانه است. و از یکدیگر ارث نمی‌برند. و اگر مدّت به سر آمد و خواستار تمدید آن شدند، باید مهر دیگری به او بپردازد».

اما تعریف آن در مکتب اهل البیت آن است که: «زن یا شخصاً خود را تزویج می‌کند یا وکیل او - و اگر صغیره است ولیّ او - وی را با مهر معلوم و مدت معین به ازدواج مردی که می‌تواند با او ازدواج کند درمی‌آورد؛ - مردی که ازدواج با او هیچ مانع شرعی نسبی یا سببی یا رضاعی یا عده یا احصان نداشته باشد و چون مدت به سرآید، یا شوهر بقیه مدت را به او ببخشد، از او جدا می‌شود. و زن پس از جدائی، اگر آمیزش کرده و در سن یائسگی نباشد، به مقدار دو بار



عادت ماهیانه عده نگه می‌دارد، و اگر از کسانی است که عادت نمی‌شود به مقدار چهل و پنج روز صبر می‌کند، و اگر آمیزش انجام نشده همانند زن مطلقه پیش از آمیزش است و عده‌ای بر او نیست. و حال فرزند در ازدواج موقت، در همه احکام، حال فرزند در ازدواج دائم است».

متعّه یا ازدواج موقت در کتاب خدا:

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاءُ ضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ أَنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾: «و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه واجب آنها را بپردازید. و اگر بعد از مهریه معین بر چیزی توافق کردید بر شما باکی نیست که خداوند علیم و حکیم است».<sup>۱</sup>

این آیه در مصحف [تفسیری] ابن عباس ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - أَلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ آمده و ابی‌بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز آن را اینگونه قرائت کرده و قتاده و مجاهد نیز آن را روایت کرده‌اند.

ازدواج موقت در سنت:

از ابن مسعود، گوید: «رسول خدا (ص) اجازه فرمود که زنان را با دادن لباس و جامه برای مدت معین به ازدواج خود در آوریم.» سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...﴾: «ای مؤمنان! پاکیزه‌هایی را که خدا بر شما حلال کرده حرام نکنید و از حد تجاوز ننمائید...».<sup>۲</sup>

و از جابر و سلمه بن اکوع، گویند: «منادی رسول خدا (ص) به سوی ما آمد و

گفت: «پیامبر (ص) به شما اجازه فرمود تا ازدواج موقت نمائید».  
و از سبرهٔ جهنی، گوید: «رسول خدا (ص) به ما اجازه ازدواج موقت داد و من با مرد دیگری نزد زنی از بنی عامر رفتیم و خود را به او معرفی نمودیم و او گفت: مهریه چه می دهی؟ من گفتم: ردایم را... و او گفت: تو و ردایت مرا بسنده اید. پس از آن سه روز نزد او درنگ کردم تا آنگاه که رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس چیزی بر عهده یکی از این زنان متعه شده دارد آن را بر او بیخشد و آزادش نماید.»

و از ابوسعید خدری، گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) با دادن جامه ازدواج موقت می کردیم.»

و از اسماء دختر ابی بکر، گوید: «در زمان رسول خدا (ص) آن را انجام دادیم.»

و از جابر، گوید: «آن ایام، در زمان رسول خدا و ابی بکر و عمر، با دادن مقداری خرما و آرد ازدواج موقت می کردیم، تا آنگاه که در اواخر خلافت عمر «عمرو بن حرث» با زنی ازدواج موقت کرد و آن زن باردار شد و عمر از آن نهی کرد.»

و در روایتی گوید: «عمرو بن حرث دختری با کره از بنی عامر بن لؤی را عقد موقت کرد و او باردار شد و عمر گفت: «برخی مردان را چه شده که متعه می کنند و گواه عادل نمی گیرند؟ هر کس متعه کرده و گواه نگرفته باشد حدش می زنم!» و مردم آن را از او پذیرفتند.»

و در روایتی گوید: «ربیعۃ بن امیة بن خلف زنی غیر عرب را با گواهی دوزن به عقد [موقت] خود درآورد و آن زن باردار شد و عمر بر فراز منبر رفت و گفت: «اگر پیش از این اعلام کرده بودم اکنون رجم می کردم.»

و در روایتی گوید: «سلمة بن امیة، آزاد شده حکیم بن امیة را متعه کرد و او

بچه آورد و وی انکار نمود و عمر از متعه نهی کرد و گفت: «اگر مردی را نزد من آوردند که متعه کرده باشد و محصن [= زن دار] باشد، او را رجم می‌کنم و اگر محصن نباشد تازیانه‌اش می‌زنم.»

و پس از نهی عمر بود که ازدواج موقت در جامعه اسلامی حرام شد و خلیفه عمر همچنان بر تحریم آن پای فشرد.

عمران بن سوده روایت کرده و گوید: «به خلیفه عمر گفته است: «نصیحتی برای تو دارم» و عمر گفته است: «آفرین بر این ناصح! بیاور!»

گوید گفتم: «امت بر تو عیب می‌گیرند که عمره را در ماههای حج حرام کرده ای، در حالی که رسول خدا و ابوبکر چنین نکرده‌اند و آن حلال است.»  
عمر گفت: «آنها اگر در ماههای حج عمره گزارند آن را کافی می‌دانند و مکه از وجودشان خالی می‌ماند، پس کار درستی کرده‌ام.»

گفتم: «می‌گویند تو متعه نساء [= ازدواج موقت] را حرام کرده‌ای، در حالی که این رخصتی خدائی بود و ما با مقدار چیزی متعه می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم.»

عمر گفت: «رسول خدا آن را در زمان تنگنا و ضرورت حلال کرد و پس از آن مردم به فراخی و وسعت رسیدند و اکنون هر که خواهد می‌تواند با مقدار چیزی ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جدا شود.»

مؤلف گوید: «آیا با این دستاویز، که انجام عمره در ماههای حج به خالی ماندن مکه از وجود عمره گزاران در بقیه سال می‌انجامد، تحریم این حلال خداوندی جایز می‌گردد؟!»

و درباره ازدواج موقت نیز، آیا مسافرت اختصاص به عصر رسول خدا (ص) داشت که در سفر به اذن آن حضرت متعه می‌کردند؟ و اکنون مسافری که ماهها و سالها در سفر است چه باید بکند؟ همچنین فردی که نمی‌تواند در وطن خود

ازدواج دائم نماید، آیا غریزه جنسی‌اش را انکار کرده، یا در نهان به جامعه خیانت می‌کند، یا جامعه - بدان گونه که در جوامع معاصر رایج است - زنای آشکارش را به رسمیت می‌شناسد؟

اما آنچه که خلیفه یادآور شده که: «با مقدار چیزی ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جداگردد» اگر این ازدواج سه روزه با توافق و نیت قبلی زوجین باشد که عینا همان ازدواج موقت است، و اگر زوج در درون خود نیت جدائی داشته باشد که این مکر و فریب و خیانت به زوجه است و اسلام آن را امضا و تأیید نمی‌کند.»

این گفتگوی خلیفه و دیگر سخنان او درباره «متعۀ» و نیز احادیث صحابه از رسول خدا (ص) و اخبار آنها به اینکه در زمان پیامبر و ابی‌بکر و عمر متعۀ کرده‌اند، همه اینها اثبات می‌کند که آنچه از رسول خدا (ص) درباره تحریم متعۀ روایت شده، همگی ساخته شده بعد از عصر عمر است، وگرنه خود او بدانها استشهاد می‌کرد و صحابه نمی‌گفتند تحریم در اواخر خلافت او صادر شده است. و نیز، بدین خاطر بود که علی و ابن عباس گفتند: «اگر نهی عمر نبود، هیچکس زنا نمی‌کرد مگر شقی و بدبخت!».

چنانکه پس از رسول خدا (ص) صحابه‌ای چون علی و ابن مسعود و ابن عباس و اسماء و ابوسعید خدری و جابر، و سلمه و معبد دو پسر امیه، و معاویه بن ابی‌سفیان و عمران بن حصین بر حلیت آن باقی می‌ماندند.

و از تابعین هم، طاووس و عطا و سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه و اهل یمن همگی آن را حلال می‌دانستند.

اما کسانی که در تحریم متعۀ پیرو عمر شدند، برخی از آنها به روایات ساختگی نسبت داده شده به رسول خدا (ص) اعتماد کردند و گروه دیگری گفتند: «خلیفه در این باره اجتهاد کرده است» و اجتهاد خلیفه را دین خود گرفتند!

در گذشته نمونه هایی را یادآور شدیم که خلفا احکام اسلامی را با نظر شخصی خویش در آمیختند و بعد، پیروانشان آن را اجتهاد نامیدند. و اکنون اگر کسی سیره و فقه ایشان را مورد بررسی قرار دهد، این روش را وجه امتیاز مکتب آنها از مکتب امامان اهل البیت می یابد، چون امامان اهل البیت - چنانکه خواهد آمد - در این روش با آنها مخالفت کردند.

### رمز پیدایش تناقض در روایات منسوب به رسول خدا(ص):

در پایان می گوئیم: همان گونه که گذشت، ما در روایات منسوب به رسول خدا(ص) درباره «عمره تمتع» نوعی تناقض دیدیم. چون در برخی از آنها آمده بود که رسول خدا(ص) حج تنها به جای آورد و از جمع میان عمره و حج با هم نهی فرمود، و در روایات دیگر آمده بود که آن حضرت در حجة الوداع فرمان به عمره تمتع در حج داد و تمام کسانی که در آن مراسم حاضر بودند آن را انجام دادند. حال، سؤال این است که: این تناقض چگونه در حدیث رسول خدا(ص) پدید آمده است؟

پاسخ آن است که: احادیث روایت شده از رسول خدا(ص) که می گویند: آن حضرت فرمان به انجام حج تنها داد و از عمره تمتع نهی کرد، این احادیث تنها برای تأیید دیدگاه خلفای حاکم ساخته و پرداخته شده است؛ دیدگاهی که فرمان به جدائی حج و عمره می داد و از انجام عمره تمتع نهی می کرد! و اینکه برماست که هرگاه دو حدیث متناقض دیدیم، آن را که با رأی سلطه حاکم موافق است رها سازیم.

## ۷ - اجتهاد از قرن دوم به بعد و استنباط احکام از عمل صحابه

### حقیقت اجتهاد، دگرگونی و دلایل صحت عمل به آن:

حقیقت اجتهاد - چنانکه پیش از این اشاره کردیم - عمل به رأی است، و خاستگاه آن، عمل صحابه و خلفا به آرای شخصی خویش، و اقتدای پیروان آنها بدانهاست که شرح آن چنین است:

دوالیبی گوید: «صحابه گاهی با قضایائی روبرو می شدند که در کتاب و سنت برای آن نصیّ نمی دیدند. و چون چنین بود به اجتهاد پناه می بردند، که آن را «رأی» هم می گفتند، همان گونه که ابوبکر (رض) انجام می داد... و همچنین عمر...».

او سپس به نامه عمر برای شریح و ابوموسی استشهاد کرده و گوید: «صحابه چنان نبودند که در اجتهاد خویش بر قواعد مقرر یا موازین شناخته شده ای متکی باشند. تنها تکیه گاه آنها چیزی بود که از روح تشریع درک و لمس کرده بودند...» سپس گوید:

«و این شناخت برای کسانی که پس از آنها [= صحابه] آمده اند، بدین سادگی آماده نشده است... لذا این اجتهاد، پس از آنها، در تطوّر و دگرگونی محسوس و

تأثیر پذیری فراوان از محیط زندگی مجتهد، قرار گرفت، و هرچه مجتهدان از عصر تنزیل دور می شدند، نزاع علمی در ماده احکام شدت می گرفت. این معضل، مردان اجتهاد را بر آن داشت که برای اجتهاد خویش به وضع قواعد خاص پردازند و آن را «علم اصول فقه» بنامند. اجتهاد در این مرحله با وضع این قواعد و قوانین، از اجتهاد در مرحله اول متمایز و اصول آن مشخص گردید. در حالی که پیش از آن تنها ذوق سلیم دریافت اسرار شریعت میزان و معیار بود و بس.<sup>۱</sup>

و در باب: «مدارک حکم پذیرفته شده در قرآن» گوید:  
 «اولین مدرک حکم و حقوق پذیرفته شده در قرآن، آیات آن است.  
 و دومین مدرک: «سنت» است که فرموده: «ما اتاکم الرسول فخذوه...»: «هرچه پیامبر برای شما آورد آن را بگیرید...».  
 و سومین آن اینکه: قرآن مدارک حکم و حقوق پذیرفته شده در سنت مانند اجماع و اجتهاد را معتبر می داند.<sup>۲</sup>  
 و بدین گونه برای تشریع و قانونگذاری چهار مدرک یا چهار اصل قرار داده است:

۱- کتاب.

۲- سنت.

۳- اجماع.

۴- اجتهاد.

---

۱- المدخل الی علم اصول الفقه، چاپ دار العلم بیروت، ۱۳۸۵ هـ - ۱۹۶۵ م، ص ۱۴ - ۱۷، که ما فشرده آن را آوردیم. این کتاب تألیف محمد معروف الدوالیبی است: استاد علم اصول فقه و قانون رومانی در دانشکده حقوق، دارای دکترای حقوق از دانشگاه پاریس، گواهینامه عالی در حقوق رومانی، و دانشنامه علوم اسلامی از دانشکده شرعی حلب.  
 ۲- همان، ص ۳۰.

و گوید: «از آنچه یاد آور شدیم روشن می شود که اصل چهارم، هم اجتهاد، هم رأی و هم عقل نامیده می شود.»<sup>۱</sup>  
در اینجا به همین مقدار از بیان بسنده می کنیم تا پس از عرضه دلایل پیروان مکتب خلفا بر صحت عمل به اجتهاد، دوباره بدان بازگردیم.

### مهمترین دلایل پیروان مکتب خلفا بر صحت اجتهاد

#### الف - حدیث معاذ:

در سنن دارمی و دیگر کتب گویند: «پیامبر (ص) هنگامی که «معاذ» را روانه یمن کرد به او فرمود: «چگونه قضاوت می کنی؟» گفت: «به کتاب خدا قضاوت می کنم» فرمود: «اگر در کتاب خدا نبود؟» گفت: «به سنت رسول الله (ص)» فرمود: «اگر در سنت رسول الله نبود؟» گفت: «اجتهاد می کنم [= می کوشم] و رأی خود را می جویم و کوتاهی نمی کنم» معاذ گوید: «رسول خدا (ص) بر سینه ام کوبید و فرمود: «سپاس خدای را که رسول رسول الله را توفیق داد.»<sup>۲</sup>

#### ب - حدیث عمرو بن عاص:

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و دیگر کتب گویند: «رسول خدا (ص) فرمود: «هرگاه حاکم حکم کند و [در حکم خود] اجتهاد نماید [= بکوشد] و به حق برسد، دو پاداش دارد و چون حکم کند و اجتهاد نماید و اشتباه کند یک پاداش دارد.»<sup>۳</sup>

#### ج - نامه عمر به ابوموسی اشعری:

در این نامه آمده است: «فهم را! فهم را درباره آنچه در دلت خطور می کند و

۱ - همان، ص ۵۳.

۲ - سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۶۰، و مسند احمد، ج ۵ ص ۲۳۰ و ۲۷۶.

۳ - صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۷۸. صحیح مسلم، ص ۱۲۴۲. حدیث ۱۵. صحیح ابن ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۱۴، و مسند احمد، ج ۲ ص ۱۸۷ و ج ۴ ص ۱۹۸ و ۲۰۴ و ۲۰۵.



در کتاب و سنت نیست به کار بند و سپس آن امور و حوادث را با یکدیگر قیاس کن...»<sup>۱</sup>

اینها مهمترین دلایل ایشان در اثبات صحت اجتهاد است، و جز اینها را به خاطر ضعف سند و عدم دلالت بر مقصود نیاوردیم.

اما دو حدیث الف و ب و نامه عمر، ابن حزم حدیث معاذ را مورد بررسی و مناقشه قرار داده و گوید:

«اما خبر معاذ که احتجاج بدان روا نیست. چون بی اعتبار است و تنها از طریق «حارث بن عمرو» روایت شده که مجهول است و هیچ کس او را نمی شناسد و بخاری در تاریخ اوسط خود گوید: «حارث شناخته نمی شود مگر به این - حدیث - که صحیح نیست». به علاوه که حارث آن را از قول مردانی از اهل «حمص» روایت کرده که شناخته شده نیستند! اضافه بر آن، او هرگز در عصر صحابه شناسائی نشده، و هیچ کس او را در شمار تابعین به حساب نیاورده است. حتی «ابوعون» نیز آن را از کسی که شناخته نشده اخذ کرده است و [تنها] هنگامی که «اصحاب رأی» نزد «شعبه» اش یافتند آن را به هر فرودگاهی رسانیدند و در سراسر گیتی منتشرش ساختند؛ در حالی که حدیثی باطل و بی اصل است.»<sup>۲</sup>

و گوید: «برهان ساختگی بودن این خبر و بطلان آن اینکه، محال و ممتنع است که رسول خدا (ص) این جمله را بگوید که: «اگر در کتاب خدا و سنت رسول الله نیافتی؟» چون خود او (ص) این سخن پروردگار بزرگش را می شنود که: «اتَّبِعُوا مَا انْزَلَ الْيَكْم مِنْ رَبِّكُمْ»: «آنچه را که از پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید»<sup>۳</sup> و این فرموده را که: «اليوم اكملت لكم دينكم»: «امروز دینتان را

۱ - الأحكام، ابن حزم، چاپ قاهره، ج ۵ ص ۱۰۰۳، و اعلام الموقعین، ج ۱ ص ۸۵ - ۸۶.

۲ - همان، ج ۵ ص ۷۷۳ - ۷۷۵.

۳ - اعراف / ۳.

برای شما کامل کردم»<sup>۱</sup> و این فرموده را که: «و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه»: «و هرکس از حدود خدا تجاوز نماید مسلماً به خود ستم کرده است»<sup>۲</sup> و افزون بر آن، حدیث ثابت شده از آن حضرت است که «قول به رأی در دین» را تحریم فرموده است.

و بر فرض صحّت، این سخن او که گفت: «اجتهاد می‌کنم و رأی خود را می‌جویم» معنایش این است که: «می‌کوشم و توان خود را به کار می‌برم تا حق را در قرآن و سنت بیابم و همواره و همیشه آن را جستجو می‌کنم».

و نیز، اگر صحیح باشد، از دو حال خارج نیست: یا آنکه تنها به معاذ اختصاص دارد و بس! و دیگران را ملزم می‌کند که رأی احدی جز معاذ را پیروی نکنند، که معتقدان به آن چنین نمی‌گویند. یا آنکه برای معاذ و غیر اوست، که اگر چنین باشد، هرکس اجتهاد کند و رأی خود را برگزیند بدانچه مأمور شده عمل کرده است و در این صورت همگی مُحَقَّقْاند و هیچ‌کس از دیگری به صواب نزدیکتر نیست. و بنابراین، حق در متضادها و از متضادها می‌گردد، و این خلاف نظر آنهاست. و خلاف معقول است. و بلکه محال آشکار است. و در چنین حالی هیچ‌کس نمی‌تواند برای نظر خود دلیل بیاورد، چون مخالف او نیز اجتهاد کرده و رأی خود را برگزیده است. و در حدیثی که بدان استناد می‌کنند بیش از «اجتهاد به رأی» چیز دیگری نیامده است. و برای آنها روا نیست که چیزی را که در حدیث نیامده ترجیحاً بر آن بیفزایند. و نیز، هیچ‌کس شایسته‌تر از دیگری نیست. و از جمله ناممکن‌های بین چیزی است که این جُهَال در حدیث معاذ پنداشته‌اند، که بر فرض صحّت حدیث، محال آشکار است که آن حضرت (ع) به معاذ اجازه داده باشد که به رأی خود حلال و حرام

بسازد و با رأی خود فرائض را واجب و اسقاط نماید. و این چیزی است که در گمان مسلمان نگنجد. و در شریعت اسلام چیزی جز آنچه یادآور شدیم نباشد.<sup>۱</sup>

ابن حزم درباره حدیث عمرو بن عاص گوید: «اما حدیث عمرو بن عاص بزرگترین برهان بر علیه خود آنهاست. چون در آن آمده است که حاکم [=قاضی] مجتهد خطا و صواب می‌کند. و اگر چنان باشد، حکم خطا در دین حرام است و خدای متعال هرگز امضای خطا را حلال نفرموده است. پس استناد و تعلق آنها باطل شد.»<sup>۲</sup>

و درباره نامه عمر - پس از روایت آن با دو سند - گوید: «و این صحیح نیست. چون در سند اول «عبدالملک بن ولید بن معدان» کوفی است که [نزد علمای رجال] بدون خلاف متروک الحدیث و ساقط است و پدرش نیز مجهول و ناشناخته.

و اما سند دوم: افراد واسطه میان «کرجی» و «سفیان» مجهولند و این سند نیز منقطع و ناپیوسته است. پس استناد به آن کلاً باطل شد.»<sup>۳</sup>

**اشکال ما بر نظریه آنها درباره اجتهاد:**

الف - مدلول و معنای اجتهاد.

ب - مفاهیم ادله سه گانه.

اما مدلول اجتهاد، پیشتر یادآور شدیم که مدلول اجتهاد در قرن اوّل هجری همان معنای لغوی بود. یعنی: «صرف توان در هر کاری که باشد» و دو حدیث

۱ - الاحکام، ج ۵ ص ۷۷۵.

۲ - همان، ص ۷۷۱.

۳ - همان، ص ۱۰۰۳. و نیز مراجعه کنید: اعلام الموقعین، ج ۱ ص ۸۵ - ۸۶.

روایت شده از «معاذ» و «عمر بن عاص» هم، اگر سند درستی داشته باشند، لفظ اجتهاد و مجتهد در آنها به همان معنای لغوی به کار رفته است.

علاوه بر آن، این دو حدیث موضوعاً از محل نزاع خارجند. زیرا مورد آنها باب قضا و داوری است و محل نزاع ما جواز تشریع احکام از سوی مجتهدان است.

همچنین است حالِ نامه منسوب به عمر. و نیز، حال دیگر روایاتی که بدانها استدلال کرده‌اند. چون اضافه بر ضعف اسنادشان که تا مرز اطمینان به ساختگی بودن آنها می‌رسد، موضوع و مورد همه آنها شئون قضا و داوری است نه تشریع و قانونگزاری!

در مورد قضا نیز، احادیث مذکور دلالتی بر جواز تشریع به وسیله قضات برای مورد نیاز آنها ندارد. چون - مثلاً - در حدیث معاذ که پنداشته‌اند بر مدّعی آنها دلالت دارد، سخت اشتباه کرده‌اند. زیرا مراد حدیث این است که احکام اسلامی آمده در کتاب و سنت بر دو نوعند: برخی از آنها که در یکی یا در هر دو آمده‌اند، نصّ بر قضیه جزئی‌ه‌اند، و برخی دیگر در ضمن قاعده کلیه بیان شده‌اند و بر حاکم و قاضی است که توان و تلاش خود را به کار گیرد تا حکم کلی منطبق بر مورد نیاز را بشناسد، و این همان اجتهاد لغوی به معنای: «صرف توان در جستجوی حکم مطلوب» است.

البته کیفیت استشهاد علمای مکتب خلفا به این حدیث دلالت بر آن دارد که آنها می‌گویند: «تشریع اسلامی تبلیغ شده از سوی پیامبر (ص) در برخی جوانبش ناقص است و حاکمان و قضات و مفتیان، با وجود آن، نیازمند تشریع احکام تازه با آرای خویشند؛ احکام قضایائی که حکمشان در اسلام مهمل مانده است! توضیح بیشتر آن، پس از بیان کیفیت استخراج قواعد از عمل صحابه، خواهد آمد.

### استخراج قواعد از عمل صحابه:

دواییی در تعریف «اجتهاد» گوید: «اجتهاد رأیی است که مورد اتفاق [علما] نباشد و هرگاه مورد اتفاق گردد اجماع است. و بدین خاطر اجتهاد در مرتبه پس از اجماع قرار می‌گیرد.»<sup>۱</sup> و گوید: «اجتهاد بر سه قسم است:

نخست - بیان و تفسیر نصوص کتاب و سنت.

دوم - قیاس بر نظایری که در کتاب و سنت آمده است.

سوم - رأیی که بر نص خاصی تکیه ندارد و تنها مبتنی بر روح شریعت است؛ روحی که در همه نصوص آن گسترده است: «چون هدف شرع اسلام تنها مصلحت است و بس، و هر جا که این مصلحت یافت شود همانجا شرع الله است.» و هر چه را که مسلمانان نیکو بینند، همو نزد خدا نیکوست.»<sup>۲</sup>

و گوید: «شاید یکی از بارزترین مسائل اجتهادی، و وقایعی که پس از وفات پیامبر در عصر صحابه پدید آمد، قضیه تقسیم زمینهای عراق و شام و مصر باشد که با زور فتح شده بود.

چون در نص قرآنی با صراحت آمده است که «خمس غنائم» به بیت المال بازمی‌گردد و در جهاتی مصرف می‌شود که در آیه کریمه آمده است: «و اعلموا ان ما غنمتم من شیء فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربی...»؛ «و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آوردید خمس آن از آن خدا و رسول خدا و خویشاوندان و... است»<sup>۳</sup>

و چهار سهم باقیمانده، بنابر مفهوم آیه و فعل پیامبر (ص)، بین غنیمت یافتگان تقسیم می‌گردد. زیرا آن حضرت خیر را بین جنگاوران تقسیم فرمود.

۱ - المدخل، ص ۵۵.

۲ - همان.

۳ - انفال / ۴۱.

و در عمل به قرآن و سنت بود که غنیمت یافتگان نزد «عمر بن خطاب» آمدند و از او خواستند تا خمس غنائم را برای خدا و یاد شدگان در آیه مذکور جدا سازد و بقیه را بین آنها تقسیم نماید.

و عمر گفت: «پس مسلمانانی که می آیند چه کنند که این زمینها را با امکاناتش تقسیم شده می یابند و از پدران به ارث برده شده و حیازت گردیده؟ این رأی درستی نیست!»

و عبدالرحمن بن عوف به او گفت: «پس نظر درست چیست؟ این زمینها و امکانات را خدا بدانان بازگردانیده است.»

عمر گفت: «درست همان است که می گویی، ولی من آن را نمی پسندم!» که به عمر اعتراض کردند و گفتند: «آنچه را که خدا با شمشیرهای ما به ما بازگردانیده برای قومی که [در نبرد] حاضر و شاهد نبوده اند نگه می داری؟...»

و عمر تنها می گفت: «این نظر من است» و [در نهایت] همگی گفتند: «رأی رأیِ توست.»<sup>۱</sup>

ابن حزم گوید: «رأی آن چیزی است که نفس [آدمی] بدون برهان آن را صواب پندارد.»

و گوید: «قیاس: حکم به چیزی است که نصی بر آن نیامده، به خاطر شباهت با چیز دیگری که آن حکم درباره اش آمده است.»<sup>۲</sup>

و دوالیی درباره «استحسان» گوید: «استحسان آن است که در مسئله ای حکمی اخذ شود که مخالف حکم معروف در قیاس است، یا به خاطر رجحان علتی در دلیل استحسان، و یا به خاطر ضرورتی که مصلحتی را ایجاب و خَرَجی

۱ - المدخل، باب انواع الاجتهاد، ص ۹۱ - ۹۵.

۲ - الاحکام، ج ۱ ص ۴۰ - ۴۱.

را دفع می‌کند.<sup>۱</sup>

و از حنفی‌ها نقل می‌کند که درباره استحسان گویند: «استحسان، عدول در مسأله مورد نظر از حکم نظائر آن به حکم دیگر است، به خاطر جهتی قوی‌تر که این عدول را اقتضا می‌کند.»

و از مالکی‌ها نقل می‌کند که گویند: «استحسان آن است که فقیه مجتهد، در بحث جزئیات، به تطبیق آنچه که اضطرار قیاس بدان می‌انجامد مقید نباشد.»<sup>۲</sup>  
و در تعریف «استصلاح» گوید: «استصلاح در حقیقت خود نوعی از حکم به رأی مبتنی بر مصلحت است.»<sup>۳</sup>

و در فرق میان این اصول سه گانه گوید: «مسائل قیاس و استحسان همواره نیازمند مقارنه با مسائل دیگرند. چون قیاس ایجاب می‌کند که مسائل قیاسی ملحق گردد و یکسانی حکم در آنها به سبب یکسانی علت باشد. و استحسان ایجاب می‌کند که با مسائل استحسان، از حکم مسائل دیگری که مشابه آن است عدول شود و به سبب عدم اتحاد در برخی وجوه که از برخی مظاهر اتحاد قوی‌ترند، در حکم خود مغایر باشند.»

اما مسائل «استصلاح» نیازمند مقارنه با مسائل دیگر - به گونه‌ای که در قیاس و استحسان گذشت - نیست. بلکه در مسائل استصلاح برای صدور حکم تنها بر مصلحت تکیه می‌شود و بس.»<sup>۴</sup>

و در باب نصوص و تغییر احکام با تغییر زمان در شرع اسلام گوید: «اما تغییر حکمی که نص آن از سوی شارع نسخ نشده باشد، تغییر این حکم را نیز قاضیان

۱ - المدخل، ص ۲۹۳.

۲ - همان، ص ۲۹۶.

۳ - همان، ص ۳۰۱.

۴ - همان، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

و مفتیان مجتهد، به خاطر تغییر مصالح در زمانها جایز می‌دانند؛ و این امتیاز اسلام بر سایر شرایع است و درسی بلیغ و گویا برای همگان که اسلام تا چه حد به آزادی عقول در اجتهاد و نرمش در احکام، برای تحکیم این مصالح، بها می‌دهد. و بدین‌گونه، عمل به این مبدأ جلیل قاعده‌ای مقرر در تشریع اسلامی گردید، چون آشکارا اعلام می‌دارد که: «تغییر احکام با تغییر زمان را انکار نمی‌کند»<sup>۱</sup>

و در این باره به قول «ابن قیم» در اعلام الموقعین استشهاد کرده که گوید: «این فصلی است که جداً عظیم‌النفع است...»<sup>۲</sup>

ابن قیم در این باب چند مثال آورده و در مثال هفتم گوید: «طلاق در زمان پیامبر (ص) و ابوبکر و اوایل خلافت عمر چنان بود که اگر شخص طلاق دهنده سه طلاق را یکبار ادا می‌کرد، یک طلاق به حساب می‌آمد و این در روایات صحیح ثابت شده است.»

او سپس احادیث صحیح مذکور از جمله خبر «رکانه بن عبد یزید» را آورده است که زوجه خود را در یک مجلس سه طلاقه کرد و از کار خود پشیمان شد و رسول خدا (ص) از او پرسید: «چگونه او را طلاق دادی؟» گفت: «او را سه طلاقه کردم» فرمود: «در یک مجلس؟» گفت: «آری» فرمود: «این تنها یک طلاق است و اگر خواستی به او رجوع کن» و او رجوع کرد.

و گوید: «مقصود اینکه، چنین حکمی بر «عمر بن خطاب» پوشیده نبود و او می‌دانست که این «سنت» است و گشایشی از خداوند بر بندگان که طلاق را یکی پس از دیگری قرار داده است، و آنچه که نوبت به نوبت باشد، ایقاع و انجام تمام آن در یک جمله واحد برای مکلف ناشدنی است، همانند «لعان» که اگر

۱ - همان، ص ۳۱۷.

۲ - همان، ص ۳۱۹.



مکلف بگوید: «خدا را چهار بار گواه می‌گیرم که راست می‌گویم» این جمله یکبار به حساب می‌آید [نه چهار بار]، و اگر در «قسامه» سوگند بخورد و بگوید: «پنجاه بار به خدا سوگند می‌خورم که این قاتل اوست» این جمله نیز تنها یک سوگند به حساب می‌آید [نه پنجاه سوگند]...

و بدین‌گونه، مثالها آورده و سپس گوید: «این کتاب خدا، و این سنت رسول‌الله (ص) و این لغت عرب، و این عرف تخاطب و سخن گفتن، و این خلیفه رسول‌الله و صحابه معاصر او که تا سه سال از عصر حکومت عمر نیز همگی بر این مذهب سیر کرده‌اند... و مسلم است که آنها بیش از هزار نفر بوده‌اند.

مقصود آن است که این قول قولی است که کتاب و سنت و قیاس و اجماع قدیم بر آن دلالت دارند و پس از آن نیز اجماعی که باطلش سازد نیامده است؛ ولی رأی امیرالمؤمنین عمر (رض)... چنین بوده که حکم [= سه طلاق در یک مجلس] در زمان او به مصلحت آنها بوده است...<sup>۱</sup>

دوایی در تعریف اجماع آن را دوگونه دانسته و گوید:

«۱- اتفاق علمای امت در موضوع مورد بحث، نه اتفاق امت همگی.

۲- اتفاق حاصل شده در مکانی از مکانها که حادثه مورد نظر در آن پدید آمده، یا در آن عارض شده، مانند مدینه منوره؛ نه اتفاق حاصل شده در تمام مکانها و شهرها».

و گوید: «هنگامی که صحابه از دنیا رفتند و علما جایگزین آنها شدند این گروه اجماع را نیز مانند اصلی از اصول شریعت گرفتند. جز آنکه اینان خود را فراروی اصل واضح محدودی ندیدند...»<sup>۲</sup>

۱- اعلام الموقعین، ابن قیم جوزیه، فصل حکم جمع الطلقات الثلاثة بلفظ واحد، ج ۳ ص ۳۰-۳۶.

۲- المدخل، ص ۳۳۴.

تمام آنچه را که تا اینجا عرضه داشتیم، چیزی جز «عمل به رأی» نبود؛ چه در قضایائی که رأی خود در آن را «تأویل» یا «اجتهاد» نامیدند، و چه در مواردی که نامهای دیگری بدان دادند، همگی عمل به رأی بود:

اما حقیقت قیاس آن است که مجتهد در مسأله‌ای به حکمی فتوا دهد که در مسأله دیگری آمده است. چون بین آن دو مسئله مشابَهت می‌بیند! و استحسان، ترک همان حکم مشابَه در همان مسأله است. چون مجتهد مصلحت را در خلاف آن می‌بیند.

و استصلاح، عمل کردن در قضیه مبهم بدانچه که مجتهد، بدون انجام مقارنه، صلاح می‌بیند.

و اجماع، اتفاق آرای همه علما یا علمای یک منطقه در حکم یک قضیه است! بدین‌گونه، تمام قواعد اجتهاد در مکتب خلفا به «رأی» و نظر شخصی منتهی می‌گردد. اضافه بر آنکه ایشان رأی خود را بر نص شرعی مقدم می‌دارند. چنانکه دیدیم عمر زمینه‌های فتح شده با زور را نگه داشت و چهار پنجم آن را بر خلاف نص قرآن و سنت رسول‌الله (ص)، میان جنگاوران تقسیم نمود. و نیز، قول به «سه طلاق در یک مجلس» که برخلاف کتاب و سنت است! و سپس مباهات بر «عمل به رأی» برخلاف کتاب و سنت! و از این رو بود که امام مکتب رأی در بین مجتهدان، گاهی تصریح می‌کرد که رأی او بر حدیث شریف نبوی مقدم است! و رأی او برای عمل شایسته‌تر از قول رسول‌الله (ص) می‌باشد! بنگرید:

امام حنفی‌ها و عمل به رأی:

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد از «یوسف بن اسباط» گوید: «ابوحنیفه گفت: «اگر رسول‌خدا مرا در می‌یافت و من او را، مسلماً بسیاری از آرای مرا به کار

می‌بست! مگر دین چیزی جز رأی نیکوست؟<sup>۱</sup>

و از «علی بن عاصم» گوید: «برای ابوحنیفه حدیث پیامبر گفتیم و او گفت: «بدان عمل نمی‌کنم!» گفتیم: «از پیامبر است؟» گفت: «بدان عمل نمی‌کنم!».

و از «اسحاق فزاری» گوید: «نزد ابوحنیفه می‌رفتم و درباره مسائل جنگ از او سؤال می‌کردم. مسأله‌ای پرسیدم و او پاسخ داد و من گفتم: «از پیامبر در این باره چنین و چنان روایت شده است» گفت: «ما را از این [روایات] آسوده بگذار!»<sup>۲</sup>

و گوید: «ابوحنیفه چنان بود که هرگاه با حدیث پیامبر (ص) روبرو می‌شد با آن مخالفت می‌کرد و غیر آن را برمی‌گزید!».

و گوید: «برای ابوحنیفه حدیثی در ردّ السیف آوردم و او گفت: «حدیثی خرافه است.»

و از «حماد بن سلمه» گوید: «ابوحنیفه با رأی خود به احادیث نگاه می‌کرد و با رأی خود بدانه‌پشت می‌نمود. یا، به احادیث و سنن نگاه می‌کرد و آنها را با رأی خود ردّ می‌کرد!»<sup>۳</sup>

و از «وکیع» گوید: «دیدیم که ابوحنیفه با دویست حدیث مخالفت کرد!»<sup>۴</sup>

و از «صالح فراء» گوید: یوسف بن اسباط می‌گفت: «ابوحنیفه چهار صد حدیث رسول خدا (ص) یا بیشتر را ردّ کرد. به او گفتم: «ای ابامحمد! آیا

۱ - تاریخ بغداد، شرح حال ابوحنیفه، ج ۱۳، ص ۳۹۰ و ۳۸۷، و کتاب المجروحین، ابن حبان سبّی (متوفای ۳۵۴ هـ) ج ۳ ص ۶۵.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۷، و ما یکی از روایات آن را رها کردیم. چون ابوحنیفه در آن مورد دشنام و ناسزا قرار گرفته بود.

۳ - همان، ج ۱۳، ص ۳۹۰ - ۳۹۱، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰، که عبارت: «حدیثی خرافه است» در این کتاب است.

۴ - همان.

[محتوای] آنها را می‌دانی؟ گفت: «آری» گفتم: «اندکی از آنها را برایم بگو» گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «برای اسب دو سهم است و برای مرد یک سهم» ابوحنیفه گفت: «من سهم حیوان را بیش از سهم مؤمن قرار نمی‌دهم».

و نیز، رسول خدا (ص) و اصحاب او قربانی را نشان می‌کردند و ابوحنیفه گفت: «نشان کردن مثله است».

و رسول خدا (ص) فرمود: «فروشنده و خریدار تا جدا نشده‌اند اختیار فسخ دارند» و ابوحنیفه گفت: «اگر معامله انجام شد اختیار فسخ وجود ندارد».<sup>۱</sup>

و رسول خدا (ص) هرگاه به سفر می‌رفت بین زنانش قرعه می‌کشید و اصحاب او نیز قرعه می‌کشیدند و ابوحنیفه گفت: «قرعه قمار است».<sup>۲</sup>

و از «حماد» گوید: «در مسجد الحرام نزد ابوحنیفه نشسته بودم که مردی نزد او آمد و گفت: «ای ابوحنیفه! مُحرمی نعلین هایش را نیافت و کفش پوشید؟» ابوحنیفه گفت: «باید یک قربانی کند» گوید: گفتم: «سبحان الله! ایوب برای ما روایت کرد که پیامبر درباره مُحرم فرمود: «اگر نعلین هایش را نیافت کفش بپوشد و آن را تا زیر برجستگی پاچاک بدهد».<sup>۳</sup>

و از «بشر بن مفضل» گوید: «به ابوحنیفه گفتم: نافع از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «فروشنده و خریدار تا جدا نشده‌اند اختیار فسخ دارند» گفت: «این یک رَجَز است» بعد گفتم: قتاده از انس روایت کند که «یک نفر یهودی سر دختر بچه‌ای را بین دو سنگ خرد کرد و پیامبر (ص) نیز سر او را بین دو سنگ خرد کرد» ابوحنیفه گفت: «هذیان است».<sup>۴</sup>

۱ - کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۹۰.

۳ - همان، ص ۳۹۲، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۶۷.

۴ - همان، ص ۳۸۸، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰.

و از «عبدالصمد» از پدرش، گوید: «نزد ابوحنیفه گفته شد که پیامبر فرموده: «افطر الحاجم والمحجوم»<sup>۱</sup> و ابوحنیفه گفت: «این سجع است»<sup>۲</sup>

و از «عبدالوارث» گوید: «در مکه بودم و ابوحنیفه نیز آنجا بود. پیش او رفتم و در حالی که عده‌ای نزدش بودند مردی مسأله‌ای پرسید و او پاسخ داد و آن مرد گفت: «روایت عمر بن خطاب چه می‌شود؟» گفت: «آن قول یک شیطان است» گوید: گفتیم: سبحان الله! که مردی به من گفت: «آیا تعجب می‌کنی؟ پیش از این مرد، مرد دیگری آمد و مسأله‌ای پرسید و او پاسخش داد و آن مرد گفت: «روایتی که از رسول خدا (ص) رسیده و گوید: «حجامت کننده و حجامت شونده افطار کرده‌اند» این روایت چه می‌شود؟» ابوحنیفه گفت: «این سجع است» و من با خود گفتم: این مجلسی است که هرگز بدان بازنگردم!»<sup>۳</sup>

و از «یحیی بن آدم» گوید: «نزد ابوحنیفه از حدیث پیامبر (ص) سخن رفت که: «وضو نصف ایمان است» گفت: «باید دو بار وضو بگیریم تا ایمان را کامل کنیم». یحیی گوید: «ایمان در اینجا به معنای نماز است. چون خدای متعال فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لِبُضَيْعٍ إِيمَانُكُمْ﴾ یعنی: «خداوند هرگز نماز شما را ضایع نمی‌کند»<sup>۴</sup> و پیامبر (ص) فرموده: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»: «نماز بدون وضو نماز نیست» پس وضو نصف ایمان است» یعنی: «نصف نماز است» چون نماز بدون آن نماز نیست».

و «سفیان بن عیینه» گوید: «کسی را گستاختر از ابوحنیفه بر خدا ندیدم. او برای احادیث رسول خدا (ص) مثالها می‌زد و آنها را رد می‌کرد. شنیده بود که من

۱ - یعنی: «حجامت کننده و حجامت شونده [روژه خود را] افطار کرده‌اند».

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۸.

۳ - همان.

۴ - بقره / ۱۴۳.

حدیث: «البَّيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا»<sup>۱</sup> را روایت می‌کنم، لذا پیوسته می‌گفت: «بگو بدانم اگر در یک کشتی باشد؟ بگو بدانم اگر در یک زندان باشد؟ بگو بدانم اگر در یک سفر باشد چگونه از هم جدا می‌شوند؟!»<sup>۲</sup>

\* \* \*

مؤلف گوید: ما در بررسی آنچه که از امام اهل رأی و مجتهد نامی، ابوحنیفه، نقل کرده‌اند و در این بحث یادآور شدیم، ابتدا برای ارزشیابی احادیث آن به کتب حدیثی موثق مکتب خلفا مراجعه کردیم و دیدیم که این احادیث در آنها موجود است و از رسول خدا (ص) روایت شده است. سپس به فتوای ابوحنیفه مراجعه کردیم و دیدیم او بر خلاف این احادیث فتوا داده است. بنگرید:

۱- در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، موطأ مالک و مسند احمد، گوید: «رسول خدا (ص) برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم قرار داد»<sup>۳</sup> و مخالفت ابوحنیفه با این حکم در کتاب بدایة المجتهد ابن رشد (ج ۲ ص ۴۱۱) آمده است.

۲- در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابن ماجه و دارمی و ترمذی و مسند احمد گوید: «رسول خدا (ص) سمت راست کوهان شتر قربانی را نشان زد»<sup>۴</sup> و در «مُحَلِّی» آمده است که ابوحنیفه گوید: «نشان زدن را نمی‌پسندم چون

۱- یعنی: «فروشنده و خریدار تا جدا نشده‌اند اختیار فسخ دارند».

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۸-۳۸۹.

۳- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۹۹، و کتاب المغازی، ج ۳ ص ۶۳. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب کیفیة قسمة الغنیمة، حدیث ۵۷. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، باب ۱۴۳ و ۱۴۷. سنن ترمذی، کتاب السیر، باب ۶ و ۸. موطأ مالک، کتاب الجهاد، ۲۱، و مسند احمد، ج ۲ ص ۲ و ۶۲ و ۸۰ و ج ۴ ص ۱۳۸.

۴- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب ۵۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۲۰۵. سنن ترمذی، کتاب الحج ۶۴. سنن ابن ماجه، کتاب المناسک، باب اشعار البدن ۹۶. سنن دارمی، باب ۶۸، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۱۶ و ۲۵۴ و ۲۸۰ و ۳۳۴ و ۳۳۹ و ۳۴۷ و ۳۷۲.

مُثْلُهُ است».

ابن حزم گوید: «این مصیبتی از مصائب عالم است که مُثْلُهُ چیزی باشد که پیامبر خدا(ص) انجام داده است! وای بر آن عقلی که حکم رسول خدا(ص) را مورد عیبجوئی قرار دهد!»<sup>۱</sup>

۳ - حدیث: «الْبَيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَالٌ يَفْتَرَقُ»<sup>۲</sup>

در بدایة المجتهد گوید: «شافعی و ابوحنیفه گویند: «مَهْلَتْ خِيَارٍ [فسخ] سه روز است»<sup>۳</sup>

ابن حزم در «مَحَلِّي» احادیث روایت شده از رسول خدا(ص) درباره این حکم را آورده و گوید: «با این حکم تنها ابوحنیفه و مالک و پیروان آن دو مخالفت کرده و گفته اند: «بیع و معامله با کلام قطعی می شود، اگرچه با بدن از یکدیگر جدا نشده باشند، و هیچکدام دیگری را مخیر نکرده باشد». و بدین گونه با سنت های استوار مخالفت کرده اند...»<sup>۴</sup>

۴ - در صحیح بخاری و مسلم، سنن دارمی و ابن ماجه و دیگر کتب آمده است: «شَخْصٌ مُحْرَمٌ اِذَا نَعَلَ خُفَّيْهِ لَمْ يَحِلَّ لَهُ اَنْ يَبِيعَ» و ابن حزم تفصیل این حکم و مخالفت ابوحنیفه با آن را در «مَحَلِّي» آورده است.<sup>۵</sup>

۵ - در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابوداود و ابن ماجه و دیگر کتب گوید:

۱ - المَحَلِّي، ابن حزم، ج ۷ ص ۱۱۱.

۲ - صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب ۱۹ و ۲۲ و ۴۲ - ۴۴ و ۴۶ و ۴۷. صحیح مسلم، کتاب البیوع، حدیث ۴۳ و ۴۶ و ۴۷. سنن ابوداود، باب ۵۱. ترمذی ۳۶. نسائی ۴ و ۷ و ۹. دارمی ۱۵. موطأ ۷۹. ابن ماجه، کتاب التجارات ۱۷، و مسند احمد، ج ۱ ص ۴ و ۹ و ۵۲ و ۵۴ و ۷۳ و ۱۳۵ و ۳۱۱، و ج ۳ ص ۴۰۲ و ۴۲۵ و ۴۳۴، و ج ۵ ص ۱۲ و ۱۷ و ۲۱ - ۲۳.

۳ - بدایة المجتهد، کتاب بیع الخيار، ج ۲ ص ۲۲۶.

۴ - المَحَلِّي، ج ۸ ص ۳۵۱ - ۳۵۲، مسأله ۱۴۱۷.

۵ - همان، ج ۷ ص ۸۱.

اجتهاد از قرن دوم به بعد و استنباط احکام از عمل صحابه ❁ ۴۳۱

«رسول خدا(ص) سر یهودی ای را که سر دخترکی را بین دو سنگ خرد کرده بود، خرد کرد»<sup>۱</sup> و در بدایة المجتهد گوید: «ابوحنیفه و اصحاب او درباره قصاص گویند: «قاتل به هرگونه که مقتول را کشته باشد جز به وسیله شمشیر کشته نمی شود»<sup>۲</sup>

۶- در صحیح بخاری، سنن ابوداود و ترمذی و دارمی و دیگر کتب آمده است: «حجامت کننده و حجامت شونده افطار کرده اند»<sup>۳</sup> و در بدایة المجتهد گوید: «ابوحنیفه و پیروان او گویند: «این کار [در ماه رمضان] نه مکروه است و نه مفطر»<sup>۴</sup>

۷- در سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی و دیگر کتب آمده است: «الوضوء نصف الایمان»<sup>۵</sup>

۸- در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابوداود و دارمی و دیگر کتب آمده است: «پیامبر(ص) هرگاه اراده سفر می فرمود بین زنانش قرعه می کشید و سهم هرکس بیرون می آمد او را با خود می برد»<sup>۶</sup>

---

۱- صحیح بخاری، کتاب الخصومات او کتاب الوصایاه و الديات ۴ و ۱۲. صحیح مسلم، کتاب القسامه ۱۷. سنن ابوداود، کتاب الديات ۱. سنن ابن ماجه ۲۴. سنن دارمی، باب ۴، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۹۳ و ۲۶۲ و ۲۶۹.

۲- بدایة المجتهد، ج ۲ ص ۴۳۷. تفصیل احادیث مذکور در محلی (ج ۱ ص ۳۶۰ به بعد) آمده است.

۳- صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب ۳۲. سنن ابوداود، باب ۲۸. ترمذی، باب ۵۹. دارمی، باب ۲۶. ابن ماجه ۱۸، و مسند احمد، ج ۲ ص ۳۶۴، و ج ۳ ص ۴۶۵ و ۴۷۴ و ۴۸۰، و ج ۴ ص ۱۲۳-۱۲۵، و ج ۵ ص ۲۱۰ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۳، و ج ۶ ص ۱۲ و ۱۵۷ و ۲۵۸.

۴- بدایة المجتهد، ج ۱ ص ۳۰۰، و المحلی، ج ۶ ص ۲۰۴-۲۰۵، مسأله ۷۵۳.

۵- سنن ترمذی، کتاب الدعاء، باب ۸۵. نسائی، کتاب الزکات، باب ۱. ابن ماجه، طهارت ۵. دارمی، وضو ۲، و مسند احمد، ج ۵ ص ۳۶۵.

۶- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب ۴۶، کتاب الهبه، باب ۱۵، و الشهادات ۱۵ و ۳۰، و المغازی



آری، احادیث صحیح مذکور و صدها حدیث صحیح دیگر از رسول خدا (ص) روایت شده و در مهمترین کتب حدیثی پیروان مکتب خلفا تدوین گردیده و امام ابوحنیفه و مجتهدان دیگر به رأی خود با آنها مخالفت کردند؛ احادیثی که شاید تعداد آنها - چنانکه در تاریخ بغداد احصاء گردیده - از دویست یا چهارصد تجاوز می‌کند، و هرکس به کتابهای خلاف - امثال محلاّی ابن حزم - مراجعه کند نصوص آنها و مخالفت اینها را با تفصیل تمام می‌یابد!

و نارواتر از آن اینکه، آنها با وضع خود سرانۀ قواعدی چون قیاس و استحسان و مصالح مرسله در اصول فقه، برای تشریع و قانونگذاری در مقابل کتاب و سنت بایی نو گشودند و برای استنباط حکم اسلامی، با وجود کتاب و سنت، گاهی به این قواعد مراجعه کردند و گاهی به کتاب و سنت، و در مواردی نیز قواعد اصولی خود ساخته را - که نمونه‌های آن گذشت - بر کتاب و سنت مقدم داشتند! و بدین‌گونه احکام اسلامی در مکتب خلفا، پس از رسول خدا (ص)، دچار دگرگونی شد و اینچنین همه آنها به شریعت اسلامی منسوب گردید و از این رو، دشمنان اسلام - اضافه بر برخی مسلمانان -<sup>۱</sup> چنین پنداشتند که اسلام در زمان رسول خدا (ص) ناقص بود و پس از او به تحول و تنوّع و کمال رسید! چنانکه مستشرق یهودی «گلدزیهر» کتاب خود «دگرگونی عقیده و شریعت در اسلام» را بدان اختصاص داده است! و استمرار تکیه بر «رأی» بدانجا رسید که برخی از مجتهدان مکتب خلفا - به نام حیل‌های شرعی - احکامی را تشریع کردند که نظیر آن در هیچ قانونی بر روی زمین یافت نگردد و

۱۲ ۳۴، و تفسیر سوره ۳۴ باب ۶. صحیح مسلم، کتاب التوبه، حدیث ۵۶. سنن ابوداود، کتاب النکاح، باب فی القسم بین النساء. سنن دارمی، کتاب النکاح، باب ۲۶، و مسند احمد، ج ۶ ص ۱۱۷ و ۱۹۵ و ۱۵۷ و ۲۶۹، این احادیث از ام‌المؤمنین عایشه روایت شده است و ما در بررسی‌های خود موردی را نیافتیم که رسول خدا (ص) زنانش را جز برای حج و عمره به سفر برده باشد.

۱ - برای نمونه به فصول کتاب: «المدخل الی اصول الفقه» دوالیبی مراجعه نمائید.

عرق شرم بر جبین انسان می‌نشانند!<sup>۱</sup>

و نارواتر از آن اینکه، در ستایش این مجتهدان حدیث سازی شود و به رسول خدا (ص) منسوب گردد! مانند آنچه خطیب بغدادی از ابوهریره از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود: «در امت من مردی می‌آید که نامش نعمان و کنیه‌اش «ابوحنیفه» باشد. او چراغ امت من است. او چراغ امت من است. او چراغ امت من است!»<sup>۲</sup>

و اکنون نمی‌دانم بگویم: ملک ظاهر بیبرس بندقداری - یکی از پادشاهان مصر از تیره غلامان - که در سال ۶۶۵ هجری باب این اجتهاد را مسدود و ممنوع ساخت، به اسلام خدمت کرد یا خیانت؟!<sup>۳</sup>

و هر چه باشد، باب این اجتهاد یعنی عمل به رأی را هیئت حاکمه مکتب خلفا در زمان خلفای راشدین گشود؛ چنانکه بستن آن نیز به دست هیئت حاکمه همان مکتب انجام شد و همچنان تا به امروز پابرجاست!

\* \* \*

آری وضع مکتب خلفا در امر اجتهاد و نامگذاری آن اینچنین بود. اما رهروان مکتب اهل‌البیت در نامگذاری پیرو امامان خود شدند و این علم را «فقه» و متخصص آن را «فقیه» نامیدند.

کشی در کتاب «معرفة الرجال» در معرفی «فقها»ی پیرو ابوجعفر [=امام باقر] و ابوعبدالله [=امام صادق (ع)] گوید: «علمای امامیه بر تصدیق این گروه نخستین از اصحاب ابوجعفر و ابوعبدالله اتفاق نظر دارند و «فقیه» بودن آنها را پذیرفته و

---

۱ - مراجعه کنید: المحلی، ابن حزم، ج ۱۱ ص ۲۵۱ - ۲۵۷، مسأله ۲۲۱۳، المستأجرة للزنا [= زن اجاره داده شده برای زنا!].

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۳۵.

۳ - مراجعه کنید: خطط مقریزی، ج ۴ ص ۱۶۱.

گفته‌اند: «فقیه‌ترین آنها شش نفرند: زراره و معروف بن خربوذ و برید عجلی و ابوبصیر اسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفی» و گفته‌اند: «فقیه‌ترین این شش نفر زراره است...»<sup>۱</sup>

و در معرفی «فقه‌ای پیرو امام صادق (ع) گوید: «علمای ما بر تصحیح روایات صحیح این گروه اجماع داشته و گفتار آنها را تصدیق کرده و «فقیه» بودن آنها را پذیرفته‌اند. و اینها نیز - علاوه بر شش نفر پیشین - شش نفرند: جمیل بن درّاج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حمّاد بن عیسی و حمّاد بن عثمان و ابان بن عثمان» گوید: «و ابواسحاق فقیه - یعنی ثعلبه بن میمون - فقیه‌ترین اینها را «جمیل بن درّاج» می‌داند و اینها جوانان اصحاب امام صادق (ع) بوده‌اند.

و در معرفی اصحاب امام کاظم و امام رضا (ع) گوید: «اصحاب ما بر تصحیح روایات صحیح این گروه و تصدیق آنها اتفاق نظر دارند و بر «فقیه» و عالم بودنشان صحّه گذاشته‌اند. و اینها شش نفر دیگرند...»<sup>۲</sup>

و شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) نخستین مجموعه فقهی مکتب اهل البیت را با تکیه بر حدیث تألیف کرده و آن را «فقیه من لا یحضره الفقیه»<sup>۳</sup> نامیده است. و شاگرد او شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ) نیز اصول فقه را تألیف کرد. و نزد همگان معروف بود که فقهای مکتب اهل البیت «فقه» را «اجتهاد» نمی‌نامیدند؛ چنانکه شیخ طوسی در ابتدای کتاب مبسوط گوید: «اما بعد، من همواره از مخالفان معاصر می‌شنوم... که می‌گویند... کسانی که قیاس و اجتهاد را نفی می‌کنند راهی به کثرت مسائل ندارند...».

مصطلح «اجتهاد و مجتهد» در دوره‌های بعد به کتابهای اصول فقه مکتب

۱ - معرفة الرجال، کشی، ص ۲۳۸، شماره ۴۳۱.

۲ - همان، ص ۳۷۵، شماره ۷۰۵.

۳ - یعنی: «فقیه کسی که به فقیه دسترسی ندارد».

اهل البیت و به اجازه هائی که شیوخ برای روایت حدیث به شاگردان خود اعطا می‌کردند نیز، سرایت کرد! چون این اجازه‌ها در ابتدای امر بدان خاطر اعطا می‌شد که شاگردان در روایت حدیث معصومان مجاز باشند. سپس متحول گردید و برای روایت کتابهای حدیثی که شاگرد نزد استاد قرائت می‌کرد یا از او می‌شنید نیز، اعطا شد و بعد شمول بیشتری یافت و کتابهای حدیث و غیر حدیث را، که شاگرد بر استاد خود می‌خواند، همه را فراگرفت و با این روند، به گواهی نامه‌های علمی اعطائی فارغ التحصیلان مبدل گردید.<sup>۱</sup>

و چون به قرن هشتم هجری می‌رسیم، در برخی از این اجازه‌ها چنین می‌یابیم که علما را «مجتهدان» نامیده‌اند؛ مانند توصیف فرزند علامه حلی از پدر خود، که در اجازه‌اش به شیخ محسن بن مظاهر (۷۴۱ هـ) نوشته است: «پدرم شیخ الاسلام، امام مجتهدان»<sup>۲</sup>

و در اجازه شیخ علی نیلی به ابن فهد (۷۹۱ هـ)، فرزند علامه حلی چنین توصیف شده است: «شیخ و مولای ما امام علامه خاتم مجتهدان».<sup>۳</sup>

و در سده‌های پس از آن، در برخی از این اجازه‌ها، رسیدن فارغ التحصیل به درجه اجتهاد با صراحت گواهی می‌شود؛ چنانکه علامه مجلسی در اجازه روایت مؤلفات خود به نوه‌اش خاتون آبادی (۱۰۸۵ هـ) رسیدن او به مرتبه اجتهاد را تصریح کرده است.<sup>۴</sup>

و در دوره‌های اخیر، فقهای مکتب اهل البیت گاهی برای شاگردان خود گواهی خاص رسیدن به مرتبه اجتهاد صادر می‌کنند.

۱ - توضیح بیشتر آن در باب: «اتصال سلسله اسناد مشایخ در مکتب اهل البیت به امامان اهل البیت (ع)» در فصل‌های بعدی همین کتاب می‌آید. انشاء الله.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۷ ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

۳ - همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۵.

۴ - همان، ج ۱۰۵ ص ۲۹.

آری، بدین گونه اصطلاح «اجتهاد و مجتهدان» به عُرف رهروان مکتب اهل البیت سرایت کرد. اصطلاحی که در حقیقت خود چیزی بیش از اشتراک اسمی نبود و با وجود آن، همین اشتراک در اسم برخی اخباریان پیرو مکتب اهل البیت را دچار توهم کرد و به اظهار نظرهایی واداشت که جای ذکر آن نیست. حال آنکه اگر بین دو مکتب اشتراک اسمی است، در محتوی با یکدیگر اختلاف دارند. چون فقهای مکتب اهل البیت به هیچ یک از اصول فقهیه‌ای که پیروان مکتب خلفا ابداع کرده‌اند و اساس آن مبتنی بر رأی مجتهدان مکتب آنهاست، اعتماد نمی‌کنند و در استنباط احکام تنها به کتاب و سنت تکیه می‌کنند، که شرح بیشتر آن را - انشاء الله - پی می‌گیریم.

## فصل چهارم

### قرآن و سنت دو مصدر تشریع در مکتب اهل البیت (ع)

\* - امامان اهل البیت (ع) در بیان احکام به رأی و نظر شخصی اعتماد نمی کردند.

\* - احادیث امامان اهل البیت (ع) مستند به خدا و رسول خدا (ص) می باشد.

\* - رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمان داد تا برای شرکای خود بنویسد.

\* - امامان اهل البیت (ع) کتابهای علوم را که از جدشان به ارث برده بودند

دست به دست می دادند و به گاه نیاز بدانها مراجعه می کردند.



امامان اهل البیت (ع) در بیان احکام به رأی و نظر شخصی اعتماد نمی‌کردند

برای آشنائی با مصادر احکام در مکتب اهل البیت (ع)، علاوه بر قرآن کریم، به ناچار باید به مصادر و منابع پژوهشی این مکتب مراجعه کنیم. همانگونه که برای آشنائی با جهت‌گیری مکتب خلفا در این باره چنین کردیم و تنها به مصادر پژوهشی آنها مراجعه نمودیم؛ و این مقتضای امانت علمی در بحث و بررسی است.

اکنون با مراجعه به مصادر مکتب اهل البیت درمی‌یابیم که امامان اهل البیت (ع) در بیان احکام اسلامی به رأی و نظر شخصی، که در عرف مکتب خلفا اجتهادش نامیده‌اند، اعتماد نمی‌کردند و تنها بدانچه که از رسول خدا (ص) به ارث برده بودند استناد می‌کردند، یعنی به احادیثی که در کتابهای خاص خود داشتند، و این معنی در مباحث آینده روشن می‌گردد:

در کافی آمده است: «مردی از امام صادق (ع) مسأله‌ای پرسید و امام پاسخش فرمود. آن مرد گفت: «بگو بدانم اگر چنین و چنان باشد چه نظری خواهی داشت؟» امام فرمود: «خاموش باش! آنچه در پاسخ گفتم از رسول خدا (ص)



بود ما در بیان احکام از خود رأیی نداریم.<sup>۱</sup>  
 علّامه مجلسی در شرح این حدیث گوید: «چون مراد سؤال کننده آن بود که  
 مرا از رأی و نظر خودت که با ظنّ و اجتهاد اختیار می کنی آگاه ساز، امام (ع) او  
 را از این پندار نهی فرمود و برای او روشن ساخت که آنها چیزی نگویند مگر با  
 جزم و یقین و از منابع پیوسته به سیّد المرسلین (ص)<sup>۲</sup>»

### احادیث امامان اهل البیت مستند به خدا و رسول است:

در بصائر الدرجات گوید: «امام (ع) به سؤال کننده فرمود: «هرگاه پاسخی به  
 تو دادم، آن پاسخ از رسول خدا (ص) است، ما از خود رأیی نداریم.»<sup>۳</sup>  
 و از فضیل بن یسار از امام باقر (ع) فرمود: «اگر ما به رأی و نظر خود سخن  
 می گفتیم گمراه می شدیم، همانگونه که پیشینیان گمراه شدند. بلکه ما با بیّنه ای از  
 پروردگارمان که برای پیامبرش بیان فرموده و پیامبر نیز برای ما بیان داشته، سخن  
 می گوئیم.»<sup>۴</sup>

و نیز، از امام صادق (ع) فرمود: «سخن ما بیّنه ای است که پروردگارمان برای  
 پیامبرش بیان فرموده و پیامبر برای ما، و اگر چنین نبود ما هم بسان این مردم  
 بودیم.»<sup>۵</sup>

و از سماعه از ابی الحسن (ع) گوید: «به امام (ع) گفتم: «هر چه می گوئید در

۱ - اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری، چاپ تهران، ج ۱ ص ۵۸، و  
 وافی، محمدبن مرتضی مشهور به ملا محسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ هجری، چاپ ۱۳۲۴ هـ ج ۱  
 ص ۵۹.

۲ - مرآة العقول، ج ۱ ص...

۳ - بصائر الدرجات، ص ۳۰۱.

۴ - همان، ص ۲۹۹.

۵ - همان، ص ۳۰۱.

کتاب خدا و سنت پیامبر است یا رأی و نظر خود را بیان می‌کنید؟» فرمود: «هر چه می‌گوئیم در کتاب خدا و سنت پیامبر است.»<sup>۱</sup>

### علوم امامان اهل البیت (ع) موروثی است:

در بصائر الدرجات از داود بن ابی یزید احول، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «اگر ما مردم را به رأی و هوای خود فتوا دهیم که از هلاک شدگان خواهیم بود! آنچه می‌گوئیم آثار به جای مانده از رسول خدا (ص) است؛ علم اصیل و نابی که هر یک از دیگری به ارث می‌بریم و آن را پاس می‌داریم، همان گونه که مردم زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»<sup>۲</sup>

و از جابر بن یزید جعفی، با سه سند گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «جابر! به خدا سوگند اگر ما با مردم به رأی و نظر خود سخن بگوئیم که از هلاک شدگانیم! ما با آثار به جای مانده از رسول خدا (ص) با آنها سخن می‌گوئیم، آثاری که هر یک از دیگری به ارث می‌بریم و آن را پاس می‌داریم، همان گونه که دیگران زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»<sup>۳</sup>

و از محمد بن شریح، با سه سند، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «اگر خدا اطاعت و ولایت ما را بر شما واجب نفرموده و به مودت ما فرمان نداده بود، ما شما را بر درگاه خود نگه نمی‌داشتیم و داخل خانه‌های خود نمی‌کردیم؛ به خدا سوگند ما به رأی و هوای خود فتوا نمی‌دهیم و جز آنچه پروردگارمان فرموده نمی‌گوئیم، نزد ما اصولی است که آن را پاس می‌داریم، همان گونه که دیگران زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»<sup>۴</sup>

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۹۹.

۳- همان، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰، حدیث ۴ و ۶.

۴- همان، ص ۳۰۰ - ۳۰۱، حدیث ۵ و ۷ و ۱۰.

### اسناد احادیث به رسول خدا(ص):

در احادیث گذشته دیدیم که امامان اهل البیت (ع) تصریح کردند که آنچه می‌گویند رأی و نظر شخصی آنها نیست، بلکه سخن رسول خدا(ص) را بیان می‌کنند. اینک نمونه هائی از اسناد حدیث به جدشان رسول خدا(ص) را یاد آور می‌شویم:

سماعة بن مهران گوید: «امام صادق(ع) فرمود: «خداوند حلال و حرام و تفسیر و تأویل را به رسول خود پیاموخت و رسول خدا(ص) نیز همه علوم خود را به علی(ع) آموزش داد».<sup>۱</sup>

همانند این حدیث از «حمران بن اعین» با چهار سند، و از ابوبصیر و ابوالاعزّو حماد بن عثمان نیز، روایت شده است.<sup>۲</sup>

و از یعقوب بن شعیب، با دو سند، گوید: «امام صادق(ع) فرمود: «خداوند متعال قرآن را به رسول الله پیاموخت و علاوه بر آن، علوم دیگری را نیز به او تعلیم فرمود و رسول خدا(ص) هر چه را که خدایش آموخته بود، همه را به علی(ع) پیاموخت».<sup>۳</sup>

و محمد حلبی گوید: «امام صادق(ع) فرمود: «علی(ع) هر چه را که رسول خدا(ص) می‌دانست، می‌دانست، و خداوند چیزی را به پیامبرش نیاموخت مگر اینکه رسول خدا(ص) آن را به امیرالمؤمنین پیاموخت».<sup>۴</sup>

و از سلیم بن قیس، گوید: «امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «من چنان بودم که هرگاه از

۱ - همان، ص ۲۹۰، و وسائل الشیعه، چاپ ۱۳۲۳ هـ، ج ۳ ص ۳۹۱ حدیث ۱۹، و مستدرک الوسائل، چاپ ۱۳۲۱ هـ، ج ۳ ص ۱۹۲، حدیث ۲۸، به نقل از تفسیر عیاشی.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۲۹۰ - ۲۹۲، حدیث ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰ - ۱۲.

۳ - همان، ص ۲۹۰ - ۲۹۱، حدیث ۳ و ۹.

۴ - همان، ص ۲۹۲، حدیث ۱۳.

رسول خدا (ص) سؤال می‌کردم پاسخ می‌فرمود، و اگر سؤالی نداشتم خود آغاز می‌کرد، و هیچ آیتی درباره شب و روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و دوزخ، دشت و کوه و روشنی و تاریکی بر او نازل نگردید مگر اینکه آن را به من آموخت و املا می‌کرد تا با دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام و چگونگی نزول و مکان نزول و موضوع نزولش تا قیامت را به من تعلیم فرمود و از خدا خواست تا فهم و درکم عطا فرماید.<sup>۱</sup> این حدیث را احادیث سه گانه موجود در طبقات ابن سعد که از کتب مکتب خلفاست تأیید می‌کند:

۱- از محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، گوید: «به علی گفته شد: چه شده که تو بیش از دیگر صحابه رسول خدا (ص) حدیث می‌گوئی؟ گفت: «من چنان بودم که هرگاه سؤال می‌کردم آگاه می‌نمود و چون سکوت می‌کردم آغاز می‌فرمود.»

۲- از سلیمان احمسی از پدرش، گوید: «علی گفت: «به خدا سوگند هیچ آیتی نازل نشد مگر آنکه دانستم در چه نازل شد، و کجا نازل شد، و بر که نازل شد، همانا پروردگار من مرا قلبی عقول و زبانی رسا بخشیده است.»

۳- از ابوطیفیل، گوید: «علی گفت: «از من درباره کتاب خدا پرسید که هیچ آیتی نیست مگر آنکه دانستم در شب نازل شد یا در روز، در دشت نازل گردید یا در کوه.»<sup>۲</sup>

و در بصائر الدرجات از زید بن علی، گوید: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هیچ روزی را به شب نبردم و هیچ دستوری را از رسول خدا (ص) دریافت نکردم مگر

۱- همان، ص ۱۹۸، حدیث ۳.

۲- طبقات ابن سعد، شرح حال امام علی (ع)، ج ۲ قسمت ۲ ص ۱۰۱ چاپ اروپا. حدیث نخست را احمد بن حنبل نیز در کتاب «فضائل علی بن ابی طالب» آورده است.

آنکه حلال و حرام و امر و نهی نازل شده در آن روز به وسیله جبرئیل را با شأن نزول و موضوع نزولش از رسول خدا (ص) فراگرفتم» راوی گوید: «از نزد زید بیرون رفتیم و به گروه معتزله برخوردیم و موضوع را یادآور شدیم و آنها گفتند: «این موضوع بسیار عظیم و شگفت آور است، چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه گاهی یکی از آن دو از دیگری غایب می شد و در این حال او چگونه می فهمید؟» گوید: «نزد زید بازگشتیم و اشکال آنها را بازگفتم و او گفت: «رسول خدا (ص) شمار روزهایی را که او حضور نداشت نگه می داشت و چون به هم می رسیدند می فرمود: «یا علی! در فلان روز چنین و چنان بر من نازل شد و در فلان روز چنین و چنان، و همچنان روزها را شماره می کرد تا به روز ملاقات می رسید» گوید: «و ما معتزله را از این توضیح آگاه ساختیم.»<sup>۱</sup>

این روایت زید را روایات سه گانه زیر در سنن نسائی و سنن ابن ماجه و مسند احمد، که از مصادر مکتب خلفا هستند، تأیید می کنند:

۱ - از عبدالله بن نجی، گوید: «علی گفت: «مرا در نزد رسول خدا (ص) جایگاهی بود که هیچکس را نبود: هر بامداد نزد او می رفتم و می گفتم: «السلام علیک ای نبی خدا! که اگر تنحیح<sup>۲</sup> می فرمود به منزله باز می گشتم و گرنه به نزد او می رفتم.»

۲ - علی گفت: «رسول خدا (ص) برای من ساعت ویژه ای قرار داده بود که نزد او می رفتم و چون می رسیدم اجازه می خواستم تا اگر در حال نماز است تنحیح فرماید و بازگردم و اگر فارغ البال بود اجازه ورود می داد.»

۳ - علی گفت: «من در هر شبانه روز دو بار نزد رسول خدا (ص) می رفتم و

۱ - بصائر الدرجات، ص ۱۹۷، حدیث ۴.

۲ - تنحیح: سینه صاف کردن، صدا از سینه درآوردن.

هرگاه در شب وارد می‌شدم برای من تنحج می‌فرمود.<sup>۱</sup>

**پیامبر(ص) فرمان داد تا امام علی(ع) برای شریکان خود بنویسد:**

در امالی شیخ طوسی، بصائر الدرجات و ینابیع المودة از احمد بن محمد بن علی، امام باقر، از پدرانش (ع) گوید: «رسول خدا(ص) به علی فرمود: «آنچه را که بر تو املاء می‌کنم بنویس» علی گفت: «یا نبی الله! می‌ترسی فراموش کنم؟» فرمود: «از فراموش کردن تو نمی‌ترسم، چون از خدا خواسته‌ام که نگهدارت باشد و فراموش نگرداند، ولی برای شریکانت بنویس.» گوید: گفتیم: «یا نبی الله! شریکان من کیانند؟» فرمود: «امامان زاده تو که امت من بدانها باران می‌بابتد و بدانهاد عایشان مستجاب می‌شود و به خاطر آنهاست که خداوند بلا را از ایشان دور می‌سازد و رحمت را از آسمان نازل می‌کند.» و بعد به حسن اشاره کرد و فرمود: «این نخستین آنهاست» و به حسین اشاره کرد و فرمود: «امامان [دیگر] از نسل او هستند.»<sup>۲</sup>

و این همان موضوعی است که امام علی(ع) در «مَسْکِن»<sup>۳</sup> بدان اشاره نمود و ابوآرا که آن را روایت کرده و گوید: «ما با علی(ع) در مَسْکِن بودیم و در جمع خود می‌گفتیم که «علی شمشیر رسول خدا را به ارث برده است» و برخی می‌گفتند: «استر او را به ارث برده است» و گروهی می‌گفتند: «صحیفه‌ای را به ارث برده که در حمائل و آویزگاه شمشیر است» و همچنان ادامه می‌دادیم که علی(ع) بیرون آمد و گفت: «به خدا سوگند اگر دل و دماغ داشتم و اجازه

۱ - سنن نسائی، ج ۱ ص ۱۷۸، باب التَّنَحُّج فی الصلاة. سنن ابن‌ماجه، حدیث ۳۷۰۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۸۰ و ۸۵ و ۱۰۷، احادیث ۶۰۸ و ۶۴۷ و ۸۴۵.

۲ - امالی شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) چاپ نجف ۱۳۸۴، ج ۲ ص ۵۶. بصائر الدرجات، ص ۱۶۷، و ینابیع المودة شیخ سلیمان حنفی، چاپ دار الخلافة العثمانية ۱۳۰۲ هـ ص ۲۰.

۳ - مَسْکِن محلی است در عراق، کنار رودخانه دُجَیل.

می‌یافتم تا پایان این سال با شما سخن می‌گفتم و هیچ حرفی را تکرار نمی‌کردم. آری، به خدا سوگند صحیفه‌های بسیاری نزد من است، صحیفه‌های مختص و ویژه رسول خدا و اهل بیت او، در میان آنها صحیفه‌ای است به نام «عیطه» که سخت‌تر از آن بر عرب وارد نشده، و در آن نام شصت قبیله پست است که در دین خدا نصیبی ندارند.<sup>۱</sup>

و پس از آن، امامان اهل البیت (ع) یکی پس از دیگری این صحیفه‌ها را - چنانکه می‌آید - به ارث بردند:

در بصائر الدرجات از جابر بن یزید، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است حاوی نوزده صحیفه دیگر که رسول خدا (ص) هدیه‌اش فرموده است.»<sup>۲</sup>

و از فضیل بن یسار، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «فضیل! نزد ما کتاب علی است با هفتاد ذراع طول که هر چه بر روی زمین مورد نیاز باشد در آن آمده است، حتی دیه و توان این اثر! سپس با انگشت ابهام خود آن اثر را بر دست خویش ایجاد کرد.»<sup>۳</sup>

و از حمران بن اعین، گوید: «امام باقر (ع) به حجره‌ای بزرگ اشاره کرد و فرمود: «حمران! در این حجره صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع، با خط علی و املائی رسول الله (ص)، و اگر ما بر این مردم ولایت یابیم، تنها بدانچه خدا نازل فرموده حکم برانیم و از آنچه در این صحیفه است تجاوز ننماییم.»<sup>۴</sup>

و از محمد بن مسلم، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است از

۱ - بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، و نزدیک به آن در ص ۱۵۹ حدیث ۱۵. و ابوراکه از دوران امام

علی (ع) تا زمان زیاد بن ابیه ساکن کوفه بود (قاموس الرجال ۷ / ۱۰)

۲ - همان، ص ۱۴۴.

۳ - همان، ص ۱۴۷.

۴ - همان، ص ۱۴۳.

نوشته‌های علی که طول آن هفتاد ذراع است و ما محتوای آن را پیروی کرده و از آن تجاوز نمی‌کنیم.» گوید: «از او درباره میراث و مقدار این علم پرسیدم: که آیا مجموعه‌هایی از علم است یا تفسیر همه این اموری که مردم درباره آن سخن می‌گویند، مانند طلاق و فرائض، همگی در آن آمده است؟» فرمود: «علی همه علوم را نوشت: قضاء و فرائض همگی را، و اگر خط ما پیروز گردد، چیزی نیست که در آن نباشد، و ما آن را اجرا می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری، فرمود: «اگر خط ما پیروز گردد، چیزی نیست مگر آنکه «سنت»ی درباره آن وجود دارد و ما آن را اجرا می‌کنیم.»<sup>۲</sup>

و نیز، از محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است از نوشته‌های علی یا مصحف علی (ع) که طول آن هفتاد ذراع است و ما محتوای آن را پیروی کرده و از آن تجاوز نمی‌کنیم.»<sup>۳</sup>

و از عبدالله بن میمون از امام صادق از پدرش (ع) فرمود: «در کتاب علی (ع) هر چه مورد نیاز است، حتی دیه و تاوان خراش و تندخویی نیز، آمده است.»<sup>۴</sup> و از مروان، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما کتاب علی است به طول هفتاد ذراع.»<sup>۵</sup>

و در روایتی، فرمود: «علی (ع) هر چه که بوده همه را نوشته، حتی دیه خراش را.»<sup>۶</sup>

و نیز فرمود: «به خدا سوگند نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۶۴.

۳- همان، ص ۱۴۶.

۴- همان، ص ۱۶۴ و ۱۴۸.

۵- همان، ص ۱۴۷.

۶- همان، ص ۱۴۸.



است و همه آنچه که مردم بدان نیاز دارند، حتی دیه خراش، در آن هست، صحیفه‌ای که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خود نوشته است.<sup>۱</sup> و از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)، گوید: «شنیدم که می‌فرمود: «نزد ما پوستی است با هفتاد ذراع که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خود نوشته و هر آنچه که بدان نیاز دارند، حتی دیه خراش، در آن هست.»<sup>۲</sup> و از منصور بن حازم، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است که هر چه مورد نیاز است در آن هست، حتی دیه خراش هم در آن آمده است.»<sup>۳</sup>

و از عثمان بن زیاد، گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم و به من فرمود: «بنشین» و من نشستم و او با انگشت خود بر پشت دستم زد و آن را بر رویش سائید و فرمود: «دیه این کار و کمتر از آن هم نزد ما هست.»<sup>۴</sup> و از منصور بن حازم و عبدالله بن ابی‌یعفور، گویند: «امام صادق (ع) فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و هر چه مورد نیاز است، حتی دیه خراش نیز، در آن هست.»<sup>۵</sup>

و از عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «در این خانه صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن هست، حتی دیه خراش!»<sup>۶</sup> و از محمد بن عبدالملک، گوید: «حدود شصت نفر نزد امام صادق (ع) بودیم

۱ - همان، ص ۱۴۵.

۲ - همان، ص ۱۴۷ و فشرده آن در ص ۱۴۳.

۳ - همان، ص ۱۵۴ و در ص ۱۴۶ با اندکی زیادت در آخر حدیث.

۴ - همان، ص ۱۵۹ و با اندکی اختلاف در ص ۱۴۸.

۵ - همان، ص ۱۴۴.

۶ - همان، ص ۱۴۵.

که شنیدم فرمود: «به خدا سوگند نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن هست، حتی دیه خراش نیز در آن آمده است.»<sup>۱</sup>

و از سلیمان بن خالد، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است با طول هفتاد ذراع که با املائی رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است و هیچ حلال و حرامی نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه خراش!»<sup>۲</sup>

و از حماد، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه محدوده‌ای چون محدوده خانه دارد، و مسلم است که حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام، و نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی نیافریده مگر اینکه در آن آمده است: محدوده راهها از آن راههاست و محدوده خانه‌ها از آن خانه‌ها، حتی دیه خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه هم در آن هست!»<sup>۳</sup>

و از عبدالله بن ایوب از پدرش، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «علی (ع) شیعیان خود را رها نکرده تا در حلال و حرام نیازمند کسی باشند، ما در کتاب او دیه خراش را هم یافته‌ایم!» گوید: سپس فرمود: «اما تو! اگر تو کتاب او را دیده بودی یقین می‌کردی که آن از کتب پیشینیان است.»<sup>۴</sup>

و از محمد بن حکیم از امام کاظم (ع)، فرمود: «پیشینیان شما تنها به وسیله

۱ - همان، ص ۱۴۴.

۲ - همان.

۳ - همان، ص ۱۴۸، و در اصول کافی ج ۱ ص ۵۹، و وافى ج ۱ ص ۶۱، با اندکی اختلاف در لفظ، که عبارت: «حلال محمد...» در آن دو نیامده است.

۴ - همان، ص ۱۶۶.

قياس به هلاکت افتادند، و خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را قبض روح نکرد تا آنگاه که دینش را در حلال و حرام کامل گردانید و آن حضرت هرچه را که مورد نیاز شما بود همه را برای شما آورد تا در حیات و مماتش به او و اهل بیت او پناه برید، و آن صحیفه‌ای است نزد اهل بیت او که حتی دیه خراش هم در آن هست! سپس فرمود: «ابوحنیفه از کسانی است که می‌گوید: «علی (ع) گفت و من هم می‌گویم!»<sup>۱</sup>

و در بصائر الدرجات و کافی از بکر بن کرب صیرفی، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «آنها را با شما چه کار، از شما چه می‌خواهند، برای چه شما را سرزنش می‌کنند؟ می‌گویند: رافضه! آری، به خدا سوگند شما دروغ را رفض و ترک کردید و حق را پیروی نمودید. هان به خدا سوگند نزد ما چیزی است که نیازمند کسی نیستیم و این مردم [=مخالفان ما] نیازمند ما هستند، نزد ما کتابی است با املاي رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع)، صحیفه‌ای که طول آن هفتاد ذراع است و هر حلال و حرامی در آن آمده است.»<sup>۲</sup>

نام کتاب امام علی (ع) در احکام:

امامان اهل البیت (ع) کتابی را که امام علی (ع) با املاي رسول خدا (ص) به تحریر آورده «جامعه» نامیده‌اند:

در کافی و بصائر الدرجات از ابی بصیر، گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم: «فدای شما گردم، من از شما مسأله‌ای می‌پرسم، آیا در اینجا کسی هست که سخنم را بشنود؟ امام پرده میان خود و اطاق دیگر را کنار زد و آنجا را بررسی

۱ - همان، ص ۱۵۰، و در ص ۱۴۶ با اندکی زیادت.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، حدیث ۱۴، و ص ۱۵۴، حدیث ۷، و در ص ۱۴۲، حدیث اول با اندکی اختلاف در عبارت. اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۱، حدیث ۶۰، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۵.

نمود و فرمود: «ابامحمّد! هرچه می خواهی بپرس» گفتم: «فدای شما گردم، شیعیان شما می گویند که رسول خدا (ص) علی (ع) را بابی از علم پیاموخت که هزار باب از آن گشوده می شود...» فرمود: «ابامحمّد! جامعه نزد ماست و آنها چه می دانند که جامعه چیست؟!» گوید گفتم: «فدای شما گردم، جامعه چیست؟» فرمود: «صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا (ص) و املای اوست که از دو لب مبارکش صادر گشته و با دست علی (ع) نوشته شده و هر حلال و حرام و هر چیزی که مردم بدان نیاز دارند در آن آمده است، حتی دیه خراش!» و سپس دست خود را بر من زد و فرمود: «ابامحمّد! به من اجازه می دهی؟!» گفتم: «فدای شما گردم، من از آن شما هستم هرچه می خواهید انجام دهید» گوید: با دست خود فشارم داد و فرمود: «حتی دیه این!» - و گویی خشمگین بود - و من گفتم: «به خدا سوگند این علم است...»<sup>۱</sup>

و از سلیمان بن خالد، گوید: «از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «همانا نزد ما صحیفه ای است به نام «جامعه» که هیچ حلال و حرامی را فروگذار نکرده، حتی دیه خراش را!»<sup>۲</sup>

و در روایتی دیگر، فرمود: «نزد ما صحیفه ای است با هفتاد ذراع به املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) که هیچ حلال و حرامی نیست مگر اینکه در آن هست، حتی دیه خراش!»<sup>۳</sup>

و از علی بن رثاب، گوید: «از امام صادق (ع) درباره جامعه پرسیدند فرمود: «صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع در پهنه پوست دباغی شده همانند ران شتر،

۱ - اصول کافی، ج ۱ ص ۲۳۹، حدیث اول. بصائر الدرجات، ص ۱۵۱ و ۱۵۲، و وافى، ج ۲ ص

۱۳۵. این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز آن را آوردیم.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

۳ - همان، ص ۱۴۳.

که هرچه مورد نیاز مردم باشد در آن هست و هیچ قضیه‌ای نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه خراش!<sup>۱</sup>

و نیز، از ابی بصیر، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) فتوای ابن شبرمه را یادآور شد و فرمود: «این کجا و جامعه کجا، جامعه‌ای که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خود نوشته و جمیع حلال و حرام، حتی دیه خراش، در آن آمده است.»<sup>۲</sup>

و در کافی و بصائر الدرجات از ابی شیهه، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «علم ابن شبرمه در برابر جامعه نابود است، جامعه‌ای که املائی رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است، جامعه برای کسی جای سخن باقی نگذاشته و حاوی علم حلال و حرام است. همانا اصحاب قیاس علم را از راه قیاس جستند و جز دوری نیفزودند. برآستی که دین خدا با قیاس به هدف نرسد.»<sup>۳</sup>

امامان اهل البیت (ع) بدین‌گونه از قول به رأی و نظر شخصی بیزاری می‌جستند و بیان خود را مستند به رسول خدا، جبرئیل از خدای سبحان می‌کردند.

### کتاب «جفر» و مصحف فاطمه:

از برخی روایات چنین به دست می‌آید که آنچه از امام علی (ع) به دیگر امامان (ع) رسیده بود، دو کتاب به نامهای: «جامعه» و «جفر» بود که محتوای اولی احکام حلال و حرام و محتوای دومی اخبار [نهان] حوادث شدنی و

۱- همان، ص ۱۴۲.

۲- همان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸.

۳- اصول کافی، ج ۱ ص ۵۷، حدیث ۱۴. بصائر الدرجات، ص ۱۴۶ و ۱۴۹ - ۱۵۰، و واف، ج ۱ ص ۵۸. و ابن شبرمه، عبدالله بن شبرمه ضبی شاعر کوفی، قاضی منصور دوانیقی برآبادیهای کوفه بود و در سال ۱۴۴ هـ وفات کرد. (الکنی و الالقاب ۳/۱۳).

رویدادها بود.

همچنین کتاب سومی را نیز از مادرشان فاطمه دخت رسول خدا (ص) در اختیار داشتند که آن را «مصحف فاطمه» می نامیدند و بخشی از اخبار [نهان] حوادث شدنی در آن آمده و هر سه کتاب به خط امام علی (ع) بود که در این بحث بخشی از روایات مربوط به آنها را یادآور می شویم:

در بصائر الدرجات از ابو مریم، گوید: «امام باقر (ع) به من فرمود: «نزد ما «جامعه» است به طول هفتاد ذراع که همه چیز، حتی دیه خراش، در آن آمده است؛ با املای رسول خدا (ص) و خط علی (ع). و نزد ما «جفر» است، نوشته ای در پوست دباغی شده عکاظی که حواشی آن نیز نوشته و پر شده، و آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت می شود، همگی در آن آمده است».<sup>۱</sup>

و نیز، با بیش از یک سند، گوید: «امام صادق (ع) به گروههایی که نزد او می آمدند و از آنچه رسول خدا (ص) برای علی (ع) بر جای نهاده و علی (ع) برای امام حسن (ع) بر جای نهاده بود سؤال می کردند، فرمود: «رسول خدا (ص) نزد ما چیزی را بر جای نهاده که هر چه مورد نیاز است، حتی دیه خراش و ناخن نیز در آن آمده است، و فاطمه (ع) «مصحف»ی را بر جای نهاده که قرآن نیست...»<sup>۲</sup>

و از ابان بن عثمان از علی بن الحسین، گوید: «به امام صادق (ع) گفته شد: «عبدالله بن الحسن معتقد است که او علمی جز آنچه مردم دارند ندارد!» امام (ع) فرمود: «به خدا سوگند عبدالله بن الحسن راست گفته و او را علمی جز آنچه مردم دارند نباشد، ولی به خدا سوگند نزد ما «جامعه» است، دربردارنده حلال و حرام، و نزد ما «جفر» است، آیا عبدالله بن الحسن می داند که جفر چیست؟ پوست بز است یا گوسفند؟ و نزد ما «مصحف» فاطمه است. هان! به خدا سوگند چیزی از

۱ - بصائر الدرجات، ص ۱۶۰.

۲ - همان، ص ۱۵۶.

قرآن در آن نیست، ولی املای رسول خدا و خط علی است. و عبدالله، آنگاه که مردم از اطراف نزد او آیند و سؤال کنند، چه خواهد کرد؟<sup>۱</sup>

### سلاح رسول خدا (ص) و نامه‌های آن حضرت:

در بصائر الدرجات از علی بن سعید، گوید: «امام صادق (ع) در سخنان خود فرمود: «همانا سلاح رسول خدا و شمشیر و زرّه او نزد ماست. و به خدا سوگند «مصحف فاطمه» نیز نزد ماست، و یک آیه از کتاب خدا در آن نیست، بلکه املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است. به خدا سوگند «جفر» در نزد ماست، و آنها چه می‌دانند که جفر چیست؟ پوست گوسفند است یا پوست شتر؟ سپس رو به ما کرد و فرمود: «شما را بشارت باد! آیا خشنود نمی‌شوید که روز قیامت به ریسمان علی (ع) چنگ بزنید در حالی که علی (ع) به ریسمان رسول خدا (ص) چنگ زده است؟»<sup>۲</sup>

و نیز، از محمد بن عبدالملک، گوید: «حدود شصت نفر پیرامون امام صادق (ع) گرد آمده بودیم که عبدالخالق بن عبد ربّه آمد و به آن حضرت گفت: «در کنار ابراهیم بن محمد نشسته بودیم که گفتند شما می‌گوئید: «نزد ما کتاب علی است» و او گفت: «نه به خدا، علی کتابی بر جای ننهاد، و اگر علی کتاب بر جای ننهاد باشد چیزی جز یک پوست نباشد و من دوست داشتم که نزد این غلامم

---

۱ - همان، ص ۱۵۷ - ۱۵۸. و عبدالله بن الحسن از نوادگان امام علی بن ابی طالب (ع) و مادرش فاطمه دخت امام حسین (ع) بود. منصور عباسی او و برادرانش را در سال ۱۴۲ هـ در مدینه زندانی کرد و در سال ۱۴۴ هـ آنها را به مدینه هاشمیه انتقال داد و با انواع شکنجه‌ها به قتل رسانید: برخی را زنده به گور کردند و عبدالله را در زیر آوار خانه‌ای مدفون ساخت. فرزند عبدالله، محمد، مشهور به نفس زکیه بر علیه منصور خروج کرد و در سال ۱۴۵ هـ در مدینه کشته شد، و فرزند دیگرش ابراهیم، پس از قتل برادرش محمد، در بصره خروج کرد و او نیز در همان سال کشته شد. مراجعه کنید: تاریخ طبری، تاریخ ابن کثیر و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۴۲ - ۱۴۵ هـ.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۱۵۳.

بود و باکی بر آن ندارم! گوید: «امام صادق (ع) نشست و رو به ما کرد و فرمود: «به خدا سوگند چنانکه می‌گویند نیست! آنها دو «جفر» ند که در آند و نوشته شده است. نه به خدا آنها دو پوستند که پشم و مویشان هنوز باقی است و یکی از آنها انبوه نوشته‌ها را در خود جای داده و دیگری سلاح رسول‌الله (ص) را. و به خدا سوگند نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه این خراش را! - و با ناخن ساعد خود را خراشید - نزد ما مصحفی است که به خدا سوگند قرآن نیست.»<sup>۱</sup>

و از عبدالله بن سنان، گوید: «نزد امام صادق (ع) سخن از گرفتاری اولاد حسن رفت و ما نیز یادآور «جفر» شدیم که امام (ع) فرمود: «به خدا سوگند آن دو پوست بز و گوسفند نزد ماست، با املای رسول‌خدا (ص) و خط علی (ع)، و نزد ما صحیفه‌ای است با طول هفتاد ذراع که رسول‌خدا آن را املاء کرده و علی با خط خود نوشته است و هرچه مورد نیاز است در آن هست، حتی دیه خراش!»<sup>۲</sup> و در روایت ابی‌القاسم کوفی، گوید: «اولاد حسن یادآور «جفر» شدند و گفتند: «چیز مهمی نست!» و بشر آن را برای امام صادق بازگو کرد و آن حضرت فرمود: «آری، آنها دو پوستند: پوست بز و پوست گوسفند، و انباشته از علم‌اند...»<sup>۳</sup>

و در حدیث عبدالله بن سنان آمده است که «خط علی و املای رسول‌خدا از دو لب مبارک آن حضرت (ص) می‌باشد.»<sup>۴</sup>

۱ - همان، ص ۱۵۱.

۲ - همان، ص ۱۴۵ و ۱۵۹.

۳ - همان، ص ۱۵۵.

۴ - همان.



و از سلیمان بن خالد، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «همانا در «جفر»ی که آنها یادآور می‌شوند چیزهایی است که آزارشان می‌دهد، چون آنها حق نمی‌گویند و جفر محتوی حق است، و آنها اگر راست می‌گویند باید قضایا و فرایض [= احکام و تقسیمات ارث] علی (ع) را بیرون آورند، و شما از [سهم ارث] خاله‌ها و عمه‌ها از آنها پرسید، و آنها باید «مصحف» فاطمه را بیرون آورند که وصیت فاطمه در آن است و سلاح رسول خدا (ص) همراه آن...»<sup>۱</sup>

و از معلی بن خنیس، گوید: «امام صادق (ع) دربارهٔ عموزادگانش فرمود: «اگر آنها از شما پرسند و شما جوابشان گوئید، نزد من محبوبتر از آن است که به آنها بگوئید: «ما آنگونه که به شما می‌رسد نیستیم، بلکه ما گروهی هستیم جویندهٔ این علم، نزد چه کسی است؟ و چه کس صاحب آن است؟ اگر نزد شماست شما را پیروی می‌کنیم و اگر نزد غیر شماست آن را می‌جوئیم تا صاحبش را بشناسیم» و فرمود: «کتابها نزد علی بن ابی طالب (ع) بود و چون به سوی عراق رفت آنها را نزد ام سلمه به ودیعت نهاد و چون کشته شد نزد امام حسن (ع) بود و امام حسن که از دنیا رفت نزد امام حسین بود و سپس نزد پدرم...»<sup>۲</sup>

و از علی بن سعد یا سعید، گوید: «نزد امام صادق (ع) نشسته بودم و عده‌ای از اصحاب ما نیز بودند که معلی بن خنیس به او گفت «فدای شما گردم، شما از حسن بن الحسن چه کشیدید!» سپس طیار به او گفت: «فدای شما گردم، در یکی از کوچه‌ها که می‌رفتم، محمد بن عبدالله بن الحسن را دیدم که بر حماری سوار بود و عده‌ای از زیدیه پیرامون او را گرفته بودند» سپس آنچه را که مابین آنها گذشته بود یادآور شد و امام (ع) در پاسخ او دربارهٔ «جفر» فرمود: «جفر، پوست دباغی شدهٔ گاوی است کیف مانند، حاوی کتابها و علوم حلال و حرام مورد نیاز

۱- همان، ص ۱۵۷، و فشرده آن در ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۱۶۷، و فشرده آن در ص ۱۵۸.

مردم تا روز قیامت، که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است، و مصحف فاطمه (ع) نیز در آن است و آیه‌ای از قرآن در آن نیست. و خاتم رسول خدا (ص) و زره و شمشیر و لوای آن حضرت نزد من است. و جفر، علی رَغم خواست کسانی که نمی‌پسندند، نزد من است.<sup>۱</sup>

و از برخی احادیث ظاهر می‌شود که «مصحف فاطمه» - اضافه بر آنچه گذشت - حاوی سخنان فرشته‌ای است که پس از وفات رسول خدا (ص) با آن حضرت سخن می‌گفت تا تسلیتش گوید و دل آرامش نماید؛ چنانکه در روایت حماد بن زید در کافی آمده و گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که خداوند متعال پیامبرش را از دنیا برد، فاطمه (ع) از فوت آن حضرت دچار اندوهی شد که جز خدای عزّ و جلّ آن را نمی‌دانست، بدین خاطر فرشته‌ای را نزد او فرستاد تا اندوهش را تسلی بخشد و با او سخن بگوید - تا آنجا که گوید: - فاطمه (ع) گفت: «امام علی (ع) را از آن آگاه ساختم و او شروع به نوشتن آن سخنان کرد و از آن نوشته‌ها مصحفی پدید آمد.» سپس امام صادق (ع) فرمود: «آگاه باش که چیزی از حلال و حرام در آن نیست، ولی علم حوادث و رویدادهای آینده در آن است.»<sup>۲</sup>

و از ابی عبیده، گوید: «برخی از یاران ما از امام صادق (ع) درباره «جفر» پرسید و او فرمود: «آن پوست گاوی است انباشته از علم!» پرسید: «پس جامعه چیست؟» فرمود: «آن صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع در پهنه پوستی همانند ران شتر، که هرچه مورد نیاز مردم باشد در آن هست و هیچ قضیه‌ای نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه خراش!» گفت: «پس مصحف فاطمه (ع) چیست؟» راوی گوید: «امام (ع) مدتی دراز سکوت کرد و سپس فرمود: «شما از

۱ - همان، ص ۱۵۶ و ۱۶۰.

۲ - اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۰، حدیث ۱.

آنچه می خواهید و آنچه نمی خواهید جستجو می کنید! فاطمه (ع) پس از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز درنگ کرد و از دوری پدر به شدت اندوهگین بود که جبرئیل (ع) نزد او می آمد و دلداریش می داد و از حال پدر آگاهش می ساخت و حوادث آینده را برای او بیان می داشت و علی (ع) آنها را می نوشت و آن نوشته ها «مصحف فاطمه» است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

اخبار متواتر بر آن است که امامان اهل البیت (ع) کتاب «جامعه» امام علی (ع) در احکام و «جفر» و «مصحف فاطمه (ع)» را که حاوی حوادث و رویدادهای آینده است، همگی را به ارث برده بودند، و از برخی احادیث گذشته و آینده دانسته می شود که این کتابها در محفظه ای از پوست گاو قرار داشته که آن را «جفرا بیض» می گفتند و هر چه از سلاح رسول خدا (ص) به ارث برده بودند، آنها نیز در محفظه ای از پوست گاو بوده که آن را «جفر احمر» می گفته اند.

#### دو محفظه میراث امامت:

در کافی و بصائر الدرجات از حسین بن ابی العلاء، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود: «نزد من «جفرا بیض» است!» گوید گفتم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داود و توراۃ موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم (ع) و حلال و حرام، و مصحف فاطمه که چیزی از قرآن در آن نیست و آنچه مردم را نیازمند ما می کند در آن است، حال آنکه ما به کسی نیاز نداریم، حتی دیه یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و دیه خراش نیز در آن هست! و نزد من «جفر احمر» است.» گوید گفتم: «در جفر احمر چیست؟» فرمود: «سلاح...»<sup>۲</sup>

۱ - اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۱، حدیث ۵. بصائر الدرجات، ص ۱۵۳، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۵.

اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۰، حدیث ۳. بصائر الدرجات، ص ۱۵۰ - ۱۵۱، و ارشاد مفید، ص

و اما اینکه فرمود: «آنچه مردم را نیازمند ما می‌کند در آن است...» مراد امام (ع) آن بود که در «جفر» کتاب علی (ع) است و در کتاب علی آنچه مورد نیاز مردم باشد آمده است.

و از ابو حمزه، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «مصحف فاطمه چیزی از کتاب خدا را دربر ندارد و آن تنها مسائلی است که پس از فوت پدرش بر او القاء شده است.»<sup>۱</sup>

و در روایتی فرمود: «نزد من «مصحف فاطمه» است و چیزی از قرآن در آن نیست!»<sup>۲</sup>

امام (ع) در احادیث مختلف بارها و بارها تأکید می‌کند که در «مصحف فاطمه (ع)» چیزی از قرآن نیست تا واژه «مصحف» مردم را به اشتباه نیندازد، چنانکه برخی در عصر ما دچار این اشتباه شده و مصحف فاطمه (ع) را - نعوذ بالله - قرآنی دیگر پنداشته‌اند!

آنچه در این باب در شرح مصادر علوم مکتب اهل البیت آوردیم، بدین معنی نیست که علوم ائمه (ع) منحصر به اینهاست و بس! بلکه به مصداق قاعده: «اثبات شیء نافی غیر آن نیست» علوم امامان اهل البیت (ع) بسی فراتر از اینهاست، چنانکه از امام موسی کاظم (ع) است که فرمود: «گستره علم ما بر سه وجه استوار است: گذشته و آینده و حادث! اما گذشته، برای ما تفسیر و بیان شده، و اما آینده، برای ما ثبت و ضبط و نوشته شده، و اما حادث، در دلها الهام می‌شود و در گوشها زمزمه می‌گردد، و این افضل علوم ماست و هیچ پیامبری پس از پیامبر

❁ ۲۵۷ با اختلاف در عبارت.

۱ - بصائر الدرجات، ص ۱۵۹.

۲ - همان، ص ۱۵۴.

ما نخواهد بود! <sup>۱</sup>

شرح این حدیث:

علامه مجلسی در مرآة العقول گوید: «مراد امام (ع) از «بلغ علمنا» [= گستره علم ما] نهایت و کمال یا محلّ و منشأ بلوغ آن است. و مراد از «ماضی» [= گذشته] علوم متعلق به گذشته است، و مراد از «غابر» [= آینده] علوم متعلق به آینده است، و اینکه فرموده: «اما گذشته، برای ما تفسیر و بیان شده» یعنی: رسول خدا (ص) آن را برای ما تفسیر و بیان کرده است، و اینکه فرموده: «اما آینده، برای ما ثبت و نوشته شده» یعنی در «جامعه» و «مصحف فاطمه (ع)» و غیر آنها نوشته شده است. و اینکه فرموده: «و اما حادث، در دلها الهام می شود و در گوشها زمزمه می گردد» مراد از آن امور حتمیه یا علوم و معارف ربانی یا شرح و تفصیل مجملات است، که از راه الهام خدایی یا سخن گفتن فرشته با آنها حاصل می شود و این از برترین علوم آنهاست، چون تنها اختصاص به ایشان دارد و حصول آن بدون واسطه بشر است... و از آنجا که این سخن موهم ادعای نبوت است، آن حضرت بلافاصله این توهم را نفی کرده و فرموده: «و هیچ پیامبری پس از پیامبر ما نخواهد بود!» و این بدان خاطر است که پیامبر فرشته را به گاه ابلاغ حکم می بیند و سخنش را می شنود ولی «محدث» تنها سخن فرشته را می شنود.»

و در کافی از امام باقر (ع) فرمود: «همانا اوصیای محمد علیه و علیهم السلام محدثون هستند.»

و از امام کاظم (ع) فرمود: «ائمّه، عالمان، صادقان، فهیمان و محدثانند.»  
و از محمد بن مسلم، گوید: «نزد امام صادق (ع) سخن از «محدث» به میان آمد و او فرمود: «محدث صدا را می شنود و صاحب صدا را نمی بیند». من گفتم:

«فدای شما گردم! چگونه می‌داند که آن سخن، سخن فرشته است؟» فرمود: «آرامش و وقاری به او عطا می‌شود که می‌فهمد آن سخن سخن فرشته است.»<sup>۱</sup> مؤلف گوید: در کتابهای حدیثی مکتب خلفا احادیثی را می‌یابیم که همانند این صفات را برای برخی از خلفا اثبات می‌کند، مانند روایت ام‌المؤمنین عایشه در حق خلیفه عمر که گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «در امتهای پیش از شما «محدثون»ی بودند که اگر در امت من هم احدی از آنها باشد، او عمرین خطاب است.»<sup>۲</sup>

و ابوهریره نیز همانند آن را در حق خلیفه عمر روایت کرده است، و هرچا که چنین روایاتی آمده، سخنی از اینکه احدی از آنها کتابی را از رسول خدا (ص) به ارث برده باشند - همانند آنچه در حق ائمه اهل البیت با صراحت و تفصیل آمده - نیامده است.

ائمه (ع) این کتب را دست به دست می‌دهند:

**الف - علی و حسن و حسین و سجاد و باقر (ع):**

در بصائر الدرجات از معلی بن خنیس، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: این کتابها نزد علی (ع) بود. چون به عراق رفت آنها را نزد ام‌سلمه به ودیعت نهاد و چون وفات کرد نزد امام حسن (ع) بودند و پس از امام حسن نزد امام حسین (ع) و پس از او نزد علی بن حسین و سپس نزد پدرم - امام باقر (ع) - بودند.»<sup>۳</sup> و نیز، در سه روایت دیگر که دوتای آن از ام‌سلمه است، گوید: «رسول خدا (ص) کتابی را نزد من به ودیعت نهاد و من پس از رسول خدا (ص)

۱ - هر سه حدیث در اصول کافی، ج ۱ ص ۲۷۰ - ۲۷۱، باب: «انّ الائمة محدثون...» آمده است.

۲ - صحیح مسلم، باب فضائل الصحابه، حدیث ۲، و مسند احمد، ج ۶ ص ۵۵.

۳ - بصائر الدرجات، ص ۱۶۲.

آن را تسلیم امام علی (ع) نمودم.» و در روایت سوم از ابن عباس نیز همین معنی آمده است.<sup>۱</sup>

و در کافی از سلیم بن قیس، گوید: «به هنگام وصیت امیرالمؤمنین به پسرش امام حسن (ع) حاضر بودم و دیدم که امام (ع) حسین و محمد و همه فرزندان و اهل بیت خود و بزرگان شیعه را بر وصیت خویش گواه گرفت. سپس آن کتاب و سلاح را به امام حسن (ع) سپرد و فرمود: «پسرم! رسول خدا (ص) فرمانم داده تا تو را وصی خود گردانم و کتابها و سلاحم را به تو بسپارم، همان گونه که خود او (ص) مرا وصی خود گردانید و کتابها و سلاحش را به من سپرد. و نیز فرمانم داد تا به تو فرمان دهم که به گاه مرگ آنها را به برادرت حسین بسپاری.» سپس رو به فرزندش حسین کرد و به او فرمود: «رسول خدا (ص) به تو نیز فرمان داده که آن را به این پسر بسپاری.» سپس دست علی بن الحسین (ع) را گرفت و به او فرمود: «رسول خدا (ص) تو را نیز فرمان داده که آن را به پسر محمد بن علی بسپاری، و سلام رسول الله و مرا به او برسان.»<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: «آنچه امام (ع) در این مرحله به پسرش امام حسن (ع) سپرد تنها یک کتاب بود و آن غیر از کتابهایی بود که در مدینه نزد ام سلمه به ودیعت نهاده بود و او پس از بازگشت امام حسن (ع) به مدینه آنها را تسلیم او کرد.»

#### ب - امام سجاد (ع):

در غیبت شیخ طوسی، مناقب ابن شهر آشوب و بحار از فضیل، گوید: «امام باقر (ع) به من فرمود: «هنگامی که حسین (ع) عازم عراق شد، آن وصیت و کتابها را به ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) سپرد و به او فرمود: «هرگاه بزرگترین

۱ - همان، ص ۱۶۳، حدیث ۴، و ص ۱۶۶، حدیث ۱۶، و ص ۱۶۸، حدیث ۲۳.

۲ - اصول کافی، ج ۱ ص ۱، و وافی، ج ۲ ص ۷۹.

فرزندانم نزد تو آمد، آنچه را که به تو سپردم به او بسپار.» و هنگامی که حسین (ع) به شهادت رسید، علی بن الحسین (ع) نزد امّ سلمه آمد و او تمام آنچه را که حسین (ع) به او سپرده بود، تسلیم او کرد.<sup>۱</sup>

و در کافی، اعلام الوری، مناقب و بحار از ابوبکر حضرمی، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «حسین (ع) هنگامی که عازم عراق شد، کتابها و آن وصیت را نزد امّ سلمه به ودیعت نهاد و او هنگامی که علی بن الحسین به مدینه بازگشت آنها را تسلیم او کرد.»<sup>۲</sup>

و این غیر از وصیتی بود که امام (ع) در کربلا نوشت و آن را با بقیه مواریث امامت به دخترش فاطمه سپرد و او بعداً آنها را به علی بن الحسین (ع) - که در آن برهه زمانی بیمار بود و گمان زنده ماندنش نمی رفت - تحویل داد.<sup>۳</sup>

### ج - امام باقر (ع):

در کافی، اعلام الوری، بصائر الدرجات و بحار از عیسی بن عبدالله از پدرش از جدش، گوید: «علی بن الحسین (ع) در حال مرگ، فرزندانش را که نزد او گرد آمده بودند مورد توجه قرار داد و بعد متوجه فرزندش محمد بن علی (ع) گردید و فرمود: «محمد! این صندوق را به خانه ات ببر.» سپس فرمود: «آگاه باش که در آن دینار و درهمی نیست، بلکه انباشته علم است.»<sup>۴</sup>

۱ - غیبت شیخ طوسی، چاپ تبریز ۱۳۲۳ هـ، ص... مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۷۲، و بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۱۸.

۲ - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۴. اعلام الوری، ص ۱۵۲. مناقب.

۳ - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۳. اعلام الوری، ص ۱۵۲. بحار، ج ۴۶ ص ۱۸، و بصائر الدرجات، ص ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۸.

۴ - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۵. اعلام الوری، ص ۲۶۰. بصائر الدرجات، ص ۴۴. بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹، و وافی، ج ۲ ص ۸۳.



و در بصائر الدرجات و بحار از عیسی بن عبدالله بن عمر از امام صادق (ع)، فرمود: «علی بن الحسین (ع) پیش از مرگش زنبیل یا صندوقی را که نزد خود داشت بیرون آورد و فرمود: «محمد! این صندوق را ببر.» راوی گوید: آن صندوق به وسیله چهار نفر حمل گردید و هنگامی که امام سجاد (ع) از دنیا رفت برادران امام باقر (ع) نزد او آمدند و گفتند: «سهم ما را از محتوای آن صندوق بپرداز» و او فرمود: «به خدا سوگند شما را در آن سهمی نیست، و اگر سهمی داشتید آن را به من نمی داد.» و آن صندوق جای سلاح رسول خدا (ص) و کتابهای آن حضرت بود.»<sup>۱</sup>

#### د - امام صادق (ع):

در بصائر الدرجات از زراره از امام صادق (ع) فرمود: «امام باقر (ع) از دنیا نرفته بود که کتابها به من رسید.»<sup>۲</sup>

و نیز، از ابوبصیر، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود: «امام باقر (ع) از دنیا نرفته بود که مصحف فاطمه (ع) را دریافت کردم.»<sup>۳</sup>

و نیز، از عنبسه عابد گوید: «نزد حسین پسر عموی امام صادق (ع) بودیم که محمد بن عمران آمد و از او درباره نوشته یا سند زمینی سؤال کرد و او گفت: «صبر کن تا آن را از ابی عبدالله (ع) بگیرم» راوی گوید: به او گفتم: «برای چه نزد ابی عبدالله است؟» گفت: «این نوشته نزد حسن (ع) بود و بعد نزد حسین (ع) و بعد نزد علی بن الحسین (ع) و بعد نزد ابوجعفر (ع) و بعد نزد جعفر (ع)، و ما از

۱ - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۵. وافی، ج ۲ ص ۸۲. بصائر الدرجات، ص ۱۶۵. اعلام الوری، ص

۲۶۰، و بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۱۵۸ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۶.

۳ - همان، ص ۱۵۸.

روی آن نوشته ایم.<sup>۱</sup>

در کافی و بصائر الدرجات از حمران، گوید: «از امام باقر (ع) پرسیدم: «موضوع صحیفه مهر شده‌ای که به گفته مردم تحویل امّ سلمه شده چه بوده؟» فرمود: «رسول خدا (ص) که وفات کرد، علی (ع) علم و سلاح و دیگر مختصات آن حضرت را به ارث برد. سپس آنها به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) رسید و او از یم تلف شدن، آنها را نزد امّ سلمه به ودیعت نهاد و سپس تسلیم علی بن الحسین (ع) گردید.» راوی گوید: من گفتم: «آری، سپس به پدر شما رسید و بعد به شما و اینک نزد شماست؟» فرمود: «آری.»<sup>۲</sup>

و از عمر بن ابان، گوید: «از امام صادق (ع) پرسیدم: «موضوع صحیفه مهر شده‌ای که به گفته مردم تحویل امّ سلمه شده چه بوده؟» فرمود: «رسول خدا (ص) که وفات کرد، علی (ع) علم و سلاح و مختصات آن حضرت را به ارث برد. سپس آنها به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) رسید.» گوید: گفتم: «سپس به علی بن الحسین (ع) و بعد به فرزندش رسید و پس از آن تحویل شما شد.» فرمود: «آری.»

هـ - امام موسی بن جعفر (ع):

در غیبت نعمانی و بحار از حمّاد صانع، گوید: «به پرسش‌های مفضّل بن عمر از امام صادق (ع) گوش می‌دادم... که ابوالحسن موسی - امام کاظم - وارد شد و امام صادق (ع) به مفضّل فرمود: «آیا دیدن دارنده کتاب علیّ خشنودت می‌کند؟» مفضّل گفت: «چه چیزی بهتر از آن؟» و امام - با اشاره به آن حضرت - فرمود:

۱ - همان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجة، ج... ص... وافی، ج ۲ ص ۱۳۳، و بصائر الدرجات ص ۱۷۷ و ۱۸۶ و

«او این است، دارنده کتاب علی...»<sup>۱</sup>.

و - امام علی بن موسی الرضا(ع):

علی بن یقظین گوید: «امام کاظم(ع) با اشاره به فرزندش علی به من فرمود: ای علی! این فقیه ترین فرزندان من است. لذا کتابهای خود را به او بخشیدم». و در روایتی دیگر گوید: «شنیدم که می فرمود: «پسرم علی سید و آقای فرزندان من است. لذا کتابهایم را به او بخشیدم»<sup>۲</sup>.

و در کافی و ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی و وافی از نعیم قابوسی، گوید: «امام کاظم(ع) فرمود: «پسرم علی بزرگترین و نیکوترین و محبوبترین فرزندان من است. او با من در «جفر» می نگرد؛ جفری که جز پیامبر یا وصی پیامبر در آن نظر نکرده است»<sup>۳</sup>.

و در رجال کشی و بحار از نصر بن قابوس، گوید: «در خانه امام کاظم(ع) بودم و فرزندش امام رضا(ع) را دیدم که در «جفر» می نگریست و امام(ع) فرمود: «این پسرم علی است و آنچه را که می نگرد جفر است»<sup>۴</sup>.

امامان اهل البیت(ع) بدین گونه، نسل به نسل، این کتابها را به ارث می بردند و بدانها مراجعه می کردند و علوم و احکام را - چنانکه می آید - از آنها استخراج می نمودند:

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۷۷. بحار الانوار، ج ۴۸ ص ۲۲، حدیث ۳۴.

۲ - روایت علی بن یقظین به سه سند در بصائر الدرجات ص ۱۶۴، حدیث ۷ و ۸ و ۹، و ارشاد مفید، ص ۲۸۵، و وافی، ج ۲ ص ۸۶، آمده است.

۳ - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۱۱ - ۳۱۲، حدیث ۲. ارشاد مفید ص ۲۸۵ - ۲۸۶. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸، و وافی، ج ۲ ص ۸۳.

۴ - رجال کشی، ص ۳۸۲، و بحار الانوار، ج ۴۹ ص ۲۷، حدیث ۴۶.

### مراجعة ائمه (ع) به کتابهای موروثی خود:

امام صادق (ع) درباره نوادگان امام حسن (ع) و حکومت جوئی آنها به «جفر» و «مصحف فاطمه (ع)» مراجعه می فرمود؛ چنانکه در کافی و بصائر الدرجات از فضیل بن سکره، گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم و فرمود: «فضیل! آیا می دانی که پیش از این در چه چیز می نگریم؟» گفتم: نه، فرمود: «در کتاب فاطمه (ع) می نگریم. هیچ پادشاهی به حکومت زمین نرسد مگر آنکه نام او و نام پدرش در آن نوشته شده است، و من از نوادگان حسن (ع) چیزی در آن ندیدم».<sup>۱</sup>

و از ولید بن صبیح، گوید: «امام صادق (ع) به من فرمود: «ولید! من در مصحف فاطمه نگریم و برای بنی فلان چیزی نیافتم مگر غباری چون غبار نعل!».<sup>۲</sup>

و از سلیمان بن خالد، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود: «نزد من صحیفه ای است که نام پادشاهان در آن آمده است و از نوادگان حسن (ع) چیزی در آن نیست».<sup>۳</sup>

و از عمر بن اذنیه از جماعتی، گویند: «شنیدیم که امام صادق (ع) فرمود: «نزد من دو کتاب است که نام تمام پیامبران و تمام پادشاهان آینده در آن آمده است و به خدا سوگند نام «محمد بن عبدالله» [= از نوادگان امام حسن (ع)] در هیچیک از آن دو نیامده است».<sup>۴</sup>

مراد امام (ع) از دو کتاب مذکور، جفر و مصحف فاطمه (ع) است، و مراد او

---

۱ - اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۲، حدیث ۸. بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، حدیث ۳، و وافی، ج ۲ ص

۲ - بصائر الدرجات، ص ۱۷۰ و نظیر آن در ص ۱۶۲، حدیث ۳۲.

۳ - بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، حدیث ۵.

۴ - همان، حدیث ۲، و نزدیک به آن در کافی و وافی، چنانکه می آید.

از نام تمام پیامبران، نام پیامبران گذشته پیش از جدش خاتم الانبیا (ص) می باشد، و این معنی از حدیث آینده روشن می شود:

در بصائر الدرجات از معلی بن خنیس، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: هیچ پیامبر و هیچ وصی پیامبر و هیچ پادشاهی نیست مگر آنکه نام او در کتابی نزد من موجود است. نه به خدا، نامی از محمد بن عبدالله بن حسن (ع) در آن نیست».<sup>۱</sup>

و نظیر آن از عیص بن قاسم.<sup>۲</sup>

و از معلی بن خنیس، گوید: «نزد امام صادق (ع) بودم که محمد بن عبدالله بن حسن آمد و سلام کرد و چون برون رفت امام (ع) بر او رقت کرد و چشمانش اشکبار شد. من گفتم: «شما را دیدم که نسبت به او چنان کردی که هیچگاه نمی کردی؟!» فرمود: «به حالش رقت کردم زیرا به امری منسوب گشته که از آن او نیست؛ او را در کتاب علی (ع) از خلفای این امت یا پادشاهانش نیافتم».<sup>۳</sup>

و از عنبسه بن بجاد عابد، گوید: «جعفر بن محمد (ع) هرگاه محمد بن عبدالله بن حسن را می دید، چشمانش اشکبار می شد و می گفت: «جانم فدای او باد! مردم درباره اش می گویند که او مهدی است، در حالی که او کشته می شود و نام او در کتاب پدرش علی در زمره خلفای این امت نیست».<sup>۴</sup>

مراد امام (ع) از کتاب علی (ع) همان «جفر» است که از آن حضرت به ارث برده اند.

و در کافی از فضیل بن یسار و برید بن معاویه و زراره، گویند: «عبدالملک بن

۱ - همان، حدیث ۴.

۲ - همان، حدیث ۶.

۳ - اصول کافی، ج ۱ ص ۱۶۸ - ۱۶۹، حدیث ۱.

۴ - مقاتل الطالبین، ص ۲۰۸، و ارشاد مفید، ص ۲۶۰.

اعین به امام صادق (ع) گفت «زیدیه پیرامون محمد بن عبدالله گرد آمده‌اند آیا او به حکومت می‌رسد؟» فرمود: «به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام تمام پیامبران و تمام پادشاهان آینده زمین در آن موجود است؛ نه به خدا، محمد بن عبدالله در هیچیک از آن‌دو نیست»<sup>۱</sup>.

آری، امام صادق (ع) در جنبش عموزادگان خود، فرزندان امام حسن (ع) با استناد به «جفر ابیض» و «مصحف فاطمه (ع)» موضع می‌گرفت و گاهی نیز، عموزادگان خود را از نتیجه اقداماتشان - که در آن کتابها آمده بود - آگاه می‌ساخت، که البته عموزادگان او چنان نبودند که نصیحت و سخن آن حضرت را بپذیرند؛ چنانکه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین روایت کرده و گوید:

«جماعت بنی‌هاشم در «ابواء» با حضور ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس<sup>۲</sup> و ابوجعفر منصور و صالح بن علی و عبدالله بن حسن بن حسن (ع) و دو فرزندش محمد و ابراهیم، و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، گرد هم آمدند و صالح بن علی گفت: «شما خوب می‌دانید که چشمان این مردم اکنون به شما دوخته شده و خداوند شما را در این مکان گرد هم آورده است. پس با مردی از خودتان که می‌پسندید بیعت کنید و آن را استوار سازید تا خدا گشایش دهد که او بهترین گشایشگران است.»

و عبدالله بن حسن حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت: «شما خوب می‌دانید که این پسر من همان «مهدی» است. پس بشتابید که باید با او

۱ - اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۲، حدیث ۸، و واف، ج ۲ ص ۱۳۶.

۲ - ابراهیم بن محمد رهبر جنبش عباسیان بود که مروان حمار آخرین خلیفه اموی او را در «حران» زندانی کرد و در سال ۱۳۲ هـ بکشت. و برادرش ابوجعفر منصور دوانیقی پس از مرگ دیگر برادرش سقاح در سال ۱۳۶ هـ به خلافت رسید و در سال ۱۵۸ هـ در راه مکه وفات کرد. و محمد بن عبدالله بن عمرو، معروف به دیاج، در سال ۱۴۲ هـ دستور منصور کشته و سر او به خراسان فرستاده شد. توضیح بیشتر را در تاریخ ابن اثیر و مروج الذهب بیابید.

بیعت کنیم.»

و ابو جعفر منصور گفت: «برای چه خود را فریب می دهید! به خدا سوگند شما خوب می دانید که مردم به کسی جز این جوان - یعنی همان محمد بن عبدالله - چشم ندوخته و دعوت جز او را اجابت نمی کنند».

گفتند: «به خدا سوگند که راست گفتی! این همان است که می دانیم و همگی با محمد بیعت کردند و به او دست دادند و او به دنبال جعفر بن محمد - امام صادق (ع) - فرستاد.<sup>۱</sup>

جعفر بن محمد آمد و عبدالله بن حسن در کنار خود برای او جا گشود و سخنان پیشین خود را تکرار کرد که جعفر گفت: «چنین نکنید! که این کار به سامان نمی رسد. زیرا اگر می پنداری که این پسر تو همان مهدی است، او مهدی نیست، و اکنون زمان ظهور او نیست. و اگر تنها اراده کرده ای که او را برانگیزی تا برای خدا خشم گیرد و امر به معروف کند و نهی از منکر نماید، به خدا سوگند ما تو را که شیخ و بزرگ ما هستی تنها نمی گذاریم و با پسر بیعت می کنیم» که عبدالله به خشم آمد و گفت: «تو خود خلاف گفته ات را می دانی، و به خدا سوگند که خداوند تو را بر غیب خود آگاه نساخته، ولی حسد بر فرزندم تو را بدین کار واداشته است!».

و امام صادق (ع) گفت: «به خدا سوگند که حسد مرا وادار نکرده، ولی این - و با دست به شانه ابوالعباس زد - و برادرانش و فرزندان آنها بدان می رسند نه شما!» سپس دست بر شانه عبدالله بن حسن نهاد و گفت: «به خدا سوگند این حکومت از آن تو و از آن دو پسر تو نخواهد بود، ولی بدانهایم رسد و دو پسر تو کشته می شوند!».

۱ - و در روایتی گوید: عبدالله بن حسن به آنها گفت: «جعفر را نمی خواهیم تا کار شما را بر شما تباه

سپس برخاست و بر دست عبدالعزیز بن عمران زهری تکیه زد و گفت: «آیا صاحب ردای زرد رنگ - یعنی ابوجعفر منصور - را دیدی؟ به خدا سوگند که ما او را قاتل وی می‌یابیم!» عبدالعزیز به او گفت: «آیا محمد را می‌کشد؟!» گفت: «آری» گوید: «با خود گفتم: سوگند به پروردگار کعبه که به او حسد ورزید! سپس به خدا سوگند از دنیا نرفتم تا دیدم که او آندو را کشت!».

راوی گوید: «هنگامی که جعفر - امام صادق (ع) - چنین گفت آن جماعت برخاستند و پراکنده شدند و پس از آن گرد هم نیامدند و عبدالصمد و ابوجعفر منصور به دنبال امام (ع) رفتند و گفتند: «یا ابا عبدالله! آیا این را می‌گویی؟» گفت: «به خدا سوگند می‌گویم و می‌دانمش!».<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری، امام صادق (ع) به عبدالله بن حسن گفت: «این حکومت به تو و به دو پسر تو نخواهد رسید و تنها از آن این - یعنی سقّاح - است و سپس از آن این - یعنی منصور - است و سپس به فرزندان او می‌رسد و همواره در بین آنهاست تا کودکان را فرمانروا کنند و با زنان مشورت نمایند!»  
و عبدالله گفت: «جعفر! به خدا سوگند که خداوند تو را بر غیب خود آگاه نساخته است!...»

و امام صادق (ع) گفت: «نه به خدا، بر فرزند تو حسد نبردم، بلکه این - یعنی ابوجعفر - او را در «احجارالزیت» می‌کشد. سپس برادرش را در «طفوف» در حالی که پاهای اسبش در آب است، به قتل می‌رساند...»<sup>۲</sup>

و طبری و ابوالفرج از «امّ حسین» دختر عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین (ع) روایت کرده‌اند که گفت: «به عمویم جعفر بن محمد گفتم: «فدای تو گردم! کار محمد بن عبدالله به کجا می‌کشد؟» فرمود: «فتنه‌ای است که محمد در

۱ - مقاتل الطالبین، ص ۲۰۶ - ۲۰۸، وارشاد مفید، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۲ - همان، ص ۲۵۳ - ۲۵۶.



آن کشته می شود و برادر تنی او در عراق، در حالی که سُم های اسبش در آب است، به قتل می رسد.<sup>۱</sup>

و روایت شده که عیسی فرمانده سپاه منصور هنگامی که وارد مدینه شد، امام صادق (ع) فرمود: «آیا او هموست؟» گفته شد؛ «یا اباعبدالله! که را می گوئی؟» فرمود: «آنکه با خونهای ما بازی می کند! هان به خدا سوگند که آنها - یعنی محمد و ابراهیم - را رها نخواهد کرد!»<sup>۲</sup>

و گوید: «حمزه بن عبدالله بن محمد بن علی نیز با محمد قیام کرد و عمویش جعفر او را نهی می کرد و می گفت: «به خدا سوگند او کشته می شود!»<sup>۳</sup>

#### انتشار خبر امام (ع) از سرانجام کار نوادگان حسن (ع):

خبر امام صادق (ع) از سرانجام کار نوادگان امام حسن (ع) منتشر گردید و دور و نزدیک همه از آن آگاه شدند و بدین خاطر «فضیل بن یسار»، یکی از اصحاب امام صادق (ع)، به کسی که خبر قیام «محمد و ابراهیم» دو فرزند عبدالله بن حسن را به او داده می گوید: «قیام آندو بی اثر است!» راوی گوید: «این کار را چند بار تکرار کردم و او همان پاسخ را داد. گفتم: خدایت رحمت کند، بیش از یک بار نزد تو آمدم تا آگاهت سازم و تو می گویی: «قیام آندو بی اثر است!» آیا این را از خودت می گوئی؟» گفت: «نه به خدا، بلکه از ابوعبدالله (ع) شنیدم که می فرمود: «اگر قیام کنند کشته می شوند.»<sup>۴</sup>

و باز بدین خاطر بود که چون خبر فرار فرمانده سپاه منصور در جنگ با

۱ - تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۳۰، و چاپ اروپا، ج ۳ ص ۲۵۴، و مقاتل الطالبین، ص ۲۴۸.

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۲۷۲.

۳ - تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۳۰، که ما آن را فشرده آوردیم.

۴ - شرح حال «فضیل بن یسار» در کتاب «اختیار معرفة الرجال» کشی، چاپ مشهد ص ۲۱۴، آمده

محمد را به او دادند گفت: «هرگز! پس بازی کودکان ما بر منابر حکومت و مشاوره با زنان چه می‌شود؟!»<sup>۱</sup>

و هنگامی که «ابراهیم» در بصره قیام کرد و سپاه منصور گریختند تا به کوفه رسیدند، منصور فرمان داد شتران و چهار پایان را بر تمامی درهای کوفه آماده نگه دارند تا سوار بر آنها بگریزند<sup>۲</sup> و همواره می‌گفت: «ربیع! وای بر تو! چگونه شد که فرزندان ما بدان نرسیدند! پس حکومت کودکان چه شد؟!»<sup>۳</sup>

آری، منصور در هر دو مورد به سخن امام صادق (ع) اشاره می‌کرد که فرمود:

«کودکان را حکومت دهند و زنان را مشاور گردانند!».

#### سرانجام کار محمد و ابراهیم:

طبری و ابوالفرج روایت کرده و گویند: «محمد در «احجار الزيت» مدینه کشته شد»<sup>۴</sup>

و گوید: «ابراهیم در حالی که بر اسب خود سوار بود و فراریان سپاه منصور را تعقیب می‌کرد، هدف یک تیر قرار گرفت و کشته شد».<sup>۵</sup>

تا اینجا برخی از احادیثی را که حاوی رجوع امام صادق (ع) به «جفر» و «مصحف فاطمه» برای خبرگیری از حکومت نوادگان حسن (ع) بود عرضه داشتیم و اکنون حدیث امام سجاد علی بن الحسین (ع) درباره به حکومت رسیدن «عمر بن عبدالعزیز» را یادآور می‌شویم:

عبدالله بن عطا تمیمی گوید: «با علی بن الحسین در مسجد بودم - یعنی مسجد

۱ - تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۲۸، و مقاتل الطالبین، ص ۲۷۴.

۲ - همان، ج ۵ ص ۲۵۹، و همان، ص ۳۴۶.

۳ - مقاتل الطالبین، ص ۳۴۷، و تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۳۰.

۴ - تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۲۷، و مقاتل الطالبین، ص ۲۷۲.

۵ - مقاتل الطالبین، ص ۳۴۷.

الرسول (ص) - که «عمر بن عبدالعزیز» در سیمایی جوان و خوشرو با پای افزار نقره‌ای عبور کرد. علی بن الحسین او را نگاه کرد و فرمود: «عبداللہ بن عطا! آیا این سرکش را می‌بینی؟ او هرگز نمیرد تا بر این مردم حکومت کند» گفتم: «این فاسق؟!» فرمود: «آری، و جز اندکی در بین آنها درنگ نمی‌کند!...»<sup>۱</sup>

استشهاد امام رضا (ع) به «جفر»:

علی بن عیسیٰ اربلی [متوفای ۶۹۳ هـ] در کتاب «کشف الغمّه» در شرح حال امام رضا (ع) گوید: «در سال ۶۷۰ یکی از خادمان حرم شریف آن حضرت از مشهد مقدس وارد شد و عهدنامه‌ای را، که مأمون با دستخط خود نوشته و امام (ع) نیز با خط خود پشت آن را تحریر و امضاء کرده بود، به همراه داشت که من جای جای قلم آن حضرت را بوسیدم و دیدگانم را بر بوستان کلامش سائیدم و آگاهی بر آن را از نعمت‌ها و بخشش‌های خداوند دانستم و حرف به حرف آن را - چنانکه می‌آید - نقل کردم:

متن دستخط مأمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

این عهدنامه‌ای است که عبداللہ بن هارون الرشید امیرالمؤمنین با دست خود برای علی بن موسی بن جعفر ولیعهد خود نوشته است. اما بعد، خدای عز و جلّ اسلام را دین [آدمیان] قرار داد و از میان بندگان خود رسولانی برگزید تا راهنما و هدایتگر به سوی آن باشند؛ رسولانی که نخستینشان بشارتگر آخرین بود و آیندگانشان تصدیق‌کننده گذشتگان، تا آنگاه که پس از فترت رسولان و زوال علم و انقطاع وحی و نزدیکی قیامت، نبوت الهی به محمد (ص) رسید و خداوند

۱ - بصائر الدرجات، ص ۱۷۰. ما بخش مورد نیاز حدیث را آوردیم و بقیه آن نیز مایه عبرت است.

او را خاتم پیامبران و گواه و نگهبان آنان قرار داد و کتاب عزیز خود را که باطل به هیچ روی، از پیش و پس، بدان راه ندارد بر او فرو فرستاد؛ فرستادن حکیم حمید، با آنچه که حلال کرد و حرام نمود، و وعده داد و وعید فرمود، و بر حذر داشت و بیم داد، و بدان امر کرد و از آن نهی فرمود، تا حجت بالغه و برهان رسای بر خلق از آن او باشد و تا هرکس هلاک می شود با دلیل و برهان هلاک گردد و هرکس نجات می یابد با دلیل و برهان نجات یابد و خداوند شنوای داناست.

و آن حضرت رسالت الهی خویش را به انجام رسانید و با حکمت و موعظه حسنه و مجادله احسن و سپس با جهاد و خشونت، که خداوند فرمانش داده بود، به راه او فرا خواند، تا آنگاه که خدایش به سوی خود برد و به قرب خویشش رسانید.

و چون نبوت پایان یافت و خداوند وحی و رسالت را به محمد (ص) خاتمه داد، قوام دین و نظام امر مسلمین را به خلافت واگذارید؛ خلافتی که تمامیت و عزت و قیام به حق خدا در آن وابسته به اطاعت است؛ اطاعتی که واجبات و حدود و شرایع و سنتهای اسلام به وسیله آن اقامه و اجرا می گردد و جهاد با دشمنان خدا به وسیله آن انجام می شود. پس بر خلفای خداست که خدای را، در نگهبانی دین و نگهداری بندگان او، اطاعت کنند و بر مسلمانان است که خلفای خویش را پیروی کرده و آنها را در اقامه حق خدا و عدل الهی و امنیت راهها و حفظ جانها و رفع اختلافها و فرآوری آفت های یاری نمایند؛ که اگر چنین نکنند به گسست رشته و امور آشفته و اختلاف ملت و پس رفت امت و چیرگی دشمنان و تفرق دوستان و زیان دنیا و آخرتشان انجامد؛ و بر آن کس که خدا در زمین خلافتش بخشیده و امین خلقتش گردانیده، واجب است که با جان و دل برای خدا بکوشد و خشنودی و طاعت خدا را برگزیند و تکیه گاه خود را موافقت و

خواست خدا قرار دهد و در آنچه که خدا بر دوشش نهاده و برگردنش آویخته به حق داوری کند و به عدل رفتار نماید که خدای عزوجل به پیامبرش داود(ع) می‌فرماید:

﴿يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾

«ای داود! ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی ممکن که تو را از راه خدا گمراه سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند برای آنها عذاب شدیدی است؛ چون روز حساب را فراموش کردند!»<sup>۱</sup>

و می‌فرماید:

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلْتَنَّهُمَ جَمْعِينَ. عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾  
«سوگند به پروردگارت که از همگی آنها سؤال می‌کنیم. از آنچه عمل می‌کنند!»<sup>۲</sup>

و به ما خبر رسیده که عمر بن خطاب گفت: «اگر بزغاله‌ای بر ساحل فرات تلف شود، بیم آن دارم که خدا درباره آن از من سؤال کند!».

و به خدا سوگند! کسی که تنها مسئول خویش است و پاسخگوی کارهای انجام داده میان خود و خداست، با امری بزرگ و خطری عظیم روبرو خواهد شد، چه رسد به کسی که مسئول رعایت امت است! تکیه گاه ما تنها خداست و پناهگاه و توجه ما در توفیق و خویشتن داری و راستی و راهیابی تا ثبوت حجّت و رستگاری و رضوان و رحمت الهی، تنها به سوی خدا خواهد بود.

داناترین امت در کار خود، و خیرخواه‌ترین آنها برای خدا و بندگان او در زمین کسی است که به طاعت خدا و کتاب او و سنت پیامبرش (ص) در حضور و عدم حضور آن حضرت، عمل کرده و توان فکری‌اش را در تقویت «ولّی عهد» و امام برگزیده او برای مسلمانان به کار گرفته است؛ امامی که نشانه و پناهگاه آنان در پیوند و پیوستگی است: جانشان را محافظت کرده و به فرمان خدا از گسستگی و بدبینی و اختلاف در امانشان می‌دارد و فریب و فتنه شیطان را از آنان دور می‌سازد؛ چون خداوند عزّوجلّ جانشینی و ولایت عهدی را، پس از خلافت، جزئی از تمامیت و کمال اسلام و عزّت و صلاح اهل آن قرار داده و خلفای خود را الهام فرموده تا آن را برای منتخب پس از خود چنان محکم و استوار سازند که نعمت افزا و عافیت گستر شود، و خداوند با چنین طرحی توطئه دشمنان و مکر مکاران و تلاش تفرقه افکنان و انتظار فتنه گران را نقض و نابود سازد.

و امیرالمؤمنین همواره از هنگامی که خلافت بدو رسید و تلخکامی و سختی آن را آزمود و تکلیف گران مرتبط با طاعت خدا و مراقبت از آن را احساس کرد، بدنش را استوار، چشمانش را بیدار و اندیشه‌اش را در آنچه که عزّت دین و نابودی مشرکین و صلاح امت در آن است به کار انداخت و به گسترش عدل و اقامه کتاب و سنت برخاست و این تکلیف او را از راحت و رفاه و عیش گوارا بازداشت چون می‌دانست که خدایش بازخواست می‌کند و دوست داشت که پروردگارش را در کسوت خیرخواهی برای دین و دینداری ملاقات کند و برای ولایت امر و رعایت حال امت، پس از خود، فردی را برگزیند که در ورع و دین و علم، برترین و کارآمدترین امت، و در قیام به امر خدا و حقّ او امید بخش‌ترین آنها باشد؛ و همواره در نجوای شبانه روزی خویش با خدای متعال و خیرخواهی از او، استدعا می‌کرد که این مهمّ را بدانچه که مایه خشنودی و طاعتش باشد به

فرجام رساند، و اندیشه و آرزویش آن بود که فرد مورد نظر را در میان اهل بیت خویش از نوادگان «عبدالله بن عباس» و «علی بن ابی طالب» بیابد؛ لذا توجه خود را ابتدا به کسانی که از حال و مذهبشان آگاهی داشت معطوف کرد و سپس دامنه تحقیق را گسترش داد و توان خود را مصروف کسانی کرد که نزد او ناشناخته بودند، تا آنگاه که زوایای پنهانشان را بیافت و اخبار آشکارشان را بیازمود و احوال درویشان را هویدا ساخت و هرچه در دل داشتند را با سؤال بیرون کشید و سرانجام پس از خیرخواهی برای خدا و تلاش در ادای حق او و گسترش آن در بندگان و بلاد، بهترین فرد این دو خاندان را برگزید و او «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» است که فضلش را دلربا، علمش را زبده، و رعش را آشکار و زهد و دنیا ناپذیری و مردم داریش را ناب و خالص یافت، و برایش روشن شد همه دلها او را می جویند و همه زبانها او را می گویند و همه سخنان به او می انجامد، و چون همواره در نوجوانی و جوانی، و کودکی و کهنسالی فضل او را می شناخته، اکنون ولایت عهدی و خلافت بعد از خود را به او سپرده است، بدان امید که این گزینش، گزینشی خدائی باشد؛ چون خدا خود می داند که وی این انتخاب را برای او و دین، و برای اسلام و مسلمین، و برای سلامت و ثبات حق، و برای نجات روز واپسین انجام داده است؛ روزی که مردم در آن برای خدا پیا می خیزند!

آنگاه امیرالمؤمنین [= مأمون] فرزندان و اهل بیت و نزدیکان و فرماندهان و خادمان خود را فراخواند و آنها را شتابان و شادمانه بیعت کردند؛ چون می دانستند که امیرالمؤمنین طاعت خدا را بر هوای خویش مقدم داشته و او را بر فرزندان و خویشان و نزدیکان خود برتری داده و «رضا»یش نامید، که مورد رضای امیرالمؤمنین است؛ پس شما ای اهل بیت امیرالمؤمنین و ای فرماندهان و سپاهیان و ای تمام مسلمانانی که در این شهر حراست شده هستید، همگی با

امیرالمؤمنین و با این رضا، برای بعد از او بیعت کنید - و با قلم شریف خود، پس از عبارت: «این رضا برای بعد از او» نوشت: - تا بعد از او «علی بن موسی» به نام خدا و با برکات و حسن تدبیر خدا، برای دین و بندگانیش به حکومت برخیزد؛ یعنی با دستهای گشوده، سینه‌های فراخ و دل‌های آگاه از خواست امیرالمؤمنین، که طاعت خدا را برگزید و خیر خود و شما را منظور داشت، و خدای را بر آنچه که در انجام حق خود و رعایت حال شما و حرص بر رشد و صلاحتان به امیرالمؤمنین الهام فرمود سپاس گزارید و امیدوار باشید که نفع آن به جمع الفت و حفظ خونها و عدم تفرقه و استحکام مرزها و قوت دین و خواری دشمن و استقامت امور شما بیانجامد؛ پس به سوی طاعت خدا و طاعت امیرالمؤمنین بشتابید، که اگر به سوی آن شتافتید و خدا را بر آن سپاس گفتید، به امن و امان می‌رسید و حظّ و بهره آن را درمی‌یابید - انشاء الله. این عهدنامه را در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ [هجری] با دست خود نوشته است.

#### متن دستخط امام رضا(ع) در پشت عهدنامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را فعّال ما یشاء که حکمش نقض ناشدنی و فرمانش تردیدناپذیر است و خیانت دیده‌ها و پنهانکاری دل‌ها را می‌داند! و درود او بر پیامبرش محمد خاتم پیامبران و خاندان پاک و پاکیزه او باد.

من، علی بن موسی الرضا بن جعفر، می‌گویم: امیرالمؤمنین که خدا در راستی و راستروی امداد و توفیقش دهد، برخی از حق ما را که دیگران نادیده گرفتند به رسمیت شناخت و خویشاوندانی را که بریده بودند پیوند داد و جان‌هایی را که پریشان و در حال نابودی بودند ایمنی بخشید و بلکه زنده ساخت و از فقرشان بی‌نیاز کرد، که خشنودی پروردگار عالمیان را می‌خواست و پاداش غیر او را نمی‌خواست، و خداوند به زودی شاكران را پاداش می‌دهد و مزد نیکوکاران را



تباه نمی‌کند.

او [= مأمون] رهبری و حکومتش را، اگر پس از او زنده ماندم، بر عهده من نهاد. [و اکنون] هرکس بیعتی را که خدا به استواریش فرمان داده بشکند و رشته‌ای را که خدا استحکامش را دوست دارد بگسلد، برآستی حریمش را پایمال و حرامش را حلال کرده است، چون با این کار امامش را پست شمرده و حرمت اسلام را دریده است؛ روشی که پیشینیان بر آن رفتند و بر لغزشها و ناسنجیده‌هایش شکیبائی شد و تصمیم‌های بعدی نیز، از خوف پراکندگی دین و گسست رشته مسلمین، و به خاطر نزدیکی به دوره جاهلی و کمین فرصت طلبان و شورش شروران، مورد اعتراض نشد. و من خدا را بر خود گواه می‌گیرم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و خلافتش را بر عهده‌ام نهاد، عملکردم با آنها عموماً و با بنی عباس خصوصاً براساس طاعت و پیروی از رسول خدا (ص) باشد و اینکه، هیچ خون محترمی را نریزم و هیچ دامن و هیچ مالی را مباح نگردانم مگر آنچه را که حدود الهی ریخته و واجبات الهی مباح گردانیده است، و اینکه در حد توانم بکوشم تا راه مساوات را برگزینم و برای انجامش با خود عهدی محکم بستم که خدایم از آن بازخواست نماید؛ زیرا همو عزّوجلّ می‌فرماید: ﴿و اوفوا بالعهد انّ العهد کان مسئولاً﴾: «به عهد خود وفا کنید که عهد و پیمان مورد سؤال است»<sup>۱</sup>

و اگر بدعتی گزاردم یا تغییری ایجاد کردم یا تبدیلی روا داشتم، شایسته تباهی و آماده مجازات باشم، و از خشم خدا به خدا پناه می‌برم و توفیق طاعت و دوری از معصیت و رستگاری خود و مسلمانان را از او می‌جویم.

اما «جامعه» و «جفر» بر ضدّ آن دلالت می‌کنند. «و نمی‌دانم با من و شما چه

می‌شود.<sup>۱</sup> حکم و فرمان، تنها از آن خداست؛ حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکنندگان است.<sup>۲</sup> ولی من فرمان امیرالمؤمنین را پذیرفتم و رضای او را برگزیدم که خدا مرا و او را نگه می‌دارد. و خدا را در این باره گواه خود می‌گیرم و گواهی خدا بسنده است.

این نوشته را با خط خود نگاشتم؛ در حضور امیرالمؤمنین - که خدا بقایش را بیفزاید - و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامه بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان، در ماه رمضان سال ۲۰۱.

#### گواهان سمت راست:

یحیی بن اکثم بر مضمون این نوشته، پشت و روی آن، گواهی می‌دهد و از خدا می‌خواهد که برکت این عهد و میثاق را بر امیرالمؤمنین و تمام مسلمانان شامل گرداند، و او آن را با خط خود در تاریخ شده تحریر کرد. عبدالله بن طاهر بن حسین گواهی خود را در همان تاریخ ثبت کرد. حماد بن نعمان به مضمون پشت و روی آن در همان تاریخ گواهی داد. بشر بن معتمر در همان تاریخ با دست خود همانند آن را نوشت و گواهی کرد.

#### گواهان سمت چپ:

امیرالمؤمنین - که خدا بقایش را بیفزاید - فرمان داد تا پشت و روی این صحیفه - که صحیفه میثاق است و امیدواریم به وسیله آن از صراط بگذرد - در حرم سید ما رسول خدا (ص)، فراروی مردم و بزرگان بنی‌هاشم و سایر اولیاء و سپاهیان، پس از استیفای شروط این بیعت، بر همگان قرائت شود؛ به همان گونه

۱ - اقتباس از آیه ۹ سورة احقاف: ﴿... و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم...﴾

۲ - اقتباس از آیه ۵۷ سورة انعام: ﴿... ان الحکم الا لله یقض الحق و هو خیر

که امیرالمؤمنین مقرر داشته است؛ تا حجت را بر جمیع مسلمانان تمام کند و شبهه‌ای را که آرای نادانان برانگیخته باطل گرداند. «و چنین نیست که خداوند مؤمنان را به همان گونه که شما برآیند واگذارد.»<sup>۱</sup>

فضل بن سهل به فرمان امیرالمؤمنین، در تاریخ مذکور [آن را گواهی و] تحریر کرد.<sup>۲</sup>

ابن طقطقی (متوفای ۷۰۹ هـ) فشرده هر دو نامه را در کتابش: «الفخری» آورده و گوید: «مأمون دربارهٔ خلافت بعد از خود اندیشه کرد و بر آن شد که آن را به مردی که شایسته آن است بسپارد تا ذمه خود را بری سازد - اینگونه پنداشت - و یادآور شده که احوال بزرگان هر دو خانوادهٔ عباسی و علوی را بررسی کرده و در بین آنها شایسته‌تر و فاضلتر و باتقواتر و دیندارتر از علی بن موسی الرضا (ع) را نیافته است؛ لذا آن را با دست خود به نام او نوشت و رضا (ع) را بدان ملزم ساخت و او [ابتدا] نپذیرفت و سپس پذیرفت و در پشت نوشته مأمون به خط خود چنین نوشت: «من تنها به خاطر امثال دستور اجابت کردم، در حالی که «جفر» و «جامعه» بر ضد آن دلالت می‌کنند!» و شاهدان مجلس هر دو نامه را گواهی کردند»<sup>۳</sup>

علّامه مجلسی (متوفای ۱۱۱ هـ) نیز عین هر دو نامه را به نقل از کشف الغمّه

۱ - اقتباس از آیه ۱۷۹ سوره آل عمران: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ...﴾

۲ - کشف الغمّه، ج ۳ ص ۱۲۳ - ۱۲۴. ما متن این دو نامه را برخلاف روش معمول خود - که تلخیص و فشرده آوردن بود - مشروح و مفصل آوردیم؛ چون در نص هر دو نامه و گواهی گواهان دلایلی بود که صدق محتوای هر دو را تأیید می‌کرد؛ چیزی که در فشرده آن یافت نمی‌شد.

۳ - الفخری، چاپ قاهره تألیف ابن طقطقی، ابوجعفر محمد بن تاج الدین... طباطبائی نقیب علویان در عراق، او این کتاب را در سال ۷۰۱ هـ در موصل تألیف و آن را به حاکم موصل فخر الدین عیسی هدیه نمود. مراجعه کنید: دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱ ص ۲۱۷ - ۲۱۸. الکنی و الألقاب، ج ۱ ص ۳۳۱. مآثر الإنافة فی معالم الخلافة، قلّشندی، ج ۲ ص ۳۲۵ - ۳۳۰، و صبح الأعشی، چاپ دارالکتب.

در کتاب بحار الأنوار آورده است.<sup>۱</sup>

«جفر» و «جامعه» در مکتب خلفا:

از مکتب خلفا نیز، میرسید علی بن محمد بن علی حنفی استرآبادی (متوفای ۸۱۶ هـ) در شرح خود بر مواقف قاضی عضد ایجی (متوفای ۷۵۶ هـ) درباره «جفر» و «جامعه» گوید: «آن دو کتاب نوشته‌های امام علی - رضی الله عنه - هستند که هر چه تا پایان این جهان روی می‌دهد، به روش علم حروف، در آندو آمده است، و امامان از نسل او آن دو کتاب را می‌شناختند و به وسیله آندو داوری می‌کردند. و در نوشته‌ای که علی بن موسی الرضا - رض - در پذیرش عهدنامه مأمون تحریر کرده آمده است: «تو بخشی از حقوق ما را که پدرانت به رسمیت نشناختند برسمیت شناختی و من عهدنامه ات را پذیرفتم، جز آنکه «جفر» و «جامعه» دلالت بر آن دارند که به انجام نمی‌رسد...»<sup>۲</sup>

و طاش کبری زاده (متوفای ۹۶۲ هـ) در «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» گوید: «...هنگامی که خلیفه [مأمون] علی بن موسی الرضا را ولی عهد پس از خود قرار داد و عهد نامه را به نام وی صادر کرد، او در پایان آن نوشت: «آری، جز آنکه «جفر» و «جامعه» دلالت بر آن دارند که این کار به انجام نمی‌رسد» و چنان شد که گفته بود؛ چون مأمون دریافت که بنی‌هاشم به خاطر آن فتنه می‌کنند؛ لذا علی بن موسی الرضا را، بنابر آنچه در کتب تاریخی آمده، مسموم ساخت».<sup>۳</sup>

و از دیگر علمای مکتب خلفا که یادآور «جفر» و «جامعه» شده، شیخ کمال الدین محمد بن طلحه نصیبینی شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ) است که درباره این دو

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۹ ص ۱۴۸ - ۱۵۳، و چاپ کمپانی، ج ۱۲ ص ۴۲..

۲ - شرح مواقف، چاپ بولاق ۱۲۶۶ هـ ص ۲۷۶.

۳ - مفتاح السعادة، چاپ اول، حیدرآباد ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ هـ ج ۲ ص ۴۲۰ - ۴۲۱، و کشف الظنون، ج

۲ ص ۵۹۱ به نقل از آن.

کتاب در کتاب خود گوید: «الجفر الجامع و النور اللامع» و کتاب او بنابر نقل «کشف الظنون»: «مجلّد کوچکی است که ابتدای آن چنین است: «الحمد لله الذی أطلع من اجتباه...» و در آن یادآور شده که امامان از نسل جعفر «جفر» را می‌شناختند...»<sup>۱</sup>

و نیز، قول او در همین کتاب را یادآور شده که گوید: «جفر و جامعه دو کتاب جلیل‌اند که یکی از آن دو را امام علی بن ابی طالب - رض - بر فراز منبر کوفه یادآور شده، و دیگری اسرار نهانی است که رسول خدا (ص) بدو سپرد و فرمان نوشتنش فرمود و علی - رض - آن را با حروفی متفرقه به روش سفر آدم در جفری - یعنی در صفحه‌ای - دباغی شده از پوست شتر نوشته است و در بین مردم بدان شهرت یافته است؛ چون رویدادهای پیشین و پسین همگی در آن یافت می‌شود».<sup>۲</sup>

و ابن خلدون در مقدمه خود گوید: «و بسیاری از این موارد [= کرامات] برای جعفر [= امام صادق (ع)] و امثال او از اهل البیت به وقوع پیوسته است و مستند آنها در این باره - که خدا داناتر است - کشف آنها از مسیر ولایتی است که دارند، و چون چنین است همانند آن از غیر ایشان، یعنی از اولیای بازمانده این خاندان، مورد انکار نباشد؛ زیرا رسول خدا (ص) فرموده: «همانا در بین شما محدّثانی خواهد بود.» پس آنها نسبت به این رتبه‌های شریف و کرامات لطیف شایسته‌ترین مردمانند»<sup>۳</sup>

و در دنباله آن سخنانی دارد که فشرده آن چنین است: «هارون بن سعید عجلّی رئیس زیدیه کتابی دارد که از [امام] جعفر صادق روایت می‌کند و از وقایعی خبر

۱ - کشف الظنون، ج ۲ ص ۵۹۲.

۲ - همان، ج ۲ ص ۵۹۱.

۳ - مقدمه ابن خلدون، ج ۱ فصل ۵۳، ص ۵۹۵ - ۵۹۶، چاپ دار الکتب اللیبانی ۱۹۶۵ م.

می دهد که برای اهل البیت عموماً و برای اشخاصی از آنان خصوصاً روی می دهد. این علم برای جعفر [= امام صادق (ع)] و همتایان او از بزرگان اهل البیت به طریق کرامت و کشف حاصل شده است، همان گونه که برای دیگر اولیای مانند آنها اتفاق افتاده است. و آن نوشته ای بوده در پوست گوساله و در نزد جعفر... و حاوی تفسیر قرآن و معانی غریب و ناشناخته باطن آن که از جعفر صادق روایت شده است... تا آنجا که گوید:

اگر سند این روایت تا [امام] جعفر صادق صحیح باشد، در آن نعمت هائی مستند است که از خود او یا از بزرگان قومش می باشد، که آنها اهل کرامات اند، و در روایات صحیح آمده است که او برخی از خویشاوندانش را از وقایعی که فرازوی آنها پیش می آمد برحذر می داشت و آن پیشگوئی ها به حقیقت می پیوست:

«او پسر عمویش یحیی بن زید را از قیام و قتلگاهش آگاه و برحذر داشت و او قیام کرد و چنانکه معروف است در «جوزجان» کشته شد».

و اگر کرامت برای غیر ایشان روا باشد، گمان تو درباره آنان که در علم و دین و آثار نبوت و عنایت خداوند از اصل کریمی برخوردارند که به پاکی فرعش گواهی می دهد، گمان تو درباره آنان چه باشد؟ حال آنکه بسیاری از این سخنان، بدون آنکه به کسی نسبت داده شود، در بین اهل البیت نقل می شود؟!<sup>۱</sup>

و ابوالعلاء معری (متوفای ۴۴۹ هـ) بدان اشاره کرده و گوید:

«لقد عجبوا لاهل البيت لما اتاهم علمهم في مسك جفر

و مرآة المنجم و هي صغری أرتة كل عامرة و قفر»

«آنها از اینکه علوم اهل البیت در پوست گوساله ای گرد آمده باشد به شگفت

آمدند؛

حال آنکه آینه منجم که از آن کوچکتر است هر آباد و ناآبادی را به او نشان می‌دهد!<sup>۱</sup>

\*\*\*

در احادیث گذشته دیدیم که امامان اهل‌البیت (ع) برای آگاهی از حوادث آینده به کتاب علی (ع) یعنی «جفر» و «مصحف فاطمه (ع)» مراجعه می‌کردند. و دیدیم که «جفر» در کتب مکتب خلفا مشهور است و برخی از آنها مراجعه ائمه (ع) به این دو کتاب را نقل کرده‌اند. در بحث بعد نمونه‌هایی از مراجعه ائمه اهل‌البیت (ع) به کتاب «جامعه» برای بیان احکام شرعی را یادآور می‌شویم:

مراجعه ائمه (ع) به «جامعه»:

اولین کسی که مستقیماً از کتاب علی (ع) یعنی از «جامعه» روایت می‌کند، امام چهارم «علی بن الحسین (ع)» است. در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و معانی الاخبار و وسائل از «أبان بن تغلب» روایت کنند که گفت: «از علی بن الحسین سؤال شد که شخصی به [شیء] ای از مال خود وصیت کرده است [شیء] چه مقدار است؟» فرمود: «شیء در کتاب علی (ع) یک ششم است.»<sup>۲</sup>

از «امام باقر (ع)» روایت کنند که فرمود: «در کتاب علی (ع) آمده است: «سه خصلت است که دارنده آنها هرگز نمیرد تا وبال آنها را ببیند: بخی و ستم، قطع رحم و سوگند دروغین که جنگ با خداست»<sup>۳</sup>

و نیز، امام باقر (ع) در موارد زیر از کتاب علی (ع) روایت کرده است: «حکم

۱ - شرح حال ابوالعلاء مفری در «الکنى و الألقاب» ج ۳ ص ۱۶۱ - ۱۶۲، و البیان، در شرح حال عبدالؤمن بن علی قیسی، و وفیات الاعیان ابن خلکان، ج ۲ ص ۴۰۵، شماره ۳۸۱، آمده است.

۲ - کافی، ج ۷ ص ۴۰، حدیث ۱، باب من اوضی بشیء من ماله. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۵۱. معانی الاخبار، ص ۲۱۷ و تهذیب، ج ۹ ص ۲۱۱، و وسائل الشیعه، ج ۱۳ ص ۴۵۰، حدیث ۱.

۳ - خصال صدوق، ص ۱۲۴. عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۶۱، و وسائل الشیعه، ج ۱۶ ص ۱۱۹.

گرفتن مال فرزند و پدر، حکم مجامعت با کنیز فرزند، حکم تدلیس عیب زن به هنگام ازدواج، و حکم سوگند دروغین» و در بیان حکم مُحرم به گاه شکار فرموده: «در کتاب امیرالمؤمنین [چنین است]»<sup>۱</sup>

و فرموده: «در کتاب علی (ع) بیان وجوب حُسن ظنّ به خدا و حُسن خلق،<sup>۲</sup> و حکم [= دیه] قطع زبان لال<sup>۳</sup>، و حکم کسی که زمینی را آباد کند و آن را رها سازد،<sup>۴</sup> و اثر منع زکاة،<sup>۵</sup> و دیه دندانها<sup>۶</sup> همگی را دیده‌ایم».

و هنگامی که یعقوب بن میثم تمّار نزد او آمد و گفت: «من در نوشته پدرم چنین یافته‌ام که علی (ع) به او فرموده: «میثم! دوستدار آل محمد را دوست بدار... چون شنیدم که رسول خدا (ص) می فرمود:....» امام باقر (ع) به او فرمود: «در کتاب علی (ع) هم که نزد ماست اینچنین است»<sup>۷</sup>

و امام صادق (ع) از پدرش روایت کند که فرمود: «در کتاب علی (ع) خواندم که رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار و کسانی از اهل یثرب [= مدینه] که بدانها ملحق شوند پیمان نامه نوشت...»<sup>۸</sup>

۱- کافی، ج ۴ ص ۱۳۵ - ۱۳۶، و ج ۷ ص ۴۳۶ و ج ۴ ص ۳۹۰. استبصار، ج ۳ ص ۴۸. وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۱۹۴ و ج ۱۴ ص ۵۴۴ و ۵۹۷ و ج ۱۶ ص ۱۲۲. تهذیب، ج ۷ ص ۴۳۲. عقاب الاعمال، ص ۲۷۰ - ۲۷۱، و خصال، ص ۱۲۴.

۲- کافی، ج ۲ ص ۷، و وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۱۸۱، حدیث ۲۰۳۵۳.

۳- کافی، ج ۷ ص ۳۱۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۱۱، و تهذیب، ج ۱۰ ص ۲۷۰.

۴- کافی، ج ۵ ص ۲۷۹. تهذیب، ج ۷ ص ۱۵۳، و وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۳۲۹.

۵- کافی، ج ۳ ص ۵۰۵، حدیث ۱۷، و وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۱۳ - ۱۴.

۶- کافی، ج ۷ ص ۳۲۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۰۴. تهذیب، ج ۱۰ ص ۲۵۴. استبصار،

ج ۴ ص ۲۸۸، و وسائل الشیعه، ج ۱۹ ص ۲۶۲، حدیث ۳۵۷۱۵.

۷- مجالس شیخ طوسی، چاپ نجف، ص ۲۵۸، و وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۴۴۴، حدیث ۲۱۲۹۹.

۸- کافی ۲ / ۶۶۶، ۳ / ۳۳۶، ۶ / ۳۰ و ۳۱. وسائل الشیعه ۸ / ۴۸۷ حدیث ۱۵۸۴۲، ۱۱ / ۵۰.



و امام صادق (ع) بیان ثبوت آغاز ماه با دیدن هلال،<sup>۱</sup> و بیان وقت فضیلت ظهر<sup>۲</sup> را از کتاب علی (ع) روایت کرده است. و نیز، بیان حکم ادای نماز جمعه با مخالفان مذهب،<sup>۳</sup> و حکم نیم خورده گریه،<sup>۴</sup> و حکم مُحرم به هنگام مرگ،<sup>۵</sup> و حکم مُحرم با جثه زر دوزی شده را با دو حدیث<sup>۶</sup> و حکم کفّاره کشتن مرغ سنگخواره را با دو حدیث،<sup>۷</sup> و حکم کفّاره تخم مرغ سنگخواره را با سه حدیث،<sup>۸</sup> و حکم یک دور طواف اضافه،<sup>۹</sup> و حکم عمره مفرده،<sup>۱۰</sup> و تعداد گناهان کبیره،<sup>۱۱</sup> و خوردن مال یتیم،<sup>۱۲</sup> و حکم ارث برادران مادری به همراه جد،<sup>۱۳</sup> و حکم بیته و سوگند،<sup>۱۴</sup> و مثل دنیا،<sup>۱۵</sup> و کیفیت اجرای حدود به حسب

- 
- ۱ - استبصار، ۳ / ۶۴ و وسائل ۷ / ۱۸۴ ح ۱۳۳۵۲.
  - ۲ - استبصار ۱ / ۲۵۱. تهذیب ۲ / ۲۳. وسائل ۳ / ۱۰۵ ح ۴۷۵۲ و ۱۰۷ ح ۴۷۶۴.
  - ۳ - تهذیب، ۳ / ۲۸. وسائل ۵ / ۴۴ ح ۹۵۵۰.
  - ۴ - فروع کافی ۱ / ۴۶۹. تهذیب ۱ / ۲۲۷. وسائل ۱ / ۱۶۴ ح ۵۸۰.
  - ۵ - فروع کافی، ۴ / ۳۶۸ ح ۳. وسائل ۲ / ۶۹۶ و ۶۹۷ ح ۲۷۵۹ و ۲۷۶۱ و ۲۷۶۶.
  - ۶ - فروع کافی، ۴ / ۳۰۴ ح ۷ و ۸. من لا یحضره الفقیه ۲ / ۱۱۷. علل الشرایع ۲ / ۹۴. وسائل ۹ / ۱۱۶ ح ۱۶۸۲۲ و ۱۶۸۲۳.
  - ۷ - فروع کافی، ۴ / ۳۹۰. تهذیب ۵ / ۴۴ ح ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱.
  - ۸ - فروع کافی ۴ / ۳۹۰. استبصار ۲ / ۲۰۲ - ۲۰۴. تهذیب ۵ / ۳۵۵ و ۳۵۷. وسائل ۹ / ۲۱۶ - ۲۱۸ ح ۱۷۲۲۳ و ۱۷۲۲۵ و ۱۷۲۲۹.
  - ۹ - استبصار ۲ / ۳۴۸. سرائر ۴۴۶. وسائل ۹ / ۴۳۸ و ۴۳۹ ح ۱۷۹۶۷ و ۱۷۹۷۴.
  - ۱۰ - فروع کافی ۴ / ۵۳۴ ح ۲. وسائل ۱۰ / ۲۴۴ ح ۱۹۲۷۵.
  - ۱۱ - اصول کافی، ۲ / ۲۷۸ - ۲۷۹. وسائل ۱۱ / ۲۵۴ ح ۲۰۶۳۱. خصال ۱ / ۲۷۳. علل الشرایع ۱۶۰ / ۲.
  - ۱۲ - عقاب الاعمال ۲۷۸ ح ۲. وسائل ۱۲ / ۱۸۲ ح ۲۲۴۴۱.
  - ۱۳ - من لا یحضره الفقیه ۴ / ۲۰۶. تهذیب ۹ / ۳۰۸. استبصار ۴ / ۱۶۰. وسائل ۱۷ / ۴۹۵ و ۴۹۷ ح ۳۲۷۴۶ و ۳۲۷۴۵.
  - ۱۴ - فروع کافی ۷ / ۴۱۴. تهذیب ۶ / ۲۲۸. وسائل ۱۸ / ۱۶۸ ح ۳۳۶۳۴ و ۳۳۶۳۵.
  - ۱۵ - اصول کافی ۲ / ۱۳۶ ح ۲۲. وسائل ۱۱ / ۳۱۶ ح ۲۰۸۴۵.

سن،<sup>۱</sup> و حدّ لواط با ایقاب،<sup>۲</sup> و ثبوت حدّ بر شرابخوار و نیبذخوار،<sup>۳</sup> و حدّ شرابخوار و مُسکرخوار،<sup>۴</sup> و دیّه سگ شکاری،<sup>۵</sup> و حدّ قطع فرج زن،<sup>۶</sup> و مرز ادراک ذکاة و حلیّت حیوان ذبح شده،<sup>۷</sup> و میراث کسانی که سهم الارث معین ندارند،<sup>۸</sup> و حکم کراهت گوشت الاغ‌های اهلی،<sup>۹</sup> و بیان انواع ماهیهای حرام گوشت،<sup>۱۰</sup> و حکم میراث عموها و دایی‌های یک میّت،<sup>۱۱</sup> و حکم طلاق در عدّه بدون رجوع،<sup>۱۲</sup> و حکم میراث غرق شدگان و زیر آوار ماندگان، که عبارت آن چنین است: «آن را در کتاب علی اینگونه یافتیم».<sup>۱۳</sup> و حکم کسی که شخص مقطوع الیدی را بکشد، با این عبارت: «آن را در کتاب علی اینگونه یافتیم»<sup>۱۴</sup> و آخرین سخن در این باب را از امام صادق (ع) می‌آوریم که فرمود: «در کتاب علی (ع) که رسول خدا (ص) آن را املاء فرموده آمده است: «خداوند کسی

- 
- ۱- فروع کافی ۷ / ۱۸۶. تهذیب ۱۰ / ۱۴۶. من لا یحضره الفقیه ۴ / ۵۳. وسائل ۳۰۷ ح ۳۴۰۶۷. محاسن ۲۷۳.
  - ۲- کافی ۷ / ۲۰۰. تهذیب ۱۰ / ۵۵. استبصار ۴ / ۲۲۱. وسائل ۱۸ / ۴۲۱.
  - ۳- کافی ۷ / ۲۱۴. تهذیب ۱۰ / ۹۰. وسائل ۱۸ / ۴۶۸.
  - ۴- کافی ۷ / ۲۱۴. تهذیب ۱۰ / ۹۰. وسائل ۱۸ / ۴۷۲.
  - ۵- خصال ۲ / ۱۱۱. وسائل ۱۹ / ۱۶۸.
  - ۶- کافی ۷ / ۳۱۲. من لا یحضره الفقیه ۴ / ۱۱۲. تهذیب ۱۰ / ۲۵۱. وسائل ۱۹ / ۲۵۹.
  - ۷- کافی ۷ / ۳۱۲، تهذیب ۹ / ۵۷. وسائل ۱۶ / ۳۲۰.
  - ۸- کافی ۷ / ۷۷. تهذیب ۹ / ۲۶۹. وسائل ۱۷ / ۴۱۸.
  - ۹- کافی ۶ / ۲۴۶. تهذیب ۹ / ۴۰. استبصار ۴ / ۷۴. وسائل ۱۶ / ۳۳۱.
  - ۱۰- کافی ۶ / ۲۲۰. تهذیب ۹ / ۲-۶. استبصار ۴ / ۵۹. وسائل ۱۶ / ۳۳۴ و ۳۳۵.
  - ۱۱- تهذیب ۹ / ۳۲۴ و ۳۲۵. وسائل ۱۷ / ۵۰۵.
  - ۱۲- استبصار ۳ / ۲۸۳. تهذیب ۸ / ۸۱-۸۲. وسائل ۱۵ / ۳۷۵.
  - ۱۳- کافی ۷ / ۱۳۶. من لا یحضره الفقیه ۴ / ۲۲۵. وسائل ۱۷ / ۵۸۹.
  - ۱۴- کافی ۷ / ۳۱۶. تهذیب ۱۰ / ۲۷۷. وسائل ۹ / ۸۲.

را به خاطر زیادتى نماز و روزه عذاب نمى کند بلکه بر خیرش مى افزاید.<sup>۱</sup>

\* \* \*

تا اینجا، برای نمونه، بخشی از روایاتی را که ائمه (ع) از «کتاب امام علی (ع)» روایت کرده و به آن حضرت نسبت داده بودند، عرضه داشتیم. در بخش بعد، روایات برخی از اصحاب ائمه (ع) را، که خود کتاب امام علی (ع) را دیده و خوانده‌اند، بیان می‌داریم:

برخی از اصحاب ائمه که کتاب علی (ع) را دیده‌اند:

۱- از ابوبصیر، گوید: «ابوجعفر [= امام باقر (ع)] صحیفه‌ای را به من نشان داد که حاوی حلال و حرام و فرائض [= تقسیمات ارث] بود. گفتم: «این چیست؟» فرمود: «این املاى رسول الله (ص) با دستخط علی (ع) است.» گفتم: «نمی‌پوسد؟» فرمود: «چه چیز آن را بپوساند؟» گفتم: «کهنه و مندرس نمی‌شود؟» فرمود: «چه چیز کهنه و مندرسش می‌کند؟» فرمود: «این جامعه [یا بخشی از جامعه] است.»<sup>۲</sup>

۲- از محمد بن مسلم با دو سند، گوید: «ابوجعفر [= امام باقر (ع)] مرا به خواندن بخشی از کتاب علی (ع) واداشت که در آن آمده بود: «شما را از [خوردن] ماهی بی‌فلس و ماهی خارپشت و مارماهی و ماهی روآبی و طحال [= سپرز] نهی می‌کنم.»

گوید گفتم: «ای زاده رسول خدا! خدایت رحمت کند، برای ما ماهی‌های بدون فلس می‌آورند» فرمود: «ماهی‌های فلس دار را بخور و ماهی‌های بی‌فلس را مخور.»<sup>۳</sup>

۱- بصائر الدرجات ص ۱۶۵.

۲- بصائر الدرجات ص ۱۴۴.

۳- کافی ۶ / ۲۱۹ و ۲۲۰. تهذیب ۲ / ۹. وسائل الشیعه ۱۶ / ۳۹۷.

۳- ابوبصیر گوید: «نزد امام باقر (ع) بودم که فرمود «جامعه را آورند و در آن نگرست و [دیدم] نوشته بود: «اگرزنی بمیرد و شوهرش را بر جای گذارد و وارثی جز او نداشته باشد، همه اموالش به او می‌رسد».<sup>۱</sup>

۴- از عبدالملک بن اعین، گوید: «امام باقر (ع) برخی از نوشته‌های علی (ع) را به من نشان داد...».<sup>۲</sup>

۵- و نیز از عبدالملک گوید: «امام باقر (ع) فرمود کتاب علی (ع) را بیاورند و جعفر [= امام صادق (ع)] بسته‌ای در هم پیچیده مانند ران انسان بیاورد که در آن آمده بود...».<sup>۳</sup>

۶- از محمد بن مسلم گوید: «به صحیفه‌ای نگرستم که امام باقر (ع) در آن می‌نگرست و در آن آمده بود: «برادر زاده و جدّ سهم الارث برابر دارند» به امام باقر (ع) گفتم: «قضات منطقه ما چنین حکمی نمی‌کنند و برای برادر زاده همراه جدّ چیزی قرار نمی‌دهند!» ابوجعفر (ع) فرمود: «هان بدان که این املائی رسول‌الله (ص) و دستخط علی (ع) است که از دهان آن حضرت گرفته و با دست خود نوشته است.»<sup>۴</sup>

۷- و در روایت دیگری گوید: «امام صادق (ع) صحیفه‌ای را گشود و اولین چیزی که در آن دیدم تساوی سهم برادر زاده و جدّ بود...».<sup>۵</sup>

ظاهراً محمد بن مسلم، پس از این سؤال و جواب، بخش قابل توجهی از احکام ارث را از آن صحیفه برگرفته است. در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب از او روایت کرده‌اند که گفت:

---

۱- بصائر الدرجات ص ۱۴۵.

۲- همان ص ۱۶۲.

۳- همان ص ۱۶۵، و وسائل الشیعه ۱۷ / ۵۲۲ ح ۳۲۸۳۶.

۴- کافی ۷ / ۱۱۳. تهذیب ۹ / ۳۰۸. وسائل ۱۷ / ۴۸۶ ح ۳۲۷۰۲.

۵- کافی ۷ / ۱۱۲. وسائل ۱۷ / ۴۸۵ ح ۳۲۶۹۸.

۸ - امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفه فرائض [= احکام ارث] واداشت، صحیفه‌ای که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود و در آن چنین یافتیم: «مردی که دختر و مادر خود را بر جای گذارد، نصف میراث از آن دختر است و...»<sup>۱</sup>

۹ - و گوید: «امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفه فرائض، که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود، واداشت و در آن آمده بود: «سهام تعیین شده مشمول عول [= سرشکن] نمی‌شوند.»<sup>۲</sup>

زراره نیز بنابر روایت عمر بن اذینه از اختلاف احکام ارث در کتاب علی (ع) با آنچه که نزد فقهای مکتب خلفا معمول بوده، به شکفت آمده است. بنگرید:

۱۰ - عمر بن اذینه از زراره، گوید: «از امام باقر (ع) درباره سهم الارث جد پرسیدم. فرمود: «کسی را نیافتم که درباره آن سخنی جز رأی و نظر شخصی خود گفته باشد مگر امیرالمؤمنین (ع) را» گفتم: «خدایت خیر دهد، امیرالمؤمنین (ع) درباره آن چه فرموده؟» گفت: «فردا که شد نزد من بیا تا آن را از روی نوشته بخوانی» گفتم: «خدایت خیر دهد، برای من بیان فرما که بیان شما نزد من محبوبتر از آن است که به خواندن نوشته‌ام واداری.» دوباره فرمود: «آنچه به تو می‌گویم بشنو! فردا که شد نزد من بیا تا آن را از روی نوشته بخوانی.» بعد از ظهر روز بعد - بین ظهر و عصر - نزد آن حضرت رفتم و خوش نداشتم جز در خلوت از او سؤال کنم، زیرا بیم آن داشتم که پاسخم را به خاطر حضور دیگری با تقیه گوید. هنگامی که وارد شدم آن حضرت رو به فرزندش جعفر (ع) کرد و فرمود: «صحیفه احکام ارث را برای خواندن به زراره بده» سپس برخاست تا بخوابد و من و جعفر (ع) در اطاق ماندیم و او برخاست و صحیفه‌ای چون ران شتر

۱ - کافی ۷ / ۹۳. من لا یحضره الفقیه ۴ / ۱۹۲. تهذیب ۹ / ۲۷۰. وسائل ۱۷ / ۴۶۳.

۲ - تهذیب ۹ / ۲۴۷. وسائل ۱۷ / ۴۲۳.

فراروی من آورد و فرمود: «اجازه خواندنت نمی دهم مگر آنکه با من عهد کنی و خدا را بر خود گواه بگیری که هرگز آنچه را که در آن می خوانی برای کسی بازگو نکنی تا اجازه ات دهم!» و نگفت: «تا پدرم اجازه ات دهد!» گفتم: «خدایت خیر دهد! برای چه مرا در تنگنا قرار می دهی حال آنکه پدرت چنین دستوری به تو نداد!» فرمود: «تو متن آن را نمی بینی مگر با شرطی که بیان کردم» گفتم: «می پذیرم». و من در آن زمان شخصیت علمی داشتم و نسبت به احکام ارث و وصایا بصیر و دانا و حسابگر می نمودم و زمانی دراز درنگ کردم و در پی آن بودم که مسئله ای از مسائل ارث و وصایا بر من عرضه شود و من آن را ندانم ولی به این خواسته خود نرسیدم. اما هنگامی که بخشی از آن صحیفه را فرارویم گشود بناگاه کتاب غلیظ و ستبری دیدم که از کتب پیشینیان می نمود و چون در آن نگریستم دیدم آنچه در آن است خلاف آنی است که در بین مردم شایع است، از صِله و امر بمعروف، که اختلافی در آن نیست تا سایر مسائل، همگی اینچنین بود. پس به خواندنش پرداختم و با حُبث نفس و دودلی و کم دقتی و بدبینی مطالعه اش می کردم و می گفتم: «باطل است»، تا به انتهایش رسیدم و در همش پیچیدم و تحویلش دادم. صبح روز بعد، امام باقر (ع) را دیدم. به من فرمود: «آیا صحیفه ارث را مطالعه کردی؟» گفتم: «آری»، فرمود: «آن را چگونه دیدی؟» گفتم: «باطل و بی ارزش است. و برخلاف چیزی است که مردم برآند» فرمود: «ای زراره! به خدا سوگند آنچه را که دیدی عین حق است. چیزی که تو دیدی: املائی رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است!» در این هنگام شیطان بر من چیره شد و وسوسه ام کرد و گفت: «او از کجا می داند که آن املائی رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است؟» که [امام (ع)] پیش از آنکه سخنی بگویم به من فرمود: «زراره تردید مکن! به خدا سوگند شیطان دوست دارد که تو تردید کنی! چگونه نمی دانم که آن املائی رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع)

است در حالی که پدرم از قول جدّم [= امام حسین (ع)] برای من روایت فرمود که امیرالمؤمنین (ع) این موضوع را برای او بیان داشته است؟» زراره گوید: «گفتم: نه، خدا مرا فدایت گرداند! چگونه [تردید کنم!] و پشیمان شدم که چرا بخشی از آن کتاب را از دست دادم؛ چون اگر با شناخت به مطالعه اش پرداخته بودم امید آن داشتم که یک حرفش را هم از دست ندهم...»<sup>۱</sup>

از این روایات آشکار می شود که عرف جامعه اسلامی آن روز تماماً آن شده بود که تفسیر ارث باید برحسب حکم فقهای مکتب خلفا باشد، و امامان اهل البیت (ع) کوشیدند تا حکم ارث را بر مبنائی که در کتاب علی (ع) از قول رسول خدا (ص) آمده است منتشر سازند، و زراره و محمد بن مسلم نیز ابتدا از مسائل موجود در آن کتاب به شگفت آمدند و سپس توبه کردند و بدانچه در صحیفه فرائض آمده بود بازگشتند. همین زراره روایت کرده و گوید:

۱۱ - «امام باقر (ع) به ابو عبدالله [= امام صادق (ع)] فرمود تا صحیفه فرائض را برای خواندن فراروی من قرار دهد...»<sup>۲</sup> و گوید:

۱۲ - «امام صادق (ع) صحیفه فرائض را به من نشان داد...»<sup>۳</sup> و گوید:

۱۳ - «در صحیفه فرائض یافتیم که...»<sup>۴</sup>

۱۴ - یکی دیگر از کسانی که امام صادق (ع) صحیفه فرائض را به او نشان داده «ابوبصیر» است که گوید: «از امام صادق (ع) مسئله ای از احکام ارث پرسیدم. فرمود: «آیا کتاب علی (ع) را به تو نشان ندهم؟» گفتم: کتاب علی (ع) از بین نرفته؟ فرمود: «ای ابامحمد! کتاب علی از بین نرفته - و در نسخه ای از بین

۱ - کافی ۷ / ۹۴ - ۹۵. تهذیب ۹ / ۲۷۱.

۲ - کافی ۷ / ۸۱. وسائل الشیعه ۱۷ / ۴۲۲.

۳ - تهذیب ۹ / ۲۷۳ و ۳۰۶. وسائل ۱۷ / ۴۲۸ و ۴۹۳. استبصار ۴ / ۱۵۸.

۴ - کافی ۷ / ۹۴. تهذیب ۹ / ۲۷۲. وسائل ۱۸ / ۴۶۳.

نمی رود» سپس آن را آورد، کتابی بزرگ و پر بار و در آن آمده بود: «اگر مردی بمیرد و عمو و دایی اش وارث او گردند، برای عمو دو ثلث و برای دایی یک ثلث است.»<sup>۱</sup>

در این حدیث، ابوبصیر از سالم ماندن نسخه اصلی کتاب علی (ع) در طول یک قرن یا بیشتر به شگفت آمده است؛ حال آنکه ما امروزه کتابها و نسخه های بر جای مانده از قرون متمادی را بسیار می یابیم. و البته در روایتی دیگر چنین شگفتی را از او نمی بینیم. بنگرید:

۱۵ - ابوبصیر گوید: «امام صادق (ع) نوشته علی (ع) درباره تقسیم ارث را بر من خواند و چنان بود که بسیاری از سهام از پنج یا چهار سهم شروع می شد و بیشترش از شش سهم.»<sup>۲</sup>

علامه مجلسی در «مرآة العقول» در شرح حدیث زرارہ گوید: «اگر دختر میت با یکی از والدین او وارث باشند، ارث برجای مانده - در فقه شیعه - به چهار سهم تقسیم می شود.»

۱۶ - و نیز در کافی و تهذیب از ابوبصیر گوید: «نزد امام صادق (ع) بودم که «جامعه» را خواست و در آن نگریست و این حکم را استخراج فرمود که: «اگر زنی بمیرد و وارثی جز شوهر خود نداشته باشد، تمام اموال او به شوهرش می رسد.»<sup>۳</sup>

۱۷ - و از «معتب» گوید: «امام صادق (ع) صحیفه ای قدیمی از نوشته های

۱ - کافی ۷ / ۱۱۹. تهذیب ۹ / ۳۲۴. وسائل ۱۷ / ۵۰۴.

۲ - کافی ۷ / ۸۱. وسائل الشیعه ۱۷ / ۴۲۲.

۳ - کافی ۷ / ۱۲۵. تهذیب ۹ / ۹۴. استبصار ۴ / ۱۴۹. وسائل ۱۷ / ۵۱۲. دو حدیث (۱ و ۳) ابوبصیر از امام باقر (ع) با دو حدیث (۱۴ و ۱۶) او از امام صادق (ع) شبیه یکدیگرند و به نظر ما صحیح تر آن است که دو حدیث (۱ و ۳) نیز از امام صادق (ع) روایت شده باشد و از روایان یا نسخه برداران اشتباه کرده اند. اگرچه با شکل کنونی نیز که از هر دو امام روایت شده امری ممکن و شدنی است.



علی (ع) را به ما نشان داد و در آن تأیید این نظر ما بود که: «هرگاه نشستیم تشهد می خوانیم».<sup>۱</sup>

۱۸ - و از «ابن بکیر» گوید: «زراره از امام صادق (ع) حکم نماز خواندن با پوست روباه و سنجاب و غیر آنها پرسید و امام (ع) کتابی برون آورد که آن را املای رسول خدا (ص) می دانست و در آن آمده بود: «نماز خواندن در پوست و کرک و موی و بول و غائط و اجزای دیگر حیوانات حرام گوشت باطل است. این نماز پذیرفته نمی شود تا آنگاه که در غیر آنها، از حیوانات حلال گوشت، خوانده شود» سپس فرمود: «ای زراره! این از رسول خدا (ص) است. آن را حفظ کن...»<sup>۲</sup>

آری، امامان اهل البیت (ع) گاهی برای اطلاع از اخبار و وقایع آینده به «جفر» و مصحف فاطمه (ع) مراجعه می کردند و برای بیان احکام اسلامی و آداب آن به کتاب «جامعه» روی می آوردند و به گونه ای خاص، محتوای جامعه را گاهی با ذکر سند و گاهی بدون آن، روایت می کردند، مانند:

#### الف - حکم میراث برادرزاده با جد:

محمد بن مسلم در روایت پیشین خود گفت: «امام صادق (ع) صحیفه احکام ارث را گشود و نخستین چیزی که فرا روی من قرار گرفت حکم ارث برادرزاده و جد بود که میراث میت بین آنها نصف می شد. من گفتم: فدایت شوم، قاضیان منطقه ما برای برادرزاده همراه جد سهمی قرار نمی دهند. فرمود: «این نوشته دستخط علی و املای رسول خدا (ص) است.»

۱ - بصائر الدرجات ص ۱۴۵ ح ۲۲. در قاموس الرجال ۹ / ۴۸ گوید: «معتب خادم امام صادق (ع) بود و منصور [خلیفه عباسی] او را هزار تازیانه زد تا بمرد.  
۲ - کافی ۳ / ۳۹۷. تهذیب ۲ / ۲۰۹. استبصار ۱ / ۳۸۳. وسائل ۳ / ۲۵۰.

در همین باب، در کافی، دو روایت دیگر به همین معنی می‌یابیم که در آن دو اشاره‌ای به نوشته علی (ع) نشده است:

۱ - روایت ابان بن تغلب از امام صادق (ع) که گوید: «از امام (ع) حکم ارث برادرزاده و جدّ را پرسیدم. فرمود: «میراث بین آنها نصف می‌شود.»

۲ - روایت ابوبصیر، گوید: «نزد امام باقر یا امام صادق (ع) بودم که مردی حکم ارث برادرزاده و جدّ را پرسید و آن حضرت فرمود: «میراث بین آنها نصف می‌شود.»

روایت سومی نیز به همین معنی از قاسم بن سلیمان از امام صادق (ع) است که فرمود: «علی (ع) برادرزاده همراه جدّ را از میراث پدرش [یعنی میراثی که اگر زنده بود از آن برخوردار می‌شد] برخوردار می‌کرد.»<sup>۱</sup>

#### ب - نظر ائمه (ع) در بطلان «عول»:

«عول» در اصطلاح فقهی: زیادتی سهام وارثان بر قسمت‌های تعیین شده است. و هنگامی چنین می‌شود که زن یا شوهر جزء وارثان باشند، مانند آنکه کسی بمیرد و دو دخترش را با پدر و مادر و زن خود بر جای گذارد که در این صورت، دو ثلث مال [چهار ششم] به دو دختر می‌رسد و دو ششم آن به پدر و مادر و یک هشتم آن به زن.<sup>۲</sup> و چون سهام به حسب چنین فرضی بر شش قسمت تقسیم شده، یک هشتم مفروض و تعیین شده از گردونه تقسیم خارج و صاحب آن بی نصیب می‌ماند که در اینجا معتقدان به «عول» و سرشکن این نقص و کمبود را، بگونه‌ای که در فقه مکتب خلفا مقرر شده، بر همه سهام سرشکن می‌کنند. اما در مکتب اهل‌البیت (ع) این نقص و کمبود بر سهامی وارد می‌شود که خداوند

۱ - کافی ۷/ ۱۱۲ - ۱۱۳. تهذیب ۹/ ۳۰۹. وسائل ۱۷/ ۴۸۵ - ۴۸۶.

۲ - مراجعه کنید: نهاية اللغة مادة «عول».

آنها را به سهام پایین تری تنزل نداده باشد. بنابراین، همسر زن که در مرتبه ای نصف ارث او را می برد و چون تنزل یابد، سهم او به یک چهارم می رسد، این یک چهارم او مشمول کسری دیگری نمی گردد. و همسر مرد که در مرتبه ای یک چهارم ارث او را می برد و چون تنزل یابد، سهم او به یک هشتم می رسد، این یک هشتم او مشمول کسری نمی شود. و هریک از پدر و مادر که سهم آنها یک سوم است و چون تنزل یابد به یک ششم می رسد، این یک ششم مشمول کسری دیگری نمی گردد و سهم اینان پس از این تنزل هیچگونه نقص دیگری را نمی پذیرد و نقص و کمبود مذکور تنها بر سهم دختر و خواهرش وارد می گردد، چون هر یک از آنها نصف میراث را می برد و اگر بیشتر باشند دو سوم را؛ حال اگر سهام تعیین شده آنها را از این مرتبه تنزل دهد، آنچه باقی می ماند از آن آنهاست. بنابراین، در مثال مذکور، سهم پدر و مادر میت دو ششم می شود و سهم زن او یک هشتم و آنچه باقی می ماند از آن دو دختر او می گردد.<sup>۱</sup>

#### روایات امامان اهل البیت (ع) درباره «عول»:

- ۱- محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، برید عجلّی و زرارۃ بن اعین از امام باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود: «سهام ارث «عول» و سرشکن نمی شوند و بیش از شش قسمت نباشند».<sup>۲</sup>
- ۲- ابو مریم انصاری از امام باقر (ع) فرمود: «همانا خداوندی که شمار ریگهای انبوه را می داند، همو می داند که سهام ارث بیش از شش سهم نباشند».<sup>۳</sup>
- ۳- بکیر از امام صادق (ع) فرمود: «اصل سهام ارث از شش سهم است؛ نه

۱- مراجعه کنید: شرح لمعه، ج ۸ ص ۸۶ - ۹۱.

۲- کافی ۷ / ۸۰. وسائل ۱۷ / ۴۲۱.

۳- کافی ۷ / ۷۹. وسائل ۱۷ / ۴۲۲.

بیش از آن می شود و نه عول و سرشکن می گردد. سپس آنچه باقی می ماند از آن کسانی است که در کتاب خدا نامبرده شده اند.<sup>۱</sup>

۴- ابن ابی عمیر از بیش از یک نفر از امام صادق (ع) فرمود: «سهام ارث از شش سهم است و افزون بر آن نباشد...»<sup>۲</sup>

۵- علی بن سعید گوید: «به زراره گفتم: بکیر بن اعین برای من روایت کرد که امام باقر (ع) فرموده است: «سهام ارث عول و سرشکن نمی شوند و بیش از شش سهم نباشند.» زراره گفت: «این چیزی است که اصحاب ما در روایت آن از امام باقر و امام صادق (ع) اختلافی ندارند.»<sup>۳</sup>

این دو امام (ع) در این روایات حکم خدا را بدین گونه بدون اشاره [به کتاب علی (ع)] بیان داشته اند، ولی در روایات دیگر مستند خود را یاد آور شده و چنین فرموده اند:

۶- ابوبصیر گوید: «به امام باقر (ع) گفتم: «گاهی سهام ارث عول و سرشکن می شود تا به صد سهم یا کمتر و بیشتر می رسد» فرمود: «سهام ارث از شش سهم تجاوز نمی کند» سپس فرمود: «امیر المؤمنین (ع) می فرمود: «همانا خداوندی که شمار ریگهای انبوه را می داند، همو می داند که سهام ارث بیش از شش سهم نباشند. [آری] اگر راه تقسیم آن را بدانند از شش سهم تجاوز نمی کند.»<sup>۴</sup>

۷- ابوبصیر گوید: «امام صادق (ع) کتاب علی (ع) درباره سهم الارث را بر من بخواند و بسیاری از سهام آن از پنج سهم و چهار سهم بود و بیشترش از شش سهم.»<sup>۵</sup>

۱- کافی ۷ / ۸۱. وسائل ۱۷ / ۴۲۲.

۲- من لایحضره الفقیه، ۴ / ۸۹. وسائل ۱۷ / ۴۲۴.

۳- کافی ۷ / ۸. تهذیب ۹ / ۲۴۸. وسائل ۱۷ / ۴۲۱.

۴- کافی ۷ / ۹۷. من لایحضره الفقیه ۴ / ۱۸۷. تهذیب ۹ / ۲۴۷. وسائل ۱۷ / ۴۲۳.

۵- کافی ۷ / ۸۱. وسائل ۱۷ / ۴۲۲.

۸- محمد بن مسلم گوید: «امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفهٔ ارث واداشت، صحیفه‌ای که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود. در آن آمده بود: «سهام ارث مشمول عول و سرشکن نمی‌شوند.»<sup>۱</sup>

هر دو امام (ع) در مثال دوم [= روایات هشت‌گانه اخیر] یاد آور شدند که سهام ارث نه عول و سرشکن می‌شوند و نه از شش سهم تجاوز میکنند و در یکی از روایات آمده بود: «همانا خداوندی که شمار ریگهای انبوه را می‌داند، همو می‌داند که سهام ارث عول و سرشکن نمی‌شوند.»

همچنین در تعدادی از این روایات حکم ارث را بدون ذکر هر گونه سند یاد آور شدند و در روایت ششم آن را به امیرالمؤمنین (ع) نسبت دادند و در روایت هفتم، امام (ع) کتاب ارث امام علی (ع) را برای راوی قرائت فرمود و در روایت هشتم خود راوی کتاب ارث را که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود قرائت کرد و در عین حال حکم ارث در همه آنها واحد و یکسان بود.

این بیان در نامه امام رضا (ع) به مأمون نیز تکرار شده و امام (ع) در آن نامه فرموده: «حکم ارث بر همان مبثائی است که خداوند در کتاب خود نازل فرموده و عول و سرشکن در آن نیست.»<sup>۲</sup>

در غیر این مثالها نیز که امامان اهل البیت (ع) در سخنان خود حکمی شرعی را بیان فرموده‌اند، در همه آنها به فرموده جدّ خویش رسول خدا (ص) مراجعه کرده‌اند؛ همو که: «ما ينطق عن الهوى \* ان هو الا وحى يوحى»: «هرگز از روی هوای نفس سخن نگوید. آنچه گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

۱- تهذیب ۹ / ۲۴۷. وسائل ۱۷ / ۴۲۳.

۲- عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۵. تحف العقول ۳۱۴. وسائل ۱۷ / ۴۲۴ ح ۳۲۵۰۸.

بدین خاطر است که احادیث امامان اهل البیت (ع) دارای سند واحد است و سخن ایشان سخن واحد و قول ایشان قول واحد.

و از این روایت که امام صادق (ع) - بنابر روایت ابن سنان - فرمود: «بر شما گناهی نیست که آنچه را که از من شنیدید از قول پدرم روایت کنید، و بر شما گناهی نیست که آنچه را که از پدرم شنیدید از قول من روایت کنید، در این کار بر شما باکی نیست.»<sup>۱</sup>

و در پاسخ ابوبصیر که گفت: «حدیثی را از شما می شنوم و از قول پدرتان نقل می کنم، یا از پدرتان می شنوم و از قول شما نقل می کنم!» امام (ع) فرمود: «یکسان است؛ جز آنکه اگر از قول پدرم نقل کنی نزد من محبوبتر است.»<sup>۲</sup>

و به «جمیل» فرمود: «هر چه از من شنیدی از قول پدرم روایت کن.»<sup>۳</sup>  
و به «حفص بن بختری» که گفت: «حدیثی را از شما می شنوم و بعد نمی دانم از شما شنیدم یا از پدرتان!» فرمود: «هر چه را که از من شنیدی از قول پدرم روایت کن و [بلکه] هر چه را که از من شنیدی از قول رسول خدا (ص) روایت کن.»<sup>۴</sup>

و به هشام بن سالم و حماد بن عثمان و دیگران فرمود: «حدیث من حدیث پدرم باشد و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله (ص) و حدیث رسول الله قول خدای عزّوجلّ.»<sup>۵</sup>  
و بدین خاطر است که امام باقر (ع) در پاسخ جابر که گفت: «هرگاه حدیثی را

۱ - وسائل الشیعه، چاپ قدیم ۳ / ۳۸۰ ح ۸۵.

۲ - کافی ۱ / ۵۱.

۳ - همان. جمیل در بین اصحاب امام صادق (ع) بیش از یک نفر بوده است.

۴ - وسائل چاپ قدیم ۳ / ۳۸۰ ح ۸۶.

۵ - کافی ۱ / ۵۳. ارشاد مفید / ۲۵۷.

برای من روایت می‌کنی سندش را بیان نما!» فرمود: «پدرم از جدّم رسول‌خدا(ص) از جبرئیل از خدای عزّوجلّ برای من روایت کرد؛ و من هرگاه برای تو حدیث می‌گویم با این سند است...»<sup>۱</sup>

و از این روایت که گفتگوی زیر میان «سوربن کلب» و «زیدبن علی بن الحسین» روی داد. سوره گوید: «زیدبن علی به من گفت: «ای سوره! چگونه دانستید که پیشوای شما - یعنی امام صادق(ع) - همان گونه است که توصیفش می‌کنید؟» به او گفتیم: «اندر بر آگاه فرود آمده‌ای!» گفت: «بیار آنچه داری ز پاسخ فرازا!» گفتم: «ما نزد برادرت محمدبن علی(ع) می‌رفتیم و از او سؤال می‌کردیم و می‌فرمود: «رسول‌خدا(ص) فرمود و خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرمود. تا آنگاه که برادرت رحلت کرد و نزد شما آل محمد و از جمله نزد تو آمدیم و شما برخی از سؤالات ما را پاسخ می‌گفتید و پاسخ تمام پرسشهای ما را نمی‌دادید تا نزد برادر زاده‌ات جعفر رفتیم و او به همان گونه گفت که پدرش می‌گفت: «رسول‌خدا(ص) فرمود و خدای متعال فرمود» زید تبسم کرد و گفت: «هان! به خدا سوگند! اکنون که این را گفتم [بدان که] نوشته‌های علی(ع) نزد اوست.»<sup>۲</sup>

و از این روست که «ابن شبرمه» گوید: «حدیثی از امام صادق(ع) شنیدم که هرگاه یادش می‌کنم نزدیک است دلم فرو ریزد. فرمود: «خبر داد مرا پدرم از جدّم از رسول‌خدا(ص) - ابن شبرمه گوید:

به خدا سوگند که نه پدرش بر جدّش دروغ بسته و نه جدّش بر رسول‌خدا(ص) - گوید: فرمود: رسول‌خدا(ص) فرمود: «هر کس به قیاس‌ها عمل کند سخت هلاک شده و هلاک کرده است. و هر کس ندانسته فتوا دهد و ناسخ و

۱ - امالی شیخ مفید / ۲۶.

۲ - اختیار معرفة الرجال کشی، شرح حال سوربن کلب، ص ۳۷۶.

منسوخ و محکم و متشابه را نشانسد سخت هلاک شده و هلاک کرده است»<sup>۱</sup> و چون امامان اهل البیت (ع) در بیان احکام به سخن خدا و رسول تکیه می‌کردند و علمای مکتب خلفا به رأی و قیاس تمسک می‌جستند، وقوع اختلاف بین این دو مکتب در بیان احکام - چنانکه می‌آید - حتمی و قطعی بود: عذافر صیرفی گوید: «همراه حکم بن عتبه نزد امام باقر (ع) بودم و او پیوسته از امام (ع) سؤال می‌کرد و آن حضرت پذیرایش می‌شد تا در موضوعی اختلاف کردند و امام باقر (ع) فرمود: بصرم! برخیز. [او برخاست] و کتابی پیچیده و بزرگ آورد و امام آن را گشود و در آن نگریست و رو به حکم کرد و فرمود: «ای ابامحمد! تو و سلمه و ابوالمقدام به هر سو که خواستید، راست یا چپ، بروید که به خدا سوگند علم را موثق‌تر از این، در نزد قومی که جبرئیل بر آنها نازل می‌شد، نخواهید یافت»<sup>۲</sup>

البته امامان اهل البیت (ع)، برخلاف علمای مکتب خلفا، همیشه امکان اظهار و بیان احکام اسلام را - که از رسول خدا (ص) بدانها رسیده بود - نداشتند؛ چنانکه امام صادق (ع) فرمود: «پدرم گاهی فتوا می‌داد و گاهی پروا می‌کرد و ما نیز - درباره شکار باز و شاهین - پروا می‌کردیم. اما اینک پروا نمی‌کنیم و حیوان شکار شده به وسیله آنها را [اگر جان داده باشد] حلال نمی‌دانیم مگر آنکه به ذبح شرعی برسند، چون در کتاب علی (ع) آمده است که خدای عز و جلّ می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ» یعنی: «و شکار سگهائی را که آموزش داده‌اید»<sup>۳</sup>.

۱ - کافی ۱ / ۴۳.

۲ - رجال نجاشی، ۲۷۹ / ۲.

۳ - کافی ۶ / ۲۰۷. تهذیب ۹ / ۳۳. وسائل ۱۶ / ۲۶.



### شکوائی امام علی (ع) از تغییر سنت نبوی (ص):

اینکه امام صادق (ع) می فرماید: اکنون پروا نمی کنیم و حکم خدا را همانگونه که در کتاب امیرالمؤمنین (ع) آمده بیان می داریم، این موضوع به اواخر عصر امویان و اوایل عصر عباسیان بازمی گردد؛ چون پیش از آن، امامان اهل البیت (ع) را امکان تظاهر برخلاف احکام مکتب خلفا نبود مگر در زمان حکومت امام علی (ع) در بیان برخی از احکام، که بدین خاطر نیز در ایام آن حضرت اختلاف میان این دو مکتب درباره این بخش از احکام آشکار شد؛ بخشی که امام و شیعیانش حکم صحیح و تفسیر حقیقی قرآن را بیان می داشتند! در کافی و احتجاج و وسائل الشیعه و مستدرک و سائل و نهج البلاغه آمده است:

«سَلِیم بن قیس هَلالی گوید: به امیرالمؤمنین (ع) گفتم: «من از سلمان و مقداد و ابوذر بخشی از تفسیر قرآن و احادیثی از رسول خدا (ص) شنیدم که با آنچه در نزد مردم است مخالف است! سپس از شما شنیدم که گفته آنها را تصدیق کردید! و باز در نزد مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر (ص) دیدم که شما با آنها مخالفت می کنید و معتقدید که همه آنها باطل است! آیا به نظر شما مردم به عمد بر رسول خدا (ص) دروغ می بندند و قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؟!» گوید: علی (ع) رو به من کرد و فرمود: اکنون که سؤال کردی پاسخش را دریاب:

«همانا آنچه نزد مردم است حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، و واقعیت و خیال است؛ چون در زمان رسول خدا (ص) بر حضرتش دروغها بسته شد تا آنجا که به سخن برخاست و فرمود: «ای مردم! دروغ بستن بر من فزونی گرفته است. اکنون [بدانید] هر که به عمد بر من دروغ بندد باید که نشیمنگاه خود را در آتش گزیند!» سپس بعد از او نیز دروغ بستن بر آن حضرت ادامه یافت.

[و اکنون بدان که] حدیث پیامبر (ص) تنها از سوی چهار کس که پنجمی ندارند به شما می‌رسد:

۱ - شخص منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و نمایش اسلام می‌دهد و از دروغ بستن عمدی به رسول خدا (ص) احساس گناه و تنگنا نمی‌کند؛ بدیهی است که اگر مردم بدانند که او منافق و کذاب است، از او نمی‌پذیرند و تصدیقش نمی‌کنند؛ ولی می‌گویند: «این شخص صحبت رسول خدا (ص) را درک کرده و حضرتش را دیده و از او شنیده است.» لذا با آنکه او را نمی‌شناسد، سخنش را می‌پذیرند؛ در حالی که خدای عزوجل پیامبرش را کاملاً از حال منافقان آگاه ساخته و آنها را با صفات ویژه‌شان معرفی کرده و فرموده: «و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم»؛ «و چون ایشان را ببینی ظاهرشان به شگفت آورد و اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرا می‌دهی»<sup>۱</sup> این منافقان پس از پیامبر (ص) باقی ماندند و به پیشوایان خلافت و گمراهی پیوستند و با داعیه‌دارانی که مردم را با فریب و دروغ و تهمت به جهنم می‌خواندند قرین آمدند و آنان هم اینان را به کارگزاری خود گرفتند و برگردن مردم سوارشان کردند و به وسیله ایشان دنیا را چاییدند، که مردم قرین زمامداران و دنیابیند، مگر کسی که خدایش نگهدارد! و این یکی از آن چهار نفر است.

۲ - دیگری کسی است که چیزی را از پیامبر (ص) شنیده و آن را به درستی نفهمیده و اشتباه کرده و قصد دروغ نکرده، ولی به هر حال آن مطلب اکنون نزد اوست و بدان معتقد است و مورد عملش قرار می‌دهد و روایتش می‌کند و می‌گوید: «من آن را از رسول خدا (ص) شنیدم!» حال اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده، مسلماً از او نمی‌پذیرند؛ چنانکه خود او هم اگر بداند اشتباه کرده، رهایش می‌کند.

۳- سومی کسی است که چیزی را از پیامبر (ص) شنیده که بدان فرمان داده و پس از مدتی از آن نهی کرده و این شخص آگاه نگشته، یا شنیده که پیامبر (ص) از چیزی نهی کرده و پس از مدتی بدان فرمان داده و او آگاه نگشته، لذا منسوخ را گرفته و حفظ کرده و از ناسخ بی اطلاع مانده؛ او اگر بداند که آنچه نزد خود دارد منسوخ شده، آن را رها می‌کند؛ چنانکه مسلمانان نیز هنگامی که از او شنیدند اگر می‌دانستند که منسوخ شده، رهایش می‌کردند.

۴- و چهارمی کسی است که به خاطر ترس از خدا و گرامیداشت پیامبر (ص) دشمن دروغ است و هرگز بر رسول خدا (ص) دروغ نبسته و حدیث آنحضرت را فراموش نکرده است؛ بلکه آنچه را که شنیده، بدانگونه که حق آن بوده، بدون کم و زیاد، حفظ و نگهداری و ارائه کرده است. ناسخ را از منسوخ شناخته و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را رها ساخته است؛ چون فرموده پیامبر (ص) همانند قرآن، ناسخ و منسوخ [و خاص و عام] و محکم و متشابه داشت، و گاهی چنان بود که کلام پیامبر (ص)، مانند قرآن، دو وجه داشت: سخنی عام بود و سخنی خاص، و خداوند عزوجل در کتاب خود فرموده: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾: «آنچه را که پیامبر برای شما آورده بپذیرید و از آنچه نهی‌تان کرده بازایستید»<sup>۱</sup> و نتیجه آنکه، مقصود خدا و رسول بر کسی که مراد آنها را ندانسته و درک نکرده بود، مشتبه می‌شد. و چنان هم نبود که تک تک اصحاب رسول خدا (ص) از آن حضرت مسأله بپرسند و بفهمند. برخی از آنها سؤال می‌کردند و جوابش را نمی‌فهمیدند، تا آنجا که دوست داشتند شخص بیابانگرد و ناشناخته‌ای وارد شود و از رسول خدا (ص) سؤال کند تا آنها بشنوند! اما من روزی یکبار و شبی یکبار نزد رسول خدا (ص) می‌رفتم و آن حضرت با من خلوت می‌کرد و هر جا می‌رفت با او می‌رفتم. و صحابه رسول الله (ص) نیز

می دانستند که او (ص) با کسی جز من چنین نمی کرد و بسا می شد که این خلوت در خانه من بود و رسول الله (ص) نزد من می آمد و بیشترش در منزل من می ماند. و هنگامی هم که وارد برخی از منازل آن حضرت می شدم برایم خلوت می کرد و زناش را مرخص می فرمود و جز من کسی نزد او نمی ماند. اما هرگاه برای خلوت با من به منزل می آمد، فاطمه و هیچیک از فرزندان مرا از من جدا نمی کرد و چنان بود که هرگاه سؤال می کردم پاسخ می داد و چون ساکت می شدم و پرسشهایم به آخر می رسید، خود شروع می کرد. و هیچ آیتی از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نگردید مگر آنکه مرا به خواندنش واداشت و بر من املاش فرمود تا با خط خود نوشتم و بعد، تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عامش را به من آموخت و از خدا خواست که فهم درکش را به من عطا فرماید. و از پس آن دعا، هیچ آیتی از کتاب خدا، و هیچ علمی [از علوم] را که بر من املاء فرمود و نوشتم، فراموش نکردم. و آن حضرت نیز، همه حلال و حرامها و امر و نهیها و باید و نبایدهای گذشته و آینده و کتب پیشینیان همگی را به من آموخت و فرا گرفتم و یک حرف آن را هم فراموش نکردم. سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدا خواست تا دلم را از علم و فهم و حکمت و نور انباشته گرداند و من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد، از هنگامی که آن دعا را درباره من کردی، چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم که نانوشته بودم از یادم نرفت، آیا از اینکه در آینده دچار فراموشی گردم بیم دارید؟ فرمود: نه، بر تو بیم فراموشی و نادانی ندارم.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱- کافی، ۱/ ۶۲- ۶۳. وسائل چاپ قدیم ۱/ ۳۹۴. مستدرک وسائل ۱/ ۳۹۳. احتجاج طبرسی ص ۱۳۴. تحف العقول ص ۱۳۱- ۱۳۲. فشرده آن در نهج البلاغه خطبه ۲۰۵. وافی ۱/ ۶۳. مرآة العقول ۱/ ۲۱۵.

از این سخن امام علی (ع) و نظایر آن که با اصحاب خود داشتند، و از سخنان دیگر ائمه اهل البیت (ع) با معاصران خود، به ویژه امام باقر و امام صادق (ع)، دانسته می‌شود که آنچه از تفسیر قرآن و احادیث رسول الله (ص) نزد ائمه (ع) بوده، مخالف آنی بوده که نزد پیروان مکتب خلفا وجود داشته، و آبشخور و سبب این اختلاف نیز آن بوده که خلفای سه گانه معروف به راشدین هنگامی که صحابه پیامبر را از نشر حدیث رسول خدا (ص) منع کردند به ترویج بازار قصه پردازی چون تمیم داری، راهب نصاری و کعب الاحبار عالم یهودی<sup>۱</sup> پرداختند و آنان نیز به نشر و توسعه اسرائیلیات برخاستند و برخی از صحابه<sup>۲</sup> از آنها گرفتند و از این راه اباطیل بسیاری در جامعه اسلامی رواج یافت! از طرف دیگر امام علی (ع) و برخی از صحابه پیرو آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و عمار و مقداد به مجاهده برخاستند و به نشر احادیث رسول خدا و سیره و سنت آن حضرت همت گماشتند، و بدین خاطر اختلاف میان این دو مکتب در این موضوع آشکار شد و برخی از یاران امام (ع) دچار تبعیض و شکنجه و تبعید شدند.<sup>۳</sup>

اضافه بر آن، خلفای پیشین بخشی از سنت رسول خدا (ص) را که مخالف سیاست آنها بود دگرگون و وارونه کرده بودند، همان بخشی که پیروان مکتب خلفا آن را «اجتهاد خلفا» نامیدند و ما در بخش: «موارد اجتهاد خلفا» آن را توضیح دادیم.

و هنگامی که امام علی (ع) به حکومت رسید کوشید تا امت اسلامی را به سنت رسول خدا (ص) بازگرداند و سنت خلفای سه گانه راشدین را دگرگون

۱ - مقصود ما از نصرانی و یهودی بودن آنها پیش از اظهار اسلامشان بوده است.

۲ - مشروح آن را در کتاب دیگرمان: «سرگذشت حدیث» بیان داشته‌ایم.

۳ - شرح آن در بحث‌های پیشین گذشت.

سازد که توفیق نیافت! امام (ع) این ماجرا را برای نزدیکان خود اینگونه توضیح می‌دهد:

«همانا شروع فتنه‌ها از هواهایی است که پیروی می‌شوند و احکامی که اختراع می‌گردند. در آنها با حکم خدا مخالفت می‌شود و مردمی بر مردمی دیگر حکم می‌رانند. هان بدانید که حق اگر خالص و ناب باشد اختلافی نخواهد بود و باطل اگر خالص و ناب باشد بر خردمند پوشیده نماند. ولی بخشی از این و بخشی از آن گرفته و آمیخته و درهم می‌شوند و در این هنگام شیطان بر هوادارانش چیرگی یافته و آنان که وعده نیک خدا را دریافت داشته‌اند رستگار می‌شوند!<sup>۱</sup> من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «چگونه خواهید بود آنگاه که فتنه‌ای شما را فراگیرد که کودک را سالمند و سالمند را پیر و فرتوت سازد و مردم بر مسیر آن روند و «سنت» ش گیرند و اگر چیزی از آن تغییر یابد گفته شود: «سنت تغییر یافت و مردم دچار منکر شدند!» سپس این بلیه شدت گیرد و نسل‌ها اسیر شوند و فتنه چنان در همشان کوبد که آتش هیزم را، و آسیاب گندم را! در چنین حالتی، دین را برای غیر خدا و علم را برای غیر عمل می‌آموزند و با کارهای آخری دنیا طلبی می‌کنند».

راوی گوید: امام (ع) سپس رو به گروهی از اهل بیت و نزدیکان و شیعیان خود کرد و فرمود: «حاکمان پیش از من در اقدامات خود به عمد با رسول خدا (ص) مخالفت کردند: پیمان‌ش را نقض و سنتش را تغییر دادند. و اکنون [چنان شده] که اگر بخواهم مردم را به رها کردنش وادارم و آن را به جایگاه اصلی خود و بدانجا که در زمان رسول خدا (ص) بوده بازگردانم، سپاهیانم از گردم پراکنده می‌شوند تا آنجا که تنها شوم یا با اندکی از شیعیانم که برتری و وجوب امامتم را از کتاب خدا و سنت رسول الله دریافت‌اند، بر جای بمانم! آیا می‌دانید که اگر فرمان دهم

مقام ابراهیم (ع) به همان جایی بازگردانده شود که رسول خدا (ص) در آنجا قرارش داده بود،<sup>۱</sup> و فدک را به وارثان فاطمه (ع) بازگردانم،<sup>۲</sup> و پیمانته رسول خدا (ص) را بدانگونه که بود برگردانم، و زمینهای بخشوده پیامبر (ص) به اشخاص را، که بدانها نرسید و اجرا نشد، بدانها تحویل دهم، و خانه جعفر را از مسجد [پیامبر (ص)] جدا سازم و به وارثان او بسپارم،<sup>۳</sup> و احکام ظالمانه‌ای را که صادر شده باطل گردانم،<sup>۴</sup> و زنانی را که به ناحق در اختیار برخی از مردان قرار گرفته‌اند رها ساخته و آنها را به شوهرانشان بازگردانم و احکام ازدواج و ارث را درباره آنها از سر بگیرم، و نوادگان بنی تغلب را به اسارت درآورم،<sup>۵</sup> و

۱ - در طبقات ابن سعد (۳ / ۲۸۴ چاپ بیروت)، تاریخ الخلفای سیوطی (ص ۱۳۷)، فتح الباری (۹ / ۲۳۶)، تاریخ الکامل ابن اثیر (۲ / ۳۳۹ چاپ اروپا و ۲ / ۲۱۷ چاپ مصر) آمده است که: «خليفة عمر مقام ابراهيم (ع) را که چسبیده به خانه کعبه بود عقب کشید و به محل کنونی انتقال داد.» و گفته شده: «عمر آن را به محل عصر جاهلی اش بازگردانید!»

۲ - شرح داستان فدک در مباحث پیشین آمده است.

۳ - خلیفه عمر - بنابر نقل تاریخ الخلفای سیوطی ص ۱۳۷ - مسجد پیامبر را توسعه داد و برخی از خانه‌ها را داخل آن ساخت.

۴ - مانند حکم عمر به «عول» و «تعصیب» در ارث، و حکم او به قطع دست سارق از مچ، و قطع پا از مفصل ساق، در حالیکه پیامبر (ص) فرموده است: «کف دست و پاشنه پا را نباید قطع کنند» و نیز، تأیید و تنفیذ حکم سه طلاق در یک مجلس و دیگر قضاوت‌های او و دیگران. (وافی).

۵ - مرحوم مجلسی در مرآة العقول گوید: «چون عمر جزیه را از آنها برداشت آنها دیگر اهل ذمه نبودند و بدین خاطر اسارت نوادگان آنها رواست، چنانکه از امام رضا (ع) روایت شده که فرمود: «بنی تغلب از نصارای عرب بودند و از قبول جزیه سرباز زدند و از عمر خواستند تا آنها را از پرداخت جزیه معاف گرداند و به جای آن «زکاة» مضاعف بدهند و عمر از بیم آنکه به روم بپیوندند با آنها مصالحه کرد و جزیه را از آنها برداشت و «صدقه» مضاعف بر آنها قرار داد و بدان راضی شدند.» بغوی گوید: «روایت شده که عمر بن خطاب خواست تا از نصارای عرب جزیه بگیرد که گفتند: «ما عربیم و آنچه را که عجم می‌پردازند نمی‌پردازیم! ولی از ما همان را بگیر که برخی از شما به عنوان صدقه از برخی می‌گیرد» عمر گفت: «این فریضه خدا بر مسلمانان است» گفتند: «هر چه خواهی، به این اسم و نه به اسم جزیه، بر آن بیفز، و عمر با آنها کنار آمد که صدقه مضاعف از آنان بگیرد.»

سرزمینهای تقسیم شده خیبر را به حال اولش بازگردانم، و دیوانها و دفاتر عطا و بخشش را از میان بردارم.<sup>۱</sup> و بیت المال را بدانگونه که رسول خدا (ص) بالسویه می‌داد بدهم و آن را دستگردان اغنیا نگردانم، و مالیات بر مساحت زمین را براندازم<sup>۲</sup> و بین ازدواجها یکسانی و برابری را رواج دهم<sup>۳</sup>، و خمس پیامبر را بدانگونه که خدای عزوجل نازل و واجب فرموده تنفیذ و اجرا نمایم،<sup>۴</sup> و مسجد رسول خدا (ص) را به همان حالی که بوده بازگردانم و درهای باز شده در آن را ببندم و درهای بسته شده از آن را بازگشایم، و مسح کردن بر روی کفش را تحریم نمایم و نوشندهٔ نبیذ را حد بزنم،<sup>۵</sup> و فرمان حلیت هر دو متعه [حج و نساء]

۱ - در وافی گوید: «این موضوع اشاره به بدعتی است که عمر در زمان خود ابداع کرد و بر صاحبان زراعت و صنعت و تجارت، به سود اهل علم و والیان و رؤسا و سپاه، مالیات خاص وضع کرد و آن را به منزله زکاة واجب بر آنها قرار داد و برای آنها دیوان و دفتر تهیه دید و نام آنان و اینان را در آن درج کرد و از مالیات مأخوذ از اصناف سه گانه برای گروههای چهارگانه حقوق ثابت تعیین نمود و برخی را بر برخی ترجیح داد و دفاتر آن را به دست شخصی با عنوان «صاحب دیوان» سپرد و برای او نیز از این مالیات اجرت ویژه قرار داد، حال آنکه هیچیک از این امور در زمان رسول خدا (ص) و زمان ابوبکر وجود نداشت.

۲ - در مرآة العقول گوید: «این اشاره به چیزی است که شیعه و سنی آن را از بدعت‌های عمر برشمرده‌اند که گفت: «بهتر آن است که به جای این یک درهم و یک بیستم، بر زمینها مالیات ویژه تعیین کنیم و از صاحبان املاک بگیریم و بعد مأمورانی را به اطراف فرستاد تا تعیین مساحت کرده و براساس آن وضع مالیات نمایند. آنگاه از سرزمین عراق و حوالی آن همان را ستاند که پادشاهان ایران می‌ستاندند، یعنی از هر جریب یک درهم و یک پیمانه از غلات، و از مصر و اطراف آن نیز همان را ستاند که پادشاهان اسکندریه می‌ستاندند و... مشروح این بدعتها و مباحث مربوط به آن را در کتابهای مبسوط همچون «الشافی» سید مرتضی بیابید».

۳ - در وافی گوید: «یعنی شریف و وضع را تزویج کنم همان گونه که رسول خدا (ص) دختر عمه خود را به مقدار داد، و یا اشاره به بدعتی است که عمر نهاد و ازدواج غیر قریشی را با قریش و عجم را با عرب ممنوع ساخت».

۴ - اشاره است به منع عمر از پرداخت خمس به اهل‌البیت (ع).

۵ - چون آنها، حلالش می‌دانستند. مراجعه کنید: من لا یحضره الفقیه، ج ۱ باب ۱۰ حدیث ۹۶.



را صادر نمایم،<sup>۱</sup> و دستور دهم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند،<sup>۲</sup> و مردم را ودار کنم که «بسم الله الرحمن الرحیم» را در نماز بلند بخوانند،<sup>۳</sup> و کسانی را که پس از رسول خدا (ص) وارد مسجد آن حضرت شده‌اند و رسول خدا (ص) آنها را اخراج کرده بود، از مسجد بیرون نمایم و کسانی را که پس از رسول خدا (ص) اخراج شده‌اند و پیامبر (ص) آنها را وارد کرده بود، وارد نمایم، و مردم را به حکم قرآن راه ببرم و طلاق را بر مبنای سنت جاری سازم و صدقات واجب را از اصناف و اجناس و حدود آن دریافت نمایم و وضو و غسل و نماز را به اوقات و احکام و جایگاههای آنها بازگردانم، و اهل نجران را به جایگاه خودشان عودت دهم، و با اسیران فارس و سایر امت‌ها با کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار نمایم، [آیا می‌دانید که اگر چنین کنم] همگی از گرد من پراکنده می‌شوند؟!

به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان، جز نماز واجب نماز دیگری را به جماعت برگزار نکنند و آگاهشان کردم که تشکیل جماعت برای انجام نوافل بدعت است، که ناگهان بخشی از سپاهیانم، که در کنار من می‌جنگیدند فریاد برآوردند که: «ای اهل اسلام! سنت عمر دگرگون شد! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند!» و [چنان شد که] ترسیدم طیفی از سپاهیانم شورش کنند!<sup>۴</sup> [آه که] از تفرقه این امت و طاعت ائمه... چه کشیدم!!<sup>۵</sup>

۱ - همان که عمر گفت: «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌شد و من آنها را تحریم می‌کنم و بر انجامشان کیفر می‌دهم: متعه نساء و متعه حج» و شرح آن دو گذشت.

۲ - چون پیامبر (ص) بر جنازه‌ها پنج تکبیر می‌گفت، ولی خلیفه دوم خوشش آمد که چهار تکبیر باشد و مردم را بر چهار تکبیر وادار کرد، چنانکه جماعتی از بزرگان مکتب خلفا مانند سیوطی در تاریخ الخلفا و ابن شحنه در روضة المناظر بدان تصریح کرده‌اند.

۳ - چون پیروان مکتب خلفا آن را در نماز آهسته می‌خوانند و یا حذف می‌کنند، که شاید این روش را از معاویه گرفته باشند. مراجعه کنید: تفسیر زمخشری، تفسیر سوره حمد.

۴ - روضة کافی، ص ۵۸ - ۶۳.

۵ - بحار الانوار ۴۲ / ۱۹۶.

تا پایان شکوای امام (ع) که تصریح می‌کند: «در بازگردانیدن امت اسلامی به سنت پیامبر خدا توفیق نیافته است!» و در این راه چه غصه‌ها خورد تا آنگاه که آرزوی مرگ کرد و گفت: «چه چیز شقی‌ترین شما را بازداشته تا بیاید و مرا بکشد! خدایا! من اینها را خسته کردم و خسته‌ام کردند. از من راحتشان کن و از آنها راحتم نما!»

و فرمود: «چه وقت شقی‌ترین این امت برانگیخته می‌شود؟!»  
و این سخن را بدان خاطر گفت که رسول خدا (ص) به او فرموده بود: «علی جان! آیا می‌دانی شقی‌ترین پیشینیان و پسینیان کیست؟» گوید گفتم: «خدا و رسول داناترند» فرمود: «کسی است که این - محاسنت - را با این خون - خون سرت - خضاب و رنگین می‌کند!»<sup>۱</sup>

و هنگامی که ابن ملجم امام علی (ع) را راحت کرد و معاویه بر حکومت چیرگی یافت، همه سنت‌های خلفا را که امام علی (ع) برانداخته بود، دوباره به جامعه اسلامی بازگردانید و عرف و عادات قبیلگی دوران جاهلیت را نیز بر آن بیفزود و از همه دردناکتر آنکه گروهی از صحابه و تابعین را به خدمت گرفت و آنها را واداشت تا احادیثی را از رسول خدا (ص) در تأیید سیاست او جعل کرده و روایت کنند - که شرح آن گذشت - و آنچه او را بر این کارها وامی‌داشت - اضافه بر فکر تثبیت حکومت در خاندان اموی - دشمنی‌اش با بنی‌هاشم بود؛ چنانکه زیربن بکار در «موفقیات» از مطرف بن مغیره بن شعبه روایت کند که گفت:

«همراه پدرم بر معاویه وارد شدیم. پدرم پیوسته نزد او می‌رفت و با او به گفتگو می‌نشست و بعد نزد من بر می‌گشت و از عقل و درایت معاویه با شگفتی یاد می‌کرد، که ناگهان شبی بازگشت و از خوردن شام خودداری کرد و سخت

اندوهگین بود، مقداری صبر کردم و ابتدا پنداشتم که اندوهش برای کاری است که از ما سر زده، لذا گفتم: «چه شده که از سر شب تا به حال اندوهگینت می‌بینم؟» گفت: «پسرم! از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم آمدم!» گفتم: «قضیه چیست؟» گفت: «در خلوت با معاویه به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! اکنون که پا به سن گذاشتی و به پیری رسیده‌ای، ای کاش عدالتی آشکار کنی و خیری گسترش دهی. ای کاش برادران هاشمی‌ات را مورد توجه قرار دهی و صلۀ رحمی نمائی، که به خدا سوگند اکنون چیزی که مایه بیم تو باشد نزد آنها نباشد! و این چیزی است که یاد و ثوابش برای تو باقی می‌ماند!» که معاویه گفت: «هیئات! هیئات! امیدوار بقای کدام نام نیک باشم؟ آن مرد قبیله تیم [= ابوبکر] حاکم شد و عدالت کرد و کرد آنچه کرد و چون مرد، یادش هم مرد؛ مگر اینکه گوینده‌ای بگوید: ابوبکر! سپس آن مرد قبیله عدی حاکم شد و کوشید و ده سال دامن همت به کمر زد و چون مرد، یادش هم مرد، مگر اینکه گوینده‌ای بگوید: عمر! و اما نام «ابن ابی کبشه»<sup>۱</sup> هر روزی پنج بار فریاد می‌شود که: «اشهد انّ محمداً رسول الله» و بعد از این، کدام عملی باقی می‌ماند؟ و کدام یادی ادامه می‌یابد ای بی‌پدر؟! نه به خدا [از پای نمی‌نشینم] تا آن را دفن دفن کنم!»<sup>۲</sup>

آری، به خاطر اینها بود که «احادیث جعلی و ساختگی و تهمت‌های» بسیار منتشر گردید؛ و بدتر از آن، دیدگاه مسلمانان نسبت به مقام خلافت بود که آن را مصداق «اولی الامر» می‌دانستند؛ اولی الامری که در این آیه شریفه آمده است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۳</sup> و چنان عاشق و دل‌باخته خلفا شدند که هرگونه مخالفت آنها با احکام قرآن و سنت رسول‌الله (ص) را «اجتهاد»

۱ - لقبی که کفار قریش به پیامبر (ص) داده بودند.

۲ - الموفقیات زبیر بن بکار، ص ۵۷۵ - ۵۷۶.

۳ - مراجعه کنید: جلد اول، مبحث نشر حدیث پیامبر (ص).

نامیدند؛ و بعد، در طول تاریخ، مقام خلافت در نزد آنها عظمتی یافت که آن را از مرتبه خلافت رسول الله (ص) تعالی بخشیدند و «خلافت خدا در زمین»ش به حساب آوردند؛ چنانکه «مروان بن محمد» حاکم ارمنستان به «ولید بن یزید بن عبدالملک» یعنی ولید فاسق! که به خلافت رسیده بود نامه نوشت و «خلافت خدا بر بندگان»ش را به او تبریک گفت! و این ولید همان کسی است که برادرش سلیمان در صدد قتل او برآمد و گفت: «گواهی می‌دهم که او شارب الخمر و بی‌شرم و فاسق است و می‌خواست با من هم... کند!» همان ولیدی که می‌خواست در پشت بام کعبه بساط شراب برپا کند؛ ولی هنگامی که در مجلس «مهدی عباسی» گفته شد که او «زندیق» بود، مهدی گفت: «خلافت خدا نزد او برتر از آن است که در اختیار زندیقی قرارش دهد!»<sup>۱</sup>

ابوداود در سنن خود از سلیمان اعمش روایت کند که گفت: «با حجاج نماز جمعه گزاردم که خطبه خواند... و در ضمن آن گفت: «از خلیفه خدا و برگزیده او عبدالملک مروان بشنوید و اطاعت کنید!»<sup>۲</sup>

ابوداود و مسعودی و ابن عبد ربّه از «ربیع بن خالد ضبی» روایت کنند که گفت: «سخنرانی حجاج [بن یوسف] را گوش می‌دادم که گفت: «رسول و فرستاده یکی از شما نزد شما گرامی‌تر است یا خلیفه و جانشین او در بین خانواده‌اش؟!»<sup>۳</sup>

در نامه‌ای به عبدالملک مروان مقام خلافت را بدانجا رسانید که گفت: «به نظر من آسمان و زمین جز به خاطر آن برپای نمانده‌اند، و خلیفه نزد خدا برتر از ملائکه مقرب و انبیای مرسل است؛ زیرا، خداوند آدم را با دست خود آفرید و

۱ - تاریخ ابن کثیر ۱۰ / ۷ - ۸.

۲ - سنن ابوداود ۴ / ۲۱۰ ح ۴۶۴۵.

۳ - سنن ابوداود ۴ / ۲۰۹ ح ۴۶۴۲. مروج الذهب مسعودی ۳ / ۱۴۷. عقد الفرید ۵ / ۵۲.

ملائکه را به سجده بر او واداشت و در بهشت خود جایش داد، سپس به زمينش آورد و او را خليفه خود گردانيد، و ملائکه را به سوی او فرستاد! و عبدالملک از اين نامه به شگفت آمد و گفت: «دوست داشتم يکی از خوارج اکنون نزد من بود و به وسيله اين نامه با او مخاصمه می‌کردم...»<sup>۱</sup>

يک بار نيز مقام خليفه را پايين آورد و او را با رسول يکسان کرد و در خطبه خود گفت: «مثل عثمان در نزد خدا مثل عیسی بن مریم است.» سپس اين آیه را قرائت کرد: «اذ قال الله يا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی يوم القيمة»: «هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را بر می‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم و از کسانی که کافر شدند پاکت می‌سازم، و کسانی را که پیرویت کردند، تا روز قیامت، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم».<sup>۲</sup>

و در عقدالفريد گوید: «او بعد از جمله «من الذین کفروا» با دست خود به مردم شام اشاره کرد،<sup>۳</sup> یعنی: اينها کسانی هستند که خليفه را پیروی کردند و خداوند آنها را برتر از کسانی که کافر شدند - یعنی اهل عراق - قرار داد!»

همچنين، ولید بن عبدالملک به خالد بن عبدالله قسری دستور داد تا در مکه چاه آبی حفر کند و چون آب آن چاه شیرین و گوارا شد و مورد استفاده مردم قرار گرفت، خالد در خطبه خود بر منبر مکه گفت: «ای مردم! کدامیک گرامی‌ترند: خليفه و جانشین انسان در خانواده‌اش یا رسول و فرستاده او به سوی آنها؟ به خدا سوگند که برتری مقام اين خليفه را در نیافته‌اید! آگاه باشید که ابراهيم خليل الرحمان آب خواست و خداوند آبی شور و تلخ به او داد، و اين

۱ - عقد الفريد ۵ / ۵۱.

۲ - آل عمران / ۵۵.

۳ - عقدالفريد ۵ / ۵۱. سنن ابوداود، ۴ / ۲۰۹.

خلیفه آب خواست و خداوند آبی گوارا و شیرین به او داد - مرادش از آب شور و تلخ آب زمزم، و از آب گوارا و شیرین آب چاهی بود که به دستور عبدالملک در گردنه طوی و حجون حفر کرده بود - او این آب را به مسجدالحرام منتقل می‌کرد و کنار زمزم در حوضی چرمین می‌ریخت تا برتری‌اش بر زمزم شناخته شود! - راوی گوید: «این چاه سپس خشک شد و از بین رفت و اثری از آن نماند.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

آری، هیئت حاکمه خلافت، در توجیه امت اسلامی بر تقدیس مقام خلفا، بویژه مقام ابوبکر و عمر، تا بدین حدّ دچار پستی و شیطنت شده بودند! این برنامه ریزی به اواخر حکومت عمر باز می‌گردد؛ زمانی که فکر و ذهن امت را چنان پرورش داده بودند که عامّه مسلمانان و بسیاری از صحابه رسول‌خدا (ص) چنین قداستی را پذیرفته بودند و از سیره آن دو خلیفه، همچون سنت پیامبر (ص)، برای جامعه اسلامی دستور و قانون می‌گرفتند! و خلافت عثمان بدین شرط برقرار شد که او به سنت خاتم انبیا و سیره آن دو خلیفه عمل کند!<sup>۲</sup> و در گذشته دیدیم که آن دو خلیفه در احکام شرعی به نظر شخصی خود عمل می‌کردند و با این دید، بخصوص سهم اهل‌بیت رسول‌الله (ص) و عموماً سهم بنی‌هشام را - با وجود نصّ صریح کتاب و سنت - از عموم موارد خمس حذف کردند! و ابوبکر حکم قصاص و حدّ را - بر خلاف نصّ شرعی - با نظر شخصی خود از خالد بن ولید برداشت! و عمر متعه حج و متعه نساء را با نظر شخصی خود ممنوع کرد و در تقسیم بیت‌المال نظام طبقاتی ایجاد کرد، و موارد بسیار دیگر که احکام اسلامی را به نظر شخصی و صلاحدید خاص یا عام خود تغییر

۱ - تاریخ طبری ۶۷ / ۵. تاریخ ابن‌اثیر ۴ / ۲۰۵. تاریخ ابن‌کثیر ۹ / ۷۶.

۲ - مراجعه کنید: عبدالله بن سبا، ج ۱، باب شوری و بیعت عثمان.

دادند و بعد، خلیفه سوم عثمان بن عفان راه آنان را ادامه داد، و چون حکومت به امام علی (ع) رسید از تفریاتی که در احکام اسلام داده بودند شکوه کرد و در نهایت نیز نتوانست آنها را بدانگونه که در زمان پیامبر (ص) بودند باز گرداند! سپس نوبت به معاویه رسید و او نیز با تغییر و تبدیل خود بر دامنه آن بیفزود!! و پس از این دوران، کار احکام اسلامی دچار پوشش و ابهام گردید و بر مسلمانان مستور ماند؛ به گونه‌ای که اعاده این احکام به جامعه اسلامی ممکن نمی‌شد؛ احکامی که خلفای گذشته آنها را تغییر داده بودند! خلفائی که از دید مسلمانان جامعه قدسی برتن داشتند و بر دامن کبریائی‌شان گردی نمی‌نشست! حال در چنین دورانی ائمه اهل‌البیت (ع) چه کردند و چگونه توانستند احکام اسلامی را دوباره به این جامعه باز گردانند، این موضوعی است که در بحث: «امامان اهل‌البیت و باز گرداندن احکام اسلامی به جامعه» آن را بیان می‌داریم.

## فصل پنجم

فشرده مباحث دو مکتب دربارهٔ مصادر شریعت اسلامی

\* فشردهٔ تعریف مصطلحات چهارگانه: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد

\* نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت

\* روایت احادیث ساختگی برای توجیه کار خلفا

\* تنها راه وحدت کلمهٔ مسلمانان





## ۱ - فشرده تعریف مصطلحات چهارگانه: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد

۱ - «قرآن» کلام خداوند است؛ کلامی که آن را به لغت عرب بر خاتم انبیا(ص) نازل فرمود، و مقابل آن در لغت عرب «شعر و نثر» است. پس مجموعه کلام عرب یا قرآن است یا شعر است یا نثر. واژه «قرآن» واژه‌ای است که هم بر کل قرآن اطلاق می‌شود هم بر یک سوره قرآن و هم بر یک آیه قرآن، و گاهی نیز بر بخشی از یک آیه؛ همان‌گونه که اطلاق واژه شعر به کل دیوان شعر و به یک قصیده و به یک بیت، به همگی صادق است.

این واژه [= قرآن] اصطلاحی اسلامی است؛ چون در کلام خدا و حدیث پیامبر(ص) آمده است. علما برای قرآن اسامی دیگری را نیز بر شمرده‌اند که این اسامی در اصل برای وصف و تعریف قرآن است نه نام قرآن؛ مانند: «کتاب» و «ذکر».

و نیز، خلیفه ابوبکر قرآن را «مصحف» نامید، و چون این واژه در قرآن و حدیث شریف نبوی نیامده است، ما آن را «مصطلح مسلمانان» نامیدیم. سیره رسول خدا(ص) چنان بود که هرچه از قرآن که به تدریج بر او نازل

می‌شد، همه آن را به مسلمانانی که حضور داشتند یاد می‌داد، و چون به مدینه آمد فرمود تا قرآن را بنویسند و حفظ کنند، و مسلمانان برای نوشتن و حفظ آن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و بر هرچه از پوست و چوب و استخوان که می‌یافتند می‌نوشتند، و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود، امام علی (ع) مجموعه آن را در کتابی واحد جمع کرد، چنانکه برخی از صحابه - مانند ابن مسعود - نسخه‌های مخصوص به خود را داشتند و ابوبکر نیز برخی از صحابه را مأمور کرد تا قرآن را در نسخه‌ای واحد گرد آورند و آن را نزد ام‌المؤمنین حفصه به ودیعت نهاد و بعد، خلیفه عثمان دستور داد تا نسخه مذکور را تکثیر کنند و آن را به سراسر بلاد اسلامی فرستاد و مسلمانان هزاران نسخه از روی آن استنساخ کردند و سپس به صدها هزار و میلیونها ملیون رسید و تا به امروز - دور از هرگونه تغییر و تبدیلی - نزد آنها باقی ماند؛ حال قرآن - در مثل - حال الفیه ابن مالک است که از زمان نوشته شدنش تا به امروز بدون تغییر باقی مانده است؛ چون حوزه‌های علمیه همواره در هر دوره‌ای آن را تدریس می‌کردند. و نیز، تا به حال شنیده نشده که در دوره‌ای از دورانها نسخه دیگری از قرآن بوده که با این نسخه موجود نزد ما - حتی در یک کلمه - اختلاف داشته باشد.

اما آنچه که در برخی از احادیث مکتب خلفا یا مکتب اهل‌البیت آمده، این روایات را هیچ یک از مسلمانان در هیچ دورانی نپذیرفته‌اند؛ بلکه در همان کتابهای حدیثی برجای مانده است.

و اما «مصحف فاطمه (ع)»، امامان اهل‌البیت درباره آن گفته‌اند: «آنچه در آن آمده اسامی حاکمانی است که بر این امت حکومت می‌کنند، و چیزی از قرآن در آن نیست». و این نامگذاری مانند نامگذاری کتاب نحو سیبویه به «الکتاب» است که مراد از آن «قرآن» نیست.

۲ - «سنت» در لغت به معنای: طریقه و روش، و در عرف مسلمانان به معنای:

فشرده تعریف مصطلحات چهارگانه: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد \* ۵۲۳

سیره و حدیث و تقریر و تأیید پیامبر اکرم (ص) است، و در حدیث پیامبر (ص) برگرفتن و پیروی از سنت آن حضرت ترغیب و تأکید شده است. بنابراین، سنت از مصطلحات اسلامی است، اگرچه دلالت آن بر حدیث و تقریر دلالتی ضمنی است - نه مطابقی.

و راه دستیابی به سنت پیامبر (ص) یعنی به حدیث و سیره و تقریر آن حضرت، احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) است.

۳- «فقه» در لغت به معنای: فهم، در قرآن و حدیث به معنای علم دین اسلام، و در اصطلاح علمای مسلمان به معنای علم احکام اختصاص یافته است؛ و چون در قرآن و حدیث به معنای همه علوم دین به کار رفته، کاربردش در خصوص علم احکام، آن را از مصطلح اسلامی بودن خارج نمی‌کند.

۴- «اجتهاد» در عرف علمای مکتب خلفا، استنباط احکام از طریق کتاب و سنت و قیاس است.

و در عرف مکتب اهل البیت، مساوی فقه است.

هر دو مکتب در پیروی از تمام کتاب خدا و سنت ثابت پیامبر (ص) اتفاق نظر دارند، اما در اینکه سنت پیامبر را از چه کسی بگیرند اختلاف دارند؛ زیرا پیروان مکتب خلفا، احکام شرعی را از هرکس که صحابی اش نامیده‌اند می‌گیرند، ولی پیروان مکتب اهل البیت سنت پیامبر (ص) را از کسانی چون «عمران بن حطان خارجی» که دشمن امام علی (ع) بوده‌اند نمی‌گیرند؛ این دشمنان امام (ع) هر که باشند، صحابی یا تابعی یا کسانی که بعد از آنها آمده‌اند، در این حکم یکسانند، چون رسول خدا (ص) به امام علی (ع) فرمود: «ای علی! دوست ندارد مگر مؤمن و دشمنت ندارد مگر منافق!» و خداوند سبحان فرموده: «و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم». «و از اهل مدینه گروهی پای‌بند

نفاقند، تو آنها را نمی شناسی، ما آنها را می شناسیم!»<sup>۱</sup>

و نیز، هر دو مکتب پس از وفات پیامبر(ص) در نشر و نوشتن حدیث آن حضرت اختلاف کردند، و در حالی که خلفای نخستین از انتشار حدیث رسول خدا(ص) جلوگیری می کردند و نوشتن آن را حرام می دانستند، و این تحریم تا حکومت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، مکتب اهل البیت، نسل به نسل، در نشر و گسترش و کتابت حدیث رسول خدا(ص) بسی کوشا بود.

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، این دو مکتب در عمل به رأی و نظر شخصی در احکام اسلامی نیز اختلاف دارند، و در حالی که مکتب اهل البیت رأی و نظر شخصی در احکام را ممنوع می داند، مکتب خلفا رأی و نظر شخصی در احکام اسلامی را - که فشرده آن می آید - مورد عمل قرار می دهد.

## نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت

۱- خداوند عزّ و جلّ در سوره حشر / ۷ می‌فرماید: «ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا»: «هرچه پیامبر برای شما آورد آن را بگیرید، و از هرچه نهیتان کرد باز ایستید».

و در سوره نجم / ۳- ۴ می‌فرماید: «ما ينطق عن الهوى \* ان هو الا وحى يوحى»: «پیامبر هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید \* سخن او جز وحی مُنزَل نباشد».

و در سوره نحل / ۴۴ می‌فرماید: «وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم»: «و ما این ذکر [=قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آنها بیان و روشن سازی».

رسول خدا(ص) مسلمانان را به نشر حدیث خود تشویق فرمود و مؤکداً دستور داد تا آن را بنویسند. اما خلفا اجتهاد کردند و از نشر حدیث پیامبر باز داشتند و نوشتنش را ممنوع ساختند و این اجتهاد آنها حکمی اسلامی به شمار آمد! سپس در تأیید اقدام خلفا، از قول رسول خدا(ص) روایت کردند که آن حضرت از نوشتن حدیث خود نهی کرده است! این روش ادامه یافت و

مسلمانان حدود نود سال از نوشتن حدیث پیامبر خودداری کردند تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز فرمان نوشتن حدیث نبوی را صادر کرد و مسلمانان پیرو مکتب خلفا به نوشتن حدیث پیامبر پرداختند و مسندها و صحیحها و مصنفات حدیثی بسیاری را پدید آوردند:

۲- خداوند عزّ و جلّ در سورة انفال / ۴۱ می فرماید: «فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى...»: «خمس [غنائم شما] از آن خدا و رسول خدا و ذی القربی... است».

رسول خدا(ص) در زمان خود بدین حکم عمل کرد و آن را سنت نهاد، ولی خلفا اجتهاد کردند و سهم پیامبر(ص) و سهم ذی القربی را حذف کردند و آن را صرف سلاح و مرکب ساختند، و این اجتهاد آنها حکمی اسلامی به شمار آمد! ۳- خداوند عزّ و جلّ در سورة بقره / ۱۹۶ می فرماید: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعِمْرَةِ إِلَى الْحِجِّ»: «و هر کس با عمره تمتّع حج گزارد».

رسول خدا(ص) در حیات خود «عمره تمتّع» را سنت نهاد و مسلمانان در «حجة الوداع» بدان عمل نمودند؛ ولی خلفا اجتهاد کردند و از عمره تمتّع بازداشتند و دستور به «حجّ افراد» دادند و این اجتهاد آنها حکمی اسلامی گردید! سپس در تأیید اقدام خلفا، از قول رسول خدا(ص) روایت کردند که آن حضرت دستور «حجّ افراد» داده و از «عمره تمتّع» نهی فرموده است؛ و مسلمانان از آن پس حجّ بدون عمره گزاردند و این روش تا به امروز نزد برخی باقی مانده است! ۴- خداوند متعال در سورة نساء / ۲۴ می فرماید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»: «زنانی را که متعه [= ازدواج موقت] می کنید، مهر آنها را بپردازید».

رسول خدا(ص) متعه نساء [= ازدواج موقت] را سنت نهاد و مسلمانان در حیات آن حضرت بدان عمل نمودند، ولی خلفا اجتهاد نمودند و ازدواج موقت

نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت \* ۵۲۷

را حرام نمودند و این اجتهاد آنها حکمی اسلامی گردید! سپس از قول رسول خدا (ص) روایت کردند که آن حضرت از ازدواج موقت نهی کرده است، و پیروان مکتب خلفا تا امروز از ازدواج موقت خودداری کردند!

۵- خداوند عزوجل در سوره مائده / ۹۷ می‌فرماید: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾: «خداوند، کعبه، بیت الحرام را مایه استواری مردم قرار داد» و مکه و اطراف آن را حرم امن ساخت. پیامبر (ص) نیز حدود حرم را تعیین فرمود و آن را سنت نهاد، ولی خلفا اجتهاد کردند و حرمت کعبه را شکستند و آن را به منجنيق بستند!

۶- خداوند سبحان در سوره شوری ۲۳ فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾: «بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل‌بیتم]». و رسول خدا (ص) بارها درباره اهل‌بیت خود سفارش کرد، ولی خلفا اجتهاد کردند و زاده رسول الله و اهل‌بیت او را کشتند و زنان خاندانش را به اسارت گرفتند!

و بسیاری دیگر از احکام و سنت‌هایی که خدا و رسول گفتند و سنت نهادند و خلفا اجتهاد کردند و سنتی برخلاف آن ساختند و این اجتهادشان در برخی موارد حکمی اسلامی شد و مسلمانان پیرو مکتب خلفا آن را پیروی کردند! و آنچه که ما یادآور شدیم برای نمونه و مثال بود نه حصر و استقصا، چون خلفا را اجتهادات دیگری نیز هست که مؤرخان آنها را «أولیات» نامیده‌اند. مثلاً سیوطی در تاریخ خود، در بیان «أولیات عمر» گوید: «او اولین کسی بود که برگزاری نماز نافله رمضان به جماعت را سنت نهاد؛ نمازی که «تراویح» نامیده می‌شود! و

---

۱- صحیح بخاری، باب فضل من قام رمضان من کتاب الصیام. صحیح مسلم، باب الترغیب فی القیام رمضان. طبقات ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۳ ص ۲۰۲. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۴۰. تاریخ طبری، ۵ / ۳۲. تاریخ ابن اثیر ۳ / ۲۳.



اولین کسی بود که «متعّه» را حرام کرد! و اولین کسی بود که مردم را به گفتن چهار تکبیر در نماز میت واداشت!<sup>۱</sup> و اولین کسی بود که میراث را عول و سرشکن کرد!<sup>۲</sup>

و در بیان «أولیّات عثمان» گوید: «او اولین کسی بود که زمینها و آبادیها را به تیول و در اختیار دیگران قرار داد - مانند فدک که آن را به تیول مروان داد - و اولین کسی بود که قرقگاه تعیین کرد - مانند ربذه که آن را برای خود قُرُق کرد!». و در بیان «أولیّات معاویه» گوید: «او اولین کسی بود که خطبه [نماز جمعه] با مردم را نشسته خواند! و اولین کسی بود که اذان را در [نماز] عید بدعت نهاد! و اولین کسی بود که تکبیر را کاهش داد! و اولین کسی بود که در مسجد جایگاه مخصوص تهیه دید! و اولین کسی بود که پسرش را برای خلافت ولیعهد و جانشین خود کرد! و اولین کسی بود که این جانشینی را در حال سلامت خود ترتیب داد!»

خلیفه دوم عمر همچنین در حکم طلاق اجتهاد کرد و بر خلاف سنت رسول خدا (ص)، گفتن لفظ «سه طلاقه» در یک مجلس را، سه طلاق حقیقی قرار داد!<sup>۳</sup> و «حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» تبدیل کرد!<sup>۴</sup> و از گریستن بر مردگان نهی کرد و گریه کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار داد، در حالی که پیامبر (ص) او را از این کار بازداشت و خود آن حضرت بر میت

۱ - مسند احمد، ۴ / ۳۷۰ و ۵ / ۴۰۶. تاریخ ابن اثیر ۳ / ۲۳ و چاپ اروپا ۳ / ۴۵.

۲ - مستدرک حاکم ۴ / ۳۳۹.

۳ - صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب الطلاق الثلاث. مسند احمد ۲ / ۳۱۴. سنن ابوداود، کتاب الطلاق، باب نسخ المراجعة بعد الثلاث تطليقات. سنن بیهقی ۷ / ۳۳۶. مستدرک حاکم ۲ / ۱۹۶. سنن نسائی، کتاب الجنائز، باب عدد التکبیرات علی الجنازه.

۴ - مصنف ابن ابی شیبّه. موطأ مالک، باب الأذان و التتویب، و نیز مراجعه کنید: شرح تجرید، اواخر مبحث امامت.

گریست و از مسلمانان خواست تا بر حمزه بگریند!<sup>۱</sup> و نیز، دو رکعت نماز مستحبی بعد از عصر را ممنوع ساخت. با آنکه پیامبر (ص) هرگز آن دو رکعت را ترک نمی‌کرد!<sup>۲</sup>

چنانکه عثمان هم نماز چهار رکعتی را در سفر تمام خواند، با آنکه شکسته خواندنش در سفر واجب است.<sup>۳</sup>

همان‌گونه که معاویه نیز فرمان داد تا امام علی (ع) را، بر تمام منابر مسلمانان، در همه مساجد، در خطبه نمازهای جمعه و عید، لعنت کنند و پیروان او این سیره را، از سال چهلیم هجری تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز ممنوعش ساخت، استمرار بخشیدند!

و آنچه که خلیفه یزید بن معاویه انجام داد!!!

آری، اجتهادات خلفا و بزرگان مکتب آنها در مقابل احکام «کتاب و سنت»، بدین‌گونه، گسترش یافت و تبدیل احکام اسلامی، گاهی با عنوان «تأویل»، گاهی با عنوان «اولیات» و مشهورتر از همه با عنوان «اجتهاد» فزونی گرفت، و آنچه بر این آشفته بازار افزود، احادیثی بود که در تأیید اعمال و اقوال خلفا روایت شد! بنگرید:

۱ - صحیح بخاری، ابواب الجنائز، باب البكاء عند المريض، و باب يعذب الميت ببكاء اهله عليه، و باب الرجل ينعى الى اهل البيت بنفسه، و باب قول النبي (ص) انا بك لمحزونون. صحیح مسلم، باب البكاء على الميت من كتاب الجنائز، و باب رحمته من الصبيان و العيال. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر در بحث موت ابی بکر، حوادث سال ۱۳ هـ. سنن نسائی، کتاب الجنائز. مسند احمد ۱ / ۳۳۵ و ۲ / ۴۰ و ۳۳۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۱۱ و شرح حال حمزه در استیعاب.

۲ - صحیح مسلم، باب معرفة الركعتين كان يصليهما بعد العصر. موطأ مالك، موارد النهی عن الصلاة بعد الصبح و العصر، و شرح آن از زرقانی.

۳ - صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين و قصرها. صحیح بخاری، باب ما جاء في التقصير. مسند احمد ۴ / ۹۴. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر فی ذکر ما نقم علی عثمان.

## روایت احادیث برای توجیه کار خلفا

در بحث قبل نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت، و تشریح احکامی جدید در اسلام، را بیان داشتیم. و شگفت‌آورتر از آن، اقدام برخی از محدثان و راویان مکتب خلفاست که، با قصد قربت، از زبان رسول خدا(ص) روایت کردند که خود آن حضرت بدین اجتهادها فرمان داده است! و این اقدام، اضافه بر تمهیداتی بود که معاویه در صحنه جعل حدیث برای توجیه و تأیید سیاست خلفا انجام داد!<sup>۱</sup> بنگرید:

از رسول خدا(ص) روایت کردند که آن حضرت از شورش بر ضد خلفا نهی فرموده و اطاعت از آنان را در هر حال بر مسلمانان واجب کرده است، مانند این روایت که مسلم و ابن‌کثیر و دیگران از «عبدالله بن عمر» نقل کرده‌اند، گوید: «هنگامی که مردم [مدینه] یزید را از خلافت عزل کردند، ابن‌عمر فرزندان و خانواده‌اش را فراخواند و شهادتین بر زبان آورد و گفت: «اما بعد، ما با این مرد بر مبنای بیعت با خدا و رسول خدا بیعت کرده‌ایم، و من از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: «هرکس دست از طاعتی بردارد، روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که هیچ حجتی ندارد؛ و کسی که بمیرد و بیعتی بر عهده‌اش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» پس هیچ یک از شما نباید یزید را عزل کند و هیچ یک از شما نباید در این امر کوتاهی کند، که مایه جدائی بین من و او گردد!»<sup>۲</sup> و مسلم از «حذیفه» روایت کرده که گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: «پس از

۱ - مشروح اقدامات معاویه در جعل حدیث در همین کتاب آمده است. و نیز مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با معاویه.

۲ - تاریخ ابن‌کثیر ۷ / ۲۳۲. صحیح مسلم و دیگر کتب، که ما پیش از این در بحث «دیدگاه دو مکتب درباره امامت» آن را از ایشان نقل کردیم. و نیز، باید دانست که طاعت یزید و بیعت با او از مصادیق سخن رسول خدا(ص) نیست؛ مصادق سخن آن حضرت بیعت صحیح و طاعت امام بر حق است، مانند بیعت با پیامبر و طاعت او(ص).

من امامانی خواهند بود که نه به هدایت من راه پویند و نه به سنت من عمل کنند؛ در بین آنها مردانی یافت شوند که دل‌هایشان دل‌های شیاطین در پیکره انسان باشد.» گوید گفتیم: یا رسول‌الله! اگر این زمان را دریافتم چه کنم؟ فرمود: «فرمان حاکم را می‌شنوی و اطاعت می‌کنی، اگرچه پشت را بکوبد و مالت را بگیرد!»<sup>۱</sup> همچنین روایات چهارگانه زیر در صحیح مسلم آمده است:

۱- از «زید بن وهب» از «عبدالله» گوید: «رسول‌خدا (ص) فرمود: «بزودی بعد از من خودکامگی‌ها و اموری خواهد بود که آنها را نمی‌پسندید.» گفتند: یا رسول‌الله! اگر کسی از ما آن زمان را دریافت چه دستور می‌دهید؟ فرمود: «آنچه بر عهده شماست انجام می‌دهید و آنچه برای شماست درخواست می‌کنید.»

۲- از «وائل حضرمی» گوید: «سلمه بن یزید از رسول‌خدا (ص) پرسید: «یا نبی‌الله! به نظر شما اگر حاکمان ما بر ما حکومت کردند و حق خود را از ما خواستند و حق ما را ندادند چه کنیم؟...» فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید که آنها مسئول کار خویشند و شما مسئول کار خود.»

۳- از «ابوهریره» گوید: «پیامبر (ص) فرمود: «هرکس از اطاعت برون شود و از جماعت کناره گیرد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.» و همانند آن از ابن عباس.

۴- از «عوف بن مالک اشجعی» گوید: «شنیدم که رسول‌خدا (ص) می‌فرمود: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که دوستشان دارید و دوستان دارند و بر آنها درود می‌فرستید و بر شما درود می‌فرستند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که دشمنشان دارید و دشمنان دارند و لعنتشان می‌کنید و لعنتان می‌کنند.» گوید: گفتیم: یا رسول‌الله! آیا در چنین حالتی با آنها مبارزه نکنیم؟ فرمود: «نه، تا آنگاه که در بین شما نماز را برپا می‌دارند. نه، تا آنگاه که در بین شما نماز را برپا

۳۵۳۰هـ - مدرک این روایت را در بحث «امامت» در همین کتاب آوردیم. این حدیث به نظر ما پس از وفات حذیفه ساخته و پرداخته و به او نسبت داده شده است؛ و اکنون جای بحث آن نیست.

می دارند. آگاه باشید! هرکس که حاکمی بر او حکومت می کند و می بیند که او در مواردی خدا را نافرمانی می کند، باید از گناه او ناخشنود باشد، ولی به هیچ روی دست از طاعت برندارد.<sup>۱</sup>

اجتهادات صحابه و تابعین و خلفای آنها، بویژه در احکام اسلامی، را مشاهده کردیم و دیدیم که آنان در مقابل نصوص «کتاب و سنت» به رأی و نظر شخصی خود عمل کردند، چون مصالح سیاست و حکومت خود را در آن می دیدند! و دیدیم که پیروان مکتب خلفا این اجتهادات و آرای شخصی را، در مقابل نصوصی از کتاب خدا و سنت پیامبر، مصدري برای تشریع اسلامی گرفتند، و بدین خاطر برخی از فقههای مکتب خلفا عمل به رأی و قیاس و استحسان را از موارد اجتهاد دانستند، و اجتهاد در مکتب خلفا تا به امروز، در ردیف کتاب و سنت قرار گرفت و یکی از مصادر تشریع اسلامی گردید. و این از موارد اختلاف آنان با پیروان مکتب اهل البیت است، که اینان به چنین رأی و اجتهادی عمل نکردند و احکام اسلامی را تنها از «کتاب و سنت» گرفتند؛ چنانکه امامان اهل البیت (ع) نیز، تنها بدانچه که از کتاب خدا می گرفتند و آنچه که از رسول خدا (ص)، به صورت نوشته، به ارث برده بودند عمل می کردند، و فقیهان مکتبشان را هم با آنچه که از سنت رسول خدا (ص) به ارث برده بودند تعلیم می دادند، و آنان را از عمل به رأی و قیاس و استحسان و اجتهاد مذکور نهی می کردند.

و این - یعنی: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و رها کردن اجتهادات خلفا در برخی احکام از یک سوی، و عمل به اجتهادات خلفا و رها کردن حکم کتاب و سنت در برخی احکام از سوی دیگر - از موارد اختلاف میان مسلمانان گردید؛ چون - مثلاً - هنگامی که خلیفه عمر اجتهاد کرد و در مقابل کتاب خدا و سنت

رسول الله (ص) «عمره تمتع» را ممنوع ساخت، مسلمانان پس از او دچار اختلاف شدند؛ برخی مانند حنبلی‌ها و سلفی‌های عصر ما به کتاب خدا و سنت رسول عمل کردند و «عمره تمتع» را در حج به جای آوردند، و برخی از اجتهاد خلیفه عمر پیروی کردند و عمل به کتاب خدا و سنت رسول را رها ساختند! در این حال راه رفع اختلاف و وحدت کلمه مسلمانان کدام است؟

### راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان:

اکنون بنابر آنچه گذشت، راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان منحصر در عمل به موارد زیر است:

نخست - بازگشت به کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل بدانهاد احکام اسلامی، و رها کردن اجتهاد مجتهدان صحابه و تابعین و مجتهدان بعد از آنها، همان گونه که مسلمانان در نوشتن حدیث رسول خدا (ص) - پس از رفع تحریم آن توسط عمر بن عبدالعزیز - انجام دادند و در تدوین حدیث پیامبر - که پیش از آن بر آنها حرام شده بود - بر یکدیگر سبقت گرفتند.

دوم - از آنجا که راویان حدیث و تدوین کنندگان مجموعه‌های حدیثی معصوم نبودند، و ما در کتابهای حدیثی احادیث متناقض روایت شده از رسول خدا (ص) را می‌بینیم، برای ما شایسته نیست که انسانهای راوی حدیث را همانند پیامبر (ص) از خطا و لغزش و فراموشی مصون و معصوم بدانیم، چون تنها کتاب خداست که باطل در آن راه نیابد، و تنها قرآن کریم است که از ابتدا تا انتهایش صحیح بوده و از زیادت و نقصان مصون است. بنابراین، بر ماست که بحث‌های علمی ناب را برای شناخت سند و متن حدیث به راه اندازیم، هر حدیثی که هست و در هر کتابی که بود.

و این تنها راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان است.

و الحمد لله رب العالمین.



## فهرست

۷	وحدت بر محور کتاب و سنت
۹	بحث سوم - مصادر و مدارک شریعت اسلامی در دو مکتب
۱۱	مقدمه - مصطلحات پنج گانه اسلامی
۱۳	۱ - قرآن
۱۴	اسامی دیگر قرآن
۱۷	۲ و ۳ - سنت و بدعت
۱۷	نخست - سنت:
۱۸	دوم - بدعت:
۲۱	فشرده مطالب:
۲۳	۴ - فقه
۲۹	۵ - اجتهاد
۲۹	نخست - اجتهاد در لغت
۳۱	دوم - اجتهاد در اصطلاح مسلمانان
۳۵	فصل اول - دیدگاه این دو مکتب درباره قرآن کریم
۳۷	۱ - اهتمام رسول خدا(ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن کریم
۴۳	۲ - هیاهویی نوین درباره مصحف فاطمه(ع)
۴۷	فصل دوم - دیدگاه دو مکتب درباره سنت رسول خدا(ص)
۴۹	مقدمه



۵۱	۱- دیدگاه دو مکتب درباره راویان حدیث رسول خدا(ص)
۵۵	۲- دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا(ص) در قرن اول هجری
۵۹	۳- جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا(ص) تا پایان قرن اول هجری
۵۹	در زمان ابوبکر
۵۹	در زمان عمر
۶۲	در زمان عثمان
۶۴	در زمان معاویه
۶۶	فتح باب اسرائیلیات
۷۴	در زمان عمر بن عبدالعزیز
۷۶	چگونگی پیدایش احادیث متناقض
۸۳	بازگشت به آغاز
۸۵	فصل سوم - دیدگاه دو مکتب درباره «فقه و اجتهاد»
۸۷	مقدمه
۸۹	۱- سیر تحوّل معنای «اجتهاد» در مکتب خلفا
۹۳	۲- نامگذاری اجتهاد
۹۳	معنای «تأویل» در لغت و شرع
۹۷	۳- مجتهدان عصر اول و موارد اجتهاد آنها از دیدگاه مکتب خلفا
۹۷	الف - خاتم انبیاء و سید رسولان(ص)
۹۷	ب - خلیفه اوّل ابوبکر
۹۸	ج - صحابی مجتهد خالد بن ولید
۹۹	د - خلیفه دوم عمر بن خطاب
۱۰۰	هـ - خلیفه سوم عثمان بن عفّان
۱۰۳	و - بانوی مجتهده امّ المؤمنین عایشه
۱۰۴	ز - معاویه بن ابی سفیان
۱۰۴	ح - وزیر معاویه عمرو بن عاص
۱۰۶	ط - ابوالغادیة مجتهد، قاتل عمّار
۱۰۶	ی - مجتهدان بالجملة
۱۱۰	ک - مجتهد متأوّل، عبدالرحمن بن ملجم قاتل امام علی(ع)
۱۱۰	ل - خلیفه و امام، یزید بن معاویه
۱۱۳	۴- شرح موارد اجتهاد یادشدگان
۱۱۳	الف - رسول خدا(ص)
۱۱۶	ب - اجتهاد ابی بکر

ج - اجتهادات عمر	۱۲۷
۵ - اجتهاد ابوبکر و عمر در مورد «خمس»	۱۳۱
۱ و ۲ - زکاة و صدقه	۱۳۱
۳ - فئ	۱۳۶
۴ - صفی	۱۳۷
۵ - انفال	۱۴۰
۶ - غنیمت و مغنم	۱۴۳
فشرده و نتیجه مباحث	۱۴۷
پیامبر خدا و مصرف غنائم	۱۵۱
۷ - خمس	۱۵۵
نخست - در عصر جاهلی	۱۵۵
دوم - در عصر اسلامی	۱۵۷
الف - خمس در کتاب خدا	۱۵۷
ب - خمس در سنت رسول خدا (ص)	۱۵۸
تفسیر الفاظ این احادیث:	۱۶۱
خلاصه روایات گذشته	۱۶۲
خمس در نامه‌ها و عهدنامه‌های رسول خدا (ص)	۱۶۴
جایگاه خمس در کتاب و سنت	۱۷۴
نخست - در قرآن کریم	۱۷۴
دوم - در سنت و نزد مسلمانان	۱۷۷
روایتی واحد که بیانگر جایگاه خمس در عصر پیامبر (ص) است	۱۸۲
تحریم صدقه بر پیامبر و خویشاوندان او	۱۸۴
ماترک و میراث رسول خدا (ص)	۱۸۹
منشأ تملک رسول خدا (ص) و بیان آن	۱۹۱
الف - وصیت مخیریق	۱۹۱
ب - هدایای انصار به رسول خدا (ص)	۱۹۲
ج - زمین بنی‌نضیر	۱۹۲
د - اراضی خیبر	۱۹۳
هـ - فدک	۱۹۶
و - وادی القری	۱۹۷
وادی القری و فتح آن	۱۹۸
میراث پیامبر (ص)، تصرف خلفا و شکوای فاطمه (ع)	۱۹۹
الف - روایت عمر	۱۹۹

- ب - روایت ام المؤمنین عایشه ..... ۲۰۰
- ۱ - مطالبه هدایا و بخشوده‌های پیامبر ..... ۲۰۳
- ۲ - مخاصمه و ستیز فاطمه (ع) با آنها درباره میراث رسول خدا (ص) ..... ۲۰۴
- الف - روایت ابوطیفیل ..... ۲۰۴
- ب - روایت ابوهریره ..... ۲۰۵
- ج - روایت عمر ..... ۲۰۵
- ۳ - مخاصمه و ستیز فاطمه با آنها درباره سهم «ذی القربی» ..... ۲۰۷
- ۱ - درباره بخشوده پیامبر (ص) به او ..... ۲۱۶
- ۲ - درباره میراث رسول خدا (ص) ..... ۲۱۶
- ۳ - درباره سهم «ذی القربی» ..... ۲۱۷
- تصرف خلفا در «خمس» و «ماترک رسول خدا» و «فدک» ..... ۲۱۸
- ۱ - در زمان ابوبکر و عمر ..... ۲۱۸
- ۲ - در زمان عثمان ..... ۲۲۱
- سیره خویشاوندان عثمان ..... ۲۲۵
- ۱ - عبدالله بن سعد بن ابی سرح، پسر خاله عثمان و برادر رضاعی او ..... ۲۲۵
- ۲ و ۳ - مروان و حارث پسران حکم بن ابی العاص عموی عثمان ..... ۲۲۷
- سیره امام علی (ع) درباره «خمس» و «میراث رسول خدا (ص)» ..... ۲۲۹
- خمس و میراث رسول خدا (ص) در زمان خلفای بنی امیه ..... ۲۳۰
- در زمان خلفای بنی امیه پس از معاویه ..... ۲۳۴
- در زمان عمر بن عبدالعزیز ..... ۲۳۵
- سرانجام فدک ..... ۲۳۶
- پس از عمر بن عبدالعزیز ..... ۲۳۸
- دیدگاه علمای مکتب خلفا درباره خمس ..... ۲۴۱
- فشرده بحثی که گذشت ..... ۲۴۴
- حکم خمس و صدقه پس از رسول خدا (ص) ..... ۲۵۹
- در دوران عمر ..... ۲۶۳
- در دوران عثمان ..... ۲۶۴
- در دوران امام علی (ع) ..... ۲۶۵
- در دوران معاویه ..... ۲۶۵
- در دوران عمر بن عبدالعزیز ..... ۲۶۵
- پس از عمر بن عبدالعزیز ..... ۲۶۵
- دیدگاه علما در مورد مصرف خمس ..... ۲۶۶
- ۶ - اجتهاد خلیفه عمر درباره مُتعه حج و مُتعه نساء ..... ۲۷۳

الف - مُتَعَه حَج .....	۲۷۵
نخست - در فقه اهل البیت (ع) .....	۲۷۶
دوم - در فقه مکتب خلفا .....	۲۷۶
سنت رسول خدا (ص) در انجام عمره .....	۲۷۸
مُتَعَه حَج در کتاب خدا .....	۲۷۹
متعه حج در سنت رسول خدا (ص) .....	۲۸۰
برداشت صحابه از حکم عمره تمتع .....	۲۸۶
عایشه پس از حج عمره می‌گزارد .....	۲۹۰
عمره تمتع در زمان ابی بکر .....	۲۹۳
عُمره تَمَتُّع در زمان عمر .....	۲۹۴
فشرده احادیث گذشته .....	۲۹۷
عمره تمتع در زمان عثمان .....	۳۰۰
عمره تَمَتُّع در دوران امام علی (ع) .....	۳۰۶
عمره تَمَتُّع در دوران معاویه .....	۳۰۷
عُمره تمتع در دوران عبدالله بن زبیر .....	۳۱۲
درگیری ابن عباس و ابن زبیر درباره «عمره تمتع» .....	۳۱۴
درگیری عروه بن زبیر و ابن عباس .....	۳۱۵
عروه از انجام عمره تمتع نهی می‌کند .....	۳۱۷
توضیح حدیث عروه .....	۳۱۸
موضع عبدالله بن عمر .....	۳۱۹
احادیثی که برای توجیه اقدام خلفا ساخته شد .....	۳۲۴
اشکالات وارد بر این احادیث .....	۳۲۷
منشأ خلاف و اختلاف و راه رفع آن .....	۳۳۸
حدیث پیروی از سنت خلفای راشدین .....	۳۳۹
اشکالات این حدیث .....	۳۳۹
فشرده این بحث .....	۳۴۲
مثالی و عبرتی .....	۳۵۲
ب - متعه نساء یا ازدواج موقت .....	۳۵۳
۱ - متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا .....	۳۵۳
۲ - ازدواج موقت در فقه مکتب اهل البیت .....	۳۵۶
۳ - ازدواج موقت در کتاب خدا .....	۳۵۶
تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیماً حکیمًا) .....	۳۵۶
تفسیر آیه در روایات مکتب خلفا .....	۳۵۷

- ۴ - ازدواج موقت در سنت ..... ۳۶۰
- ۵ - علت جلوگیری عمر از ازدواج موقت ..... ۳۶۳
- ۶ - ازدواج موقت پس از عمر ..... ۳۷۰
- ۷ - آنان که بعد از عمر بر حلیت «متعّه» پای فشردند ..... ۳۷۳
- ۸ - پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت ..... ۳۷۴
- ۹ - اختلاف میان موافقان و مخالفان ..... ۳۷۵
- ۱۰ - اختلاف میان ابن عباس و دیگران ..... ۳۷۸
- معبد بن سلمه بن امیه کیست؟ ..... ۳۷۸
- ۱۱ - اختلاف عبدالله بن عمر با ابن عباس ..... ۳۷۹
- ۱۲ - اقدامات بعدی پیروان مکتب خلفا درباره «متعّه» ..... ۳۸۰
- ۱۳ - اشکالات این احادیث ..... ۳۹۳
- ۱ - نکاح متعه [= ازدواج موقت]. ..... ۳۹۳
- ۲ - خوردن گوشت الاغ‌های اهلی. ..... ۳۹۳
- الف - تحریم ازدواج موقت در خبیر ..... ۳۹۳
- ب - تحریم گوشت الاغ‌های اهلی در خبیر ..... ۳۹۴
- ۱۴ - نسخ حکم ازدواج موقت ..... ۳۹۹
- فشرده این بحث ..... ۴۰۶
- متعّه یا ازدواج موقت در کتاب خدا ..... ۴۰۷
- ازدواج موقت در سنت ..... ۴۰۸
- رمز پیدایش تناقض در روایات منسوب به رسول خدا(ص) ..... ۴۱۱
- ۷ - اجتهاد از قرن دوم به بعد و استنباط احکام از عمل صحابه ..... ۴۱۳
- حقیقت اجتهاد، دگرگونی و دلایل صحت عمل به آن ..... ۴۱۳
- مهمترین دلایل پیروان مکتب خلفا بر صحت اجتهاد ..... ۴۱۵
- الف - حدیث معاذ ..... ۴۱۵
- ب - حدیث عمرو بن عاص ..... ۴۱۵
- ج - نامه عمر به ابوموسی اشعری ..... ۴۱۵
- اشکال ما بر نظریه آنها درباره اجتهاد ..... ۴۱۸
- الف - مدلول و معنای اجتهاد ..... ۴۱۸
- ب - مفاهیم ادله سه گانه ..... ۴۱۸
- استخراج قواعد از عمل صحابه ..... ۴۲۰
- امام حنفی‌ها و عمل به رأی ..... ۴۲۵

۴۳۷	فصل چهارم - قرآن و سنت دو مصدر تشریع در مکتب اهل البیت (ع)
۴۴۰	احادیث امامان اهل البیت مستند به خدا و رسول است
۴۴۱	علوم امامان اهل البیت (ع) موروثی است
۴۴۲	اسناد احادیث به رسول خدا (ص)
۴۴۵	پیامبر (ص) فرمان داد تا امام علی (ع) برای شریکان خود بنویسد
۴۵۰	نام کتاب امام علی (ع) در احکام
۴۵۲	کتاب «جفر» و مصحف فاطمه
۴۵۴	سلاح رسول خدا (ص) و نامه‌های آن حضرت
۴۵۸	دو محفظه میراث امامت
۴۶۰	شرح این حدیث
۴۶۱	اثمه (ع) این کتب را دست به دست می‌دهند
۴۶۱	الف - علی و حسن و حسین و سجاد و باقر (ع)
۴۶۲	ب - امام سجاد (ع)
۴۶۳	ج - امام باقر (ع)
۴۶۴	د - امام صادق (ع)
۴۶۵	ه - امام موسی بن جعفر (ع)
۴۶۶	و - امام علی بن موسی الرضا (ع)
۴۶۷	مراجعه اثمه (ع) به کتابهای موروثی خود
۴۷۲	انتشار خبر امام (ع) از سرانجام کار نوادگان حسن (ع)
۴۷۳	سرانجام کار محمد و ابراهیم
۴۷۴	استشهاد امام رضا (ع) به «جفر»
۴۷۴	متن دستخط مأمون
۴۷۹	متن دستخط امام رضا (ع) در پشت عهدنامه
۴۸۱	گواهان سمت راست
۴۸۱	گواهان سمت چپ
۴۸۳	«جفر» و «جامعه» در مکتب خلفا
۴۸۶	مراجعه اثمه (ع) به «جامعه»
۴۹۰	برخی از اصحاب اثمه که کتاب علی (ع) را دیده‌اند
۴۹۶	الف - حکم میراث برادرزاده با جد
۴۹۷	ب - نظر اثمه (ع) در بطلان «عول»

۴۹۸	..... روایات امامان اهل‌البیت (ع) درباره «عول»
۵۰۴	..... شکوای امام علی (ع) از تغییر سنت نبوی (ص)
۵۱۹	..... فصل پنجم - فشرده مباحث دو مکتب درباره مصادر شریعت اسلامی
۵۲۱	..... ۱ - فشرده تعریف مصطلحات چهارگانه قرآن، سنت، فقه و اجتهاد
۵۲۵	..... نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت
۵۳۰	..... روایت احادیث برای توجیه کار خلفا
۵۳۳	..... راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان

## انتشارات دانشکده اصول الدین مؤلفات حضرت آیه الله علامه عسکری

منهج البحث التاريخي لدى العلامة العسكري  
على مائدة الكتاب والسنة ۱۷-۱

### برگستره کتاب وسنت

گریه بر میت از سنت های رسول ﷺ خدا است

ج ۱

بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا ج ۲  
صلوات بر محمد و آل محمد از سنت های

رسول خدا ﷺ است ج ۳

عدالت صحابه ج ۴

آیه تطهیر در کتب دو مکتب ج ۵

امامان این امت دوازده نفرند ج ۶

مصحف در روایات و اخبار ج ۷

بداء یا محو و اثبات الهی ج ۸

ازدواج موقت در اسلام ج ۹

جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر ج ۱۰

عصمت انبیاء و رسولان ج ۱۱

حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در

آنها ج ۱۲

توسل به پیامبر خدا ﷺ و تبرک به آثار ایشان

ج ۱۳

صفات خداوند جلیل در دو مکتب ج ۱۴

شیعیان اهل بیت پیامبر ﷺ ج ۱۵

تاریخ حدیث پیامبر ﷺ ج ۱۶

القرآن الکریم و روایات المدرستین ۱-۳

عبدالله بن سبأ (عربی) ۱-۲

عبدالله بن سبأ (فارسی) ۱-۳

الأسطورة النبویة ج ۱

خمسون ومائة صحابی مختلف ۱-۳

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی ۱-۴

معالم المدرستین (عربی) ۱-۳

ترجمه معالم المدرستین ج ۱

نقش ائمه علیهم السلام در احیاء دین ۱-۲

نقش عائشه در تاریخ اسلام ۱-۴

احادیث ام المؤمنین عائشه ۱-۲

عقائد الاسلام من القرآن الکریم ۱-۲

عقائد اسلام از قرآن کریم ۱-۳

قیام الائمه علیهم السلام باحیاء الدین ج ۱

سیره المعصومین الاربعة عشر و أم المؤمنین خدیجه علیها السلام

ولایت علی علیهما السلام در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ

مع التلیدی فی کتابه الانوار الباهره

المصطلحات الاسلامیه

مع الدكتور الوردی فی کتابه و غاظ السلاطین

صلاة أبي بكر

سقیفه (فارسی)

افتراءات و اکاذیب فی کتاب الله ثم للتاریخ

دور الائمه علیهم السلام فی إحياء الدین

فی طریق أهل البيت علیهم السلام

حدیث الکساء

آراء واصدء حول عبدالله بن سبأ و روایات

سیف فی الصحف السعودیه



## مؤلفات العلامة السيد مرتضى العسكري

### منشورات كلية أصول الدين

الجمهورية الإسلامية الإيرانية - قم المقدسة - صندوق البريد ٣٧١٨٥/٨٧٨

الهاتف: ٦ - ٧٧٧٣٥٢٥ - ٩٨٢٥١ + رقم الفاكس ٧٧٧٣٥٣٨ - ٩٨٢٥١ +

- |   |   |
|---|---|
| ١٤ - على مائدة الكتاب والسنة:           | ١ - القرآن الكريم و روايات المدرستين          |
| ١ - من سنن النبي ﷺ البكاء على الميت     | ج ٣   |
| ج ١                                     | ٢ - الأسطورة السبئية                          |
| ٢ - الاحتفال بذكرى الانبياء و عباد الله | ج ١   |
| ج ٢                                     | ٣ - عقائد الاسلام من القرآن الكريم            |
| ج ٢                                     | ج ٣   |
| ٣ - من سنن النبي ﷺ                      | ٤ - معالم المدرستين                           |
| ج ٣                                     | ج ٢   |
| ٤ - الصلاة على محمد و آل محمد           | ٥ - عبد الله بن سبأ                           |
| ج ٣                                     | ج ٢   |
| ٥ - الصحابي و عدالته                    | ٦ - خمسون ومائة صحابي مختلق                   |
| ج ٤                                     | ج ٣   |
| ٦ - آية التطهير في مصادر الفريقين       | ٧ - آراء واصدء حول عبد الله بن سبأ و روايات   |
| ج ٥                                     | سيف في الصحف السعودية مع مقدمة                |
| ٧ - من حديث النبي ﷺ يكون لهذه الامة     | السيد العسكري                                 |
| ج ٦                                     | ج ١   |
| ٨ - اثنا عشر قيما                       | ٨ - مع الدكتور الوردى في كتابه وعظاظ          |
| ج ٧                                     | السلطين ( القسم الاول )                       |
| ٩ - المصحف في الروايات والاثار          | ج ٢   |
| ج ٨                                     | ٩ - احاديث ام المؤمنين عايشه                  |
| ج ٩                                     | ج ١   |
| ١٠ - دراسة حول الجبر والتفويض           | ١٠ - صلاة أبي بكر (عربي)                      |
| ج ١٠                                    | ج ١   |
| ١١ - عصمة الانبياء والرسل               | ١١ - حديث كساء                                |
| ج ١١                                    | ج ١   |
| ١٢ - البناء على قبور الانبياء والاولياء | ١٢ - مع التليدي في كتابه الانوار الباهرة      |
| ج ١٢                                    | ج ١   |
| ١٣ - واتخاذها مساجد وأماكن للعبادة      | ١٣ - دور الأئمة في إحياء الدين                |
| ج ١٣                                    | ج ١   |
| ١٤ - التوسل بالنبي ﷺ والتبرك بآثاره     | ١٤ - سيرة المعصومين الاربعة عشر وام           |
| ج ١٤                                    | المؤمنين خديجة (صلوات الله عليهم              |
| ج ١٥                                    | الجمعين)                                      |
| ج ١٦                                    | ج ١   |
| ج ١٧                                    | ١٥ - ولايت الإمام على في القرآن الكريم        |
| ج ١٧                                    | ج ١   |
| ١٦ - من تاريخ الحديث                    | ١٦ - افتراءات وأكاذيب في كتاب الله ثم للتاريخ |
| ج ١٧                                    | ج ١   |